بسم الله الرحمن الرحيم

حقوق بشر
دراسلام

مؤلف:
د. عبداللطيف بن سعيد الغامدی


سنی بوک
www.SunniBook.net

فهرست مطالب

مقدمه ناشر

الحمد لله الذى أكمل لنا الدين، وأتم علينا النعمة، ورضى لنا الإسلام ديناً، أحمده تعالى وأشكره وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريک له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، بعثه الله بين يدى الساعة بشيراً ونذيراً، وداعياً إلى الله بإذنه وسراجاً منيراً، أرسله إلى الناس كافة ليخرج من شاء من عبادة العباد، إلى عبادة رب العباد، ومن جور الأديان إلى عدل الإسلام، ومن ضيق الدنيا إلى سعة الدنيا والآخرة، بلغ الرسالة وأدى الأمانة ونصح الأمة وجاهد فى الله حق جهاده حتى أتاه اليقين، صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم تسليماً كثيراً، أما بعد:

جهان اسلام در معرض حملات نظامی، فرهنگی، تبلیغاتی و اقتصادی شدید است. از جمله این حمله های تبلیغاتی، حملاتی است که از طرف بعضی از سازمانها، به اسم سازمان حقوق بشر انجام می گیرد. که پیوسته جامعه های ما را به جامعه های ناقض حقوق بشر و کرامت انسانی متهم می کنند.

جانبداریهای مشکوک از این سازمانها پوشیده نیست. و شکی در آن نیست که در این قضیه عدالت را رعایت نکرده اند و به طور مساوی حکم نکرده اند. بلکه با دو معیار متفاوت آن را سنجیده اند.

در همان زمانی که مسلمانان (به دروغ) به تروریست و ارهابی و ناقض حقوق بشر متهم می شوند، این سازمانها را می بینی که گوش و چشمشان را از دیدن اندوه و غصه های قتل وآوارگی، هتک حرمت، زیر پا گذاشتن کرامت و غصب سرزمینها می بندند. همچنان که از تبعیض نژادی بین ملتها و قتل و سرقت و آدم ربایی و بی حرمتی و رواج جرمهای سازمان یافته و بی ملاحظه میان آنها، خود را به نفهمی می زنند. و این مثل عربی در مورد چنین سازمانهایی صدق می کند که می گوید: «**رمتنی بدائها وانسلت**» یعنی «مرا با درد خودش زد و رفت، مرا به عیبی که در خودش بود سرزنش کرد».

اگر این سازمانها نگاهی منصفانه به اسلام بیاندازند، حتماً در می یابند که اسلام به جلب مصلحت و تکمیل آن و دفع مفسده ها و کم کردن آنها اهمیت زیادی می دهد. از جمله این امور، حفظ ضروریات پنجگانه است: دین، جان، عقل، نسب و مال که تجاوز به این امور حرام می باشد. بنابراین حقوق انسان در حقیقت بر دو اصل متکی است: آزادی و عدالت. و اینها در قرآن و سنت به طوری که شایسته انسانیت است، بیان شده است.

خداوند متعال در مورد عدل می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَٱللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُواْ ۚ وَإِن تَلْوُۥٓاْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ (نساء/ 135). «ای کسانی که ایمان آورده اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید هر چند که شهادتتان به زیان خودتان

یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می شود دارا یا نادار باشد، چرا که خداوند از هردوی آنان بهتر است پس از هوا و هوس پیروی نکنید که منحرف می گردید و اگر زبان از ادای شهادت حق بپیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می کنید آگاه است». و همچنین می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰ﴾ (مائده/ 8). «ای مومنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیکتر است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می دهید».

خداوند متعال می فرماید: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ﴾ (حدید/ 25). «ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده ایم، و با آنان کتابها و موازین نازل نموده ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونه نهان و پنهان یاری می کنند. خداوند نیرومند و چیره است». و خداوند متعال در مورد دو گروهی که با هم می جنگند، می فرماید: ﴿فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ۝٩﴾ (حجرات/ 9). «اگر یکی از شما در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته ای که ستم می کند و تعدی می ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا بر می گردد (و حکم او را پذیرا می شود). هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد». در مقابل این آیات خداوند ظلم و تعدی را حرام کرده و ظالمان را محکوم کرده و عذاب دردناک را به آنها وعده داده است. و می فرماید: ﴿وَمَن يَظۡلِم مِّنكُمۡ نُذِقۡهُ عَذَابٗا كَبِيرٗا﴾ (فرقان/ 19). «هر کس از شما ستم کند، عذاب بزرگی را بدو می چشانیم». خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا﴾ (کهف/ 29). «ما برای ستمگران آتشی را آماده کرده ایم که سراپرده آنان را در بر

می گیرد، و اگر فریاد برآورند، با آبی همچون فلز گداخته به فریادشان رسند که چهره ها را بریان می کند! چه بد نوشابه ای! و چه زشت منزلی!» و همچنین می فرماید: ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعۡذِرَتُهُمۡۖ وَلَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ﴾ (غافر/52). «آن روزی که عذر خواهی ستمگران بدیشان سودی نمی رساند، و نفرین بهره آنان خواهد بود و سرای بد از آن ایشان خواهد شد». و یا می فرماید: ﴿وَمَن يَكۡسِبۡ خَطِيٓـَٔةً أَوۡ إِثۡمٗا ثُمَّ يَرۡمِ بِهِۦ بَرِيٓـٔٗا فَقَدِ ٱحۡتَمَلَ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ١١٢﴾ (نساء/112) «هر کس دچار لغزشی شود یا گناهی بکند، سپس آن را به بیگناهی نسبت دهد، به راستی بهتان و گناه آشکاری مرتکب شده است».

در صحیح مسلم (رحمه الله) از جابر بن عبدالله τ روایت شده است که رسول الله ρ فرمود: «از ظلم کردن بپرهیزید، چون ظلم، تاریکیهای روز قیامت است». و پیامبر ρ طبق آنچه که بخاری / از عبدالله بن عمروب روایت کرده است در مورد معاهدات می فرماید: «کسی که شخص معاهدی را بکشد هیچ گاه بوی بهشت را احساس نمی کند در حالی که بوی آن در مسیری تا چهل سال ادامه دارد». و مسلم از ابوهریره τ روایت کرده است که پیامبر ρ فرمود: «حقیقتاً روز قیامت حقوق تمامی موجودات به صاحبان حق داده می شود تا جایی که حق گوسفند شاخ دار (قوچ) را از گوسفند بی شاخ می گیرند».

اما در مورد آزادی، هیچ دولتی یا قانونی وجود ندارد که آزادی مطلق را (به شهروندانش) بدهد به گونه ای که انسان را بدون قید و بند به حال خود رها کند. این نوع آزادی بر روی زمین وجود ندارد و هیچ کس قائل به این آزادی نیست. بنابراین هر دولتی یا امتی بر حسب منابعی که از آن حکم می گیرند و به آنها حکم می کنند، قید و بندها و قوانینی را برای این آزادی گذاشته اند. مرجع و منبع مسلمانان همان اسلامی است که خداوند آن را به وسیله حضرت محمد ρ فرستاده است. و وظیفه امت اسلامی این است که در تمام امور خود به قوانین اسلام مراجعه کرده و به قوانینی که خداوند آن را در کتابش و پیامبر ρ در سنتش آورده است، عمل کنند.

به عنوان مثال، وقتی اسلام آزادی بیان و اندیشه را به انسان داده است. و حتی اجرای آن را به اندازه امر واجبی مثل امر به معروف و نهی از منکر می داند. مثلاً خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ (آل عمران/ 104). «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند».

برای این آزادی مرز و حدودی گذاشته اند، که جایز نیست به علت خود آزادی از آن تجاوز کرد. بنابراین انسان را به محکم و مستدل سخن گفتن راهنمایی کرده است. و می فرماید:

﴿وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا﴾ (اسراء/ 53). «به بندگانم بگو: سخنی بگویند که زیباترین باشد. چرا که اهریمن در میان ایشان فساد و تباهی به راه می اندازد، و بیگمان اهریمن دشمن آشکار بوده است». و خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا﴾ (اسراء/ 36). «از چیزی دنباله روی نکن که از آن نا آگاهی. بیگمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می گیرد».

و غیبت و سخن چینی و بهتان و دروغ و تهمت و تمسخر و امثال اینها را بر انسانها حرام کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِۖ بِئۡسَ ٱلِٱسۡمُ ٱلۡفُسُوقُ بَعۡدَ ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن لَّمۡ يَتُبۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ١١ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٞ رَّحِيمٞ﴾ (حجرات/ 11-12). «ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. برای مسلمان چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه آلود گفتن و بر زبان راندن! کسانی که دست بر ندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند. ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری گمانها بپرهیزید، که برخی از گمانها گناه است، و جاسوسی و پرده دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید؛ آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه شما از مرده خواری بدتان می آید از خدا پروا کنید، بیگمان خداوند بس توبه پذیر و مهربان است».

و سایر آزادی‌ها نیز اینگونه هستند. بنابراین اندازه جنایت های وارده بر اسلام و مسلمین که این سازمانها را به جان آنها انداخته اند، روشن شد.

لازم است که به دو امر مهم اشاره کنیم:

الف) انسانها مخلوقات خدا هستند و او به آنچه که آفریده است داناتر است و عدل را حسن ختام دعواهای آنان و جدایی میانشان می داند و خداوند پاک و منزه، مهربانترین مهربانان و حکیم ترین حکیمان است. و او به مصلحت بندگان در زندگی دنیوی و اخرویشان داناتر است. هستی ملک او و بندگان مخلوق او هستند. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلۡمَغۡفِرَةِۚ هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَإِذۡ أَنتُمۡ أَجِنَّةٞ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ﴾ (نجم/ 32). «چرا که پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است. خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است، و از آن روز که شما به صورت جنینهای ناچیزی در درون شکمهای مادرانتان بوده اید، از شما به خوبی آگاه بوده است و هست. پس از پاک بودن خود سخن مگوئید، زیرا که او پرهیزگاران بهتر می شناسد». و همچنین خداوند متعال می فرماید: ﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٤﴾ (ملک/ 14). «مگر کسی که می آفریند نمی داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است». پس هیچ کس نسبت به خلقت از خالق عالمتر نیست و همان خالق است که شایسته پرستش می باشد. ﴿أَفَمَن يَخۡلُقُ كَمَن لَّا يَخۡلُقُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ١٧﴾ (نحل/ 17). «پس کسی که می آفریند، همچون کسی است که نمی آفریند؟ آیا یادآور نمی شوید؟» کسی که به قوانین جاهلی حکم کند به قوانین بشری حکم کرده است و از غیر خداوند اطاعت کرده یا در اطاعت وی شریک قائل شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾ (یوسف/ 40). «فرمانروایی از آن خدا است و بس. خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابت ولی بیشتر مردم نمی دانند». و خداوند متعال می فرماید: ﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مُفَصَّلٗاۚ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٞ مِّن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ١١٤﴾ (انعام/ 114). «آیا جز خدا قاضی کنم؟ و حال آنکه او است که کتاب را برای شما نازل کرده است و تفصیل و توضیح شده است. کسانی که کتاب برای آنان فرستاده ایم می دانند که این حقیقتاً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حق است. پس تو از تردیدگنندگان مباش». و خداوند متعال می فرماید: ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٥٤﴾ (اعراف/ 54). «آگاه باشید که تنها او می آفریند و تنها او فرمان می دهد. (بزرگوار و جاویدان) و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است». و یا می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ﴾ (رعد/ 41).

«خداوند فرمان می راند و فرمانش هیچ گونه ردّی و مانعی ندارد او سریع الحساب است». سبحان الله! این انسانهای نادان چگونه از ما می خواهند که شریعت خالق و پروردگار خود را بگذاریم و به قوانین وضعی آنها که از افکاری که مساوی ذره ای از عقل الهی در ملک و ملکوت نیست، عمل کنیم؟ ﴿أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٥٩﴾ (نحل/ 59). «هان! چه قضاوت بدی که می کردند». و کسی که چنین کاری را انجام بدهد، عاقبت وی خسران و در نتیجه گمراهی آشکاری می باشد همان طور که خداوند متعال در سوره شعراء از حال آنها خبر داده است. ﴿تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٨﴾ (شعراء/ 97-98). «به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده ایم.آن زمان که ما شما را با پروردگار جهانیان برابر می دانستیم». پناه بر خدا، اگر ما چنین کاری را انجام بدهیم حال آنکه احکام دین ما و عقیده ما، اصلاً جایی برای چانه زنی ندارد. و امکان ندارد که ما آن را رها کنیم. چون زندگی ما و مرگ ما و بر انگیختن ما بر اساس این دین است. و هیچ قدرتی بالاتر از قدرت خدا نیست.

ب) این سازمانها و امثال آنها، جز ظلم به انسانها، هیچ ظلم دیگری را نمی شناسد و تنها یک حق را می شناسد (حق بشر). در این مورد نیز دچار اشتباه شده اند. در حالی که در اسلام منظور از ظلم سه چیز می باشد: شرک ورزیدن و این بزرگترین ظلم هاست. ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ (لقمان/ 13). «واقعاً شرک ستم بزرگی است». و دیگری ظلم به بندگان است. و سومی ظلم انسان به خودش است (غیر از شرک) بنابراین کسی که از این سه ظلم در امان بماند، امنیت و هدایت کامل برای او حاصل می شود. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ﴾ (انعام/ 82). «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان هستند». و پیامبر ρ دقیقاً بیان کرده است که منظور از ظلم در این آیه، شرک می باشد. پس ظلم در اینجا عبادت در غیر جای خودش است و این از نقض کننده های لا إله إلا الله است.

در مقابل این سه امر حرام، سه امر واجب وجود دارد: اولین و بزرگترین و مهمترین چیزی که باید به آن پرداخت، حق خداوند بر بندگان است که همان توحید و عبادت وی می باشد. همان چیزی که هدف آفرینش است. ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ (ذاریات/ 56). «جن و انس را جز برای پرستش نیافریدیم». و خداوند متعال تمام پیامبرانش را برای این امر آفریده است. و می فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ﴾ (انبیا/ 25). «ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم، مگر اینکه به او وحی کرده ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

از معاذ بن جبل τ روایت شده است که می گوید: من پشت سر پیامبر ρ برچهارپایی سواربودیم که پیامبر ρ به من گفت: ای معاذ، آیا می دانی که حق خداوند بر بندگان چیست؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: حق خداوند بر بنده این است که او را پرستش کنند و اصلاً کسی یا چیزی را شریک او نگردانند...(حدیث متفق علیه).

و حق دوم همان حق انسان بر خودش است. یعنی باید سعی کند آنچه را که مصلحت دنیا و آخرت وی است، رعایت کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ ۝٦﴾ (تحریم/6) «ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خود را از آتش دوزخ نگاه دارید. چنان آتشی که مردم و سنگ خارا آتش افروز اوست». و خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ۝١٠٥﴾ (مائده/105) «ای اهل ایمان، شما ایمان خود را محکم نگاه دارید که اگر همه عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید از کفر آنها زیانی به شما نخواهد رسید، بازگشت همه خلق به سوی خداست و همه شما را در قیامت به نتیجه آنچه که کرده اید، آگاه می سازد».

و حق سومی، حقوق بندگان بر اوست که باید سعی کند مصلحت آنها را رعایت کند، و با عدالت با آنها برخورد کند و مالشان را بپردازد. خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان.

انسان در مراتب کرامت به اندازه ای که خدا و پیامبرش را اجابت کرده باشد، پیشرفته و به اندازه ای که خدا و رسولش را ترک کرده باشد به همان اندازه پست می شود تا جایی که مانند چهارپایان و حتی گمراهتر ازآنها می شود. خداوند می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثۡوٗى لَّهُمۡ﴾ (محمد/ 12). «آنان که به راه کفر شتافتند و به تمتع و شهوت رانی و شکم پرستی مانند حیوانات پرداختند. عاقبت منزل آنها آتش دوزخ خواهد بود». چون دنیا آنها را از آخرت دور می کند و نمی تواند فراتر از دنیا را ببیند. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ۝٧﴾ (روم/7) «اکثر به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی خبرند».

این موضوع مهمی است که نیاز به تلاش فراوان انسانهایی دارد که قادر به کشف دروغها و ادعاهای این سازمان باشند و همچنین کسانی که با دلایل معتبر قادر به رد این شبهه ها باشند و با دلایل آشکار از قرآن و سنت و سیره پیشینیان و شواهد تاریخی بتواند مقاصد کلی شریعت را روشن کنند و برای بشریت توضیح بدهند که دینی مهربانتر و رئوفتر و عادلانه تر و کاملتر از دین اسلام وجود ندارد. و امتی غیر از اسلام که در جنگها و صلحها و معاهدات خود دارای سیره ای عطرآگین تر و رفتاری پاکتر و تاریخی شفاف تر باشد، وجود ندارد.

دولت عربستان سعودی که مطابق کتاب خدا و سنت رسولش می باشد در دادن حق انسانها و حقوق جامعه به آنها گوی سبقت را از دیگران ربوده است. حدود شرعی که این دولت اجرا می کند شامل: حد قتل، تازیانه، زندان و انواع تعزیرها مانند قطع دست دزد می باشد. دولت این امور را اجرا می کند چون در قرآن و سنت مدون هستند.

و هدف اسلام راضی نگه داشتن سازمان های حقوق بشر و عفو بین الملل نیست. و راست گفته است خداوند متعال آنگاه که می فرماید: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡ ۝١٢٠﴾ (بقره/ 120). «هرگز یهودیان و نصاری از تو راضی و خشنود نخواهند شد، مگر آنکه از آئین آنها پیروی کنی».

و ماده 26 قانون اساسی عربستان بر این امر تأکید می کند که: «دولت بر اساس شریعت اسلام حامی حقوق بشر است...

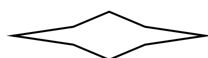
در این زمینه کتاب «حقوق الإنسان فی الاسلام» از دکتر عبداللطیف بن سعید الغامدی، یکی از مهمترین تحقیقاتی است که به این موضوع پرداخته است و به آن اهتمام ورزیده است. کتاب به چهار فصل تقسیم شده که اکثر مسائل حقوق بشر را در بر می گیرد. موضوعات این کتاب به انسان منصف کمک می کند تا این موضوع را در یابد و حکم این سازمانها و اهداف و مقاصدشان را بفهمد. از خداوند متعال می خواهیم که تلاشهای مؤلف را مبارک گرداند و دیگران از این کتاب نفع ببرند. و دین ما را که پاکی امر ماست، برایمان حفظ کند. و امنیت و ایمان و عقیده و رهبرمان را برای این سرزمین حفظ بفرماید، که او نزدیک و اجابت کنندهاست.
و با این فرموده خداوند سخنم را به اتمام می رسانم. ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ۝٦٤﴾ (آل عمران/ 64). «بگو ای اهل کتاب بیائید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم، که بجز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و

برخی از ما برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم. پس اگر آنها از حق روی گردانند بگوئید شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خدا هستیم».

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

صالح بن عبدالعزیز آل شیخ

وزیر امور اسلامی و اوقاف و دعوت و ارشاد مملکت عربستان سعودی.



مقدمه مؤلف

الحمد لله والصلاة والسلام علی المبعوث رحمةً للعالمین، أما بعد:

محققی که حقوق بشر در اسلام را از دید بسیاری از محققان مسلمان می نویسد، ملاحظه می کند که آنها در ادعاهای خود از مرز قرآن تجاوز کرده اند و حقوقی را به آن افزوده اند که جز این عصر توسعه کسی آن را نمی شناسد. چون این موضوع از تراوشات این عصر است. این محققان در تحقیقات خود از روش توجیهی استفاده کرده اند و اساساً از دو تفکر پیشینیان و مطالعه خود استفاده کرده اند که متکی بر تأویل ظالمانه این عصر است که گرایش قرآنی به آن داده اند. به دلیل اینکه در بر دارنده هر چیزی است.

اصل ثابت این است که این عقب ماندگی متکی بر این تصور است که نبودن قرآن در این حقوقهای معاصر، یک کاستی به شمار می رود به اعتبار اینکه قرآن کتابی است در بردارنده هر چیزی و مناسب هر زمان و مکان. خداوند متعال می فرماید: ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ٣٨﴾ (انعام/ 38). «در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فرو گذار نکرده ایم پس آنان در پیشگاه پروردگارشان جمع آورده می شوند». ولی اسلام یا قرآن چه ضرری می بیند وقتی که گفته می شود: تمام جزئیات حقوق بشر را به حکم مطابقت آن با زمان و مکان در بر نمی گیرد؟ آیا قرآن کتاب قانون یا تاریخ است که برای بیان نکردن این حقوق مورد سرزنش واقع شود؟ آیا قرآن کتابی است که شامل تفصیل های دقیق هر چیزی بشود؟ یا کتابی است که تفکرات اساسی و مهم را در بر گرفته و تفاصیل و تمارین و اجرای آن را مطابق ضوابط شریعت برای امت وا گذاشته است؟ این سخن ابواسحاق شاطبی مرا خیلی خوشحال کرد که گفته است: «بسیاری از مردم بیش از حد از قرآن انتظار دارند و هر عملی را که متقدمین و متأخرین آورده اند به قرآن اضافه می کنند، علوم طبیعی، تعلیمی، منطق و فناوریها و امثال آن». و این به معنای منحصر کردن معانی قرآن نیست. چون به استناد سخن پیشینیان، عجایب قرآن تمام شدنی نیست به اعتبار اینکه قرآن معجزه ای ماندگار است. پس لازم است، آنچه را که مصلحت است شامل در بر بگیرد. چون فهم انسانها بر اساس تغییر اوضاع و احوال تغییر می کند. و قضیه حقوق بشر به این زمینه مرتبط است چون به تغییر اوضاع علمی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه بستگی دارد و قدرت فهم و استنباط آنچه که متون دینی، آن را جایز دانسته اند، بر اساس مقتضیات اجتهادی است. و مجتهدین جامع الشرایطی که بتوانند از قرآن کریم و سنت شریف نبوی استنباط کنند، کم نیستند. همان کسانی که مجموع مسائل امروزی را بر اساس مقاصد بزرگ اسلام و رعایت مصلحتهای معتبر انجام می دهند. مطابق قاعده ای که می گوید: «هر جا مصلحتی یافت شود، آنجا شریعت خداوند است».

آری، تردیدی در این نیست که اسلام حقوق بشر را با سخن از احترام خود بشریت و گرامی داشتن آن، بنیاد نهاده است. دلیل این سخن، آیه خداوند متعال است که می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ (اسراء/ 70). «ما آدمیزادگان را گرامی داشته ایم...». و به همین دلیل گوی سبقت را از سایر دینها و حتی قوانین وضعی ربوده است. این اصل که مبتنی بر پیدایش و طبیعت و عقیده و سرنوشت واحد باشد، از تمام فهم و ذهن بشری جداست. تأسیس حقوق انسان بر اساس دین دارای امنیت و صیانت می باشد. بنابراین یک مانع دینی برای انجام کاری قویترین مانع می باشد. چون این مانع از درون خود فرد می باشد و یک مانع بیرونی نیست. امروزه زیر پا گذاشتن حقوق بشر در اغلب کشورها وجود دارد. حتی در اکثر کشورهای پیشرفته نیز وجود دارد به دلیل اینکه حقوقشان معتبر نیست. و احترام انسان نیازمند اعتقاد راسخی از طرف خود بشریت می باشد. و این اعتقاد (از لحاظ تئوری) جز با نفوذ آن در جانها و نمود آن در رفتارها راسخ نمی شود. آیا این عظمت برای اسلام کافی نیست که این حقوق را بنیاد نهاده و جایگاه ارزشمندی را در میان سایر مخلوقات به انسان داده است. مبتنی بر اینکه خداوند هوش و درک آفرینندگی را فقط به انسان داده است. و یا خداوند از این گفته که وی تفاصیل و جزئیات را رها کرده و فقط کلیات را بیان کرده است چه ضرری می بیند؟ آیا این امر (رها کردن جزئیات) باز کردن مجال بیشتر برای اجتهاد و تحقیق و بررسی عقلانی نیست؟

چرا که در این امر و غرق نشدن در تفاصیل حکمتی است که ما آن را نمی بینیم و خداوند خواسته است که انسان را به خودش واگذار کند تا با ابزارهای خود این حقوق را بر اساس مقاصد شریعت، کشف و استنباط کند. و آن را به عنوان یک اندیشه نو بنا نهد.

این ابزارها و سایر وسایلی که در خلال بحث توضیح خواهیم داد توجه مرا در این کار علمی به اصل و تأسیس حقوق بشر در اسلام جلب کردند. تا آن را در یک مخزن محکم و قوی نگاهداری کنیم. همچنان که تا جایی که در توان من بوده است در دستیابی به انواع این حقوق با اتکاء به نصوص دینی و بر اساس مقاصد بزرگ شریعت تلاش کرده ام. این مطالعه و تحقیق به نام «حقوق بشر در اسلام» شامل موضوعاتی است: انسان و نظریه حقیقت در فصل اول، اساس حقوق انسان در اسلام در فصل دوم، حقوق انسان در اسلام در فصل سوم، و حقوق بعضی از انسانها بر اساس وضعیت آنها در فصل چهارم.

آنچه که لازم است به آن اشاره شود این است که منابع این تحقیق، گوناگون می باشند، در ابتدا از کتابهای تفسیر و حدیث استفاده کرده ام و بعد به متون تدوینی مشابه در قرآن و سنت نیز پرداخته ام.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين وصلى الله وسلم على خاتم النبيين وإمام المرسلين محمد بن عبدالله وعلى آله وصحبه اجمعين.

د. عبداللطيف بن سعيد الغامدى.

فصل اول
انسان و نظریه حقیقت

1-1- حقیقت انسان از دیدگاه اسلام

1-1-1- خلقت انسان:

در حقیقت قرآن و سنت برای ما بیان کرده اند که انسان مخلوقی است که از خاک فشرده زمین و نفس روح الهی، آفریده شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَـٰٓئِكَةِ إِنِّي خَـٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ ۝٧١ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَـٰجِدِينَ ۝٧٢﴾ (ص/71-72) «وقتی پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته کردم. و از جان متعلق به خود در او دمیدم. در برابرش سجده ببرید».

انسان با ساختار و ترکیب مادی خودش و با داشتن انگیزه های غریزی و شهوانی با موجودات زنده دیگر یکی است. و وجود این انگیزه ها باعث حفظ خود و نوع بشری می شود. ولی با داشتن عقل از سایر موجودات متمایز می گردد، عقلی که به وسیله آن می تواند، این غریزه ها و شهوات را به نزدیکترین روش محقق کند. بلکه عقل، زندگی انسان را به جلو برده و به حقایق بزرگ هستی می رساند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَـٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَـٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ۝٧٨﴾ (نحل/ 78). «خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید».

و انسان با ساختار و ترکیب روحی خود می تواند با خالق خود ارتباط برقرار کند. با وجودی که حواس او را در نمی یابند و عقلها به او نمی رسند.

به طور یقیین اسلام میان این ساختار مادی و ساختار روحانی انسان موازنه رعایت کرده است تا جایی که یک طرف آن برتری نداشته باشد. چون نبودن توازن باعث تجاوز به حقوق دیگران می شود خواه این دیگران یک فرد باشند و خواه یک جامعه.

زیاده روی در مادیات انسان را به طرف شهوات و لذتهای زندگی دنیوی می کشاند و این منجر به تجاوز به حقوق دیگران و حتی حقوق خود می شود. چون بیماریهایی که امروزه انسانها به آن دچار می شوند، ناشی از همین زیاده رویها در لذتهای دنیوی می باشد. همچنان که افراط از طرف روحی نیز شخص را نسبت به تجاوز به حقوق وی تسلیم می کند، خواه مربوط به خود شخص باشد یا مربوط به دیگران باشد. بنابراین محافظت از حقوق مقتضی پیمودن مسیر اعتدال و میانه روی می باشد، نه افراط و تفریط. در مورد رد افراط خداوند متعال

می فرماید: ﴿لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ﴾ (مائده/ 77). «در دین خود راه افراط و تفریط مپویید». و همچنین می فرماید: ﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَا﴾ (قصص/ 77). «به وسیله آنچه که خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن».

و در جمع میان مطالب روح و جسم می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٨٧﴾ (مائده/ 87). «ای مؤمنان چیزهای پاکیزه ای را که خداوند برای شما حلال کرده است، بر خود حرام مکنید و تجاوز ننمائید. زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد».

این توجیه پیامبر ρ نیز دلیل اهمیت دنیا است به کسانی که می گفتند: ما نماز می خوانیم و نمی خوابیم و روزه می گیریم و افطار نمی کنیم و از زنان کناره گیری می کنیم. که پیامبر ρ به آنها گفت: «اما به خدا قسم من با تقواترین شما نسبت به خداوند هستم. و روزه می گیرم و افطار می کنم و نماز می خوانم و می خوابم و با زنان نیز ازدواج می کنم. پس کسی که از سنت من دوری گزیند، از من نیست». (بخاری، جامع الصحیح، 1950/5).

خداوند نسبت به بندگانش مهربان است و این مهربان بودن وی در اینکه آنها را به کارهای طاقت فرسا مکلف نمی کند، تجلی پیدا می کند. چون در غیر این صورت مبتنی بر ساختاری نیست که برآن ساخته شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ (تغابن/16) «پس آنقدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید». و می فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ (بقره/286) «خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند».

و این حنظله τ است که از وضعیت خود پیش پیامبر ρ می نالد و دوست دارد که بر آن حال بماند و این حالت روحی بلندی است که گاهی احساس می کند نزد پیامبر ρ است. سپس پیامبر ρ فرمود: «قسم به کسی که جان من در دست اوست، اگر بر آن حالی که هستید می ماندید ملائکه در بستر و در مسیرهایتان به شما سلام می دهند ولی ای حنظله این حالت گاه گاه است». (مسلم الصحیح، التوبه، 2750).

میان افراط و تفریط مسیر مستقیم و متوسطی وجود دارد و شخص مسلمان راه خود را می پیماید. پس الهامهای روح و ضرورتهای جسم با هم جمع می شوند. و این همان راه وسطی است که اسلام در حقوق و واجبات آن را خواسته است. خواه مربوط به خود انسان باشد یا مربوط به دیگران باشد.

پیامبر ρ می فرماید: «براستی بدن تو بر تو حقی دارد، و همسر تو بر تو حقی دارد و پروردگارت بر تو حقی دارد، پس حق هر صاحب حقی را به صاحب آن بده». (البخاری، الصوم، 243/2).

اصرار بر عدالت در حقوق یک مطلب اسلامی است. بلکه از خصوصیات این امت اسلامی است خداوند متعال می فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ (بقره/143) «و بی گمان شما را امتی میانه رو کرده ایم». و میانه روی همان اعتدال است.«بهترین کارها میانه روترین آنها است». (قرطبی، 1356، ص256).

از امام علی τ روایت شده است که: «میانه روی و اعتدال بر شما لازم است، چون میانه روی بلندی را پایین و پستی را بلند می کند». (قرطبی، 1356، ص256).

و هنگامی که توازن و تعادل در درون خود شخص محقق بشود، آغاز صحیحی برای دادن حقوق دیگران است بلکه نفس و روح را به درجه انصاف تعالی می دهد و همچنان که شیخ محمدطاهر بن عاشور می گوید: «انصاف درونی، بارزترین مظاهر اخلاق کریمانه است. و باعث می شود که اشتیاق به عدالت در درون رسوخ پیدا کند». (ابن عاشور، د. ت، ص122).

اعتدال و میانه روی در تمامی کارها از صفتهای خوب و پسندیده و فطرت سالم است. و حتی پشتیبان آن نیز هست. و در این مورد شیخ محمدطاهر بن عاشور می گوید: «ماندگاری صفات پسندیده و فطرت سالم همان اعتدال و میانه روی در کارهاست. و گرایش پیدا کردن به یکی از جوانب افراط و تفریط باعث منحرف شدن فطرت و برانگیختن هوای نفس می شود. که درون و باطن انحراف را سخت می پندارد و هوا یا انگیزه های وی آن را نیکو جلوه می دهند، و از آن لذت می برند. وقتی تأمل می کند می بیند که جزای اخروی آن کجا و نفع زودگذر و بربادرفته کجا، و همه اینها از ابتکار یا تقلید ناشی می شود». (ابن عاشور، د. ت، ص23).

1-1-2- ماهیت انسان:

از دیدگاه اسلام انسان ارشد و افضل مخلوقاتی است که بر روی کره خاکی می زیند. که دارای صفات و ویژگیهایی می باشد که خداوند می فرماید: ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ٤﴾ (تین/ 4). «ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده ایم». و آن گاه که مقصد گرامی و اهداف عالی را به انسان وعده داده است و می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا﴾ (اسراء/ 70). «ما آدمیزادگان را گرامی داشته ایم. و آنان را در خشکی و دریا حمل نموده ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده ایم».

ولی اساس این مخلوقی که از یک طرف از لحاظ ایمان و عبادت و پیروی به حقیقت الهی متصل است و از طرفی دیگر از لحاظ اندیشیدن و تسخیر کردن و نفع بردن به هستی متصل است، چیست؟ انسان موجودی نیست که تنها از خاک آفریده شده باشد، همچنان که او یک موجود روحانی نیست که با هیچ ماده ای ترکیب نشده باشد. ولی جز بریدن از عبادت چیزی نمی داند. (عثمان، د. ت، ص15). علاوه بر این دو عنصر، انسان موجودی است که خداوند متعال از میان تمامی موجودات دنیا هوش و عقل را مختص وی کرده است. و این در خلال نظریه جانشینی واضح می شود. نظریه ای که آبادانی هستی را به عنوان مسؤلیتی بر عهده انسان گذاشته است. چون انسان موجودی مکلف است همچنان که این آیه بیان کرده است: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾﴾ (احزاب/ 72). «ما امانت را بر آسمانها و کوهها عرضه داشتیم، و از پذیرش امانت خودداری کردند. و از آن ترسیدند، حال آنکه انسان زیر بار آن رفت. (اما برخی از انسانها قدر آن را ندانسته) و واقعاً ستمگر و نادانند».

بر انسانها واجب است که در تمایلات خود یک دل و یک جهت باشند و تنها یک إله و رب را بپرستند.

﴿وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۖ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾﴾ (بقره/ 163). «خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و هیچ خدایی جز او که رحمان و رحیم است وجود ندارد». (راغب اصفهانی، 1408، ص26).

عبادت به معنای وسیع اسلامی آن شامل هر عملی که به خاطر رضای خداوند باشد، می شود. و از اینجا دایره عبادت توسعه پیدا می کند و فقط به روح منحصر نمی شود بلکه به طرف جسم نیز کشیده می شود. پس آبادانی زمین نیز اگر به منظور رضای خداوند باشد، عبادت محسوب می شود. کعب بن عجزه τ می گوید: «مردی از کنار پیامبر ρ و اصحاب رد شد، اصحاب از فعالیت و نشاط وی صحبت کردند و تعجب کردند و گفتند: آیا این امر می تواند در راه خدا باشد. پیامبر ρ فرمود: «اگر برای تأمین معاش فرزندان کوچکش از خانه بیرون بیاید، در راه خداست و اگر به خاطر تأمین معاش والدین پیرش بیرون بیاید، در راه خداست. و اگر به خاطر خودش و برای پاکدامنی بیرون بیاید، در راه خداست. و اگر به خاطر ریا و فخرفروشی بیرون بیاید، در راه شیطان است». (بیهقی، 1353).

راه رفتن بر روی زمین برای دستیابی رضایت خداوند عبادت است. چون با این کار راه صحیح آبادانی زمین را می پیماید. و هنگامی که از راه راست منحرف شده در مسیر شیطان است. و این راه پر پیچ و خمی

است، تا جایی که همراهانش وی را ببینند که کار خوبی انجام داده است. در این مورد استاد علی شابی می گوید: «برای رسیدن به شناخت و معرفت عالی باید امکان رسیدن به معرفت صحیح در عالم دنیوی وجود داشته باشد». (الشابی، د. ت، ص14).

این تعلیمات اسلام و تطبیق آن با زندگی واقعی انسان و حتی جزیی از عقیده زنده و آمیخته با هستی بود و یک فکر بیهوده نیست. بلکه دعوت به اسلام و فتوحات آن به خاطر رهایی انسان از عبادت غیر خدا بوده است. تا شرایط مناسب برای تحقق این هدف به وجود بیاید.

مسلح شدن انسان با نیروی عقل یک ویژگی است که وی را از سایر موجودات جدا می کند تا به وسیله آن بتوانند از طریق تفکر و تأمل به علم برسد. شیخ محمد بن طاهر بن عاشور می گوید که: «کلمه نظر که در قرآن کریم آمده است به معنای نظر حسی و نظر عقلی می باشد». (ابن عاشور، التحریر والتنویر، 168/8).

وقتی انسان عقلی را که علت تکلیف و مسؤلیت وی است، تعطیل می کند در واقع مهمترین ابزار رسیدن به علم را تعطیل کرده است، خواه این علم متعلق به خداوند باشد یا متعلق به آنچه که در هستی است باشد و امر به تأمل در آن و بهره مندی از آن شده است، باشد.

استاد حموده سعفی می گوید: «معرفت و شناختی که قرآن به سوی آن دعوت کرده است، شرط ایمان و عمل است. و به دنبال آن عقل سند حقیقت دینی و برهان آن می باشد». (حموده، د. ت، ص125).

تکالیف بر عقل وارد می شوند. پس وقتی که عقل نباشد تکلیف هم نیست. امام شاطبی در این مورد می گوید: «محل و جایگاه تکالیف همان عقل است و این با استقراء کامل ثابت و قطعی شده است. تا جایی که اگر عقل نباشد تکلیف هم ساقط می شود و انسان فاقد عقل را مثل حیوان جنگل به حساب می آورند». (الموافقات، 27/3).

اینجاست که اسلام هر آنچه را که برای عقل ضرر داشته باشد مثل مسکرات و.. حرام کرده است. چون مقتضای کرامت انسانی، محافظت از عقلی است که فقدان آن انسان را در زمره حیوانات جنگل به حساب می آورد.

اسلام به گشودن قید و بندهایی که بر عقل بشری دچار شده، دعوت می کند. و حق عقل با نقشی که در ترقی انسانیت در یک تمدن سالم دارد این است که آزادی و نشاط به آن ببخشد.

استاد حموده سعفی و صلاح الدین قاسمی در مورد آنچه که در مورد ارزش عقل در قرآن کریم آمده است. می گویند: «قرآن تقلید را زنجیر عقل و مانع شادابی و آزادی آن به شمار آورده است، و جمود و پستی و زبونی و انحطاط از بیماریهایی است که جامعه در اثر تقلید به آن دچار می شوند». (الشابی، د. ت، ص158).

خدوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ﴾ (بقره/ 170). «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است، پیروی کنید، می گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند (باز هم از آنها تقلید و پیروی می کردند)».

تأکید اسلام برای ادای حق جسم؛ خداوند نیروی غریزه را در انسانها قرار داده است، تا به وسیله آن بتواند خود و نوع خود را حفظ کند، همچنان که استفاده صحیح از این غریزه ها انسان را از درجه حیوان بودن بالا می برد، و ادای وظیفه طبق اراده خالق غریزه است. جواب دادن به خواسته های غریزه بر اساس روش اسلامی، در واقع از فطرت سالم است، روشی که مصلحتها را جلب کند و مفاسد را دفع بکند.

در این مورد شیخ محمد طاهر بن عاشور می گوید: «چیزی که فطری است و به فطرت انسان بر می گردد این است مصلحت انسانها به چیزی بستگی داشته باشد، یا ضرر آنها به دفع آن چیز وابسته باشد. پس اجرای مصلحتهای مردم تعیین کننده بقای آنها و بقای آنها مقتضای فطرت است». (ابن عاشور، د.، ت، ص182).

بنابراین دیدگاه فراگیر اسلام در مورد انسان را دیدیم و آن اعتراف به تمام ابعاد انسان، روحی، عقلی و جسمی است.

1-1-3- طبیعت انسان:

طبیعت انسان مبتنی بر ساختار و ترکیب وی است. ترکیبی که از دو چیز به وجود آمده و اساس آن همان گونه که خداوند متعال در داستان خلقت انسان بیان کرده است. جسم و روح می باشد. که می فرماید: ﴿ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٖ ۝٧ ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ۝٨ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦ﴾ (سجده/ 9-7). «آن کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید، و آفرینش انسان را از گل آغازید. سپس خداوند ذریه او را از عصاره آب ضعیف و ناچیز می آفرید. آنگاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد».

«روح و جسم در قرآن ملاک ذات انسانی است و در راه دیگری نباید یکی از آنها را انکار کرد. پس جایز نیست که شخص مؤمن از حق جسم کم کند تا حق روح را ادا کند. و برای رضایت یکی از جوانب انسان نباید اسراف و زیاده روی کرد». (العقاد، د. ت، ص14).

این طبیعت دوگانه همان چیزی است که اسلام خطاب خود را نسبت به انسان بر اساس آن گذاشته است. چون فلسفه زندگی در تصور اسلامی آن، مبتنی بر نوعی توازن مادی بودن و روحی بودن میان خواسته های جسم و روح است». (السعفی، د. ت، ص87).

بدین ترتیب در می‌یابیم که انسان در قرآن گاهی کاملاً ستایش شده و گاهی کاملاً سرزنش شده است و این دو امر در آیات متعدد و یا در یک آیه نیز با هم آمده است. و این بدین معنی نیست که در آنِ واحد انسان را سرزنش و مدح کرده باشد. بلکه معنای آن این است که انسان شایستگی کمال و نقصان را دارد چون بر اساس فطرت استعداد هر یک از اینها را دارد. و انسان شایستگی خیر و شر بودن را نیز دارد چون مکلف است. (العقاد، د. ت، ص14).

علت انسانیت آدمی در رشد وی به سوی گونه و نوع بشری نیست همچنان که وی بشر صرف نیز نیست که عارضه های مادی بر او تسلط پیدا کنند. انسان فقط با کمک خداوند که خالق و به وجود آورنده وی است می تواند به درجات عالی برسد، همان خالقی که انسان را برای خلافت بر روی زمین مناسب ساخت و تبعات آن را مثل تکلیف و امانت بر وی تحمیل کرد. (عثمان، د. ت، ص15).

کلمه انسان از لحاظ لغوی از أنس مشتق شده است و أنس نقیض توحش می باشد. (القاموس المحیط، د.ت).

وقتی به منطق دانان اجازه بدهیم که با توجه به قدرتهای عقل، انسان را به حیوان ناطق تعریف کنند و جامعه شناسان وی را به حیوانی که خوی مدنی دارد تعریف کنند. پس تعریف آن از دیدگاه اسلامی نیز امکانپذیر است یعنی انسان را به مخلوق مکلف تعریف کنند. چون انسان تنها موجودی است که آزادی اراده دارد. و بدین ترتیب مسؤلیت بر عهده وی گذاشته شده است.

اسلام همان دینی است که انسان را با ویژگی تکلیف متمایز ساخته است. همان دینی که عقل را اینگونه خطاب کرده است که عقل، صاحبش را از تکلیفی که نپذیرفته است، منع می کند.

از عنایتهای خداوند به انسان این است که به اندازه توان بر وی تکلیف گذاشته است و سپس مسؤلیتها را به ترتیب آورده است. چون خالق انسان به حقیقت این موجودی که آراسته است، عالم است. دو نیروی ترقی و

تعالی به حکم تکوینی بودن روح، آن را به سوی خود می کشند و نیروی فساد و تباهی به حکم ترکیب مادی بودن انسان، پیشرفت و ترقی را از وی می گیرند.

استاد علی شابی در این زمینه می گوید: «در معرفت اسلامی، علوم نقلی و عقلی برای مشخص کردن جایگاه انسان در نظام هستی جنگ و گریز دارند. پس به اعتبار عبد خداوند بودن و جانشینی وی بر روی زمین غلبه می یابد و شوق و خضوع خود را به پیشگاه خداوند عرضه می کند». (الشابی، د. ت، ص13).

1-1-4- هدف از وجود انسان (نظریه خلافت):

داستان خلقت انسان و جانشینی او بر روی زمین یکی از اصول اعتقادی اسلام است، که کرامت این موجود را بیان می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ (بقره/ 30). «زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم. گفتند: آیا در زمین کسی را به وجود می آوری که فساد می کند و تباهی راه می اندازد و خونها خواهد ریخت، و حال آنکه ما به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقائقی را می دانم که شما نمی دانید».

این آیه می رساند که این موجودی که برای خلافت برگزیده شده است، در خلیفه بودن یا نبودن مخیر نبوده است بلکه به مقتضای «انتصاب الهی» خلیفه شده است یعنی به مقتضای خلقت و فطرت وی را خلیفه کرده است. (سوقی، 1406، ص9).

خلافت و جانشینی بشر تنها عبودیت نیست بلکه عبودیت همراه کارهای دیگر است، از جمله این کارها قدرت یادگیری انسان و نامگذاری برای اشیاء است. ﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا﴾ (بقره/ 31). «سپس به آدم نامهای همه را آموخت».

علاوه بر این نظریه جانشینی از اصولی است که اسلام حقوق را بر اساس آن بنیاد نهاده است. چون خداوند متعال انسان را برای آبادانی روی زمین آفریده است. ﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱسۡتَعۡمَرَكُمۡ فِيهَا﴾ (هود/ 61). «او شما را از زمین پدید آورد و شما را در آن به آباد کردن گمارد».

و این جانشینی اولین اساس کرامت انسانی محسوب می شود و این جانشینی برای تمام انسانها عام است و بر اصل تساوی متکی است و متکی به نژاد و طبقه و گروه خاصی نیست و این جانشینی طبق مقاصد و اهداف شریعت مقید شده است.

مقتضای امر این است که خداوند، انسانی را که برای خلافت و جانشینی آماده شده است در بهترین شرایط بیافریند. و به بهترین شکل وی را بسازد. و انسان بر اساس فطرتی به دنیا می آید عاری از هر انحراف عارضی که بر خلاف شریعت خداوند باشد و همگام با خلقت انسان بنا شده است.

در این مورد دکتر حموده سعفی می گوید: «اسلام علاوه بر بنیان حقوق انسان بر وحدت پیدایش و وحدت عقیده و نظریه جانشینی مبتنی است. چون اسلام این اصل را در طی دعوت مردم برای آموختن فضایل نگهداری کرده است، تا خود انسانیت را به مرتبه ای برساند تا از توحش حیوانی بالاتر برسد. و به همین دلیل خداوند متعال کسانی را که دارای اخلاق انسانی نیستند، مذمت کرده است و سپس می فرماید: ﴿لَهُمۡ قُلُوبٌ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٌ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٌ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ﴾ (اعراف/ 179). «آنان دلهایی دارند که بدانها نمی فهمند، و چشمهایی دارند که بدانها نمی بینند. و گوشهایی دارند که بدانها نمی شنوند. اینان همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته ترند، اینان واقعاً بی خبر هستند». بنابراین خداوند انسانها را به چهارپا تشبیه کرده است و این در مورد کارهای زشتی است که مرتکب می شوند». (السعفی، د. ت).

جانشینی غایت عالی وجود دنیوی و اخروی انسان (به طور یکسان) است. چون توحید در آن واحد یک حقیقت وجودی و معرفتی است، بنابراین جانشینی نیز در آن واحد یک حقیقت وجودی انسانی و معرفتی است. پس جانشینی یک حقیقت انسانی و یکی از حقائق توحیدی است که جز بدان تکمیل نمی شود. (الدسوقی، 1406، ص29).

و این جز با عبودیت خالص برای خداوند محقّق نمی شود. چون جانشینی، عبودیت و سروری است. عبودیت برای خداوند و سروری بر سایر موجودات روی زمین غیر از سایر همنوعان انسانی خود. (الدسوقی، 1406، ص33).

بنابراین وقتی انسان بنده بودن خود را برای خداوند محقق نکند، سروری او بر روی زمین از بین می رود و مانند چهارپایان می شود. پس چطور می تواند سرور باشد در حالی که خودش به عبد دیگری بودن راضی است؟ چون کسی که عبد خداوند نباشد، عبد دیگری است.

تواضع و عبودیت انسان حقیقی برای خداوند یگانه، برتری و سروری انسان بر تمامی موجودات روی زمین و به معنای رهایی از تمام آن چیزهاست. (الدسوقی، 1406، ص33).

سیادت و سروری انسان به سه رکن بستگی دارد:

الف) این جهان هستی که خداوند آفریده است و آن را صحنه فعالیتهای انسانی قرار داده است، همان افق تفکر و تأمل است: ﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ (یونس/ 101). «بگو، بنگرید در آسمانها و زمین چه چیزهایی است». و این تأمل و تفکر جز با علم حاصل نمی شود». (السعفی، د. ت، ص91).

و این یک رکن ذاتی است که خداوند متعال به انسان بخشیده است. و در فعالیتهای انسانی که با استفاده از راهنماییهای تجربه کسب می کند، تجسم می یابد، و همین علم تجربی است که وسعت دایره علم را برای انسان امکان پذیر می کند. چون علم تجربی با معرفت ویژه اشیاء و قوانینی که بر روابط و تأثیرات آنها حکم می کند، یکسان نیست. پس وقتی به این نکته پی ببرد، تسخیر هستی و بهره برداری از آن برای وی امکان پذیر می شود. و بدین ترتیب سیادت و سروری خود را بر آنها محقق می کند. پس علم تجربی همان صلاحیت و شایستگی ذاتی محقق انسان برای سیادت و سروری روی زمین است. (الدسوقی، 1406، ص24).

دلیلی که خداوند متعال خلقت آسمانها و زمین و ما بین آنها را بر اساس آن آفریده، جز یک برهان نیست و آن اینکه حکمت خداوند در خلقت مخلوقات و نظم و قوانین و فطرت آنهاست. به گونه ای که وضعیت و آثار و روابط بعضی از اینها با هم با مقتضای حکمت متناسب است. (ابن عاشور، د. ت، 319/18): ﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ﴾ (قمر/ 49). «ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده ایم».

ب) سروری انسان در طبیعت اشیاء و موجودات زنده زمینی نهفته است. و در اینکه خداوند متعال آنها را برای انسان مسخر و رام کرده است، تجسم پیدا می کند. چون اگر رام و مسخر انسان نبودند، بهره بردن از آنها چگونه امکان‌پذیر می شد. (الدسوقی، 1406، ص24). از آنجایی که جهان بر نظام دقیقی استوار است که به «قوانین هستی» معروف هستند، پس شایسته است که انسان وظیفه جانشینی و مسؤلیت را به عهده بگیرد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ۝٢﴾ (فرقان/ 2). «همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه گیری و کاملاً برآورد کرده است». در این زمینه شیخ محمد طاهر بن عاشور می گوید: معنی «قدّره» این است که آن را در مقدار و حد مشخصی قرار داده که تصادفی نیست. یعنی همه چیز را دقیق و محکم و به اندازه و شایسته آفریده است که تفاوت و خللی در آن دیده نمی شود. (ابن عاشور، د. ت، ص18/ 319).

ج) سروری انسان در «نظریه تمکین» نیز تجسم می یابد. نظریه تمکین یعنی اندازه گیری و ارزش انسان برای تصرف در عالم هستی. (زمخشری، 1935، 100/2) خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ مَكَّنَّٰكُمۡ فِي

﴿ٱلۡأَرۡضِ وَجَعَلۡنَا لَكُمۡ فِيهَا مَعَٰيِشَ﴾ (اعراف/ 10). «شما را در زمین مقیم کرده ایم و قدرت و نعمتتان داده ایم و وسایل زندگیتان را در آن مهیا نموده ایم».

این اندازه گیری و قدرت تصرف دو وسیله برای درک حقیقتهای بزرگ هستی هستند که خداوند به انسان داده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٨﴾ (نحل/ 78). «خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمی دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد، تا سپاسگزاری کنید». و همچنین می فرماید: ﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ﴾ (فصلت/ 53). «ما به آنان هر چه زودتر دلائل و نشانه های خود را در اقطار و نواحی و در داخل و در درون خودشان به آنان نشان خواهیم داد، تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است».

دیدگاه اسلامی امکان عرفان بشری را عرضه می دارد. بر خلاف آنچه که یونانیان شکاک می گویند، و این سخن در خلال دعوت اسلام به تأمل در آفاق و أنفس (أقطار و نواحی و درون انسانها) روشن می شود. (السعفی، د. ت، ص95).

امام ابن قیم می گوید: «خداوند متعال نوع انسان را از میان سایر مخلوقاتش بر گزیده و ممتاز کرده است چون وی را گرامی داشته و شرف و فضیلت داده است و او را خلق کرده و تمام چیزها را برای او خلق کرده است. و در معرفت و حجیت و قربت خود وی را ممتاز کرده است، و با آنچه که به دیگر موجودات نداده است وی را گرامی داشته است». (ابن القیم، 1955، ج1، ص210).

از اینجا در می یابیم که مطالعه و بررسی هستی و بهره برداری از آن بر اساس قوانینی است که خداوند متعال در آن ایجاد کرده است. و بر اساس تمکین و اندازه گیری انسان از دستاوردهای آن است. بلکه این تنها وسیله برای هدف بزرگتری است که محقق شدن معنای عبودیت خداوند یگانه می باشد، بدین ترتیب انسان به وظیفه جانشینی که عبودیت و سروری است، می پردازد. و آبادانی زمین را به اتمام می رساند یا به عبارت دیگر تمدنی را که در اصل تعامل بین انسان و هستی است، بنا می نهد. (السعفی، د. ت، ص90).

1-2- نظریه حقیقت:

1-2-1- گزیده ای تاریخی از حقوق انسان در طول تاریخ:

در حقیقت دعوت به سوی حقیقت، دعوت تمامی انبیاء بوده است. به همین دلیل دعوت اسلام در بیان این منظور، برای تکمیل رسالت تمامی انبیاء ‡ آمده است: ﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ ۚ وَمَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۖ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلْحَقِّ بِإِذْنِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ (بقره/ 213). «مردمان یک دسته بودند. پس خداوند پیامبران را بر انگیخت تا بشارت دهند و بترسانند. و کتاب که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت دعوت می کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می ورزیدند داوری کند. در (مطالب و حقانیت) کتاب تنها کسانی اختلاف ورزیدند که در دسترشان قرار داده شده بود. و به دنبال دریافت دلائل روشن، از روی ستمگری و کینه توزی اختلاف نمودند. پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند، با اجازه خویش به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند، رهنمون شد، و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست رهنمود می نماید».

قرطبی در تفسیر این جمله از آیه ﴿فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ﴾ می گوید: تمامی انبیاء 124 هزار نفر بوده اند و از میان این انبیاء 313 نفر رسول بوده اند، و از میان اینها کسانی که در قرآن از آنها نام برده شده 12 نفر می باشند. (قرطبی، 1356، ج4، ص31).

مصداق اسامی انبیاء و رسولان این آیه می باشد که می فرماید: ﴿ وَعَادًا وَثَمُودَاْ وَأَصْحَٰبَ ٱلرَّسِّ وَقُرُونًۢا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾ ﴾ (فرقان/38) «و عاد و ثمود و اصحاب الرس و ملتها و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند». و این آیه بعد از اشاره به موسی و هارون و نوح ‡ آمده است. و همچنین می فرماید:

﴿وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (فاطر/ 24). «و هیچ ملتی هم نبوده است که بیم دهنده ای به میانشان فرستاده نشده باشد». و این آیه که می فرماید: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَٰهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾ رُّسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةٌۢ بَعْدَ ٱلرُّسُلِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾﴾ (نساء/164- 165). «و ما پیامبران زیادی را (به میان مردم روانه

کرده ایم) که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده ایم و پیامبران زیادی را (به میان مردم روانه کرده ایم) که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده ایم. خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت. ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیامبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند و خدا چیره ی حکیم است».

از آیات پیشین و آنچه که در تفسیر قرطبی آمده بود، روشن شد که هیچ امتی نیست که یک رسول یا نبی برایشان نیامده باشد. و رسولان و انبیاء ‡ برای یک دعوت واحد آمده اند که عبادت خداوند یگانه و عدم شرک می باشد. در زیر پرچم این دعوت و در جامعه مؤمنان به این دعوت، ظالم و استثمارگری وجود ندارد. و فقط آزادی و مساوات حکم می کند و آزادی و مساوات نتیجه جمع میان حقوق سیاسی و حقوق عام است. (طبلیه، د. ت، ص127).

انسان همان گونه که خوی اجتماعی دارد، بر اساس خویشتن دوستی و خود برتربینی آفریده شده است. (جریشه، د. ت، ص13).

طبیعی است که میان اعضای جامعه باید رابطه وجود داشته باشد و اختلافات میان آنها، این روابط را قطع نکند. ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخۡتَلِفِينَ ١١٨ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡۗ وَتَمَّتۡ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١١٩﴾ (هود/ 119- 118). «اگر پروردگارت می خواست مردمان را ملت واحدی می کرد. ولی آنان همیشه متفاوت خواهند ماند. مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد و خداوند برای همین ایشان را آفریده است و سخن پروردگار تو بر این رفته است که: دوزخ را جملگی جنیها و انسانهای (پیرو نفس اماره و اهریمن مکاره) پر می کنیم». از قدیم الأیام میان فرزندان آدم اختلاف وجود داشته است مثل برادران یوسف که به او حیله زدند و او را ته چاه انداختند. در حالی که همگی فرزندان نبی خداوند (یعقوب) و از سلاله انبیاء ‡ بودند. (طبلیه، د. ت، ص54).

انسانیت در طول تاریخ خود گواه بوده است که متناسب با ایمان، تعالی یافته و پاک می شود و حقوق خود را می شناسد و متناسب با کفر و دوری از رسالت، به طرف حیوان بودن و بربریت و دوری از تمدن کشیده می شود. میراث جدید حقوق بشر یک تلاش انسانی صرف نیست. موفقیت علمی و منصفانه تأثیر رسالتهای آسمانی را در هر پیشرفتی که بشر به آن رسیده است، مشاهده می کند. (جریشه، د. ت، ص17).

اگر رسالتهای آسمانی اثر زیادی در تعالی و پیشرفت این حقوق داشتند، پس تجربه تاریخی (وتلاش بشری) که بر مبانی دینی و ایمانی متکی است، ثبات و استحکام آن را افزایش می دهد. و بدین ترتیب اعتماد و اطمینان میان واقعیت و حقیقت ایجاد می شود. (السعفی، د. ت).

سپس فلسفه یونانی آمد و تفکر «حقوق طبیعی» را رواج داد و بعد از آن به حقوق رومی منتقل شد که تفکری نزدیک به تفکر فطری بود. همچنان که می دانیم قبل از حضرت عیسی υ انبیای دیگری نیز بودند. پس بعید نیست که در اینجا رسالتهای این انبیاء بی تأثیر بوده باشند. و این تأثیر را در تعاریف این حقوق مشاهده می کنیم. بعضی از تعریفهای این حقوق را ذکر می کنیم:

– حقوق رومی یک حقوق اخلاقی است که از اراده الهی صادر می شود.

– حقوق رومی حقوق ثابتی است که با تغییر معیارهای برتری که لازم است قوانین جامعه بر اساس آن باشد، تغییر نمی کند. چون این قانون مبتنی بر مبانی و ساختاری است که از عرف و قواعد محدود در کتاب، گرفته نشده است. بلکه سرچشمه آن طبیعت است که عقل آن را در روحیه برابری و عدالت موجود در خود کشف می کند. (مصطفی1959، چاپ سوم، ص16).

همچنان که در مورد عدالت معتقد است که: عدالت همان چیزی است که تلاش قاضی های رومی را ممتاز ساخته است و در بیان بعضی از اصول و مبادی فرقی نمی کند که این قاضی ها هم وطن باشند یا بیگانه باشند. و این همان تلاشی است که برجسته شد و جایگاه خود را در تاریخ حقوق روم، در طی فترتی که به عصر کلاسیک یا عصر علمی معروف بود، (130 ق م–284 م) حاصل شد». (عثمان، د. ت، 24، ص638).

سپس نظریه «حقوق طبیعی» از طریق آداب یونانی و حقوق رومی به انگلستان منتقل شد. سپس نظریه (عدالت) از قرن 13 میلادی در آنجا آشکار شد. (عثمان، د. ت، 24، ص538).

این امر هر چه می خواهد باشد، به هر حال نظریه عدالت از ادیان برخواسته است. ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ (نحل/ 90). «خداوند به دادگری، نیکوکاری و نیز بخشش به نزدیکان دستور می دهد».

و این امری است که در تمامی دینها تکرار شده است. پس چنین تفکری دوری از تأثیرپذیریهای ادیان نیست. (جریشه، د. ت، ص19).

همچنان که نظریه حقوق طبیعی به نظریه «مبادی عدالت» در هر صورتی منجر شد، همچنین منجر به «نظریه قرارداد اجتماعی» شد که اعتبار آن برای اجرای حقوق طبیعی ممکن است یا برای اجرای مبادی

عدالت در زمینه های سیاسی یا مشخص نمودن رابطه حاکم و محکوم (شهروندان) ممکن است. (عثمان، د. ت، 24، ص 538).

این نظریه شبیه سخن عمر بن خطاب τ به عمرو بن عاص τ است که می گوید: «ای عمرو چگونه می خواهی مردم را عبد خود کنی، در حالی که مادرانشان آنها را آزاد به دنیا آورده اند». (ابن عبدالحکم، 1961، ص 225).

و مسخره کردن فرعون توسط نبی خداوند، حضرت موسی υ، دارای چنین مفهومی است: ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَاءِيلَ ﴿٢٢﴾﴾ (شعراء/ 22). «آیا این منتی است که بر من می گذاری اینکه بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساخته ای».

1-2-2- حقوق انسان در قانونها و عهدنامه های بین المللی

قبل از اینکه به حقوق انسان در قوانین و عهدنامه های بین المللی بپردازیم، نباید تأثیر رسالتهای آسمانی را فراموش کنیم. چون این یک حقیقت است و ممکن نیست که یک دین آسمانی نازل شده باشد و به هر حال تأثیری در بشر نداشته است. به گونه ای که نژادشناسان تأثیر آن را حتی در قبایل بدوی نیز ثابت کرده اند.

اسلام با آمدن خود این حقوق را بنیاد نهاد و جایگاه ارزشمندی را در میان سایر مخلوقات به انسان داد پس چه ضرری به اسلام می رسد وقتی بگوییم که: این حقوق را به طور تفصیلی در بر نمی گیرد؟ آیا در این کناره گیری اسلام از جزئیات، گشادگی عقل نیست تا تلاش کند و مسایل را بررسی کند. (السعفی، د. ت).

ریشه دار بودن حقوق انسان در اسلام از طریق مجموعه قراردادهایی است که اسلام حقوق را بر آن بنا نهاده است و آن وحدت پیدایش، وحدت عقیده، و نظریه جانشینی می باشد.(السعفی، د. ت).

اسلام از نظر ریشه دار بودن تفکر حقوق بشر، مطابق واقعیت زندگی جلو رفته است و این یک نظر فردی یا تفکر آرمانی یا شعارهای بزرگ و توخالی نیست. رسول گرامی ρ اولین عهدنامه کامل حقوق انسان را در روز حجة الوداع صادر می کرد. و حقیقتاً اسلام تأکید زیادی بر متون این عهدنامه دارد. به دلیل رتبه و درجه ای که پیامبر ρ قرار داده تا در آن فرصت کم و در آن جمع بزرگ و روز حجة الوداع بیان می کند. تا با اسلوب و روشی منحصر به فرد در برابر جمعیت، به ذهنها هشدار بدهد و به عقلها یادآوری بکند و جانها را هوشیار کند. (خضر، د. ت، ص 44).

الف) حقوق انسان در عهدنامه های قانونی:

پیمان بزرگ Magna carta

در قرن 13 میلادی و مشخصاً در روز 15 ژوئن 1215م اولین قرارداد بشری حقوق انسان که اصطلاحاً ماگنا کارتا (Magna carta) نامیده می شود، تصویب شد. محتوای این پیمان این بود که پادشاه (انگلستان) نباید به اموال و آزادیهای شخصی یکی از شهروندان تعدی کند. این پیمان بعد از شورش بارون ها در زمان پادشاه جان «برادر ریچارد شیردل» بود. (جریشه، د. ت، ص21).

لایحه حقوق Bills of rights

سال 1688م تاریخ تصویب این قانون است که قدرت پادشاه را مقید می کرد و حق وی را در مجبور کردن افراد یا زندانی کردن و رنج و آزار انسانها یا فرستادن مأمور بدون مدرک قانونی بر سر آنها، رد کرد. (جریشه، د. ت، ص22).

اعلام استقلال ایالات متحده آمریکا:

استقلال ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ مشهوری که در 6 ژوئیه 1776م. اتفاق افتاد، اعلام شد و در اینجا اعلام شد که تمام انسانها به طور یکسان بدنیا آمده اند، و در آن بعضی از حقوق انسانها را مثل: مساوات و برابری، آزادی، زندگی، خوشبختی و تغییر حکومتهایی که این حقوق را رعایت نمی کنند، تأکید کردند. (عثمان، د. ت، ص539).

اعلام حقوق بشر و حقوق شهروندان در فرانسه:

در آگوست سال 1789م. اعلامیه حقوق بشر در فرانسه صادر شد و ماده اول آن تأکید می کرد که «انسانها در حقوق آزاد و مساوی آفریده شده اند، و لازم نیست که تبعیض های اجتماعی جز بر اساس منفعت عمومی وجود داشته باشد». (شکری، 1958، ص190- 185).

اعلامیه حقوق فرانسه بر پنج حق تأکید می کرد:

ملکیت، آزادی، برابری، امنیت، حق مقاومت بر علیه استبداد و ظلم. اصول این اعلامیه فرانسه که در 1789م. صادر شد، قوانین بعدی فرانسه و بسیاری از قوانین کشورهای اروپای غربی که در طول قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم صادر شد، را در بر گرفت.

بعد از جنگ جهانی دوم که در سال 1944م. به طور رسمی پایان یافت، قوانین جدیدی از طرف بعضی از کشورهای غربی از جمله فرانسه، ایتالیا و اتحادیه آلمان صادر شد. و اعلامیه های جدیدی برای حقوق بشر یا مقدمات قوانینی که متضمن این حقوق بودند، فراهم شد.

و بعد از این، قوانین کشورهای آفریقایی که به استقلال رسیده بودند، صادر شد و در این اعلامیه های أخیر به تدریج حقوق انسان رعایت شده بود، از جمله، نسبیت، تابعیت و اصرار بر زندانی نکردن انسانهای (بدون جرم) بود. همچنین در بیان حقوق بشر آشکار شد که به جای تأکید بر حقوق اجتماعی و اقتصادی بیشتر بر حقوق سیاسی و قانونی وفکری تأکید شد. (عثمان، د. ت، ص539).

ب) عهدنامه ها و قراردادهای بین المللی حقوق بشر:

1- اعلامیه جهانی حقوق بشر: از اتحادیه عمومی ملل متحد در دسامبر سال 1948م. صادر شد.

2- قرارداد بین المللی درباره حقوق مدنی و سیاسی از اتحادیه عمومی ملل متحد در 16 دسامبر سال 1966م. صادر شد و از 15 مارس 1976م. اعتبار یافت و یک پروتکل اختیاری در مورد شکایتهای افراد از تجاوز به حقوق بیان شده آنها در عهدنامه، به این عهدنامه ملحق شد.

3- قرارداد بین المللی در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از اتحادیه عمومی ملل متحد در همان تاریخ صدور قرارداد پیشین یعنی 16 دسامبر 1966م. صادر شد که در 15 ژانویه 1976م. اعتبار یافت.

4- عهدنامه اروپایی حمایت از حقوق بشر از مجلس اروپا صادر شد که در روم و در سال 1950م. (وفیق، 1970) منعقد شده بود و از سپتامبر 1953م. اعتبار یافت و نافذ شد.

5- شورای جامعه عرب در 3 سپتامبر 1968م. قطعنامه ای را با ایجاد «کمیته منطقه ای دائمی عرب» برای حقوق بشر، شروع کرد که مبتنی بر توصیه سیاسی کمیته در این مورد بود. و گردهماییها و توصیه هایی که به شورای جامعه عرضه می شد، ادامه داشت. (وفیق، 1970).

6- بیانیه جهانی حقوق بشر در اسلام:

الف) قرارداد اولیه «قطعنامه جهانی اسلام» از شورای بین المللی اسلام در آوریل سال 1980م. صادر شد. که متضمن چارچوب عمومی نظام اسلام بود.

ب) همچنین از شورای بین المللی اسلام قرارداد دومی در سال 1981م. صادر شد که متضمن حقوق بشر در اسلام بود. (جریشه، د. ت، ص88).

این اشاره ای گذرا بر حقوق انسان در طول تاریخ بود که در آن به تفاصیلی که بحث ما را در بر نمی گرفت، نپرداخته ایم.

نظریه حق در فقه اسلامی

تعریف لغوی و اصطلاحی حق:

کلمه حق؛ فیروز آبادی صاحب القاموس المحیط می گوید: حق از اسامی یا صفات خداوند متعال می باشد و به معانی: قرآن، ضدباطل، امر وسیع و گسترده، عدل، اسلام، ملک و موجودی که ثابت است، صداقت، مرگ و اندوه آمده است. حق مفرد حقوق است. (القاموس المحیط).

ابن منظور در لسان العرب می گوید: «حق نقیض باطل است و جمع آن حقوق و حقاق می باشد و در حدیث تلبیه آمده است که: «**لبیک حقا حقا**» ، یعنی غیر باطل و خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَلۡبِسُواْ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ﴾ (بقره/ 42). «و حق را با باطل نیامیزید».

و ابواسحاق می گوید: حق امر پیامبر ρ و قرآن است. همچنین خداوند می فرماید: ﴿بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ﴾ (انبیاء/ 18). «بلکه حق را به جان باطل می اندازیم».

در مورد یک امر قانونی می گویند که: حق ثابتی است. و ازهری می گوید که: به معنای واجب شدن است. (**وحق علیه القول**) یعنی بر او واجب شد، بر او لازم شد. و در قرآن آمده است که: ﴿قَالَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ﴾ (قصص/63) «کسانی که فرمان عذاب درباره آنان مسلم شده است، می گویند». یعنی ثابت شده است.

حق در لغت بیشتر از ده اطلاق دارد:

- بر خداوند متعال اطلاق می شود: ﴿وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾ (مؤمنون/ 71). «اگر حق و حقیقت از خواستها و هوسهای ایشان پیروی می کرد، آسمانها و زمین و همه کسانی که در آن به سر می بردند، تباه می گردیدند».

- به عنوان صفت خداوند اطلاق می شود: ﴿ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّ﴾ (انعام/ 62). «سپس به سوی خدا، یعنی سرور حقیقی ایشان برگردانده می شوند». و در این دو اطلاق اسلام بعد خاصی را به حق داده است.

- بر عدل اطلاق می شود: ﴿وَٱللَّهُ يَقۡضِي بِٱلۡحَقِّ﴾ (غافر/ 20). «خداوند به حق و عدل داوری می کند».

- بر اسلام اطلاق می شود: ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ (بقره/ 119). «ما تو را همراه با حقایق یقینی فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشی».

- بر صداقت اطلاق می شود: ﴿قَالَ فَٱلۡحَقُّ وَٱلۡحَقَّ أَقُولُ ٨٤﴾ (ص/ 84). «فرمود به حق سوگند و حق می گویم».

- بر یقین اطلاق می شود: ﴿فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِنَّهُۥ لَحَقّٞ مِّثۡلَ مَآ أَنَّكُمۡ تَنطِقُونَ ٢٣﴾ (ذاریات/ 23). «به خدای آسمان و زمین سوگند که این حق است، درست همان گونه که شما سخن می گوئید».

- بر حکمت اطلاق می شود: ﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ﴾ (ابراهیم/ 19). «آسمانها و زمین را چنان که باید آفریده است».

- بر بهره و نصیب اطلاق می شود. و این اطلاقی است که ما در مورد آنچه که داریم به کار می بریم: ﴿قَالُواْ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنۡ حَقّٖ﴾ (هود/ 79). «گفتند: تو که می دانی ما را به دختر تو نیازی نیست». ﴿وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ ٢٤ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ٢٥﴾ (معارج/ 25- 24). «همان کسانی که در دارائی ایشان سهم مشخصی است برای دادن به گدا و بی چیز».

اما تعریف حق در اصطلاح فقها:

فقهای پیشین به تعریف این اصطلاح نپرداخته اند ولی از فقهای متأخر عده ای آن را اینگونه تعریف کرده اند که: «حق حکمی است که ثابت می شود». ولی این تعریف جامع نیست چون هر حقی حکم است ولی هر حکمی حق نیست.

پس حکم همچنان که می دانیم یا تکلیفی است و یا وضعی، و حکم وضعی آن است که شارع چیزی را سبب یا شرط یا مانع چیز دیگر قرار دهد. در حالی که اسباب و شروط و موانع حقوق نیستند بلکه احکام هستند. و شیخ علی خفیف / تعریفی برای آن ذکر کرده که ما آن را به عنوان نزدیکترین تعریف (به واقعیت) می دانیم. که می گوید: «حق مصلحتی است که از لحاظ شرعی معتبر و لایق می باشد». (الزرقاء، 1952، ج3، ص14).

استاد مصطفی زرقاء حق را اینگونه تعریف می کند: «حق امتیازی است که شریعت توسط آن قدرت یا تکلیف را تصویب می کند». (الزرقاء، 1952، ج3، ص10).

قانون دانان حق را اینگونه تعریف کرده اند که: «مصلحتی است که قانون از آن حمایت می کند». و این تعریف درستی است. پس حق در سایه قوانین مصلحتی است که قانون از آن حمایت کند و در سایه اسلام مصلحتی است که شریعت از آن حمایت می کند.

مصلحت ها در قانون عبارتند از: حفظ جان، حفظ مال، حفظ عقل، حفظ نسل در حالی که حفظ دین در آن وجود ندارد که این یک اختلاف اساسی است.

حقوق در اسلام و به ویژه حقوق بشر با توحید مرتبط است، و جایگاه آن مانند جایگاه سایر امور در شریعت اسلامی می باشد. یعنی تسلیم توحید خالص و عبد خداوند شدن. پس قانونگذاری و تشریع حق خالص خداوند است و امر عقیده و ایمان حق الله می باشد.

اما قانونگذاری ممکن است بشر را در چارچوب دایره امور مباح وارد کند که نصی در مورد آنها وجود ندارد. (جریشه، 1406، ص38).

انواع حقوق در فقه اسلامی:

وقتی احکام شریعت اسلام را در بیان حقوق و تکالیف بررسی کردیم در می یابیم که منظور از این احکام تحقق مصلحت مردم است.

این مصلحتها گاهی مصلحتهای عمومی برای جامعه هستند و گاهی مصلحتهای خصوصی برای افراد هستند و گاهی مصلحتهای مشترک میان این دو هستند. (خلاف، 1952، ص248).

بنابراین فقها در تقسیم حق با تأکید و اصرار در بیان احکام حق و بیان آنها به طور جزئی به روشی ممتاز روی آورده اند، همچنان که در تقسیم حق توسط آنها دیده می شود. و برخلاف قانونگذاران مستقیماً به بیان معنای حق نپرداخته اند. و فقها اگر این کار را می کردند، تابع آنها می شدند. تقسیم حق از دیدگاه فقها یا نسبت به صاحب حق است و یا نسبت به مکان حق که به چهار قسم تقسیم شده است. (الخفیف، 1962، ص106).

اول: حق نسبت به صاحب حق چهار قسم است: حقی که تنها برای خداست، حقی که تنها برای بنده است، آنچه که هر دو حق را دارد ولی حق الله غالب است، و آنچه که هر دو حق را دارد و حق الناس غالب است.

الف) حقی که تنها مختص خداست این است که بخاطر مصلحتی آن را تشریع کرده و مختص فرد خاصی نیست. (طبلیه، د. ت، ص110).

حکم این حق فقط بخاطر مصلحت جامعه است. (العیلی، 1394، ص179).

اینکه حق به الله اضافه شده است (حق الله) تنها برای تأکید بر اهمیت و شأن والای این حق است چون در اجرای این حقوق، بقای جامعه و صلاح آن نهفته است. و در سستی و بی حرمتی به این حقوق تباهی و نابودی جامعه نهفته است.

بدین ترتیب دکتر سنهوری حق الله را چنین تعریف کرده است: «آنچه که متعلق به نفع عمومی است و بخاطر اهمیت زیاد و فراگیری نفع آن به الله اضافه شده است». (السنهوری، 68- 1967، ط14).

حقوقی که تنها برای خداوند است به طور استقرائی در هشت نوع منحصر می شود:

1- عبادات محض مانند نماز، زکات و جهاد.

2- عباداتی که معنای پرداخت داشته باشند مثل صدقه فطر.

3- پرداخت ها و بخشش هایی که معنای عبادت و نزدیکی داشته باشند، مانند عشریه (یک دهم) محصولات کشاورزی.

4- پرداختهایی که معنای عقوبت داشته باشند مثل خراج (مالیات زمین و محصول و ...).

5- حقی که وابسته به خود آن چیز باشد یعنی با ذات آن ثابت می شود تا اینکه به ذمه انسان تعلق پیدا کند. مثل خمس غنایم جنگی یا خمس گنجینه های پیدا شده یا معادن.

6- عقوبتهای کامل که حدود هستند مثل حد زنا و همچنین تعازیر.

7- عقوبتهای کاهنده یا محدود، مثل ممنوع کردن قاتل از میراث، «سبب محدودیت این است که ممنوع بودن از ارث یک ضرر مالی است که ضرری به جسم جانی یا قاتل نمی رساند و همچنین به مال و دارایی وی نیز لطمه ای نمی زند».

8- حقوقی که در آنها معنی عبادت و عقوبت باشد که کفارات هستند. (طبلیه، د. ت، ص110).

ب) حقی که تنها مختص انسان است: این حقوق بسیار زیاد و غیر قابل شمارش هستند از جمله؛ تمامی حقوقی که بر معاملات و قراردادها مترتب می شود. و بسیاری امور دیگر که بخاطر مصلحت دنیوی وضع شده اند.

ج) حقوقی که مشترک میان حق الله و حق الناس است ولی حق الله غالب است: مثلاً در جایی حق عده ای آشکارتر باشد از حق یک نفر، و فقهاء در مورد این حق به حد قذف مثال زده اند. به اعتبار اینکه آبروی مردم را حفظ می کند و با ممانعت از دشمنی میان آنها مصلحت عمومی محقق می شود. و به اعتبار اینکه بدگمانی را

از مقذوف بر می دارد مصلحت خاص را محقق می کند. جز این نیست که مصلحت اولی دارای اعتبار بیشتری است.

د) حقی که مشترک میان حق الله و حق الناس است ولی حق الناس غالب است. و فقهاء به حق قصاص مثال زده اند چون شایسته تر است که در اینجا رعایت احساسات اولیای دم و آرامش درونی آنها اولیتر از رعایت حق جامعه باشد. (طبلیه، د. ت، ص11) (العیلی، 1974، ص180).

دوم: حق نسبت به محل و جایگاه وی:

شیخ علی خفیف می گوید: «منظور از محل حق هر چیزی است که بتوان آن را حق تصور کرد، یا خود حق می باشد، یا آنچه که اسم حق بر آن منطبق می شود و بر آن دلالت می کند یا به آن اضافه می شود، یا آنچه که حق را از غیر حق جدا می کند. همچنان که در حق ملکیت هم همین طور است. چون ملک همان محل حق است که در عالم خارج وجود دارد. پس می بینیم که آن ملک خود حق است که کلمه حق بر آن صدق و دلالت می کند. همین طور به آن اضافه می شود مثل: حق ملکیت یعنی حقی که خود ملک است. (الخفیف، 1962، ص124).

از این نظر اقسام حق متعدد است یعنی به تعداد انواع و اسامی آن است که محدود کردنش اشتباه است. ولی به صورت اجمالی و عام می توان گفت که: حق از حیث محل به اقسامی تقسیم می شود مانند حقوقی که متعلق به اموال هستند: حقوقی که متعلق به امور خانواده هستند، حقوقی که متعلق به عبادت هستند و حقوقی که متعلق به امور اجتماعی عام هستند. (طبلیه، د. ت، ص112).

بنابراین حق در فقه اسلامی دارای معنی فراگیری است که معنای آزادی را نیز در بر می گیرد پس آزادیهای عمومی نوعی از حقوق هستند. پس هرگاه در شریعت اسلامی کلمه حق بیاید، به معنای حق مالی یا حق الله یا حق شخص یا یکی از انواع آزادیهاست که بر حسب معانی آنها می آید. (العیلی، 1974) ص188).

آثار مترتب بر تقسیم حقوق در اسلام:

این آثار را به طور اجمالی می توان به شکل زیر بیان کرد:

از نظر مفهوم و پشتوانه، اسقاط و وراثت، مقاومت و دفاع کردن و اقامه دعوی.

نخست: از نظر مفهوم: در عرف مردم و در فقه قانون، حق عام بر خاص مقدم است.

از دیدگاه فقه اسلامی حق خاص بر عام مقدم است به معنی اینکه حق خاص حمایت بیشتری را از حق عام می طلبد.

تجاوز به حق خاص یا حقی یا از حقوق بندگان از طرف خداوند بخشیده نمی شود تا وی فرد تجاوز کار را نبخشد یا حق گرفته شده را از وی نگیرد.

حاکم یا قاضی نمی تواند به نیابت از فردی از حق وی چشم پوشی کند، همچنان که نمی تواند شخص را مجبور به چشم پوشی از آن حق کند. هیچ «حق الناسی» نیست که حق الله در آن نباشد ولی یکی از آنها بر دیگری غلبه می یابد. بنابراین هیچ حق خاصی نیست که حق عام یا حق الله در آن نباشد و این در حقوق بشر بارزتر است. (جریشه، د. ت، ص29).

در حقیقت اسلام وقتی از بین رفتن بهره و نصیب یا حق را ظلم به خود دانسته است، دورتر از آن را نیز در نظر داشته است. از پیامبر ρ روایت شده است که فرمود: «انسان نباید خود را خوار و پست کند». (ابن ماجه، 1384، چاپ اول ج2/ 369).

این از یک طرف و از طرف دیگر امثال چنین مسلک هایی باعث تشویق انسانهای خودشیفته و مغرور می شود که حقوق دیگران را از بین ببرد، تکرار این عمل و معتاد شدن به آن همان چیزی است که به این اعتقاد آنها که کسی حقی بر آنها ندارد، اتمام می دهد. در حقیقت «از بین بردن حق» همان اخلاق فراعنه مصر بود و خود فرعون به تنها سزاوار نکوهش نیست. در حالی که فرعون مسؤول و سرزنش شده است. (طبلیه، د. ت، ص322).

خداوند متعال با دادن حقوق، انسان را برتری بخشیده است و این حقوق نزد خداوند از خانه خدا گرامیتر است. پیامبر ρ می فرماید: «کسی که مسلمانی را بدون حق بیازارد گویی که خانه خدا را ویران کرده است». (الطبرانی، المعجم الصغیر، 1982).

دوم: از نظر حمایت و پشتوانه: حمایت از حقوق و حفظ آن و دفاع کردن از آن نزدیکی به خداوند است. و در تفکر اسلامی برای این حقوق حمایت و قداستی هست که این حمایت از امور زیر سرچشمه می گیرد:

الف) حمایت خداوند: شخص مؤمن از ایمانش به خداوند حمایت وی را احساس می کند. از آنجایی که ایمان قویترین محرک برای رفتار و احساس عظمت خداوند است، و استمرار این ایمان بستگی به مراقبت برای از بین نرفتن این حقوق دارد.

ب) حمایت درون و باطن: از احساس انسان بر می آید، کدام امور حق الله و حرام هستند. سپس درون و وجدان از آن حق پاسداری می کنند. هر چند که پاسدار غیابی هستند.

ج) حمایت و پشتیبانی جامعه: این پشتوانه از ضمانت سیاسی و اجتماعی که از صفات جامعه مسلمانان است سرچشمه می گیرد. چنانچه پیامبر ρ «مؤمنین در رحم و مهربانی نسبت به همدیگر مانند بدنی می مانند که هرگاه عضوی از آن به درد گرفت، سایر اعضای بدن با بی تابی و تب با وی همدردی می کنند». (مسلم الصحیح، ج4/ 2586).

د) حمایت و پشتوانه دولت: در اجرای حدود و قصاص این پشتوانه نمود پیدا می کند و حق ولی امر مسلمین است که تعازیر را بر طبق مقررات معین اجرا کند و دولت می تواند حتی در خارج از مرزهای خود از طریق وسایل ممکن و جلسات بین المللی از این حق دفاع کند. (جریشه، د. ت، ص42).

سوم: از نظر اسقاط و برداشتن حق: اسقاط و برداشتن حقوق الله جایز نیست، اما شخص مکلف جایز است که از حق خود بگذرد و آن را ببخشد. چون در این امر صاحب حق است. (خلاف، 1952، ص252).

اما در مورد حقوق مشترک، حقوقی که حق الله در آن غالب است، اسقاط آن جایز نیست مانند حد قذف، و حقوقی که حق الناس در آن غالب است برای مکلف جایز است که آن را ساقط کند. مثل قصاص. (العیلی، 1974، ص183).

چهارم: از نظر وراثت: اگر از حق الله باشد و یا از حقوق مشترک و جانب غالب با حق الله باشد ارث می برد. اما اگر از حق الناس باشد، بعضی از آن را ارث می برد و بعضی را نمی برد. و امام قرافی ضابطه مشخصی را برای جاهایی از حق الناس که ارث می برد و جاهایی که ارث نمی برد مشخص کرده است. پس تنها از حقوقی ارث می برد که متعلق به مالی باشد که به ارث برده یا ضرری را از آن مال دور کرده باشد. اما آنچه که متعلق به خود مورث یا عقل و تمایلات و اراده وی بوده باشد، وارث چیزی از آن به ارث نمی برد. (القرافی، 1346، ج3/ 285-283).

پنجم: از نظر دفاع و مقابله کردن: حقوق الله یا حقوقی که حق الله در آنها غالب است، ملک جامعه هستند. از جمله این حقوق امر به معروف است که شخص قاضی با اتکای به خود از آن دفاع می کند و جامعه را همچون افراد به آن دعوت می کند. مانند نخواندن نماز جمعه.

اما وقتی حق خاص باشد مانند حقوقی که به تعویق افتاده است قاضی باید امر کند که با توجه به وسایل و امکاناتی که صاحب حق فراهم کرده اند از این تأخیر بیرون بیایند.

اما حقوق مشترک که بعضی از آنها قاضی می تواند با اتکای به خود از آنها دفاع کند و بعضی جز با درخواست از او نمی تواند از آن دفاع کند. (العیلی، 1974، ص184).

و این امر در هر حقی بر حسب آن حق می باشد.

ششم: از نظر اقامه دعوی: نسبت به حق الله برای هر مسلمان عادلی «یعنی کسی که از گناهان کبیره دوری کند و واجبات را ادا کند و حسنات و نیکیهای وی بر گناهان و بدیهایش غلبه داشته باشد». جایز است که از حقوق خالص خداوند یا حقوقی که حق الله در آن غالب است، دفاع کند و این از نظر برداشتن کارهای منکر و زشت است. و اجرای این فرموده خداوند: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ (آل عمران/ 104). «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند».

و به دلیل این حدیث پیامبر ρ که می فرماید: «هر کس از شما که کار منکری را دید با دستش آن را تغییر دهد و اگر نتوانست با زبانش و اگر هم نتوانست با قلبش آن را تغییر دهد. و این ضعیف ترین درجه ایمان است». (صحیح، مسلم، ج1، ص69).

اما در مورد حق الناس و حقوق افراد، فقط خود صاحب مصلحت می تواند، اقامه دعوی کند و این در صورتی است که صاحب مصلحت مکلف و قادر به این کار باشد ولی اگر اینگونه نبود، برای هر مسلمان عادلی جایز است که برای او اقامه دعوی کند». (العیلی، 1974، ص185).

فصل دوم
اساس حقوق بشر در اسلام

اساس حقوق بشر در اسلام

2-1- وحدت انسانیت:

2-1-1- وحدت پیدایش:

انسانها همگی از سرچشمه واحدی آمده اند. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيرًا وَنِسَآءً﴾ (نساء/ 1). «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او بیافرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت». و همچنین می فرماید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ ۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ﴾ (آل عمران/ 59). «مسأله (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسأله (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید».

سپس این سرچشمه به پدر واحدی باز می گردد که او نیز از خاک آفریده شده است. پیامبر ρ می فرماید: «ای مردم، پروردگار شما یکی و پدر شما یکی است. همگی شما از نسل آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است گرامیترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست و عرب بر عجم و عجم بر عرب و سرخ بر سفید و سفید بر سرخ جز با تقوا برتری نمی یابد». (احمد، المسند، 5/ 411).

با این برابری در ارزش مشترک انسانیت که متکی بر اصل و نسب واحدی می باشد، گمان نمی رود که یکی از افراد بنی آدم به طور جداگانه آفریده شده باشد نه در کرامت و نه در ارزش مشترک انسانیت و نه در حقوق مربوط به آنها.

«تمام انسانها در شرایط مساوی آفریده شده اند و برای هر فردی اسباب و لوازم نبوغ و پیشرفت در زمینه هایی است که استعداد ویژه ای برای نبوغ در آن زمینه ها فراهم شده است. و این به وسیله تمام ابزارهای فهمیدن و تعقل و تفکر می باشد». (خضر، د.ت، ص11) و به طرف مهارتهایی که انسان کسب می کند، پیش می رود.

حق تبارک و تعالی می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَـٰتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْـًٔا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۙ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾﴾ (نحل/ 78). «و خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگذاری کنید».

پس همگی انسانها از آدم هستند و آدم از خاک است بنابراین بالا و پایینی میان آنها نیست و خداوند متعال کسانی را که در روی زمین برتری طلبی می کنند، مذمت کرده است و می فرماید: ﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ﴾ (قصص/ 83). «ما آن سرای آخرت را تنها بهره کسانی می گردانیم که در زمین خواهان تکبر و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی جویند. و عاقبت از آن پرهیزگاران است».

ابن تیمیه / می گوید: «برتری طلبی و تکبر بر مردم ظلم است. چون مردم همگی از یک جنس هستند. پس اگر انسانی بگوید که: او و امثال او برتر هستند، منجر به ظلم می شود. از کسی که اینگونه است خشم گین می شوند و با او دشمنی می ورزند. چون عادلترین مردم دوست ندارد که مقهور امثال خودش باشد و غیر عادل نیز سعی می کند که خود قاهر و برتر باشد». (ابن تیمیه، 1388،ص 188)

اسلام با بازگرداندن انسانیت به اهل و سرچشمه ای واحد، لوازم تعصب و برتری طلبی را بر دیگران خنثی کرده است.

چون هر یک از این دو امر (تعصب و برتری طلبی) باعث جدایی و تمایز میان افراد جامعه انسانی می شود. و از اینجا منجر به نابودی حقوق و زیر پا گذاشتن آن می شود. چون هر کس را جدای از دیگری می بیند. و فرقی نمی کند که این جدایی به تعصب بر رنگ، طبقه یا نژاد برگردد. بدین ترتیب حقوقی را بیشتر از حقوق سایرین برای خود در نظر می گیرد. و سپس این حقوق زیادی از حقوق سایرین می کاهد و اینگونه میان مردم کشمکش ایجاد می شود. و انسانیت از حد بالایی که خداوند متعال برای وی در نظر گرفته است، به قانون جنگل سقوط می کند. به این وسیله اسلام قواعد و قوانینی را که انسانیت انسان با آن محقق می شود، استوار گردانیده است. که اساس آن مساوات و برابری در اصل پیدایش و در یک ثانیه فرصتها میان بنی آدم است.

انسانها از دیدگاه اسلام همگی بندگان ناچیز خداوند می باشند که با این بندگی بر حق، از بند بندگیهای غیر خدا رسته اند و این آزادی و کرامت زیبا ترین شکلی است که بشریت در طول تاریخ طولانی خود شناخته است. پس هرگاه که بشریت از اطاعت بندگان رسته و روی به سوی رب العباد آورده است، تمدن انسانی بر پا می شود و جانشینی وی بر روی زمین تحقق پیدا می کند و مصداق این آیه خداوند متعال می شود: ﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ﴾ (بقره/ 30). «و زمانی که پروردگارت به

فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم». چون خلافت و جانشینی ، همچنان که بیان کردیم ، عبادت و سیادت (سروری) است.

بلکه اسلام علاوه بر وحدت پیدایش چیز دیگری را نیز اضافه کرده است وآن گرامیداشت و کرامتی است که خداوند متعال با امر به سجده ملائکه برای انسان، آن را مختص وی کرده است. (بقره/ 34).

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده ببرید، همگی سجده بردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید. از زمره کافران شد».

شناخت فردی و جمعی انسانها نسبت به این پیشرفت در هر زمان و مکانی، به زیبایی احساس می شود. هر فردی از نظر خودش بزرگ است و اجازه نمی دهد که حقوق خود و دیگران را تباه کند. عدل باعث می شود که انسانها به هر شکلی که دوست دارند با آنها رفتار شود. چون عدل راه هدایت و ظلم راه طغیان و گمراهی است. ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا ٣﴾ (انسان/ 3). «ما راه را به او نموده ایم چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس».

با این آیه خداوند متعال سخن را از سر می گیریم که می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ﴾ (نساء/ 1). «ای مردمان، از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید». تا در خلال این آیه به وحدت پیدایش بیاندیشیم و این آیه برای ما روشن می کند که این نظریه وحدت جهت و وحدت پیدایش یک بعد انسانی عمیقی به بشریت می دهد که در زمینه حقوق وی را از سطح فرد و اجتماع بالاتر می برد. و تمام انسانیت را با قویترین رابطه به هم پیوسته و محکم یعنی تقوا، ربط می دهد. و تقوا رابطه عقیدتی است که متکی بر ربوبیت خداوند است و ربوبیت توحید فاعلی خداوند است، همان توحیدی که کفار زمان پیامبر ρ به آن اقرار می کردند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ﴾ (لقمان/ 25). «اگر از آنها بپرسی که خالق آسمانها و زمین چه کسی است، حتماً می گویند: خدا». تربیت در انسان همراه با تعلیم است. ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١﴾ (علق/ 1). «بخوان به نام پروردگارت آن که (همه جهان را) آفریده است».

از جمله اصول تربیتی، تربیت انسان بر اساس فضیلت و مکارم اخلاقی است که به هدف آماده ساختن انسان صالح برای هر مکان و زمانی ایجاد شده است.

وقتی وحدت پیدایش مقتضی مساوات و برابری باشد، که از جمله ارزشها و اصول انسانیت است. خواه این مساوات در خداوند واحد باشد (ربکم) و یا در اصل پیدایش واحد ﴿ٱلَّذِی خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٍ وَٰحِدَةٍ﴾ باشد و یا در مساوی بودن حقوق واجبات زن و مرد باشد.

شیخ محمد طاهر بن عاشور می گوید: «پس مساوات در تشریع برای امت اسلامی ناظر به مساوی بودن آنها در خلقت و فروعاتی است که جدایی میان این فروعات اثری در صلاح بودن جهان ندارد انسانها همگی در بشریت مساوی هستند «**کلکم لآدم**» و در حقوق زندگی در این دنیا و بر اساس فطرت نیز مساوی هستند و اختلاف رنگ و شکل و نسل و شهر که میان آنهاست، تأثیری در این تساوی ندارد البته از این اموری که تساوی آنها را در شریعت ذکر کردیم، اموری حاصل می شود مانند؛ حق بودن که از آن به حفظ جان و حفظ نسب تعبیر شده است و حق لوازم زندگی که از آن به حفظ مال تعبیر شده است. و کسانی که برای اولین بار حقوق اقامت در روی زمین ایجاد و کسب کردند مانند ساکنان قبایل و لوازم بقای منفعت که از آنها به حفظ عقل و حفظ آبرو تعبیر می شود. و بزرگترین این حقوق، حق انتساب به جامعه دینی است که از آن به حفظ دین تعبیر شده است». (ابن عاشور ، د . ت ، ص95).

کرامت انسان در اسلام، از انسانیت وی گرفته شده است. بدون اینکه به یکی از عواملی که حقوق بشر بر آن متکی است نگریسته شود. انسانها وقتی از وحدت پیدایش خودشان که با کرامت خداوندی تکریم شده اند، غافل می شوند، خود را به غفلت می زنند. ﴿وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ (اسراء/70).

2-1-2- وحدت طبیعت:

از اصولی که اسلام حقوق خود را مبتنی بر آن ساخته است، وحدت طبیعت می باشد که همان فطرت است چون اسلام دین فطرت است.

فطرت در لغت به معنای: سرشت، طبیعت، خلق وغریزه است که همگی به معنای واحدی می باشند.

فطر البعیر عن نابه (دندان نیش شتر درآمد) یا گفته می شود: **جبله الله علی کذا** (خداوند او را بر اساس فلان چیز آفرید). همچنین به اخلاقی که انسان بر آن اخلاق است فطرت گفته می شود: **عین ساجیة** یعنی (چشمان سست و بی حال). اکثر استعمالات این کلمه برای چیزهایی است که نمی توان آنها را تغییر داد. (ابن منظور، 1275، ج2، ص1180).

فطرتی که خداوند انسان را بر اساس آن آفریده است، همان اسلام می باشد بدین معنی که اسلام همان دینی است که موافق فطرت و سرشت انسان با صفت انسان بودنش است. انسانی که خداوند با دادن عقل به وی، او

را از سایر مخلوقات جدا کرده است. و استعداد پذیرش معلومات را در عقل انسان متمرکز کرده است و قدرت کسب معرفتها و شناختهای گوناگون را به وی داده است. (المقری، 1409، ص91).

اسلام وحدت را با اصل تکوینی بودن بیان می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۚ وَمَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَـٰتُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۖ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لِمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ مِنَ ٱلْحَقِّ بِإِذْنِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾﴾ (بقره/ 213). «مردمان یک دسته بودند. سپس خداوند پیامبران را بر انگیخت تا بشارت دهند و بترسانند. و کتاب (آسمانی) که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت دعوت می کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می ورزیدند، داوری کند. در (مطالب و حقانیت) کتاب (آسمانی) تنها کسانی اختلاف ورزیدند که در دسترسشان قرار داده شده بود. و به دنبال دریافت دلایل روشن، از روی ستمگری و کینه توزی اختلاف نمودند. پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند، با اجازه خویش به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند، رهنمون شد و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست رهنمود می نماید».

«پس اتحاد در اصل تکوین، از نظر اتحاد غریزه ها و تمایلات انسانی سبب اختلاف می شود. و ناچار باید یک حد فاصلی باشد و حد فاصل آن در حقیقت کتاب نازل شده از طرف خداوند متعال می باشد، که رسالتش را برای مردم بیان می کند. و به این دلیل هر رسولی از رسولان خداوند با کتابی آمده اند که بیانگر حق و هادی به آن هستند». (ابوزهرة، د. ت، ص31).

خداوند متعال در این مورد می فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِٱلْبَيِّنَـٰتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَأَنزَلْنَا ٱلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَـٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلْغَيْبِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِىٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾﴾ (حدید/ 25). «ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن روانه کرده ایم. و با آنان کتابهای (آسمانی) و موازین نازل نموده ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را بگونه نهان و پنهان یاری می کنند، خداوند نیرومند و چیره است».

طبیعت انسان یکی است و از انسانی به انسان دیگر فرق نمی کند، از نظر رابطه ای که با زمین و حسب متاع دنیوی و شادیها و شهوتها و زینتهای زندگی دنیا دارند، یکی هستند. خداوند متعال می فرماید: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ

حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ (آل عمران/ 14). «برای انسان، محبت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشان دار و چهارپایان و کشت و زرع. اینها (همه) کالای دنیای پست (فعلی) است». و همچنین از نظر استعداد برای خیر و شر نیز، یکی است. ﴿وَهَدَيۡنَٰهُ ٱلنَّجۡدَيۡنِ ١٠﴾ (بلد/ 10). «راه خیر و شر را به انسان نشان داده ایم».

همچنین از نظر استعداد برای اصلاح و افساد یکی است، ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا ٨ قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ١٠﴾ (شمس/10- 7). «و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است، سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است. کسی رستگار و کامیاب می گردد که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید. و کسی ناامید و ناکام می گردد که نفس خویشتن پنهان بدارد و بپوشاند و بیالاید».

و این طبیعت و سرشت از نظر استعداد برای شکر و کفر نعمت یکی است. ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا ٣﴾ (انسان/3) «ما راه را به او نموده ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس». با وجود اینها ایمان یک چیز فطری است که در ذات انسانها می باشد و این آیه قرآن بر آن صدق می کند که می فرماید: ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ (روم/ 30). «روی خود را خالصانه متوجه آئین (اسلام) کن، این سرشتی که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم نمی دانند».

رسول گرامی اسلام ρ می فرماید: «هر انسانی بر اساس فطرت به دنیا می آید. پس پدر و مادر وی او را یهودی یا مسیحی یا مجوسی می گردانند». (بخاری، 1388-1961، ج1،454). و نفرموده است: «او را مسلمان می گردانند» چون اسلام دین فطرت است.

این طبیعت واحد انسانی استعداد کفر و ایمان را نیز دارد. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡ﴾ (کهف/ 29). «پس هر کس که می خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می خواهد کافر شود».

همسازی آزادی اراده با انسان مصداق این فرموده خداوند می باشد: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِ﴾ (بقره/ 256). «اجبار و اکراهی در دین نیست».

میل و گرایش انسان با طبیعت و سرشت خود به سوی هر کار خیر و شایسته و شکرگزاری، از فطرت سالم بر می خیزد. چون همگی اینها بر یک اصل ایمانی استوار هستند. بنابراین گرایش به طرف صفات شر و فساد و کفرورزی بر خلاف فطرت است. اینجاست که استواری حقوق در اسلام بر اساس طبیعت سالم انسانی می باشد. و پیشرفت انسانیت به سطح تکریمی که خداوند برای او خواسته است. چون انسانیت انسان و ویژگیهای انسانی در آن از نظر اسلام همان ارزش عالی و بزرگ می باشد.

هنگامی که این مفهوم در واقعیت زندگی اسلامی جریان پیدا کند، بهترین امت برای انسانها می آیند و زیباترین تمدنی که انسانیت آن را شناخته است، معین می شود. که ارزشهای والا و فضایل و مکارم اخلاقی را حفظ می کند و از حقوق انسانها حمایت می کند تا جایی که از سطح رعایت حقوق به سطح انجام ندادن چیزهای حرام می رسند. پیامبر ρ می فرماید: «خون و مال و ناموس هر مسلمانی برای مسلمان دیگر حرام می باشد». (ترمذی، السنن، 325/4). و این فقط برای مسلمانان نیست بلکه برای تمامی انسانها می باشد. پیامبرρ فرموده است: «هر کسی که شخص معاهد و هم پیمانی را بکشد بوی بهشت را حس نمی کند». (البخاری، 1388-1961، ج6/ 2533). و همچنین می فرماید: «هر کس که یک نفر از اهل ذمه را بکشد، خداوند بهشت را بر وی حرام می گرداند». (النسائی، السنن، 8/ 23).

2-1-3- وحدت سرنوشت:

ایمان به روز قیامت یکی از مقتضیات ایمان به خداوند می باشد و خداوند انسان را خلق کرده است تا وی را بر اساس شروط و ضوابطی که تمامی کارهای کوچک و بزرگ انسانها را در بر می گیرد، بر روی زمین خلیفه کند. ایمان با وحدت سرنوشت و تبعات آن از جمله برانگیختن و حساب و عقاب و پاداش، همان چیزی است که رفتار بشری را اصلاح می کند. این احساس از یک رقابت ذاتی سرچشمه می گیرد که نتیجه آن ایمان عمیق به خدا و روز قیامت باشد بنابراین ارزشها و اصولی که ادیان و در رأس آنها اسلام آورده است ارزش می یابند. و از جمله احترام به حقوق انسانها و ممنوع کردن ظلم و عدم تجاوز است.

وحدت بزرگی که با ایمان تمام مقتضیات خود ترسیم کرده است، ابتدای آن ایمان به خداوند و انتهای آن ایمان به روز قیامت است. تا در جان و روان انسانها رسوخ بیابد که در پشت این زندگی حکمتی وجود دارد. رابطه بین وحدت پیدایش و وحدت سرنوشت، استدلال به مشاهدات غیبی است که از آن خداوندی می باشد

که انسان را به وجود آورده و همگی به سوی او باز گردانده می شوند. به این دلیل در بسیاری از آیات ایمان به خدا و ایمان به روز قیامت ذکر شده است بدون اینکه مقتضیات ایمان دیگری را ذکر کرده باشد و این جزء برای تأکید این رابطه نیست. خداوند متعال می فرماید: ﴿مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ﴾ (بقره/ 62). «هر که به خدا و روز قیامت ایمان داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداششان محفوظ است». و همچنین می فرماید: ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ﴾ (آل عمران/ 114). «به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و به کار نیک می خوانند و از کار زشت باز می دارند و در انجام اعمال شایسته و بایسته بر یکدیگر سبقت می گیرند». ایمان به روز قیامت در اسلام، همان مسیر جداگانه دیدگاه اسلامی به وحدت سرنوشت با سایر دیدگاه های دیگر می باشد. پس وحدت همان عاقبتی است که به مرگ می انجامد، و مرگ نهایت عمر هر انسانی نیست. و عاقبتی که اسلام نیز آن را تأیید می کند قبر است ولی عاقبتی که منظور اسلام است بعد از مرگ و عقیده برانگیختن و حساب و جزا می باشد. و از طرف دیگر این یکی از ارکان ایمان می باشد و یک ضرورت عقلی و روحی نیز می باشد. در حقیقت انسان ظالم در اوج ظلم خود نیز می میرد. و در این زندگی دنیوی از او قصاص گرفته نمی شود و مظلوم نیز می میرد و بعد از این ظلم نیز موفق نشده است و کسی را نیافته است که وی را کمک کند. و این با حکمتی که خداوند انسان را به خاطر آن خلق کرده است، سازگار نمی باشد. و این یک فکر یا نظر فلسفی نیست. بلکه این قویترین ارتباط میان اخلاق انسانی و اعمال وی در تمامی زمینه های زندگیش می باشد بلکه با این تفکر نظرش نسبت به زندگی دنیا تغییر می کند. پس این شعور و احساس وی است به اینکه آنجا زندگی فراخ و آزادی وجود دارد که غیر از این زندگی دنیای فانی است. دنیایی که غیر مؤمنان به آن احساس آرامش می کنند. و تمایل و رغبت به آن را برای انسانها رواج می دهند و برای تحقق جاودانگی در این دنیا می جنگند و دریغا که بتوانند این آرزو را محقق کنند. خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمۡ تَخۡلُدُونَ ١٢٩ ﴾ (شعراء/ 129). «و دژها و قلعه های می سازید که انگار جاودانه می مانید».

انسان با این طرز تفکر خودش را آزاد و رها شده احساس نمی کند بلکه موجودی فرمانبردار و مسؤول می بیند. خداوند متعال می فرماید: ﴿أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ ١١٥﴾ (مؤمنون/ 115). «آیا گمان برده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما برگردانده نمی شوید». پس

از این آیه بر می آید که انسان مؤمن تمامی اعمال و تصرفات خود را جز با یقین کامل انجام نمی دهد چون تبعات و عواقب اعمال و تصرفاتش به خودش باز می گردد. البته اسلام در عقیده خود آورده است که تمامی مردم به سوی خداوند بازگردانده می شوند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٨١﴾ (بقره/ 281). «و از (عذاب و عقاب) روزی بپرهیزید که در آن به سوی خدا بازگردانده می شوید؛ سپس به هر کسی آنچه را که به دست آورده است به تمامی باز پس داده می شود و به آنان ستم نخواهد شد». و تمامی موجودات و از جمله انسان نیز به سوی خداوند متعال باز می گردند. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِۦ وَنُمِيتُ وَإِلَيۡنَا ٱلۡمَصِيرُ ٤٣﴾ (ق/ 43). «ما، بلی فقط ما زنده می گردانیم و می میرانیم، و بازگشت مردمان به سوی ما است و بس».

پس همچنانکه انسانها در پیدایش و تکوینشان یکی بودند، در داشتن سرنوشت و عاقبت نیز یکی هستند. اعتقاد به وحدت سرنوشت و لزوم بازگشت به طرف خداوند متعال از بارز ترین اموری است که منجر به نتایج نیک و عواقب شایسته می شود.

ایمان به وحدت سرنوشت جدای از بودنش باعث راحتی جان و آرامش قلب و ثبات آن می شود. و این عامل بسیار مهمی است. و الگویی برای ارزیابی اخلاق و آلایش آن و گسترش خیر و فضیلت ها است و همچنین برای ارزشهایی که در اعماق وجود انسانی نهفته است و به تمام فعالیتهای انسانی پاسخ مثبت می دهد. پس امنیت و آسایش از اینجا حاصل می شود. ایمان در اسلام با وحدت اصل و سرچشمه خود برای این انسان و همچنین وحدت سرنوشتی که تمام انسانها به آن باز خواهند گشت. یکی از عوامل اصلی تصور خالق هستی، هستی و انسان است. خداوند متعال می فرماید: ﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوۡنَ أُجُورَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ١٨٥﴾ (آل عمران/ 185). «هر موجود زنده‌ای چشنده [طعم] مرگ است. و جز این نیست که پاداشهایتان را در روز قیامت، به تمام و کمال خواهید یافت. پس هر کس که از آتش [جهنّم] دور داشته و به بهشت در آورده شود، بی شک رستگار شده است. و زندگانی دنیا جز مایه فریب نیست».

بنابراین اسلام دین و دنیا است که شامل زندگی به معنای کلی آن می شود که میان امور دنیا و آخرت حکم به وصل می کند. و بدین ترتیب رفتار بشری را در این دنیا نظم و قانون می دهد. و این نظم و قانون یکی از اصولی است که اسلام بنای حقوق را بر آن گذاشته است.

ایمان انسان به روزی که جزای اعمال در آن روز محقق می شود، انسان را وادار می کند که احترام به حقوق دیگران را با جدیت رعایت کند. و در نتیجه به کارهای خوبی که پاداش وی را نیکو می گرداند، بپردازد. عقیده بر انگیختن و دوباره زنده شدن در اسلام یکی از بزرگترین انگیزه های مسلمانان برای روی آوردن به کارهای خیر و احترام به حقوق مردم است. بنابراین فرار کردن و گریختن از روش حق ممنوع است. و از ممنوعیت، عدم جرأت زیر پا گذاشتن حقوق انسان حاصل می شود. چون ارتباط زندگی دنیوی با زندگی اخروی در اسلام واضح و آشکار است. هنگامی که انسان بداند که از کارهای دنیایی او محاسبه می شود و بداند که زندگی دنیا مزرعه آخرت است، و عاقبت این دنیا نابودی است، پس از غوطه ور شدن در شهوات فانی دنیا بیرون می آید. شهواتی که او را فریفته و بر بی احترامی به حقوق دیگران جری می کند. چون وقتی این شهوات به جوش می آیند حتماً منجر به ظلم به خود یا ظلم به دیگران می شوند. و همیشه به وجود آمدن ظلم و پخش و انتشار آن به علت غفلت انسانها از این حقیقت بوده است.

آنچه که در این باب قابل ملاحظه است این است که احساس وحدت سرنوشت (یکی بودن عاقبت) بهترین ضمانت برای حمایت از حقوق بشر و توانگر کردن آن با توجه به تغییر زمان و مکان در مسیری که بشریت را به بالاترین مرتبه و درجه برساند.

2-1-4- وحدت عقیده (هم عقیده بودن):

مادامی که انسانها در پیدایش و طبیعت و عاقبت و سرنوشت یکی هستند، پس ناچار بایستی یک رسالت نیز داشته باشند، که آن عبادت إله و معبود واحد می باشد که خداوند متعال است. که این کار را نیز از روی فطرت می داند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ﴾ (اعراف/ 172). «هنگامی را که پروردگارت فرزندان، آدم را از پشت آدمیزادگان، پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است، که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته اند: آری گواهی می دهیم».

خداوند متعال در حقیقت انسان را بر فطرت موحد آفریده است. که می فرماید: ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ (روم/ 30). «روی خود را خالصانه متوجه آئین (اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد، این است دین و آئین محکم و استوار. و

لیکن اکثر مردم نمی دانند». و پیامبر ρ از پروردگارش روایت می کند و می فرماید: «همگی بندگانم را خالصانه آفریدم، در حالی که آنها خود اهریمنانی را آوردند که آنها را از دین شان بازداشت و آنچه را که برای آنها حلال کرده بودم، حرام کرد و به آنها امر کرد که چیزهایی را که سلطه ای ندارند، شریک من گردانند». (مسلم، الصحیح، 2197/4).

بی گمان خداوند رسولانی را فرستاده است تا بشریت را به فطرتی که بهترین شکل را دارد ارشاد و اصلاح کند که همان توحید می باشد خداوند متعال می فرماید: ﴿ شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ﴾ (شوری/ 13). «خداوند آئینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم، دین را پا بر جا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید».

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ١٦٣ وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤ رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ (نساء/ 163-165). «ما به تو وحی کردیم، همان گونه که پیش از تو به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم. و به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نوادگان (او)، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم، و به داوود زبور دادیم. و ما پیامبران زیادی را روانه کرده ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده ایم، و پیامبران (دیگر) زیادی را (به بیان مردم روانه کرده ایم) که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده ایم. و خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت. ما پیامبران را فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشند، و بعد از آمد پیامبران محبت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند. و خدا چیره ی حکیم است».

اساس و بنیاد اسلام همان عقیده است. بنابراین استواری و پابرجایی تمامی احکام آن عقیده، وحدت عقیده می باشد. که یکی بودن گناه به هستی و به انسان از وحدت عقیده ناشی می شود. و از اینجاست که سلامت جامعه تأمین می شود. پس جنگ و در گیری میان انسان با خودش و میان انسان و موجودات زنده اطرافش و میان انسان و هستی، صورت نمی گیرد. چون خالق تمام هستی یکی است. از این رو اراده و قانون ها و

شریعت خداوند که بر هستی نیز مانند انسان حکم می کند، یکی است. خداوند متعال می فرماید: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩١﴾ (مؤمنون/ 91). «خداوند هیچ فرزندی بر نگرفته است و هیچ معبود [دیگری] با او نیست. [اگر باشد] آن گاه هر معبودی آنچه را که آفریده بود، می‌برد و قطعا برخی بر برخی [دیگر] چیره می‌شدند. خداوند از آنچه وصف می‌کنند پاک [و منزه] است».

اسلام دین واحدنیت و دعوت تمامی رسولان خدا و همچنین این وحدت همگی انسانها است. و این اسلام همان طور که وحدت پیدایش و وحدت طبیعت و وحدت سرنوشت انسانها را بیان کرد، این مردمان را جدای از وحدت عقیده، نسبت به اجرای احکام در شرایط مساوی قرار می دهد.

بی گمان مفسر بر این نکته تأکید کرده اند که تمام آیاتی که با نداء شروع می شوند با خطاب عام «**یا أیها الناس**» است که تمامی مردم را شامل می شود. و مختص گروهی از مردم نیست. چون آنها را به عنوان انسان خطاب کرده است پس هر چیزی که مصداق انسانیت باشد را فرا می گیرد.

دنیای انسان وقتی زیر سیطره کسی غیر از رب العالمین باشد، کلمه بی مفهومی است و ارزشهای اخلاقی وقتی که از اسباب و لوازم میان خوبیها و بدیها و ثواب و عقاب جدا می شود، معیاری بیهوده و گزاف است. و «انسان» چیزی است که «انسان مسؤول» به وجود بیاید، وجودی نداشت.

«انسان واحد» و تساوی انسانها با هم، هنگامی به وجود می آید که همگی انسانها به یگانه إله خود روی بیاورند. خدایی که رب الناس و رب العالمین است و فاضل ترین انسانها نزد وی با تقواترینشان است و صالح ترین انسانها نزد وی آنهایی هستند که در خیرات بر همدیگر پیشی می گیرند». (العقاد، د. ت، ص53).

در حقیقت اسلام برای گردآوردن انسانها بر محور قرآن کریم، که خلاصه تمامی ادیان آسمانی است، آمده است. همچنین در می یابیم که بسیاری از آیات قرآن انسانها را با احکام اسلام مخاطب قرار داده است، بدون اینکه توجهی به رنگ و جنس و نژاد و ملیت و... کرده باشد، بلکه همگی انسانها مخاطب این احکام هستند.

اختلاف میان ملتها دارای اهدافی ارزشمند است که خداوند متعال آن را در نظر گرفته است. از جمله این اهداف: روابط این ملتها مبتنی بر مهربانی و رحمت و امنیت و سلامت همدیگر باشد نه همیشه در جنگ و زد و خورد باشند. آشنایی میان ملتها که منجر به تعاون و همکاری آنها با هم باشد به گونه ای که ساکنان یک منطقه و سرزمین از ساکنان سایر سرزمینها بهره ببرند و استفاده کنند. (ابوزهرة، د. ت).

یکی بودن عقیده اصل روشنی برای گرامیداشت و تکریم انسان بر روی زمین است. و در سایه این تکریم، رحمت و مهربانی عام و فراگیر است و بدین ترتیب مدارا و سازگاری عمومی میان تمامی مردم ایجاد می شود و این رحمت و مدارا از اصول این دین سرچشمه می گیرد که از لحاظ اندیشه و عمل مطابق زندگی واقعی اسلامی است، و یک تفکر دور از نظر و شعارهای توخالی و یک مطابقت منفی نیست. چرا چنین نباشد و حال آنکه صاحب آخرین رسالت ρ همان رحمت و مهربانی خواسته شده و نعمت بی شمار می باشد همچنان که خداوند متعال بیان کرده است: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ (انبیاء/ 107). «ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده ایم». و همچنین می فرماید: ﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾ (آل عمران/ 159). «و اگر درشت خوی و سنگ دل بودی از پیرامون تو پراگنده می شدند».

2-1-5- دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی:

دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی در اسلام، یک دعوت اصلی در عقیده توحید می باشد، بلکه از آن عقیده سرچشمه می گیرد. عدم بر آوردن دعوت توحید یعنی پشت کردن به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی و به وجود آمدن فساد در روی زمین. خداوند متعال می فرماید: ﴿ فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ ٢٢ ﴾ (محمد/ 22). «آیا اگر روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید؟».

خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی، همان دعوت تمامی انبیاء ‡ می باشد و هر یک از انبیاء در بنای این قصر بلند اخلاقی سهمی دارند. به همین دلیل پیامبر ρ حق داشت که بگوید: «من برای تمام کردن خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی برگزیده شده ام». (مالک، الموطأ، 1970،951).

از جمله خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی، عدم فساد بر روی زمین و اجرای وظیفه جانشینی طبق روش ربانی است که خداوند پاک و منزه برای بندگانش در نظر گرفته است.

بد اخلاقی و بد رفتاری و فساد در روی زمین در آن روش ربانی خلل ایجاد می کند و قطع صله رحم و مهربانی، اخلاقی پست است که فطرت و دین از آن بیزارند. چون از مهمترین اولویتهای حقوق انسان در اسلام بعد از حق الله بر بندگان، عبادت خداوند و توحید و عدم شرک، حقوق والدین است. و رعایت حقوق انسانی تابع قاعده (**الأقرب فالأقرب**) یعنی ابتدا فامیل های نزدیکتر و بعد نزدیک و بعد دور... است.

چون کسی که حقوق نزدیکترها (خویشاوندان نزدیک) را رعایت نکند، به طریق اولی حقوق خویشاوندان دورتر را رعایت نمی کند. فخر و تکبر از انگیزه های ظلم هستند و بزرگترین ظلم شرک به خداوند متعال است. و بعد از بزرگترین ظلم، ظلم به دیگران است. چون فخر و تکبر از جمله بداخلاقی و بدرفتاری هستند. و از جمله خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی نیستند و خداوند متعال در این مورد می فرماید: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخۡتَالٗا فَخُورًا ٣٦﴾ (نساء/ 36). «خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او مکنید و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان، مسافران و بندگان و کنیزان. بی گمان خداوند کسی را دوست نمی دارد که خودخواه و خودستا باشد».

اخلاق در اسلام محدود و منحصر به چارچوب معینی نیست، بلکه تمامی انواع فعالیتهای انسانی را در بر می گیرد. یعنی هر فعالیتی را که مربوط به حقوق انسان باشد در بر می گیرد و فرقی نمی کند که حقوق اساسی یا مدنی یا اجتماعی باشد. مثلاً برای حقوق سیاسی که اخلاق خاص خود را دارد مثال می زنیم؛ و آن عدالت میان مردم است که باید به طور مساوی اجرا شود. به این دلیل که خداوند سبحان و متعال به حکم و قضاوت عادلانه میان مردم، تشویق کرده است. و عدل را فقط منحصر به مسلمانان نکرده است. بلکه آن را میان تمامی مردم تقسیم کرده است. چون عدالت، شعار اسلام و نشان پایداری اخلاق است و به وسیله عدالت حقوق صاحبان حق به آنها بازگردانده می شود. ﴿وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾ (نساء/ 58). «و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه داوری دادگرانه کنید».

خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی پا را از دایره انسانی نیز فراتر نهاده، تا شامل موجودات زنده دیگر غیر از بشر نیز بشوند. پیامبر ρ می فرماید: «در هر دلی (تمام موجودات) اندازه یک نم هم باشد، اجر و پاداش وجود دارد». (البخاری، 1388-1961، شماره 2/ 833). و این معنای همان احسانی است که اسلام آن را بیان کرده است.

دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی و پاسخ مثبت به آن، جامعه ای پیشرفته و منظم به وجود می آید که با قواعد و قوانین اسلامی و منضبط که از اصل دین سرچشمه گرفته اند، محکم و استوار می گردد. «و این قواعد در خانواده و جامعه و کشورها و در روابط انسانی میان انسانها آشکار می گردد هر چند که رنگ و

جنس و دین این انسانها مختلف باشد. و این قواعد در محافظت بر کرامت انسانی، عدالت، همکاری عمومی، مودت و مهربانی انسانی، مصلحت و دفع فساد از روی زمین خلاصه می شود». (ابوزهرة،د.ت ،ص25).

اسلام خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی و رفتارهایی که از آن سرچشمه می گیرند، و آنچه که بر این رفتارها و ارتباط آنها با حقوق مترتب می شود، به عنوان عهد با خداوند متعال قرار داده است که وفای به آن واجب است و بی احترامی و زیر پا گذاشتن آن در هر حال و شرایطی جایز نیست، و هیچ بهانه ای نمی تواند آن را توجیه کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿أَفَمَن يَعۡلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ كَمَنۡ هُوَ أَعۡمَىٰٓۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩ ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلۡمِيثَٰقَ ٢٠ وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ ٢١ وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ٢٢﴾ (رعد/ 19-22). «پس آیا کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، حق است، همانند کسی خواهد بود که نابینا است؟! تنها خردمندان درک می کنند. آن کسانی که به عهد خدا وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند. و کسانی که برقرار می دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آنها دستور داده است و از پروردگارشان می ترسند و از محاسبه بدی هراسناک می باشند. و کسانی که به خاطر پروردگارشان شکیبایی می ورزند، و نماز را چنان که باید می خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده ایم، به گونه پنهان و آشکارا می بخشند و خرج می کند. و با انجام نیکها بدیها را از میان بر می دارند. عاقبت نیک دنیا از آن ایشان است».

خداوند متعال رسول ρ خود را با حسن خلق (خوش اخلاقی) وصف کرده است و می فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ (قلم/ 4). «تو دارای خوی سترگ هستی». هنگامی که از اخلاق پیامبر ρ از حضرت عایشه ل سؤال شد، جواب داد که: «اخلاق وی قرآن بود». (مسلم الصحیح، 1/512-514 شماره 746).

پس پیامبر ρ قرآنی بود که روی زمین راه می رفت. یعنی پیامبر ρ الگوی کامل قرآن در زندگی واقعی بود.

بدین ترتیب پیامبر ρ خوش اخلاق ترین مردم بود چون کامل ترین ایمان را داشتند، چرا چنین نباشد حال آنکه هنگامی که از پیامبر ρ سؤال شد که کدام یک از مؤمنان کاملترین ایمان را دارند؟ فرمود: «مؤمنانی که خوش اخلاق ترین باشند». (ابوداود، 1372ه، 4/220 شماره 4682).

ایمان قویترین محرک رفتار است و «رفتار پایدار تابع عقیده صحیح است. و از این چشمه جاری زندگی با مفاهیمی از اخلاق آبیاری می شود. و بر اساس روش و مسیری که قرآن برای تربیت شخص و جامعه ترسیم

کرده است، آماده می شود. و آزادی انسان و مسؤولیت وی در مقابل خداوند و عشق به خدا و احساس بزرگ جانشینی انسان برای آبادی زمین شکل می گیرد. تمامی این مفاهیم و مفاهیم دیگر، جز اخلاق پایدار و رفتار مداوم (سالم) از آن ناشی نمی شود». (المقری: 1409، ص262).

رحمت، مهربانی، مروت، حمایت، صداقت، عفت، مدارا، تعهد، وفای به عهد، فروتنی، صبر، مقاومت و استحکام در برابر هوای نفس، و آنچه که خردمندان می شناسند و انسانها را به آن راهنمایی می کنند و به کتابهای آسمانی اقرار می کنند، همگی اینها بر درستی ایمان در درون انسانها و سالم بودن اعتقاد به خدا و روز قیامت صدق می کند. اخلاق بدون این ایمان، تبدیل به لفظی می شود که مفهوم و حقیقتی دارد، (المقری، 1409، ص262).

2-2- بزرگداشت انسان توسط اسلام

2- 2-1- بزرگداشت انسان با ایمان:

ایمان به خداوند متعال آرامش درونی و امنیت اجتماعی را به شخص و جامعه می بخشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨﴾ (رعد/ 28)، «آن کسانی که ایمان می آورند و دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می کند هان! دلها با یاد خدا آرام می گیرند».

و همچنین می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ (انعام/ 82). «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و ایمان ایشان را سزا است و آنان راه یافتگان هستند».

و پیامبر ρ ظلم را در این آیه به شرک تفسیر کرده است تا مصداق آیه دیگری از قرآن باشد که می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ (لقمان/ 13). «واقعاً شرک ظلم بسیار بزرگی است».

بعد از ایمان به خداوند، ارکان ایمان می آید که عبارتند از: ایمان به ملائکه، کتب آسمانی، پیامبران، روز قیامت، قضا و قدر و خیر و شر. آن چیزی که از این ایمان سرچشمه می گیرد، تصور تأثیر آثار ایمان بر رفتار فرد و جامعه است از آن جایی که ایمان آرامش روحی و عقلی می بخشد پس همان ایمان است که استقامت و پایداری را در رفتار ایجاد می کند تا کرامت انسان را که خداوند متعال با اصل خلقت و فطرت برای این موجود خواسته است، محقق سازد. خداوند متعال می فرماید: ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ٤ ثُمَّ

رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ ۝ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ﴾ (تين/6-4). «ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده ایم. سپس ما او را به میان پست ترین پستان بر می گردانیم. مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی منت دارند».

هر بار که کلمه ایمان در قرآن کریم آمده است، همیشه همراه با عمل صالح بوده است، گویی که خداوند متعال ایمان را از لحاظ قولی و عملی در نظر گرفته است. هر عملی که باشد مدنظر نیست بلکه تنها عملی که با صلاح و صالح بودن مشروط شده باشد، قبول است و عملی که نفع آن به خود انسان و تمام انسانها در دنیا و آخرت برسد و کرامت انسان را محقق کند که اصل و اساس آن آزادیی است که اسلام بسیاری از حقوق را بر آن بنا نهاده است. چون ایمان یعنی آزاد کردن انسان از عبودیت غیر خداوند، و هنگامی که چنین احساسی در درون به وجود آمد، همان احساس، شخص را از ترس و بزدلی خواری می رهاند. و این مخلوق را از موجودی پست و فرومایه به انسانی صاحب رسالت و هدفمند تبدیل می کند.

از بزرگترین ثمره ایمان همان آرامشی است که امنیت روحی و اجتماعی را به انسان می بخشد همان چیزی که کرامت را برای انسان محقق می سازد. پس بر خلاف کافران، مؤمنان خوف و اضطراب و ترس ندارند و این مصداق سخن خداوند متعال است که می فرماید: ﴿سَنُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ بِمَآ أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗاۖ ... ۝١٥١﴾ (آل عمران/ 151). «در دلهای کافران رعب و هراس خواهیم انداخت. از آن رو که چیزهای را انباز خدا ساخته اند که خداوند دلیل و برهانی فرو فرستاده است».

بلکه عدم ایمان به خداوند متعال و فراموش کردن آن، سبب می شود که انسان خودش را گوشه گیر و در حاشیه قرار بدهد و خودش را کم ارزش و حقیر جلوه بدهد پس این احساس شخص را به پستی و گوشه نشینی و خواری می کشاند.

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمۡ أَنفُسَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ (حشر/ 19). «و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد. آنان بیرون روندگان و خارج شوندگان هستند».

در حالی که ایمان و اعتقاد به کرامتی که خداوند به انسان داده است، ارزش انسان را از دید خودش بالا می برد پس اعتماد به نفس پیدا کرده و غرور و عزت می یابد و همین احساس شخص را به انجام کارهای مهم و دوری از خواری و پستی می کشاند. ایمان به انسان اطمینان و اعتماد می بخشد و یأس و ناامیدی را از شخص

می راند و او را به خوشبینی فرا می خواند. حتی در بدترین شرایط شخص را به خوشبینی فرا می خواند. و اطمینان و توازن را در اقوال و افعال به شخص می دهد. و این باعث می شود که شخص همیشه تلاش کند تا یاد بگیرد که «چیزی را که درست انجام می دهد نمی بایست بگوید که: اشتباه است و اشتباهی را که مرتکب می شود نمی بایست که بگوید: درست است». (ترمذی، السنن، 4/ 451).

این به معنای بی اعتنایی و تصمیم نگرفتن و از زیر بار مسؤولیت و کارهای اشتباه شانه خالی کردن نیست، اسباب و ابزارهای یک کار ربطی به نتایج ندارد. ولی شخص با توکل به خدا کاری را انجام می دهد و بدین ترتیب انسان فاعل محسوب می شود.

بنابراین، کرامت انسان تحقق پیدا کرده و انسان تبدیل به بار سنگینی برای دیگران نمی شود و از کمک گرفتن از ابزارها و لوازم مأیوس نمی شود. چون این امر سفاهت و حماقتی وجود دارد که با کرامت انسانی در تضاد است. و از زیر بار مسؤولیت شانه خالی نمی کند. چون این امر دلیل بر ضعف و درماندگی است و اسباب و لوازم را به نتایج ربط نمی دهد. به گونه ای که اگر نتیجه ای که مربوط به ابزار و لوازم است، محقق نشود، ناراحتی، دیوانگی، خودکشی، بیماریهای روانی و عصبی، نوشیدن (مسکرات) و اعتیاد به مواد مخدر و انواع جرائم دیگر را به دنبال دارد. جرائمی که باعث سقوط و انحطاط فردی و جمعی انسانها می شود. و اینها همگی شایسته غیر مؤمن است. ولی برعکس انسان مؤمن مصداق این سخن پیامبر ρ است که می فرماید: «کار یک مؤمن عجیب و همگی آنها برای او خیر است، اگر ناراحتی و دردی به او برسد، صبر می کند و این برای او خیر است. و اگر شادی و خوشحالی به او برسد شکرگزار است و این نیز برای او خیر است، و این خیر فقط برای شخص مؤمن است». (مسلم، 3/ 2295).

«ایمان به یگانه خالق هستی، افزون بر اینکه قلبها را پاک و مطهر می کند و عقل ها را آراسته و از اوهام و خیال های فاسد دور می کند، گروههای مؤمنان، عزت می یابند و درماندگی باطل و اهل آن از اهل ایمان دور می شود». (ابوزهرة، د. ت، ص18). ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ (منافقون/ 8). «عزت و قدرت از آن خدا، فرستاده او و مؤمنان است».

ایمان درست اساس تفکر سالم و دوری از خیال های گمراه کننده است. ایمانی که نقش آن رساندن به حقایق و استنباطهای درست است. و این ایمان یکی از عوامل اصلی جانشینی است. پیامبر ρ می فرماید: «انسان مؤمن زیرک و هوشیار است». (القضاعی، ج1، ص108، شماره 89).

شیخ محمد طاهر ابن عاشور می گوید: «البته عقیده اساس تفکر است، و این مهمترین تفکر برای انسان است که خارج از خود انسان می باشد. پس هر گاه عقل را بر اساس اعتقاد درست تربیت کند و پرورش دهد، از دسیسه های اوهام گمراه کننده در امان می ماند. و میان وارثی حقایق و استنباطهای صحیح جولان می زند. از باطل دور می افتد و برای قبول آموزشهای درست و عمل بر حق آماده می شود». (ابن عاشور، د. ت، ص 51).

2-2-2- بزرگداشت انسان به وسیله عبادت:

تعریف عبادت: تمام اعمال و گفتار ظاهری و باطنی که موجب رضایت و خشنودی خداوند می شود، عبادت نام دارد.

عبادت؛ هدف وجود انسان است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات/ 56). «من پری ها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده ام».

همچنان که هدف تمامی موجودات نیز هست. ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ﴾ (حج/ 18). «آیا ندیده ای و ندانسته ای که تمام کسانی که در آسمانها بوده و همه کسانی که در زمین هستند... برای خدا سجده می برند».

عبادت از دیدگاه اسلام، منحصر به اعمال دینی که شخص مسلمان انجام می دهد، نیست، بلکه هر عملی بخاطر رضای خدا باشد، عبادت است. ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُۥ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ (انعام/ 163-162). «بگو، نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست. و به همین دستور داده شده ام. و من اولین مسلمان هستم».

عبادت به معنای خاص آن، تحقق بعد انسانی را در دنیا و قیامت هدف قرار می دهد. نماز، زکات، روزه و حج تمامی اینها دارای اهداف فردی و اجتماعی هستند که ضابطه رفتار بشری است. و از حد فرد و جامعه به درجه تکریمی که خداوند بزرگوار برای انسان خواسته است، بالا می رود و اولین تکریم تحقق وحدانیت و یکی بودن خداوند است. چون کسی که خداوند را نپرستد، دیگری را می پرستد. انسان عبد خداوند و سرور تمامی موجودات غیر از خدا است. پس هر گاه که غیر خدا را پرستش کند عبد کسی می شود که در اصل سرور بوده است. و اینجا در موازین و معیارها با اختلال در روشی که بر انسان واجب شده است دگرگونی

ایجاد می شود و سستی جای بزرگداشت و تکریم را می گیرد. خداوند متعال این گروههای بسیار بزرگ مخلوقات را در کاروان متواضع هستی یاد می کند و سجده همگی آنها را برای خداوند بیان می کند، جز اینکه انسان از آن اجتماع بزرگ جدا شده و به دو دسته تقسیم شده است:﴿وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيۡهِ ٱلۡعَذَابُ.. ﴾ (حج/ 18). «و بسیاری از مردمان هم، عذاب ایشان حتمی است».

سپس بعد از آن آورده است که: ﴿وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكۡرِمٍ.﴾ (حج/ 18). «و خدا هر که را بی ارزش کند، هیچکس نمی تواند او را گرامی دارد».

پس انسان با تکریم و بزرگداشت خداوندی، گرامی داشته شده و با عزت وی عزیز داشته شده است و هر گاه به غیر خداوند نزدیک شده است، خوار و ذلیل می شود.

شیخ محمد ابوزهرة اشاره کرده است که عبادات به دو نتیجه منتهی می شوند:

الف) روی آوردن به وجدان دینی که مؤمن به اسلام را با غیر خود به عنوان یک گروه به حساب می آورد تا از این ائتلاف جامعه انسانی به وجود آید که همدیگر را دوست داشته باشند.

ب) هدف عبادت در اسلام تنهای تقوای سلبی نیست. چون این امر در دنیا به نفع انسان منجر می شود و به ایجاد جامعه دوست داشتنی، که بغض و نزاعی در آن نیست می انجامد. رابطه اخلاص برای خداوند باید پاک کننده قلب و دفع کننده شر باشد و باید این رابطه میان وی و مردم، بدون کمی و کاستی و زیاده روی الفت ایجاد کند. (ابوزهرة، د. ت،صص 97-96). ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾ (ذاریات/ 56).

وظیفه اصلی که انسان را با تمام هدفهای هستی ربط می دهد، همان عبادت خداوند یگانه و بدون شریک است. کسی که به این وظیفه خود بر اساس روشی که خداوند خواسته است عمل کند، هدف از وجود خویش را محقق ساخته است و کسی که از این وظیفه خودداری می کند در حقیقت هدف وجودی که به خاطر آن خلق شده است را باطل کرده است و تبدیل به انسانی بی وظیفه می شود و زندگی انسانی، خالی و بدون محتوا و بدون هدف خواهد شد. و این امر منجر به نابودی مطلق در دنیا و آخرت می شود. همچنان که ایمان قویترین محرک و انگیزه رفتار می باشد، عبادت نیز قویترین ضابطه رفتار می باشد. و عبادت بر حق همان تکریم و بزرگداشت این موجود انسانی است. پس هر گاه که این جانشینی را بر اساس روش الهی در روی زمین محقق ساخت، با انواع فعالیتهای مختلف به آبادانی زمین می پردازد تا این بزرگداشت را با بندگی خداوند و سروری سایر موجودات احساس کند.

بر عکس «اگر انسان تنها بنده خداوند نباشد و عبادت را مختص خداوند کند و این عبادت را به تنهایی انجام دهد، ضرورتا در عبودیت و بندگی غیر خداوند می افتد و این بدان معنا نیست که اگر انسان عبادت خداوند را انکار کند از بندگی رسته است بلکه با این کار در بندگی غیر خدا افتاده است پس رهایی انسان از عبودیت مطلق، محال است. چون انسان مخلوق است و تمامی مخلوقات به مقتضای خلقت شان بندگان ناچیز خداوند هستند، در حالی که انسان با این کارش خود را از آنها کنار می کشد و خداوند متعال بندگی انسان را محل آزمایش و امتحان قرار داده است». (الدسوقی، 1406،ص21).

همچنان که ایمان آرامش روحی و قلبی به انسان می دهد عبادت نیز اینگونه است چون یاد خداوند می باشد. ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴾ (رعد/ 28). «آن کسانی که ایمان می آورند و دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می کند. هان! دلها با یاد خدا آرام می گیرند».

ابن قیم در این مورد می گوید: «برای قلبها چیزی محبوب تر از خالق و به وجود آورنده وی است. چون وی اله و معبود و ولی و پروردگار و مدبر و رازق و میراننده و زنده کننده وی نیست. پس محبت او نعمت جانها و زندگی روح ها و نیروی قلبها و روشنایی عقل ها و روشنی چشمها و آبادانی زمین است». (ابن القیم، 1357، ج2، ص197).

2-2-3- بزرگداشت انسان با علم:

بعد از اینکه خداوند متعال با جانشین کردن انسان بر روی زمین به وی ارزش داد با دادن علم نیز وی را ستایش کرد. ﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا﴾ «سپس به آدم نامهای همه را آموخت». اینک بشر با گذشت قرنها، گوشه ای از اسرار الهی را که خداوند در وجود این موجود بشری، به امانت گذارده است، در می یابد.

انسان قدرت یادگیری دارد. و به همین دلیل علوم و دانستنیها در طول تاریخ بشریت از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و به وارثان انسانها بر روی زمین منتقل خواهد شد، یکی از دستاوردهای علم این است که بر چیزها و موجودات می توان اسم گذاشت و اگر انسان این قدرت را نداشت، سختیهای زیادی در فهمیدن پیش می آمد مخصوصاً هنگامی که یک مرد نیاز داشت که با سایر افراد تعامل پیدا کند. اگر این نامها برای مسمای آنها وجود نداشت باید هنگام صحبت کردن خود آن چیز را می آورد تا شاید فهم حاصل شود و ممکن است که اصلاً مخاطب نفهمد که منظور متکلم چیست.

اولین چیزی که از قرآن نازل شد، متضمن امر به خواندن بود. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ۝١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ۝٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ۝٣ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ۝٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ﴾ (علق/ 1- 5).

«بخوان، به نام پروردگارت، آن که آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است. همان خدائی که به وسیله قلم آموخت. به او چیزهایی را آموخت که نمی دانست».

این اشاره به انسانی است که با یادگیری، کرامت و بزرگ منشی را برای خودش می خواهد. چون عدم توجه به اسباب و ابزارهایی که منجر به علم می شوند به معنای تکیه بر غفلت و فراموشی و بیسوادی است. در حقیقت خداوند متعال به این موجودی که از خون لخته آفریده است، کرامت و بزرگی داده است، و او را از این موجود کوچک و ساده به انسانی تبدیل کرده است که یاد می گیرد و یاد می دهد. و قلم را ذکر کرده است چون قلم وسیعترین و عمیق ترین ابزار تعلیم است که در زندگی انسان تأثیر دارد. و انفجار معلوماتی که ما در این عصر مشاهده می کنیم و دیگران در عصرهای آتی مشاهده خواهند کرد، تنها نتیجه قلم و ابزار و لوازم علم و تعلیم است. از آنجایی که قلم بزرگترین اثر را در پیشرفت و ترقی انسان دارد و این پیشرفت و ترقی بدون علم محقق نمی شود، علمی که یکی از دو معیار محقق کننده جانشینی است و آن دو معیار دین و علم می باشند.

«قرآن استفاده از موضوعهایی را که با نشانه های وجودی سلسله منظومه های شگفت انگیز هستی ارتباط دارد، تشویق می کند. و این نخست به خاطر شناخت خالق می باشد و دوم؛ به خاطر استفاده از آنچه که علم به طور کلی به آن می رسد، از جمله حقیقت های طبیعت که رام و مسخر انسانهای صالح است». (السعفی، د. ت، ص205).

همچنانکه انسان با عقل گرامی و بزرگ داشته شده با علم نیز گرامی و بزرگ داشته شده است. چون علم طبق دیدگاه ابوحامد غزالی همان «ثمره عقل» می باشد.

قرآن کریم در بسیاری از آیات به تفکر تشویق کرده است و خردمندان را مخاطب قرار داده است و عقل را ستوده است، بجز عقلی که به علم و شناخت حق منتج نشود. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ۝١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ

جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا سُبْحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ (آل عمران/ 190-191). «مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز، نشانه ها و دلایلی برای خردمندان است. کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می کنند و درباره آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند. پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده ای؛ تو منزه و پاکی. پس ما را از عذاب آتش محفوظ بدار».

شیخ محمد طاهر ابن عاشور در تفسیر این جمله: ﴿لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ در آیه ﴿إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف/ 2). «ما آن را کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا اینکه شما بفهمید». می گوید: به این معنی است که امکان حصول علم از لفظ و معنای قرآن برای شما میسر است چون شما عرب هستید و نزول قرآن به زبان شما، مشتمل بر چیزی است که نفع شما را که همان عقل شما است، به دنبال دارد. و تعبیر عقل برای اشاره به دلالت قرآن بر این علم است که در وضوح به حدی رسیده است که کسی که علمی از قرآن نداشته باشد به منزله این است که عقل ندارد». (ابن عاشور،د.ت،202/12).

در حقیقت خداوند انسان را با علم بزرگی بخشیده است، به گونه ای که مرتبه علمی را در گواهی دادن به وحدانیت و اقرار به عدالت خداوند، همنشین خود و ملائکه خود آورده است. خداوند متعال می فرماید:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلْعِلْمِ قَآئِمًۢا بِٱلْقِسْطِ ۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٨﴾﴾ (آل عمران/ 18). «خداوند گواهی می دهد اینکه معبودی جز او نیست. و اینکه او دادگری می کند، و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند. جز او معبودی نیست که هم توانا است و هم حکیم». و این بزرگداشت و کرامت برای انسان منحصر و محدود به زندگی دنیوی نیست بلکه به زندگی اخروی نیز مربوط می شود.

پیامبر ρ می فرماید: «خداوند متعال روز قیامت، هنگامی که بر جایگاه خود نشسته تا میان بندگان داوری کند به علماء می گوید: من علم و صبر خود را جز برای اینکه شما را بیامرزم به شما نداده ام و چیزی بر من نیست». (الطبرای، 1،1982/2213)، (ابن عبدالبر، 1985، چاپ چهارم،215/1).

کرامت و بزرگی این علم (به گونه ای که نمی توان کرامت آن محسوب کرد) همان مغفرت و بخشش خداوند در دنیا و قیامت است.

2-2-4- بزرگداشت انسان به وسیله عقل:

خداوند با دادن عقل به انسان وی را گرامی داشته است و به وسیله عقل در میان سایر مخلوقات جایگاه ویژه ای را به او داده است. که همان انگیزه تکلیف می باشد. تکلیفی که مسؤولیت بر آن مترتب می شود. از آنجایی که عقل مالک اراده آزادی است که توسط آن می تواند مسیر خود را در قلمرو سنت ها و قوانین و ارزشهایی که وی را فراگرفته اند، انتخاب کند.

جامدات بدون اراده و اختیار خاضعانه مطیع قوانین و سنت هایی هستند که خداوند متعال برای آنها گذاشته است. ولی حیوانات محکوم به غریزه یی هستند که خداوند برای آنها قرار داده است و نمی تواند از قاعده و قوانین این غریزه غالب بیرون بروند». (عثمان، د. ت، ص158).

در قرآن کریم و سنت پاک محمدی ρ شماری از نصوص را می بینیم که عقل را ستوده اند که کم نیستند و آن را مخاطب قرار داده اند، صاحبان این عقل ها کسانی هستند که از این نصوص (قرآن و سنت) بهره برده و عقل هایشان را به علم و معرفت حق می رساند. چون علم همچنان که امام غزالی گفته است، «ثمره عقل است».

بزرگداشت انسان به وسیله عقل مقتضی حفظ عقل از تمام چیزهایی است که به آن ضرر می رساند و نقش آن را در زندگی تعطیل می کند و از چرک های مادی و معنوی که عقل را ضایع و تباه می کنند، پاکیزه نگه بدارد. و تحریم عبادت بتها جز برای نماد پاکی معنوی نیست. همچنانکه تحریم مواد مست کننده و مخدر نماد پاکی مادی می باشند. به این دلیل است که به صورت تدریجی در مرحله سوم تحریم شراب، از نزدیک شدن به نماز نهی شده است. در حالی که عبادت های اولیه در حال مستی بوده است. ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَـٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ﴾ (نساء/ 43). «ای کسانی که ایمان آورده اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آنگاه که می دانید چه می گویید».

ادای نماز و اذان یک عمل عقلی خالص است و دعوت به نماز کلماتی است که عقل را می نوازد و قلب را بیدار می کند، این کلمات، الله اکبر گفتن و شهادت به وحدانیت خداوند و تشویق به رستگاری است. اذان زنگی نیست که صدای آن در فضا طنین افگند و احساسات مبهم را مخاطب قرار دهد. خود نماز آیاتی است که از کتابی که در بردارنده مقاصد خیر و راهنمای های رشد است، خوانده می شود. و اندازه قبول آن بستگی به هوشیاری هنگام نماز خواندن و تفکر در معانی آن است». (الغزالی، د. ت، ص220).

در حقیقت اسلام هر سخن یا فکری را که باعث بی حرمتی به عقل بشود، منع کرده است. پیامبر ρ می فرماید: «کسی که شیوایی و بلاغت کلام بیاموزد تا به وسیله آن قلب های مردمان را مجذوب خود کند، خداوند در روز قیامت هیچ شیوایی و عدلی را از او نمی پذیرد». (ابو داود،4، 302/1372، شماره5006).

خداوند متعال کسانی را که عقل های خود را به کار نمی گیرند، سرزنش کرده است. و می فرماید: ﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلْبُكْمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (انفال/ 22). «بی گمان بد ترین انسانها در پیشگاه یزدان، افراد کر و لالی هستند که نمی فهمند».

همچنان که خداوند متعال انسان را با ایمان تکریم کرده است و می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (منافقون/ 8). «همچنین ایمان را همراه عقل و کفر را همراه پلیدی آورده است، به خاطر عدم استفاده از عقل». (السعفی، د. ت، ص162). چون انسان مؤمن کسی است که از این هدیه الهی استفاده کند تا جایگاه وی را در دنیا وآخرت رفیع گرداند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ جِئْنَٰهُم بِكِتَٰبٍ فَصَّلْنَٰهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (اعراف/ 52). «بی گمان کتاب بزرگی را برای ایشان فرستاده ایم که با آگاهی آن را توضیح داد. و تبیین کرده ایم تا مایه هدایت و رحمت برای کسانی باشد که مؤمنین باشند».

﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ﴾ (ابراهیم/ 27). «خداوند مؤمنان را در زندگانی دنیا و در آخرت به سخن استوار، پایدار می‌دارد».

و همچنین می فرماید: ﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ «بی گمان بدترین انسان ها در پیشگاه یزدان، کسانی هستند که کافرند و ایمان نمی آورند».

و می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَيَجْعَلُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝١٠٠ قُلِ ٱنظُرُوا۟ مَاذَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِى ٱلْءَايَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ﴾ (یونس/100-101). «هیچ کسی نمی تواند ایمان بیاورد، مگر اینکه خدا اجازه بدهد و خدا عذاب را نصیب می سازد کسانی را که تفکر و تعقل نمی ورزند. بگو: بنگرید در آسمانها و زمین چه چیزهایی است؟! آیات و بیم دهندگان به حال کسانی سودمند نمی افتد که نمی خواهند ایمان بیاورند».

در حقیقت عدم ایمان به معنای عدم استفاده از عقل می باشد که این امر انسان را از قله رفیع کرامت به دره پست گمراهی می اندازد تا رتبه و مقام وی را کمتر از چهار پایان نیز برساند. ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ

يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِۖ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (فرقان/ 44). «آیا گمان می بری که بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟! ایشان مثل چهارپایان هستند و بلکه گمراه تر».

و این امر در دنیا ضرر و تباهی است و در آخرت بزرگترین ضرر و تباهی را به دنبال دارد. ﴿وَقَالُواْ لَوۡ كُنَّا نَسۡمَعُ أَوۡ نَعۡقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ﴾ (ملک/ 10). «و می گویند: اگر ما گوش شنوا می داشتیم، و یا عقل خود را به کار می گرفتیم، هرگز از زمره دوزخیان نمی گشتیم».

همچنانکه قبلاً بیان کردیم علم یکی از معیارهای جانشینی انسان بر روی زمین است و این در خلال کشف قوانین هستی است که در بهره برداری از آنها تجسم می یابد و این امر جز توسط عقل امکان پذیر نیست. و بر «رابطه پشتیبانی و یاری کردن میان ادراک حسی و ادراک عقلی که راه رسیدن به شناخت ذهنی و تجربی و ریاضی است تکیه می کند». (السعفی، القاسمی،د.ت،ص161). خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ (نحل/ 78). «خدا شما را از شکم های مادران تان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگذاری کنید».

2-2-5- بزرگداشت انسان با بیان و صحبت کردن:

خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ ۝ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ۝ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ ۝ عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ﴾ (الرحمن/ 1-4). «خداوند مهربان، قرآن را یاد داد، انسان را بیافرید، به او بیان آموخت».

بخش ابزاری در تشکیل دستگاه ناطقه انسان امر بسیار عجیبی است که عقل ها را حیران و سرگردان کرده است. زبان و دو لب و فک و دندان ها و حنجره و لوله های هوایی و نایژه و ریه ها، تمامی اینها چگونه در یک عملیات اصیل و ابزاری شرکت می کنند تا صدا بیرون بیایید و این حلقه ای از حلقه های آن زنجیره های گره خورده نعمت بیان است که خداوند متعال به انسان بخشیده است. و ابزار و وسایلی که به این عملیات مربوط می شود از گوش شروع می شود که اولین ابزاری است که لغت و بیان با آن برخورد می کنند سپس عصب هایی این امواج را به داخل مغز منتقل می کنند تا این لغت را ذخیره کنند، و سپس به وسیله آن، بیان ایجاد کنند. سپس عقل و نتیجه هر یک از اینها که علم و عمل است، برای اجرای عمل لغت به بیان در واقعیت زندگی انسانی شروع به کار می کند. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۝ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ

ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ﴿٣﴾﴾ (صف/ 2-3). «ای مؤمنان چرا سخنی می گویید که خودتان برابر آن عمل نمی کنید. اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می گردد».

چرا و چگونه کتاب های آسمانی و در رأس آنها قرآن میان خالق و مخلوق توسط این نعمتی که جز نماد آثار این بزرگداشت انسانی نیست، ارتباط برقرار می کنند. قرآن کریم مثال زنده ای برای این امر است، شنیدن، حفظ کردن، تلاوت، تدبر، و اجرای قرآن در واقعیت زندگی، واضحی برای معجزه بیان می باشد. که خداوند متعال به این انسان هدیه داده است. و با این نعمت جانشینی برای انسان برپا می شود. اگر دین و علم همچنان که دکتر دسوقی می گوید: «دو معیار برای تحقق جانشینی هستند». (الدسوقی، 1406، ص20). پس بیان همان ظرفی است که این دو معیار را در آن ذخیره می کنند و تکلیف و مسؤولیت به وسیله بیان است و فرستادن پیامبران برای بیان و ابلاغ شروط جانشینی بوده است. نعمت بیان در مرحله سوم از سلسله مراحل تکریم آمده است، یعنی بعد از ستایش انسان به وسیله جانشینی در روی زمین و تعلیم و یادگیری آمده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ﴾ (بقره/ 33). «فرمود: ای آدم! آنان را از نام ها و خواص و اسرار این پدیده ها آگاه کن».

آگاهی رسانی جز به وسیله بیان ممکن نیست و تمدن انسانی به وسیله بیان شکل می گیرد و توسعه می یابد و انسان آنچه را که آموخته است، بیان می کند و به دیگران می رساند و دانش ها در طول تاریخ بشریت از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. تا جایی که بعضی از فلاسفه در مقام تعریف انسان، گفته اند که: «حیوان ناطق» است. انسان فطرتاً قدرت بیان دارد و نویسندگی با تمام گونه های آن نمادی از نمادهای بیان می باشد. چون اگر نویسندگی نبود، تمدنی برای بشریت وجود نداشت. نویسندگی معجزه است و چه معجزه و تکریم گرانبهایی است که اگر طول نزدیکی و همنشینی با این معجزه نبود بزرگی و عمق تأثیر این نعمت را فراموش می کردیم. که در طول تاریخ زیاد خود اثرات زیادی بر زندگی انسانها گذاشته است. توانگری ها و ثروت های زیادی در انتقال این دانش ها از نسلی به نسل دیگر و از زبانی به زبان دیگر خواهد بود، که خداوند به انسان بخشیده است.

اسلام در استفاده از این هدیه الهی که محکم و مستدل سخن گفتن است، اصرار ورزیده است و این امر شامل تمام خیر ها می شود. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ﴿٧٠﴾ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا﴾ (احزاب/70-

71). «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگوئید. در نتیجه خدا اعمالتان را شایسته می کند. گناهانتان را می بخشاید. (اصلاً) هر که از خدا و پیغمبرش فرمان برداری کند. قطعاً به پیروزی و کامیابی دست می یابد».

برعکس دروغ خیانت بزرگی محسوب شده است. پیامبر ρ فرموده است: «خیانت بزرگی است که برادر دینی تو سخن راستی را به تو بگوید در حالی که تو به او دروغ بگویی». (البخاری، ص393، ابوداود،4971،1372، احمد، 1956، 4/ 183).

بلکه سخن گفتن پیمانی است که از بنی اسرائیل گرفته شده، وفای به آن واجب است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ لَا تَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَانٗا وَذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّيۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنكُمۡ وَأَنتُم مُّعۡرِضُونَ ٨٣﴾ (بقره/ 83). «و آن زمان را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و نسبت به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید، و به مردم نیک بگوئید، و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید، سپس شما جز عده کمی روی بر نتافتید و سرپیچی کردید و روی گردان شدید». چون سخن محکم و مستدل همنشین تقوی است و یکی از صفاتی است که خداوند متعال آن را دوست دارد چون مؤمن را به استفاده از آن تشویق کرده است. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا﴾ (احزاب/70). «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگوئید».

چون سخن بد را خداوند متعال جز در یک حالت دوست ندارد و آن هنگامی است که بر انسانی ظلم می شود، و این امر در مدت ارتباط درست با این حق برای ما بیان می کند که از حق وی دفاع کنیم و باطل و ظلم را دور کنیم. خداوند متعال می فرماید: ﴿لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَۚ﴾ (نساء/ 148). «خداوند دوست ندارد زبان به بد گوئی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد».

اگر عدل همان شعار و نشان اسلام باشد جز کسی که نعمت بیان همراه با پایداری بر راه راست در گفتار و کردار و راه درست، به او داده شده است به آن عمل نمی کند و مخالف آن کسی است که این نعمت را حرام کرده باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلَيۡنِ أَحَدُهُمَآ أَبۡكَمُ لَا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوۡلَىٰهُ أَيۡنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأۡتِ بِخَيۡرٍ هَلۡ يَسۡتَوِي هُوَ وَمَن يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ

﴿ ۝٧٦ ﴾ (نحل/ 76). «و خداوند دو مرد را مثل می زند که یکی از آنان گنگ مادرزاد است و بر انجام چیزی توانایی ندارد. و سربار صاحب خود بوده و هر جا او را بفرستد نفعی نخواهد داشت آیا او برابر با کسی است که به عدل و داد می خواند و در جاده صاف و راست قرار دارد».

رواج حق و عدل و پخش و انتشار آن میان مردم جز به وسیله بیان، امکان پذیر نمی باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ۝١٠٤﴾ (آل عمران/ 104). «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند».

اسلام مطالب دورتر از آن را نیز در نظر گرفته است از جمله اینکه کلام و سخن حق را پیش سلطان و حاکم ظالم از جمله بزرگترین جهادها به شمار آورده است در حالی که خود جهاد قله رفیع اسلام است. پیامبرρ می فرماید: «کلام و سخن حق پیش سلطان ظالم از جمله بزرگترین جهادها است». (ابن ماجه، 1384، 2/ 1367).

گاهی در دین اسلام آمده است که بیان سخن حق، صاحب سخن را به بالاترین درجات تکریم در دنیا و قیامت می رساند. پیامبر ρ می فرماید: «حمزه بن عبدالمطلب (سیدالشهداء) کسی را که کارهای امام ظالم را عهده دار بود امر و نهی کرد و سپس او را کشت». (الحاکم، 1978، 3/ 195).

2-2-6- بزرگداشت انسان با انتخاب نسبی از جنس انسان:

در آنچه که قبلاً بیان کردیم روشن شد که اسلام با دادن ایمان به انسان، وی را گرامی و بزرگ داشته است. و ایمان از میان اصولی که اسلام حقوق را بر آن گذاشته است اصلی محکم و استوار است. چون ایمان یک امر فطری در ذات انسان بوده است. ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ (روم/ 30). «روی خود را خالصانه متوجه آئین کن، از فطرت الهی که مردم را بر اساس آن پدید آورده است [پیروی کن]. آفرینش خداوند دگرگونی نمی‌پذیرد. دین استوار این است. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

بشر در آغاز عهد خود موحد بوده است. و بعد از آن کفر و گمراهی بر او عارض شده است. پس رحمت خداوندی است که رسولان را فرستاده و انبیاء را برانگیخته تا آنچه را که اعتقاد مردم را فاسد کرده است، صحیح و درست کنند. خداوند متعال به صورت تدریجی در طول تاریخ انسانها، رسولانی را برای آنها فرستاده

است و این به هدف تربیت انسانها و تدریجی بودن قانونگذاری بوده است تا انسانها به مرحله رشد برسند و سپس حضرت محمد ρ را فرستاد تا هدایت و دین حق بر دست او باشد. و رسالت به وی ختم شد.

فرستادن رسولان از جنس بشر در حقیقت بزرگداشت انسان است و بزرگداشت و ارزش انسان در روی زمین چقدر است؟ و زمین نسبت به ملکوت خداوند چیست؟ براستی که زمین ذره ای از این هستی فراخ و وسیع می باشد. با وجود این عنایت و لطف خدا بر گردن این انسان انداخته شد تا فضل و تکریم بیشتری را به انسان عطا کند. از آنجایی که جایگاه خاصی را برای او در نظر گرفته است، چرا چنین نباشد حال آنکه انسان به مقتضای قرار الهی جانشین روی زمین است. ﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ﴾ (بقره/ 30). «زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم».

همچنان که دانستیم جانشینی همان عبودیت و سروری است. و شروط جانشینی جز از طرف کسی که انسان را جانشین کرده است، دانسته نمی شود و این امر جز با فرستادن رسولان بر اساس راه و روش درست امکان پذیر نیست. تا دو جنبه جانشینی یعنی عبودیت وسروری را محقق کند. و به وسیله پیامبران است که تکلیف برای انسان معنی پیدا می کند و سپس مسؤولیت بر آن مترتب می شود. چون ما با موازین بشری خود فقط کسی را که جایگاهی دارد مؤاخذه می کنیم. چون مسؤولیت تکلیف جایگاه انسان را بلند می گرداند و او را تبدیل به موجودی می کند که وجود و کرامت وی از آن خودش است. و بر همین منوال بدون فرستادن انبیاء و رسولان پیش می رود مسؤولیت همچنانکه که فردی است، جمعی نیز می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿أَمۡ لَمۡ يُنَبَّأۡ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ٣٦ وَإِبۡرَٰهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰٓ ٣٧ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ (نجم/ 38-36). «آیا بدانچه در تورات موسی بوده است، مطلع و باخبرش نکرده اند؟ یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، مطلع و باخبرش نکرده اند؟ ابراهیمی که به بهترین وجه ادا کرده است. که هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی کشد».

و همچنین می فرماید: ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡـَٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾ (بقره/ 134). «ایشان قومی بودند که مردند و سرخود گرفتند.آنچه به چنگ آوردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما فرا چنگ آورده اید از آن شما است، و درباره آنچه می کرده اند از شما پرسیده نمی شود».

انسانها، هر چند که صاحبان خرد و مصلحان میان آنها وجود داشته باشند، آخرین درجه شناخت آنها به کلیات می رسد و اطلاع از جزئیات برای آنها میسر نیست پس تکلیف و مسؤولیتی بر آنها نیست، تا زمانی که رسولانی فرستاده نشده باشند و بدین ترتیب حجت برای آنها نماند.

شیخ محمد خضر بن حسین می گوید: «مانند فقیهی که حوادث هستی را می داند ولی نیروی برتری برای حکم دادن در مورد آنها ندارد. یا مانند پزشکی که داروها و خواص آنها را می شناسد ولی مهارت کافی در درمان بیماریها ندارد یعنی دانش وی با عمل وی مطابق نیست. به همین دلیل خداوند متعال به آوردن دلیل برای مردم اکتفا نکرده است بلکه بهانه سست کاران را در عدم هدایتشان قرار داده است. و می فرماید: ﴿رُّسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (نساء/ 165). «ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده رسان، و بیم دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی برای خدا و برای مردمان باقی نماند. و خدا چیره ی حکیم است». و همچنین می فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولاً﴾ (اسرا/ 15). «و ما مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیغمبری روان سازیم».

«پس هدف نهایی و زیرکی عادلانه این است که آموخته هایش را با احکام ربط بدهد». (ابن حسین، ج1، ع17، ص58- 257).

اسلام وقتی که به ایمان آوردن به انبیاء و رسالتهای آسمانی امر کرده است، به این وسیله خواسته است که وحدت اصل را بیان کند وحدتی که تمام انبیاء و رسولان آن را قبول کرده اند و وحدت رسالت آنها و وحدت انسانهای که خلقت و طبیعت و سرنوشت آنها یکی است. پس با وحدت پیدایش و روش و مسیر در عقیده تبدیل به امت واحد می شوند. ﴿إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ﴾ (انبیاء/ 92). «این ملت یگانه ای بوده و من پروردگار همه شما هستم پس تنها مرا پرستش کنید».

ایمان در اسلام جز با ایمان به تمامی انبیاء و رسولان محقق نمی شود. خداوند متعال می فرماید: ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ﴾ (بقره/ 136). «بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، و اسحاق، یعقوب و اسباط نازل شده است، و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدایی نمی اندازد و ما تسلیم خدا هستیم».

و همچنین می فرماید: ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ (بقره/ 285). «فرستاده معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتابهای وی و پیغمبرانش ایمان داشته، میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم، و بازگشت به سوی تو است».

این بزرگداشت انسانها را بعثت پیامبر ρ با آوردن این دین فراگیر، مزین کرد. پیامبر ρ آخرین دوره رسالت الهی است و او به طور جامع آن را بیان کرده است و او آخرین گامها را برای کمال دین آسمانی برداشته است. به همین دلیل خداوند متعال در آخرین آیه ای که از قرآن کریم نازل فرموده است، می فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ (مائده/ 3). «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

پس اسلام ادامه تمامی ادیان صحیح آسمانی است. چون همگی به آن منتهی می شوند. (ابو زهره، د. ت، ص30).

فصل سوم
حقوق بشر در اسلام

3-1- حقوق اساسی:

3-1-1- حق برابری:

قبل از هر چیز باید فهم اشتباه قاطی شدن دو مفهومی که مربوط به برابری و مساوات هستند را روشن کنیم.

مفهوم اول: هر چند که عرفها و زبانها و رنگها مختلف باشد در اصل خلقت و ابتدای زندگی مساوات و برابری وجود دارد و این درست است.

مفهوم دوم: مساوات و برابری در آنچه که افراد و گروهها در چارچوب کسب ذاتی بدست می آورند خواه این کسب علم یا عمل یا اخلاق باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلِكُلّٖ دَرَجَٰتٞ مِّمَّا عَمِلُواْ﴾ (انعام/ 132). «و هر یک دارای درجاتی بر طبق اعمال خود هستند». و همچنین می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ وَرَفَعَ بَعۡضَكُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ﴾ (انعام/ 165). «خدا است که شما را جانشینان زمین گردانید، و برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد».

و این چیزی است که مساوات و برابری در آن ممکن نیست، چون اساس طبیعت بشری تفاوت در ملکه های فکری میان افراد است که استعداد هر فردی از آن سرچشمه می گیرد، تا به عمل و کار بیانجامد. و از تفاوتهایی که هنگام انجام دادن آن عمل ظاهر می شود و همچنین از مقدار استحکام و استواری آن عمل سرچشمه می گیرد. و این تفاوتها برای برپایی جانشینی در روی زمین ضروری است. اگر همه مردم مثل هم بودند و نسخه های تکراری بودند تمدن چگونه بوجود می آمد و زندگی انسان چگونه غنی می شد؟ فعالیتهای متنوع است که جانشینی بر روی زمین بر اساس آن گذاشته شده است. و بدین ترتیب میان کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، و کسانی که کار می کنند با کسانی که سست و بی اراده هستند، و کسانی که کریم هستند و با کسانی که پست و خوار هستند مساواتی نیست. خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ (زمر/ 9). «بگو: آیا کسانی که می دانند، با کسانی که نمی دانند برابر و یکسانند». و همچنین می فرماید: ﴿وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ﴾ (توبه/ 105). «بگو: انجام دهید خداوند و پیغمبر اعمال شما را می بینند».

و نیز می فرماید: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ (حجرات/ 13). «همانا گرامیترین شما نزد خداوند با تقوا ترین شماست».

شیخ محمد خضر بن حسن می گوید: «خداوند انسانها را بر حسب فطرتشان به طور مساوی خلق کرده است و همچنین به طور یکسان و برابر و آزاد متولد شده اند. ولی وارد شدن در نبرد زندگی اجتماعی لباس تساوی و شبیه بودن را از انسانها خلع می کند و بعضی از آنها را در مقابل برابر بعضی دیگر درجاتی بلند تر می کند و این مراحل سه گانه در این سخن خداوند متعال جمع شده است که می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ (حجرات/ 13). «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده ایم تا همدیگر را بشناسید، بی گمان گرامی ترین شما در نزد خدا متقی ترین شما است».

پس جمله: ﴿إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ﴾ نشان فطرت اولیه است و جمله: ﴿وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ﴾ اشاره به پایگاههای اجتماعی دارد، و جمله: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ اشاره به جدایی و برتری جویی است که خداوند متعال به آن اذن داده است تا به وسیله آن به مقام کرامتی که نزد اوست و همان تقوا می باشد، برسند». (ابن حسین، 1959، ص21).

اما برابری در اصل انسانی و حقوق و واجباتی که بر آن مترتب می شود، همان چیزی است که اسلام آن را بیان کرده است و یکی از قاعده های آزادی است که بسیاری از حقوق در آن مندرج است. بشر در نواحی مختلف زمین پخش و پراگنده است و همگی آنها از یک اصل سرچشمه گرفته اند. و همگی به یک پدر و مادر نسبت داده می شوند به گونه ای که در اصل خلقت و شروع زندگی برتری و تفاضلی میان آنان نیست و تکلیف الهی متوجه همگی آنها به طور یکسان، است.

انسانها ویژگیهای جنس انسانی را از نسلهای گذشته به ارث می برند. پس آنها با تکریم الهی مکرم و بزرگ داشته شده اند. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗ﴾ (نساء/ 1). «ای مردمان! از پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت».

و پیامبر ρ می فرماید: «انسانها همگی مانند دندانه های شن کش مساوی هستند». (ابن عدی، 1404، 1099/3، ابن الجوزی، 80/3).

مساوات در اسلام یک مبنای اعتقادی است که نص قرآنی بر آن وجود دارد و ایمان به آن واجب است بلکه یک اصل قانونی در اعلامیه های جهانی نیست یا شعاری بلند و بی معنی نیست و قضیه مساوات در اسلام یک تفکر ذهنی نیست بلکه مطابق واقعیت زندگی با رفتار متکی بر اعتقاد است. و مساوات در نماز و حج جز برای اجرای این روش در واقعیت زندگی نیست.

اختلاف زبانها و رنگها نشانی از نشانه های خداوند است که قدرت خالق عظیم در آن نمایان است. پس انگیزه ای برای فخرفروشی که اوج آن نژادپرستی است، باقی نمی ماند. ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ وَأَلۡوَٰنِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡعَٰلِمِينَ﴾ (روم/ 22). «و از زمره‌ی نشانه ههای خدا آفرینش آسمانها و مختلف بودن زبانها و رنگهای شما است. بیگمان در این دلیلی است برای فرزانگان و دانشوران».

هنگامی که ابوذر τ مردی را به داشتن رنگ مادرش نکوهش کرد، پیامبر ρ به او گفت: «تو هنوز در جاهلیت هستی». (البخاری، 1388، شماره 5/ 2248).

خداوند متعال انسانها را از مرد و زن آفرید سپس آنها را از ملتها و قبائل گوناگون قرار داد تا علت آشنائی باشند نه همدیگر را کنار کردن و تا علت صمیمیت و مهربانی میان مردم باشد نه نسبت به همدیگر نفرت ورزیدن. و حتی تقوایی که در جدایی میان فرد و دیگران و میان ملتی با ملت دیگر و میان امتی با امتی دیگر معتبر است، وسیله ای برای دست یابی به حقی که او را از دیگران جدا کند، نیست. بلکه تنها تقدیر و احترام او به دیگران است که اکتساب ذاتی است. خداوند متعال می فرماید. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ﴾ (حجرات/ 13).

صاحب بزرگترین رسالت، حضرت محمد ρ، در حالی که مردم را در حجة الوداع مخاطب قرار می داد، می فرمود: «ای مردم، پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است همگی از آدم هستید و آدم از خاک است، گرامیترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، عرب بر عجم و عجم بر عرب و سرخ بر سفید و سفید بر سرخ جز تقوا هیچ برتری ندارد آیا نرساندم؟ خداوندا شاهد باش که رساندم، ای مردم هوشیار باشید، کسانی که حاضر هستند به کسانی که غایب هستند برسانند». (احمد، المسند، 411/5).

بنابراین مساوات در اسلام بستگی به شرایطی دارد که تساوی در اصل خلقت و حقوقی که بر آن مترتب می شود، را داشته باشد. تا همگی در صفت انسان بودن مشترک باشند. شیخ محمد طاهر بن عاشور در این مورد

می گوید: «بیان کردیم که اسلام دینی است که اساس آن فطرت می باشد هر آنچه که فطرت به تساوی آن میان مردم گواهی بدهد، اسلام در آن آهنگ مساوات می کند و هر آنچه که فطرت به تفاوت مواهب بشری گواهی بدهد، اسلام حق آن را چنانکه شایسته است به وی می دهد». (ابن عاشور، د. ت، ص144).

3-1-2- حق زندگی:

از کلیات پنجگانه ای که تمامی ادیان و در رأس آنها اسلام، امر به حفظ آن کرده اند، همان حفظ زندگی می باشد و این گرانبهاترین چیزی است که انسان دارد. و اسلام حق زندگی را به عنوان قاعده ای اساسی قرار داده که بسیاری از احکام و محافظت از این حق مبتنی بر آن است. تجاوز به حق زندگی با قتل، جرم محسوب می شود و همچنین تجاوز به بخشی از این حق عقوبت مناسب خود را دارد.

اسلام گرفتن جان دیگری که حیات و زندگی اوست را جرمی ضد تمام انسانها قلمداد می کند و در مقابل رهانیدن جان از مرگ و نابودی نعمتی برای تمام انسانها قلمداد کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا﴾ (مائده/ 32). «که هر کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همه انسانها را کشته است، و هر کسی انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است».

از ابن عباس ب روایت شده است که می فرماید: «یک نفر در زمان پیامبر ρ و در مدینه کشته شده بود و کسی نمی دانست که چه کسی وی را کشته است. پیامبر ρ بالای منبر رفت و فرمود: «ای مردم یک نفر کشته شده است و حال آنکه من میان شما هستم و کسی نمی داند که چه کسی وی را کشته است. اگر تمامی اهل آسمان و زمین در قتل یک نفر مشارکت بکنند، خداوند متعال همگی آنها را عذاب می دهد، مگر چیز دیگری بخواهد که خود انجام می دهد». (الهندی، 26/6).

پیامبر ρ می فرماید: «قطعاً نابودی دنیا بهتر از کشته شدن یک نفر مسلمان است». (الترمذی، 4/ 16، شماره 1395).

مسلمان و غیر مسلمان از دیدگاه اسلام در حرام بودن خونشان و استحقاق زندگی یکسان هستند. به همین دلیل تجاوز به صلح پذیران اهل کتاب و انکار و فحش دادن به آنها مانند تجاوز به مسلمان است و در دنیا و آخرت فرد متجاوز عاقبت بدی دارد. در این مورد پیامبر ρ می فرماید: «کسی که شخص معاهد و هم پیمانی

را بکشد، بوی بهشت را احساس نمی کند». (البخاری، 1388، 6/ 2533، 2534). و همچنین می فرماید: «کسی که یک نفر از اهل ذمه را به قتل برساند، خداوند بهشت را بر وی حرام می کند». (النسائی، 8/ 23).

اسلام قطعاً هر عملی را که از حق زندگی بکاهد، حرام کرده است. خواه آن عمل ترساندن، اهانت، زدن، بازداشت کردن، تجاوز کردن یا طعنه به آبروی شخص باشد، فرقی نمی کند. چون این حق زندگی نعمتی است که خداوند متعال به انسان داده است و آن را با بزرگترین حصار ضمانتی محصور کرده است. تا آن را از هر تجاوز و دشمنی حمایت کند. در اسلام زندگی مادی و ادبی انسان جایگاه رعایت و احترام است. و این حقی است که همگی انسانها بدون تمایز و تفرقه از آن برخوردارند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞ﴾ (مائده/ 45). «و در آن مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحتها قصاص دارد».

و پیامبر ρ می فرماید: «کسی که خادم و برده اش را بکشد ما او را می کشیم». (الدارمی، ج2/250).

تداوم این حق به فرزندان نیز می رسد. با وجود اینکه عاطفه پدری و عشق والدین به فرزندانشان معروف است، چگونه می توان تصور کرد که پدری فرزندش را کشته است ولی به هر حال این امر در حالتهای نادر اتفاق افتاده و خواهد افتاد. و حالت و موقعیت شاذ و نادر همچنان که فقها می گویند؛ حکمی ندارد. و با وجود این اسلام از آن نهی کرده و این جرم را حرام می داند و آن را گناه بسیار بزرگ قلمداد می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡـٔٗا كَبِيرٗا﴾ (اسراء/ 31). «و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می دهیم بی گمان کشتن ایشان گناه بزرگی است». و همچنین می فرماید: ﴿وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ ۝ بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ﴾ (تکویر/ 9-8). «و هنگامی که از دختر زنده بگور پرسیده می شود. به سبب کدامین گناه کشته شده است».

و پیامبر ρ در این مورد می فرماید: «خداوند قطعاً نافرمانی و بی حرمتی به مادران و زنده به گور کردن دختران را حرام کرده است». (البخاری، 2/ 484).

شریعت اسلام تجاوز به این حق را (ناحق) حرام اعلام کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ﴾ (اسرا/ 33). «و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را -جز به حق- حرام کرده است».

و عقوبت قصاص را برای کسی که به این حق تجاوز کند، در نظر گرفته است. خداوند متعال می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى﴾ (بقره/ 178). «درباره گشتگان قصاص بر شما فرض شده است».

شریعت اسلام عقوبت قصاص را معتبر دانسته است هر چند که خود قصاص گرفتن جان دیگری و سلب حیات از وی است حیاتی که قضاوتهایی که در مورد جرمها بر آن مترتب است تا بنیاد مجرمان را بر کند. همان مجرمانی که وقتی عقوبت و مانعی برای انجام جرم نمی بینند مسیر را برای ورود دیگران نیز به آن جرم هموار می کنند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ (بقره/ 179). «ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است».

هر چند که اسلام در دنیا عقوبتهایی را برای ادامه زندگی و حمایت و دفاع از این حق گذاشته است و این بخاطر زشتی این کار بوده است، در آخرت نیز عقوبتهای اخروی گذاشته است که شدیدتر از عقوبتهای دنیوی می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا﴾ (نساء/ 93). «و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می ماند و خداوند بر او خشم می گیرد و او را از رحمت خود محروم می سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می بیند».

اسلام در محافظت از این حق بسیار دورنگر بوده است. تا جایی که از خودکشی نیز نهی کرده است و این کار را زشت ترین انواع قتلها به شمار آورده است. چون حق حیات و زندگی فقط ملک خداوند می باشد که خود هستی بخش و زندگی بخش است. پس تجاوز به آن را حرام کرده است حتی برای کسی که از این حق برخوردار است و خود صاحب حق می باشد چون طبیعت انسان این است که بر حفظ جان خود اصرار بورزد. و جز انسانهای ناامید از رحمت خداوند، هیچ کس کاری را بر آن مقدم نمی کند و این زمانی است که خللی در قوای عقلی فرد نباشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ (نساء/ 29). «خودکشی مکنید».

و پیامبر ρ می فرماید: کسی که خود را با آلت آهنی بکشد، همان آلت در دستش است در حالی که آن را رو به شکمش گرفته در جهنم به طور ابدی می ماند. و کسی که خود را با سم بکشد، با سمی که در دست دارد و آن را احساس می کند در آتش جهنم وارد می شود و تا ابد می ماند و کسی که خود را از کوهی پرت کند تا خودکشی کند، در آتش جهنم پرت می شود و تا ابد در آن می ماند». (البخاری، 1388، 1/ 459).

3-1-3- حق انسان در امن زیستن:

اسلام علاوه بر محافظت از زندگی، بر پیشرفت زندگی انسانها نیز حریص است و این جز با تمام صورتهای امنیت حاصل نمی شود. خواه این امنیت در درون خود فرد و با اعتقاد صحیح باشد و خواه امنیت جمعی و با رفتار متمرکز بر عقیده باشد، فرقی نمی کند.

زیستن با امنیت وقتی امکانپذیر است که جز محافظت بر کلیات پنجگانه که ادیان سماوی و در رأس آنها اسلام بر آن نازل شده اند محافظت شود. این کلیات پنجگانه مقاصد شریعت نامیده می شود که عبارتند از: حفظ دین، حفظ جان، حفظ عقل، حفظ آبرو و ناموس و حفظ مال. امام غزالی می گوید: «همانا جلب منفعتها و دفع ضررها، مقاصد حق و صلاح مردم در بدست آوردن اهدافشان می باشد. ولی منظور ما از مصلحت، محافظت از اهداف و مقاصد شریعت می باشد، و مقصود شریعت از خلقت انسانها پنج چیز می باشد؛ حفظ دینشان، حفظ جانشان، حفظ عقلشان و حفظ نسلشان و حفظ اموالشان. هر آنچه که حفظ این اصول پنجگانه را تضمین کند مصلحت و هر آنچه که این اصول را از بین ببرد، مفسده است. و دفع این مفسده ها مصلحت است. حفظ این اصول پنجگانه در مرتبه ضروریات واقع شده است و در میان مصلحتها قویترین مرتبه را دارد. برای مثال داوری شرع در مورد قتل کافر گمراه کننده و عقوبت شخص بدعت گزاری که دیگران را به بدعت خود می خواند. چون این اعمال باعث از بین رفتن دین مردم می شود. و همچنین قضاوت و داوری شریعت و امر به وجوب قصاص، چون در آن حفظ جانهای دیگران نهفته است. و همچنین واجب کردن حد شرب خمر چون حفظ عقلها را در بر دارد. که معیار و ملاک تکلیف می باشد. و واجب کردن حد زنا، چون حفظ نسب را به دنبال دارد و واجب کردن زجر و عذاب غاصب و سارق، چون بدین وسیله اموال حفظ می شود. اموالی که معاش مردم هستند و بدان نیاز دارند. از بین بردن این امور پنجگانه و دفع کردن آنها محال است مگر اینکه ملتی یا شریعتی از شریعتها را در بر بگیرد که به وسیله آن بخواهند مردم را اصلاح کنند. بنابراین شریعتها در تحریم کفر و قتل و زنا و سرقت و نوشیدن مسکرات (مست کننده‌ها) اختلافی ندارند». (المستصفی، ج1، ص88-287).

در هر یک از این ضروریات تمامی حاجیات و تحسینیات[1] وجود دارد. این ضروریات به طور کلی حفظ کلیات پنجگانه را هدف قرار می دهند. کلیاتی که با هم زندگی امنی را برای انسان تشکیل می دهند. چون

---

[1]- حاجیات اموری هستند که انسانها برای برداشتن سختی و مشقت از خودشان به آن نیاز دارند ولی اگر این امور از بین رفتند، نظام زندگی مختل نمی شود، بلکه مردم در سختی قرار می گیرند. مثل رخصت در عبادات (نماز مسافر و ...) و تحسینیات اموری هستند که مقتضی آداب عالی و اخلاق استوار

سلب این حق باعث تجاوز به یکی از کلیات پنجگانه می شود. اسلام برای حمایت از این مصلحتها دو روش را قرار داده است:

الف) روش حفظ و نگهداری

ب) روش عقاب و عذاب

الف) روش برقراری امنیت از طریق حفظ و نگهداری: اصل در انسان، سالم بودن فطرت است. چون ارزشهای حق و خیر و عدالت و فضیلت در طبیعت و فطرت انسان اصل است، فطرتی که خداوند انسان را بر آن سرشته است. و خلاف آن چیز زشت و ناپسندی است. و دلیل خللی که بر نفس و روان بشریت عارض می شود به کوتاهی در تربیت یا خطای توضیح یا الگوی بد بر می گردد. اسلام از تربیت فرد به تزکیه نفس یاد کرده است. و تزکیه نفس در خلال رسوخ و نفوذ ایمان در قلب و پاک کردن ظاهر و باطن و کاشتن نمونه های برتر و اخلاق فاضل در درون، طی تربیت و راهنمایی درست و سالم برای بیدار کردن اوامر نهفته خیر در درون و ریشه کن کردن شر و تجاوز می باشد. و هنگامی که این مفاهیم بلند انسانی در ذات وی رسوخ پیدا کند همگی تازیانه بزرگی جهت حد زدن متجاوزین به مصلحتهای اصلی انسان می شوند. و زندگی امن را ممکن می کند و این با مسائل زیر به دست می آید:

تربیت درون و باطن انسان: با برپا کردن یک مانع دینی در درون انسان می باشد. و این با رسوخ اعتقاد و انجام عبادات از روی ایمان و خشوع می باشد. ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ (عنکبوت/ 45). «مسلماً نماز از گناهان بزرگ و کارهای ناپسند باز می دارد».

چون تمام عبادات در اسلام، از جمله نماز و زکات و روزه و حج دارای بازدارنده های درونی هستند که باعث تهذیب رفتار و بالا رفتن فرد به مکارم اخلاق و ارزشهای عالی انسانی می شود که از جمله این ارزشها حیا و عفتی است که پیامبر ρ به آن تشویق کرده است و آن را اخلاق این دین می داند و می فرماید: «هر دینی اخلاقی دارد و اخلاق اسلام حیا و عفت می باشد». (مالک، الموطأ، 1970،ص651).

برپایی جامعه فاضل: برای اینکه انسان با امنیت زندگی کند اسلام قصد برپایی جامعه فاضل کرده است که بر اساس مسؤولیت خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی است که به توازن اجتماعی می انجامد. حاصل تمامی اینها عدالت اجتماعی می باشد. چون برآوردن نیازهای اساسی فرد به طریق مشروع محافظت از حق و آزادی

است و اگر نباشند نظام زندگی مختل نمی شود و مردم دچار سختی نیز نمی شوند بلکه زندگیشان بر خلاف مروت و خصوصیات بزرگ منشانه اخلاقی و فطرت سالم است. مثل ستر عورت و لباس خوب پوشیدن و ...(مترجم)

وی است و به همین دلیل فرد خودش را مغبون و متضرر نمی بیند. و در این منزلگاه اجتماعی درست، انسان درست و شایسته بار می آید.

«بدون شک برپایی جامعه بر اساس مسؤولیت، این کار وی است که هر گونه احساس ظلم و ستم و ضرری را از درون انسان مسلمان بزداید و او را از تفکر تجاوز به مصلحتهای اساسی جامعه دور کند». (نوذری، د. ت، ص25).

تشکیل افکار عمومی درست: و این با امر به معروف و نهی از منکر به دست می آید. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ (آل عمران/ 104). «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند وآنان خود رستگارند».

و خداوند متعال، امت اسلام را بخاطر داشتن این صفت مدح و ستایش کرده است و حتی گاهی امر به معروف و نهی از منکر را بر ایمان مقدم کرده است با وجود اینکه از ثمره های ایمان، امر به معروف و نهی از منکر است. خداوند متعال می فرماید: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ (آل عمران/ 110). «شما بهترین امّتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است، [که] به کار شایسته فرمان می‌دهید و از کار ناشایست باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

تشکیل افکار عمومی درست جامعه را از منابع فساد حفظ می کند. و از آماده سازی بسترهای مناسب برای بی احترامی به چیزهایی که خداوند حرام کرده است، ممانعت به عمل می آورد. (فوزی، د. ت، ص26).

امرها و نهی های خداوند را به جزای آخرت ربط بدهد: در حقیقت اسلام قوانین و تشریعهای خود را به ثواب و عقاب آخرت ربط داده است و این برای حمایت از مصلحتهای اساسی است که قوام و پایداری حق انسان در زیستنی آرام و امن است. «و این ارتباط اثر زیادی در اجرای احکام و اطاعت از آنها دارد. و نفس و درون انسان با طبیعت خود در معرض جنگهای شدید میان نیروهای خیر و شر در درون آن است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا﴾ (شمس/ 7). «سوگند به نفس آدمی و آنکه آن را ساخته و پرداخته کرده است». و اسلام برای کم کردن شدت این جنگها و تضعیف کردن آن به نفع نیروهای خیر، عمل می کند چون نیروهایی در درون مخاطبین احکام اسلام وجود دارد که انگیزه التزام می باشند پس وعده ثواب به کسانی

داده شده است که به امرها و نهی های اسلام عمل می کنند و وعید عقاب اخروی برای کسانی که مخالف آن عمل می کنند». (فوزی، د. ت، ص25).

خداوند متعال می فرماید: ﴿تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٣ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدۡخِلۡهُ نَارًا خَٰلِدٗا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٞ مُّهِينٞ﴾ (نسا/ 14- 13). «این حدود خداست، هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند خدا او را به باغهای (بهشت) وارد می کند که در آنها رودبارها روان است و جاودانه در آن می مانند و این پیروزی بزرگی است. و آن کس که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند و از مرزهای (قوانین) خدا در گذرد. خداوند او را به آتش وارد می گرداند که جاودانه در آن می ماند و او را عذاب خوار کننده ای است».

خداوند متعال در مورد جرم قتل می فرماید: ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا﴾ (نساء/ 93). «و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد. کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می ماند. و خداوند بر او خشم می گیرد و او را از رحمت خود محروم می سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می بیند».

توبه: باز بودن در توبه و امکان توبه کردن از طرف خداوند متعال برای بندگان گناهکارقرار داده شده که تأثیر زیادی در محقق کردن امنیت (حفظ و نگهداری) دارد. ﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾ (زمر/ 53). «بگو ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده روی هم کرده اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می آمرزد چرا که او بسیار آمرزگار و بسی مهربان است».

وقتی که فرد در خطاها و گناهان فرو می لغزد و راههای جلوش را بسته نمی بیند و از وسایل قطع امید نمی کند و در عفو و مغفرت خداوند راهی می یابد و بازگشت به مسیر درست را می داند، عضو مفید و درستی برای جامعه می شود هر چند که این طور هم نباشد.

از این امر به دست می آید که شخص گناهکار و خاطی در روی زمین با فساد ویرانی به بار می آورد. چون او خود را گناهکار می بیند و تا ابد خود را طرد شده و رانده شده می داند پس گناه و جرم در درون او

ریشه دوانده و برای امنیت خطر ایجاد می کند پس او در درون خود آرام و امن نیست و جامعه از تجاوز وی به حق امنیت در امان نیستند. در حالی که با توبه همگی انسانها در امنیت و سلامت زندگی می کنند.

ب) روش عقاب و عذاب: اسلام این وسیله را برای حمایت از مصلحتهای اساسی انسان واجب کرده است. تا با حالت امن زندگی کنند و این برای کسانی است که از روش بازدارنده و حفاظتی اسلام استفاده نمی برند.

اسلام در روش و نظام عقابی خود متناسب با هر تجاوز و جرمی عقوبتی را در نظر گرفته است. هر کدام بر حسب جرم مساوی هستند خواه حد یا قصاص یا دیه یا تعزیر باشد. چون هر کدام از این جرمها و تجاوزها به یکی از کلیات پنجگانه بر می گردد و اولین آنها حفظ دین است. همان چیزی که امنیت به وسیله آن محقق می شود. و این همان غایت برتری است که انسان بخاطر آن به وجود آمده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾ (ذاریات/ 56). «من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده ایم».

و از اینجا است که زندگی رونق می یابد. چون انسان محصول تمدن و دین است و این با نقش انسانهای صالح در هر مکانی و زمانی است که آماده کرده اند.

از آنجایی که دین در اسلام منبع حقوق انسان می باشد که از تشریعات و قوانین آن سرچشمه گرفته است و اولین حقوق، رهایی از بزرگترین ظلمها می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ﴾ (انعام/ 82). «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزاست. و آنان راه یافتگان هستند». و پیامبر ρ ظلم در این آیه را به شرک تفسیر کرده است که مصداق آیه ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ (لقمان/ 13). «واقعاً شرک ستم بزرگی است».

بنابراین انسان همان محصول تمدن می باشد. و دین همان چیزی است که این انسان را آماده رسالت و مسؤولیت درست و پیشرفت شایسته می گرداند. چون دین همان چیزی است که در انسان میان نیروهای مادی و روحی وی توازن به وجود می آورد. و رفتارهای وی را به خیر می گرداند و به آنچه که برای خودش و دیگران مفید است، تبدیل می کند. و دین همان چیزی است که تمام بشریت را به صورت مساوی و بدون تفاوت می نگرد و فقط معیار مسابقه در کارهای نیک و نزدیکی به خداوند ملاک برتری است. دین همان

چیزی است که جامعه ها را با امنیت و آرامش و ثبات و برتری ارزشهای برادری و مودت و دوستی و عدالت، نعمت می دهد. (عباس، د. ت، ع242، ص61).

از جمله حقوق انسان در زندگی امنیت درونی می باشد، و اسلام حفظ امنیت را بر عهده گرفته است و این حق را با حصار حمایتی احاطه کرده است و عقوبات دنیوی و اخروی را بر آن مترتب کرده است. همچنانکه در حدیث حق حیات بیان کردیم. تا برای انسان زندگی امن میسر شود. چون نفس و جان انسان گرانترین دارائی است که این موجود بشری دارد. پس وقتی که امنیت را از آن بگیری لذت زندگی وی را گرفته ای. چون امنیت با تمام گونه های آن ازجمله بزرگترین نعمتها است و امنیت جانی وضعیت ویژه ای دارد. چون زندگی و حتی جنگ در اسلام به آن بستگی دارد. جنگی که برای برتری کلمه الله بر پا می شود. چون امنیت و سلامت قاعده و اصل می باشند و جنگ استثناء است. جنگ در اسلام ضد تمام چیزهایی است که مانع رسیدن به خداوند می شوند و برای دور کردن شرک که بزرگترین ظلمها می باشد، است و برای بیرون آوردن مردم از عبادت بندگان و هدایت آنها به عبادت رب العباد است که برترین قله آزادی است که فرد و جامعه می سرایند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِۖ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَلَا عُدۡوَٰنَ إِلَّا عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٩٣﴾ (بقره/ 193). «و با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین از آن خدا گردد پس اگر دست برداشتند تجاوز کردن جز بر ستمگران نیست.»

و همچنین می فرماید: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِۚ﴾ (انفال/ 39). «و با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد».

همچنان که اسلام قصاص و دیه را برای جرائمی که علیه جان انسان صورت می گیرد. عقوبت قصاص و دیه را بر جرایمی که علیه غیر از جان صورت می گیرد نیز تشریع شده است. و آن چیزی است که فقهاء از آن به جنایت علیه جان و جنایت علیه غیر جان تعبیر کرده اند. و این امر در کتابهای فقه اسلامی به طور مفصل یافت می شود.

اما حفظ عقل که انسان لذت امنیت زندگی را با آن احساس می کند، اسلام در حفظ آن شدت عمل به خرج داده است و تجاوز به آن به وسیله مسکرات از طرف صاحب عقل مستحق جریمه عقوبت است و عقوبت آن جزء عقوبتهای حدی است که قابل اسقاط و برداشتن نیست، چون حق الله است. در اسلام و این جز برای جایگاه عقل نیامده است. چون عقل، علت تکلیف و یکی از پایه های تکریمی است که اسلام حقوق را

براساس آن گذاشته است. چون کوتاهی در حفظ آن، صاحبش را وادار می کند تا به بقیه افراد جامعه تجاوز کند. پس جایگاه و شأن چنین دینی در تحریم تمام آن چیزها علیه صاحبش است که به حفظ عقل ضرر می رساند و عقوبت آن نسبت به صاحب عقل بیشتر است. پس به طریق اولی تمام تجاوزهایی که از بیرون علیه عقل انجام می شود، حرام است خواه آن تجاوز بی احترامی به عقل باشد و خواه یک تهدید و خرابکاری فکری باشد، فرقی نمی کند بنابراین فکر سالم از عقل سالم ناشی می شود.

«فکر صحیحی که از تفکرات و تأثرات باطل و بدگمانی و نتایج گمراه کننده سالم بماند صاحبش را به عقاید بر حق هدایت می کند همچنان که به صاحبش اطمینان عقیده و امنیتی می بخشد که هیچ مخالفی نتواند آن را متزلزل کند». (السعفی، 1995).

شیخ محمد طاهربن عاشور می گوید: «معنی حفظ عقل، به طور کلی حفظ عقلهای تمامی مردم می باشد از اینکه خللی در آنها وارد شود، چون وارد شدن خلل در عقل منجر به فساد بزرگ، از جمله عدم قانونمند بودن تصرف می باشد و وارد شدن خلل بر عقل یک فرد منجر به فساد جزئی می شود در حالی که وارد شدن آن بر عقلهای جمعی و عموم امت خیلی بزرگتر است». (ابن عاشور، د. ت، ص80).

عدم منظم بودن اعمال و تصرفات منجر به فساد بزرگ می شود به گونه ای که تمام معاملات دینی و دنیوی مردم را مختل می کند. سپس ترس و ناراحتی و عدم آرامش وجود افراد جامعه را فرا می گیرد. و به جای تمدن و نظم و ترتیب، ناهنجاری و آشوب رفتار انسان ها را فرا می گیرد. پس افراد و گروهها در چنین جامعه ای چگونه احساس امنیت می کنند. عقل نعمت است و محافظت از آن اساس آرامش و امنیت زندگی است. به همین دلیل خردمندان گفته اند: انسان عقل است که اعضای بدن خدمتگزار وی هستند.

در مورد حفظ آبرو، اسلام تمام آن چیزهایی را که آبروی انسان را به دروغ لکه دار می کند، حرام کرده است. و آن را جرمی مستحق عذاب دانسته است. چون لکه دار کردن آبروی انسانها باعث تحقیر و پست شمردن کرامت انسان می شود و بهانه و دستاویزی جهت دشمنی و کینه و نفرت و فاسد کردن محیط اجتماعی می شود. این امر تمرین گوشهاست با تمرین شنواندن آن سخنانی که خداوند حرام کرده است. بدین ترتیب انسان به شنیدن فحش و ناسزا عادت کرده و سخنان زشت در جامعه پخش می شود و به جای اطمینان، شک و به جای امنیت، ترس جایگزین می شود. خداوند متعال می فرماید: ﴿لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ١٤٨﴾ (نساء/ 148). «خداوند دوست ندارد زبان به بدگوئی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشند و خدا شنوای آگاه است».

پیامبر ρ در حجة الوداع فرمود: «همانا خون و اموال- و آبروی- شما بر یگدیگر حرام است مانند حرام بودن چنین روزی در چنین ماهی در چنین شهری». (البخاری، 1388، شماره 2/ 619).

گاهی اوقات اسلام در اثبات کردن جرم بی حرمتی و بی احترامی به آبرو شدت عمل به خرج داده است. به گونه ای که این جرم جز با چهار شاهد ثابت نمی شود و این چهار شاهد باید آن عمل را در شرایطی که اسلام بیان کرده است، دیده باشند تا حد اجرا شود. و این بالاترین میانگین تعداد شهود می باشد. وقتی می دانیم که جاسوسی، و بالا رفتن از دیوار، و تجسس خانگی در اسلام ممنوع است. پس دیدن چنین جرمی توسط چهار نفر شاهد در حالت بی احترامی و حقارت و انجام آن در مکانهای عمومی از زشت ترین درجات خواری و بزرگترین توهین به کرامت و آبروی انسان است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗا﴾ (نور/ 4). «کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند، سپس چهار گواه نمی آورند، بدیشان هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی دادن آنان را نپذیرید».

فقط وقتی که تهمت از جانب زوج (شوهر) باشد و شاهدی نداشته باشد از این حکم استثناء می باشد. چون غالباً در این تهمت ها مصلحتی عاید زوج نمی شود بلکه ننگ و عار برای او می ماند، بنابراین اسلام در این حالت «ملاعنه» را میان زوجین قرار داده است. و از اینجا جدایی و طلاق ابدی میان آنها ایجاد می شود. چون زندگی زناشویی مبتنی بر مودت و مهربانی و عفت و اطمینان و کرامت است، و بعد از ملاعنه جایی برای این مفاهیم نمی ماند.

این ضمانتها در محافظت از آبرو ابتدا در پاکی آن است پس هر گاه با ارتکاب جرمی مانند زنا آن را آلوده کرد، «زنایی که نابودی جانها بر آن مترتب می شود تنها یک جنایت نیست بلکه فرزندی که از زنا متولد می شود در جامعه نابود شده و تباه گردیده است، نه پدری دارد که به او مهربانی کند و او را تربیت کد و نه خانواده ای دارد که از او مراقبت کند و او نیز به آن ببالد. و بنابراین دیدگاه جامعه چنین انسانی را نمی پذیرد و انسانها از وی خوششان نمی آید. پس وقتی چنین چیزهایی بر زنا مترتب می شود واجب است که تمام درهایی را که به نابودی و قتل و خواری جانها می انجامد، ببندد». (الشاذلی، د. ت، ص29).

عقوبت برای سالم بودن خانه های مسلمانان و ایجاد جامعه ای امن تشریع شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ﴾ (نور/ 2). «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و در دین خدا رأفت بدیشان نداشته باشید».

این عقوبت مرد و زن، زناکاری است که محصن نباشند (مجرد باشند) و اگر فرد زناکار مرد باشد علاوه بر تازیانه یک سال تبعید می شود. ولی عقوبت مرد و زن زناکاری که محصن باشند (متأهل باشند) سنگسار است. و این سنگسار با فعل و عمل خود پیامبر ρ وقتی که با سنگسار معاقبه می کرد، ثابت شده است. و خلفای بعد از وی نیز اینگونه معاقبه کرده اند، با وجود این انجام عقوبت سنگسار در طول تاریخ اسلامی نزدیک به تعداد انگشتان بوده است و بیشتر جرمها (زنا) با اقرار ثابت شده است، و این نکته قابل توجهی است که اسلام در حفظ آبرو چه امنیتی را عهده دار شده است تا انسانها در محیطی پاک و عفیف و امن و درونی سالم و خانه و جامعه ای سالم زندگی کنند.

اما حفظ اموال؛ اسلام اموال را حفظ کرده است و سلب ملکیت فرد یا گروهی که از کسب حلال ناشی شده باشد را حرام کرده است، جز برای مصلحت عمومی و همراه با تعویض برابر که حرام نیست. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّ﴾ (بقره/ 275). «کسانی که ربا می خورند بر نمی خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی می سازد».

و پیامبر ρ می فرماید: «کسی که چیزی را به ناحق از زمین بردارد، روز قیامت او را تا هفت زمین فرو می برد». (البخاری، 1388، ج2/ 866).

اسلام حرام بودن ملکیت های عمومی را شدیدتر اعلام کرده است و تجاوز به آن را از ملکیت خصوصی بیشتر حرام می داند، چون تجاوز به آن تجاوز به جامعه و خیانت به امت است. پیامبر ρ می فرماید: «کسی که ما او را بر کاری گمارده ایم و اندازه سر سوزنی را از ما پنهان کند، روز قیامت او را دست بسته می آورند». (مسلم، الصحیح، ج1460/3).

بدین ترتیب اسلام رضایت دو طرف معامله و خشنودی آنها را اصل خرید و فروش قرار داده است. و حرمت اموال را مانند حرمت خون دانسته است، چون مال با روح مرتبط است و ریشه و اساس زندگی است، و به اصل و سرچشمه ملکیت و آزادی و تصرف در اموال بر اساس ضوابطی که شریعت قرار داده است، اقرار کرده است. پیامبر ρ در روز عرفه در حجة الوداع فرمود: «خون و مال شما مثل حرمت چنین روزی بر شما حرام است، تا زمانی که می میرید». (البخاری، 1388، ج2/ 619).

اسلام برای حفظ اموال به پند و راهنمایی و ترساندن از عقوبات اخروی اکتفا نکرده است. بلکه عقوبتهای دنیوی را نیز برای مجرمان تعیین کرده است، تا کارها راست آید و زندگی رونق یابد و کسانی را که از پند و راهنمایی و ترساندن از عقوبتهای اخروی بهره ای نمی برند، رنج و عذاب بدهد.

وقتی که جرمهای تجاوز به اموال صورتهای متعدد به خود می گیرد، اسلام برای هر کدام از حالت ها عقوبت دنیوی مناسب خود دارد که این عقوبت ها با عدالت شریعت متناسب است. پس گرفتن اموال دیگران گاهی به صورت پنهانی و دزدی می باشد، و گاهی به صورت هجومی و غلبه و ترساندن و تهدید کردن می باشد، و گاهی به صورت غصبی می باشد، و گاهی به صورت اختلاس و خیانت می باشد.

برای جنایت اول : حد سرقت وضع شده است.

برای جنایت دوم: حد حرابه وضع شده است.

برای جنایت سوم: ضمانت و تعزیر وضع شده است.

برای جنایت چهارم: بنابر رأی بعضی از فقها حد سرقت و بعضی دیگر گفته اند که: ضامن مال است و باید تعزیر شود. (الشاذلی، د. ت، ص42).

با این ضمانتها در شریعت اموال حفظ می شود و حرکت اقتصادی رشد و نمو می یابد. و ریشه های غارت و دزدی و اختلاس و راهزنی و دزدی دریایی از بین می رود، و انسان با اموال خود که قوام و اساس زندگی اوست، امن زندگی می کند.

شیخ محمد طاهر بن عاشور می گوید: «حفظ نظام امت و تقویت قدرت و عزت آن جز با ایجاد جایگاه مهم و ارزشمند ثروت حاصل نمی شود، و هنگامی که از دلایل قرآن و سنت که دال بر توجه به اموال امت باشند که به اصل بودن آن و کلید نیازهای انسان اشاره می کنند، جستجو می کنیم، دلایل زیادی را می یابیم که زیادی آنها ما را مطمئن می کنند که اموال از نظر شریعت بهره و نصیبی است که نباید به آن توهین کرد». (ابن عاشور، د. ت، ص167).

3-1-4- حق کرامت:

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ٧٠﴾ (اسراء/ 70). «ما آدمی زادگان را گرامی داشته ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده ایم. و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده ایم. و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده ایم».

و این کرامت در مردم تجلی پیدا می کند و خالق انسانها امکاناتی را برای سروری و برتری مردم در روی زمین آماده کرده است که همان جانشینی و نعمتهای گوش و چشم و عقل می باشد که همان وسایل فهمیدن می باشند و کسب علم از طریق آنهاست، خداوند متعال با دادن آزادی اراده ای که ابزار عمل خواسته شده طبق روش و دستورالهی – باید و نباید– است آبادانی زمین و اصلاح نوع انسان و احیای عمومی را محقق می کند.

«اگر انسانها حقیقت این بزرگداشت و مساوات میان بشر را درک کنند تعصب نژادی مذموم را رها کرده و سازش و مدارا را به عنوان اصل در برخوردها قرار می دهند. و خود را از مصیبتهای جنگی که بی نیاز از آن هستند، دور نگه می دارند. جنگ جهانی دوم و بسیاری از جنگهای دیگر به علت تعصب نژادی و جدایی میان جنس بشری به وجود آمد». (السعفی، 1955).

اسلام قسمت بیشتر حقوق بشر را بنا نهاده است، و اگر تمامی این حقوق مبتنی بر کرامت انسانی نباشد و انسان با تکریم خداوندی آنچه را که شایسته این حقوق است، نداشته باشد. چگونه حق کرامت انسان را هدر می دهد حال آنکه این از خصوصی ترین ویژگیهای انسانی است.

احساس کرامت ما را وا می دارد که در مقابل درون خود اعلام کنیم که ما اهل احترام هستیم و از اینجا آن را بر دیگران نیزلازم می دانیم، ما را وا می دارد که در آن احترام الگوهای بلند انسانی در شخصیت ما وجود دارد و اسلام این امر را در خلال معیارهای ایمان قرار داده است، چون ایمان به اندازه خودش معیارهای بلند و کریم انسانی دارد. ایمان کرامت و بزرگداشت انسان از جانب خداوند است. و این بالاترین درجه کرامت است و این یک مبنای اعتقادی است که اعتبار انسان را از دید خودش بالا می برد و هر نیازی از ارزش انسان از دید خودش می کاهد و آن نیازها به خواری و انحطاط فرا می خوانند خواه اینها صریح و آشکار باشند و خواه درونی و مخفی باشند، یکسان است.

وقتی که اسلام مفهوم کرامت انسانی را با چشم پوشی از معیارهای انسانی که نسبی هستند برای تمام انسانها ثابت کرد از این مفهوم احساسی بدست می آید که عزت و کرامت در عنصر اصلی شان ریشه دار هستند. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ٢٩﴾ (حجر/ 29). «پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم در برابرش به سجده افتاد».

و همچنین می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ (منافقون/ 8). «عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است».

«دعوت اسلام به کرامت انسانی همان دعوت پایبندی و التزام به حق و روی آوردن به سوی آن و یاری رساندن به کسی است که به او یاری رسانده است و اسلام به روابط میان هم و همدیگر را دوست داشتن و به ایمان به خداوند و به حق دعوت می کند و کسی که در ارتباط و ایمان به خدا یاری می رساند حق را یاری کرده است». (بیهقی، د. ت، صص160-159).

بنابراین دعوت به حق دور از فطرت بشری نیست. و اسلام هنگامی که به کرامت و به حق دعوت می کرد، آن دعوت خالی از مضمون و محتوای اسلام نبود بلکه از لحاظ قولی و عملی مطابق بود، چون تطابق تعالیم اسلام در واقعیت زندگی همان دستاورد اصلی در دین اسلام است. و قرآن عدم هماهنگ بودن قول و فعل را نکوهش کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝١ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۝٢﴾ (صف/ 2-1). «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است، و او چیره کار بجا است. ای مؤمنان! چرا سخنی می گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی کنید؟».

دین اسلام انسان را در بالاترین جایگاه خود که کتاب قرآن می باشد، تکریم کرده است، قرآنی که تا براندازی زمین و آنچه که در آن است توسط خداوند، باقی می ماند. و بر این تکریم حقوقی مترتب می شود که تأثیر و رسوخ بیشتری دارد هر چه انسان بیشتر در پله های کمال و به وسیله استعدادهای فطری که خداوند به او داده است و با دادن اهلیت جانشینی به او، ترقی کند. در این هنگام فهمیده می شود که او شایسته تکریم است، پس دایره حقوق را توسعه می دهد ولی به شرطی که این حقوق از اصول روشهای الهی مدد گرفته باشند همان اصولی که به انسان کرامت داد، و حقوق عطا کرده است و اگر این چنین نباشد، نابودی سختی است که کرامت انسانی را تباه و حقوق را ضایع کرده است.

در حقیقت اسلام در طول چهارده قرن حقوقی را برای انسان ثابت کرده است که در احترام کرامتی که خداوند تنها به او داده است، نمود و تجلی می یابد. و این حقوق با جانشین بودن انسان در روی زمین سازگار است، و حقوقی را برای این موجود گرامی داشته شده و مسؤول در مساوات و عدالت و ملکیت قرار داده است و حق سالم بودن زندگی و حمایت از آن، حق حفظ دین و عقل آبرو و مال و نیک نامی و ویژگیهای آن و دفاع از آزادیهای تضمین کننده حقوق اساسی و سیاسی و مدنی و اجتماعی و غیره که مبتنی بر طبیعت فطری هستند.

این کرامت ثابت است، و برای هیچ کس جایز نیست که از آن بکاهد یا آن را هدر بدهد. چون این کرامت از طرف خالق متعال به انسان داده شده است و اوست که انسان را بزرگ داشته و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری داده است. بنابراین حقوق انسان در اسلام توسط خالق متعال تشریع شده است. پس هیچ بشری نمی تواند که آن را تعطیل کند یا به آن تجاوز کند. این حقوق دارای استحکام و مصونیتی ذاتی است که با اراده فرد، ساقط نمی شود. و نیزخواست گروهها و مؤسسات مختلف با هر طبیعت و کیفیتی که باشند و هر نیرویی که به آنها سپرده شده باشد، نمی تواند آن را بر دارند». (جریشه، د. ت، ص94).

3-1-5- حق عدالت:

عدات شعار تمامی ادیان سماوی است. خداوند متعال می فرماید: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ۝٢٥﴾ (حدید/ 25). «ما پیامبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی) و موازین (شناسایی حق و عدالت) نازل نموده ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونه نهان و پنهان یاری می کند خداوند نیرومند و چیره است».

عدالت به مقتضای این آیه عام و فراگیر شریعت تمامی انبیاء است. و از آنجایی که اسلام نزد خداوند همان دین است و دین انبیاء و دعوت آنان می باشد. مشخصه اسلام، عدالت است که در اسلام ترازوی جامعه می باشد. و چیزی است که بنای جامعه به آن بستگی دارد. و تمام دسته بندیهای اجتماعی تا زمانی که نیروی نظم و تربیت در آن نباشد، مبتنی بر عدالت نیستند.

چون عدالت همان تکیه گاه و نظام حقیقی است و دسته بندی سالم برای تمام بناها می باشد. به همین دلیل آیاتی را از قرآن کریم جمع می کنیم که می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ۝٩٠﴾ (نحل/ 90). «خداوند به دادگری، و نیکوکاری و نیز بخشش به نزدیکان دستور می دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ و انجام کارهای ناشایست و دست درازی و ستمگری نهی می کند. خداوند شما را اندرز می دهد تا اینکه پند گیرید».

و پیامبر ρ در جواب کسی که از معنی جامع اسلام سؤال کرد، جواب داد: خداوند متعال عدالت را در میان مردم به عنوان نزدیکترین وسیله قربت خود قرار داد. و این از مؤمن خواسته شده است که آن را برای خداوند متعال خرج کنید و این همان راه نزدیک به خداوند متعال است. (ابوزهرة، د. ت، ص118).

به همین دلیل خداوند متعال فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ (مائده/ 8). «ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. که دادگری به پرهیزگاری نزدیکتر است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می دهد».

«عدالت از عدل گرفته شده است، و عدل از نامهای خداوند متعال و یکی از صفات خداوند متعال است و اسلام به طور فراگیری به عدل امر کرده است، و این امر به نوع یا طایفه خاصی مربوط نمی شود. چون عدل نظام خداوند است که تشریع کرده است. و مردم بندگان او هستند و سفید و سیاه و مذکر و مؤنث و مسلمان و غیر مسلمان آنها در مقابل عدل و حکمت خداوند به طور یکسان خلق شده اند». (الشرقاوی، د. ت، 259، ص51).

نقطه مقابل عدل، ظلم است و بزرگترین ظلمها، شرک به خداوند است و خداوند متعال ظلم به خویشتن را حرام کرده است و آن را میان مردم نیز حرام کرده است، چون ظلم تاریکیهای روز قیامت است. پیامبر ρ فرموده است: «ظلم تاریکیهای روز قیامت است». (البخاری، 1388، ج2/ 864).

پیامبر ρ می فرماید: «انسانهای عادل در روز قیامت بر منبرهایی از نور در سمت راست خداوند عزوجل قرار دارند و همچنین کسانی که نسبت به خود و خانواده خود و کسانی که تحت سرپرستی آنها هستند، عدل دارند». (مسلم، الصحیح، ج3/ 1458).

و خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا ٥٨﴾ (نساء/ 58). «بی گمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که درمیان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید. خداوند شما را به بهترین اندرز پند می دهد بی گمان خداوند دائماً شنوای بینا بوده و می باشد».

همچنانکه گذشت عدالت حق تمامی مردم است. و این حتی حق دشمنان نیز می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰ﴾ (مائده/ 8). «و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیکتر است».

عدل در حکم، مانند عدل در قول می باشد هر چند که عدل متعلق به قول نزدیک باشد، بحثی در حق بودن آن نیست. ﴿وَإِذَا قُلۡتُمۡ فَٱعۡدِلُواْ وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰ﴾ (انعام/ 152). «و هنگامی که سخن گفتید، دادگری کنید هر چند از خویشاوندان باشد».

«عدل بر همگان در مقابل همگان واجب است و ظلم نیز بر همگان در مقابل همگان حرام می باشد». (عماره، 1405، ص60). و همچنین بر فرد در مقابل فرد نیز واجب است، و ظلم نیز بر فرد مقابل فرد حرام می باشد.

عدالت از صفتهای بزرگ منشانه اخلاق می باشد. عدالت و مروت برادر تنی هستند. شیخ محمد طاهر بن عاشور در این مورد می گوید: «حدیثی روایت شده که جمع میان عدالت و مروت است که می فرماید: «کسی که کارکن و خادم مردم است و برای آنها کار می کند، نباید به آنها ظلم کند و هنگام سخن گفتن نباید به آنها دروغ بگوید، و هنگام وعده و قولی دادن، خلاف وعده نکند، پس اگر این کارها را رعایت بکند مروت خود را کامل و عدالت خود را آشکار و برادری خود را ثابت کرده است». (ابن عاشور، د. ت، ص132).

عدالت دارای دو بخش است:

بخش اول: عدالت درونی: «عبارت است از اینکه انسان حقوقی را که برای دیگری در نظر می گیرد برای خود نیز در نظر بگیرد تا حقی را نسبت به مردم بیشتر نداشته باشد، و در واجبات حق را بر خود بیشتر فرض کند و این عدالت درونی همان چیزی است که ارتباط همیشگی و مداوم را ایجاد کند و همان چیزی است که بنای جامعه را محکم می کند و دینی را بدون قهر و سلطه نافذ می کند، بلکه از درون و باطن خود حکم می دهد». (ابو زهره، د. ت، ص118).

و این بخش از عدالت همان انصاف درونی است که اوج مطلب عدالت می باشد. چون کسی که این صفت را داشته باشد به دیگران نیکی می کند و کسی که از درون منصف نباشد به دیگران ظلم می کند. چون فاقد چیزی است که به دیگران ببخشد.

شیخ محمد طاهر ابن عاشور در این مورد می گوید: «انصاف درونی بارزترین نماد اخلاق کریمانه است. و بر نفوذ محبت عدل در درون دلالت می کند. کلمه انصاف مشهورتر از آن چیزی است که به دادن حق دیگران

از روی میل اطلاق می شود. گفته می شود: «وقتی چیزی را داوطلبانه می بخشی انصاف داشته باش». (ابن عاشور، د. ت، ص133).

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ﴾ (نساء/ 135). «ای کسانی که ایمان آورده اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید هر چند که شهادتتان به زیان خودتان باشد». و پیامبر ρ می فرماید: «باهوش کسی است که نفسش را مطیع خود گرداند». (السیوطی، ج1، ص164).

بخش دوم: عدالتی است که دولت آن را تنظیم کرده است؛ جایگاه این عدالت در سازماندهی و اصلاح ظاهر است، ولی این عدالت تا زمانی که حاکم و محکوم (شهروندان) به طور یکسان از عدالت درونی برخوردار نباشند به طور کامل اجرا نمی شود». (ابوزهرة، د. ت، ص119).

این بخش از عدالت دارای سه قسم می باشد که به طور خلاصه آن را بیان می کنیم:

الف) مساوات در مقابل نص شریعت که عدالت قانونی نام دارد و شریعت اسلامی خطاب خود را متوجه جمع می کند و در اجرای مساوات میان جمع تفاوتی در جنسیت، رنگ، طبقه و دین شخص وجود ندارد. و پیامبر ρ مبدأ و اساس این امر را بیان می کند هنگامی که قریش مخزومیان را مهم و بزرگ می دانستند و هنگام دزدی از اسامه بن زید τ می خواستند که برای آنها شفاعت کند، و پیامبر ρ شدیداً از او عصبانی می شد و میان مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم پیشینیان شما هلاک شدند همان کسانی که وقتی انسان شریف و بزرگی دزدی می کرد وی را رها کرده و هرگاه که انسان ضعیفی دزدی می کرد، بر او حد می زدند. قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند حتماً دست وی را قطع خواهم کرد». (البخاری، ج 1282/3).

ب) عدالت اجتماعی که انگیزه و علت آن مساوات و برابری میان مردم است، و این مقتضی از بین رفتن فقر میان مردم نیست. بلکه معنی آن کار کردن تمام نیروها به اندازه توانشان است به گونه ای که فرصت های مناسب را آماده کند تا تمام نیروها آشکار و ظاهر شده و هر کدام در جایگاه خود قرار گیرند. و ضمانت از کار افتاده ها وجود داشته باشد تا بتوانند زندگی کنند و سهم و نصیب خود را از زندگی ببرند. تا اگر کوچک باشند در میان جمع نیرو بگیرند، و اگر بزرگ باشند از گرسنگی و برهنگی در امان باشند. به امید اینکه سبب ناتوانی آنها نشود. و این در صورتی است که برای کسانی که لوازم زندگی و مسکن مناسب و پوشش مناسب و غذای مناسبی ندارند که با آن رفع گرسنگی و بلا کنند، آنها را فراهم کنند. (ابو زهره، د. ت، ص128).

ج) عدالت بین المللی: خداوند متعال برای بیان این اصل فرموده است: ﴿لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوٓاْ إِلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ۝٨ إِنَّمَا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ وَظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ۝٩﴾ (ممتحنه/ 9-8). «خداوند شما را باز نمی دارد از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما جنگیده اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده اند. خداوند نیکو کاران را دوست می دارد. بلکه خداوند شما را باز می دارد و از دوستی ورزیدن با کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده اند و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده اند و یاری داده اند. کسانی که ایشان را به دوستی بگیرند، ظالم و ستمگرند».

روابط میان مسلمانان با غیر مسلمانان بر اساس مودت و رحمت است. بلکه اسلام تمام روابط انسانها را بر اساس مودت همیشگی و رحمت دایمی فرض کرده است. پس مودت و مهربانی اساس روابط انسانی است. و این روابط میان افراد به تنهایی و میان گروهها و دولتها تفاوتی نمی کند. و قانون برتر، فرض می کند که برخورد و روابط گروهها و دولتها و روابط افراد با یکدیگر اختلافی ندارد. پس هرگاه یکی از امور در روابط فرد مباح یا ممنوع باشد در روابط اجتماعی و گروهی و بین المللی نیز همان حکم را دارد. فضیلت یکی است و جزء ناپذیر می باشد و دو معیار متفاوت ندارد که یکی برای افراد باشد و دیگری برای گروهها. (ابو زهره، د. ت، ص 139).

طبق آنچه که بیان کردیم، می بینیم که سنجش یک چیز با دو معیار و دو ترازو در اسلام ممنوع است. فرقی نمی کند که خواه در مورد افراد یا گروهها یا دولتها باشد. پس مردم در تمامی سطح ها و طبقه ها مساوی می باشد.

قضاوت در اسلام از ابزارهای دفاع از حقوق و تحقق عدالت می باشد، و این امر در حق انسانها با یک محاکمه و داوری عادلانه می باشد.

«عناصر و مقتضیات حق انسان در یک محاکمه و داوری عادلانه، در نامه فاروق؛ عمر بن خطاب τ، به قاضی ابوموسی اشعری τ بیان شده است. (ابن القیم، 1389، ج1، ص 85).

آنچه که از پیشینیان و گذشتگان و منصفان غیر مسلمان ذکر شده و قابل تمجید است، بیان خواهیم کرد.

ابن فرحون در کتاب خود (تبصرة الحکام) از ابن سهل نقل کرده است که: «این نامه عمربن خطاب τ مورد داوریهای قاضیان و حکم دادن اصل می باشد. و قاضی های مسلمان از آن پیروی کرده اند و بسیاری از علماء آن را در کتابهای خود آورده اند». (عرنوس، د. ت، ص 14).

شیخ محمد خضری می گوید: «اکثرقاضی های مسلمان در نظام های قضایی خود از این نامه استفاده کرده اند. و این نامه شایسته این امر است». (خضری، 1370، ج2، ص 11).

استاد حافظ سابق، دادستان کل پیشین مصر، می گوید: این نامه عمر بن خطاب τ در بردارنده اصول اساسی قضا و راههای داد خواهی کردن و صفات قاضی و ادب قاضی است. و شایستگی این را دارد که در هر دوره و زمانی قانونی برای قضا بشود. و لازم است که تمامی قانون گذرایهای جدید بر اساس آن باشد. که این امر را عمر بن خطاب از کتاب خدا و سنت رسول وی و صفای قلب و پاکی درون و فهم معنای عدالت و ظلم استنباط کرده است. (الشوربجی، د. ت، چاپ اول، ج 3، ص 87).

قاضی حقوق بشر محمد شوربجی می گوید: «به نظر من این نامه حقوق انسان را در برابر قاضی بیان می کند تا به قاضیان توضیح بدهد. علاوه بر این در بر دارنده آداب و اصول اقدامات قضایی در اسلام است». (الشوربجی، ج3، ص 88).

گوستاوگرینبالول می گوید: «این نامه تمامی آنچه را که مسلمان در تعریف امور قضایی و اقدامات آن الگوی برتر دانسته آند، شامل می شود». (الجبری، 1984، ص 98).

3-2- حقوق اجتماعی و فرهنگی

3-2-1- حق ضمانت اجتماعی:

وقتی که اسلام حق ضمانت اجتماعی را بیان داشت از نفوذ عاطفه دوست داشتن و رحمت در درون افراد شروع کرد. دوست داشتن خالصی که برای همه مردم باشد و رحمت و مهربانی که برای همه آنها باشد. چرا چنین نباشد حال آنکه اولین چیزی که پرچم اسلام را رفیع می کند همان رحمت هدایت کننده و نعمت زیاد می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ (انبیاء/ ۱۰۷). «ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده ایم».

همچنان که اسلام به حق ضمانت اجتماعی اشاره کرده است به تربیت اجتماعی نیز اهتمام ورزیده است: و این امر با تحقق عدالت در بنیان افراد جامعه نمود پیدا می کند تا جامعه ای قوی و محکم پدید آید که به همدیگر عشق و محبت بورزند.

اسلام با بازگرداندن مردم به یک جان و یک روح، احساس نزدیکی را در آنها ایجاد می کند چون آنها در پیدایش و طبیعت و عقیده و سرنوشت یکسان هستد. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِى تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ (نسا/ ١). «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید. و همسرش را از نوع او آفرید. و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت، و از خدائی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می دهید؛ و بپرهیزد از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید. زیرا که بی گمان خداوند مراقب شماست».

جان و روح انسان وقتی که از این اعتقاد می نوشد، برای مزین شدن به اخلاق اسلامی آماده می گردد که از جمله این اخلاقها مدارا و همکاری و صلح می باشد.

ضمانتی که اسلام آن را معرفی کرده است محدود به بخش مادی انسان نمی شود بلکه شامل ضمانت روحی و اخلاقی نیز می شود. چون انسان روح و جسم می باشد، و رسالت اسلامی مبتنی بر ارزشهای اخلاقی تمام شده است که پیامبر ρ می فرماید: «من برای کامل کردن و تمام کردن ارزشهای اخلاقی برگزیده شده ام». (مالک، الموطأ، 1970، ص 651).

اسلام دایره احساس مسؤولیت را توسعه داده تا فرد در مقابل خودش، فرد با خانواده های نزدیکش، فرد با فرد، فرد با گروه، امت با امت و نسل با نسلهای بعدی احساس مسؤولیت کند. (قطب، 1960، چاپ8، ص 63).

احساس مسؤولیت فرد در برابر خودش به دو صورت است که اسلام توجه کامل به آن داشته است:

الف) اسلام به بیداری احساس مسؤولیت شخصی و بیداری آن در عمل توجه داشته است. تا فرد با عمل خود اعتماد به نفس پیدا کرده و به کار و نتیجه آن برسد. آزادیی که از وجود خاص سرچشمه می گیرد و از اینجا دایره ثمره آن توسعه پیدا می کند. علاوه بر آن مسؤولیت خود را می پذیرد و نیازی به تحمیل دیگران نیست و اگر از خود فرد بیشتر باشد به دیگران می رسد، کسانی که نمی توانند کار بکنند، یا اینکه کار آنها کفایتشان را نمی کند. و این همان هدف اسلام است. چون فرصت کار و عمل برای تمامی انسانها به اندازه

توانشان و به اندازه استعدادشان آماده شده است. پس نیروهای مخفی و استعدادهای پنهانی درون انسان از جمله آزادی و عزت و افتخار خود به خود منفجر می شوند.

ب) بیداری احساس همکاری در راه خیر، و مشخص کردن آن، به گونه ای که خودبینی و خودپرستی فرد را از بین ببرد تا در یکی از امور طغیان و تجاوز نکند، و در این هنگام انگیزه های ذاتی و آزادی فردی خود را در مسیر مشارکت و همکاری مفید با دیگران هموار می کنند. (البهی، د. ت، ص165).

انحراف در تصمیم گیریهای یا به علت سلب شخصیت و آزادی و اراده فرد است، و یا به علت ترک شخصیت و خود بینی شخص است که رشد می کند تا جایی که برای کارهای خود مرز و معیاری نمی شناسد.

در حالت اول، فرد با راهنمایی و مراقبت یک امر بیرونی، مداوم به کار و فعالیت و نتیجه آن می رسد. همچنان که در درون خود ابزار عمل را گم کرده است چون آزادی را گم کرده است پس او را یک عامل بیرونی مجبور کرده است. و در اعماق درون مجبور واقع شده است و این امر شری است که بشر در آن افتاده است. (البهی، د. ت، ص 165).

بدین ترتیب دایره ثمره و بهره آن تنگ می شود، تاجایی که فرد نمی تواند مسؤولیت خود را داشته باشد. و این امر در کشورهای کمونیستی واقع شده است، تا جایی که اتحاد شوروی سابق از ایالات متحده آمریکا گندم وارد می کرد با وجود اینکه مساحت شوروی چند برابر مساحت ایالات متحده بود.

اما در حالت خودبینی در تصرف و عمل از بین می رود و شخص را وادار می کند که همراه دیگری به جامعه اش تجاوز کند، او را نمی بیند و شعور و وجود و حقوق و حرمت وی را رعایت نمی کند. مانند کشاورزان کالیفرنیا در ایالات متحده آمریکا که چهارصد برابر همکاران خود در پاکستان و هند مصرف می کنند. (صبحی، 1401، ص 28).

گذاشتن فرد در میان بشر و رها کردن وی با این حالت، از وضعیت پیشین وی نمی کاهد، از جهت آثار بدی که بر دو انحراف هدف گیری مترتب می شود. (البهی، د. ت، ص 165).

اسلام در تحقق مسؤولیت و ضمانت فرد با خودش راه میانه ای پیموده است. که مطابق روش کلی میانه روی می باشد که نه کم روی است نه زیاده روی. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةً وَسَطًا...﴾ (بقره/ ۱۴۳). «بی گمان شما را ملت میانه روی کرده ایم». مسؤولیت فرد با خانواده؛ از آنجایی که خانواده خشت اول بنای جامعه است که اساس آن مودت و رحمت می باشد، و از یک طرف نظام اجتماعی است و یک نظام بیولوژی و درونی می باشد، و یکی از نشانه های خداوند می باشد. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمِنۡ ءَايَـٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةًۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَـٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢١﴾ (روم/ 21). «و یکی از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت مسلماً در این (امور) نشانه ها و دلائلی است برای افرادی که می اندیشند».

آرامش قلبی و جسمی مانند خانه ای است که انسان در آن سکونت می گزیند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنٗا ...﴾ (نحل/ ۸۰). «خدا است که خانه هایتان را محل آرامش و آسایشتان گردانده است».

این فضا سرشار از روح اخلاق و مودت و رحمت است که از درون افراد خانواده های مسلمان ریشه می گیرد و در مراحل آن صداقت، پیوستگی و روحیه وفای به عهد کاشته می شود. پس با مودت و رحمت آن را در بر می گیرد. و در کودکی بر آن اساس تربیت می شود و خیر و فضیلت در وی پرورش می یابد. و اینها همگی نیاز به زمان و تلاش دارد. چون طولانی ترین دوران کودکی از میان تمام موجودات زنده روی زمین، کودکی انسان است. پس وقتی که بزرگ شد و ضعیفان دیروزی، قوی های امروز شدند. آن کسی که بر اساس مودت و رحمت تربیت شده است عهده دار این امر می شود تا چیز هایی که دیروز به وسیله آن خوشبخت شده است را به دیگران برگرداند. چون هر انسانی مثل خودش را به دنیا می آورد خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾ (اسراء / 24). «بگو: پروردگارا! بدیشان مرحمت فرما، همانگونه که آنان در کوچکی مرا تربیت و بزرگ نمودند». اسلام بر تقویت رشته های نزدیکی روابط میان افراد خانواده تأکید می کند. پس میان افراد آن ضمانت مادی و معنوی ایجاد می کند که اساس آن همان مودت و رحمت است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَـٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَـٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ﴾ (لقمان/ 14). «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کرده ایم مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه ای دچار شده است. پایان دوران شیرخوراگی او دو سال است که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

و همچنین می فرماید: ﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَـٰبِ ٱللَّهِ...﴾ (احزاب/ ۶). «خویشاوندان نسبت به همدیگر از مؤمنان و مهاجران در کتاب یزدان (قرآن) از اولویت بیشتری برخوردارند». اسلام برای ضمانت و تضمین مرز مشخص مسؤولیت افراد خانواده، دو نظام بزرگ تشریع کرده است. که نظام

ارث و نظام نفقه می باشد که احکام پیرو آن و واجباتی که بر آن مترتب می شود، نیز تابع آن است. توزیع مال و دارایی در نظام ارث، و طبقه هایی که شخص در نظام نفقه متحمل نفقه می شود. هدف و قصد بزرگ اسلام را از این تشریع می رساند. (عثمان، د. ت، ص252).

همکاری میان افراد با همدیگر امر واجبی است که اسلام برای مصلحت جامعه آن را بیان کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ (مائده/ ۲). «در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید».

و پیامبر ρ می فرماید: «همگی شما مسؤول هستید و همگی مسؤول رعیت (افراد تحت ولایت) خود می باشید». (البخاری، 2/ 853).

پیامبر ρ میان تمامی انصار و مهاجرین عهد اخوت و برادری بست. سیره این اصحاب بعد از عهد برادری انگیزه و محرک تلاش و کوشش مهاجرین شد. همان کسانی که اموال و دارایی خود را در مکه گذاشتند تا در زمین کوچ کنند و رزق و روزی به دست بیاورند. و بر دوش برادران انصار خود سنگینی نکنند که داستان عبدالرحمن بن عوف بزرگترین دلیل بر این مدعا می باشد.

سپس مسؤولیت و ضمانت فرد در برابر گروهها است که اساس آن زکات واجب می باشد ولی محدود به زکات نیست بلکه شامل صدقاتی می شود که اسلام به آن تشویق کرده است که فرد با رضایت خاطر بدون اجبار می بخشد.

و مثال دیگر کفاره است، که اسلام کفاره گناهان را به عنوان همکاری اجتماعی و مسؤولیت قرار داده است. که در آن رابطه میان مسؤولیت روحی و اخلاقی با مسؤولیت مادی در اسلام مشاهده می کنیم.

همچنین کفاره گناهان را به عنوان یک مسؤولیت اجتماعی می یابیم. گویی که گناه مرتکب شده و کوتاهی در عبادات یک تجاوز و دشمنی اجتماعی به شمار می رود که جز همکاری اجتماعی آن را جبران نمی کند تا نقص را بسته و خللها را بزداید. (ابوزهرة، د. ت، ص14).

همچنین دیه ها در اسلام به عنوان نوعی مسؤولیت میان فرد و جامعه قرار داده شده است تا جایی که اگر انسان بر خود یا دیگری قتل خطائی کرد، دیه مقتول بر عاقله قاتل است که در اسلام نوعی مسؤولیت است.

مسؤولیت میان امتی با امت دیگر بخاطر ثمره و بهره اختلاف ملتها در روی زمین است. چون این اختلافات هدف ارزشمندی دارند که خداوند متعال خواسته است و آن را در «همکاری و کمک به استفاده انسانها از تمام

منفعتها و خیرات زمین قرار داده است. به گونه ای که اهالی یک سرزمین از خیر و برکات سرزمین دیگر نفع ببرند و سود و بهره سرزمین خود را با سود و بهره سرزمینهای دیگر مقابله و معامله کند. پس وقتی بهره و ثمره زمین ها مختلف می باشد تمامی این بهره و ثمره برای تمامی انسانهاست. و جدایی و اختلاف سرزمینها برای بهره برداری کامل از آنهاست. و زمین هر چقدر که دور و پراگنده باشد از تمام اجزای آن بهره برداری می شود». (ابوزهرة، د. ت، ص 14).

پیامبر ρ بزرگترین مثال مسؤولیت میان امتها می باشد حتی اگر چه آن امت کافر باشند. به پیامبر ρ خبر دادند که قریش با بلای ویرانگری مواجه شده اند. وقتی پیامبر ρ از این خبر مطلع شد همراه حاطب بن ابی بلتعه حدود پانصد دینار، به پیش ابوسفیان رهبر مکه فرستاد تا به وسیله آن گندم بخرند و میان مردم توزیع کنند. (ابوزهرة، د. ت، ص 35).

نظام میراث هر چند که نمادی از نمادهای مسؤولیت اجتماعی میان افراد خانواده واحد می باشد، همچنین مسؤولیت میان نسلهای بعدی نیز می باشد. هر چند که ظاهراً یکی از وسیله های کم کردن ثروت می باشد تا این ثروتها آنباشته نشود و جامعه را نیازارد. ولی در واقع به رشد ثروت می انجامد و ملکیت را به اشخاصی که بعد از وفات مورث حق ارث دارند، منتقل می کند. سپس این وارثان از مالی که به ارث می برند بهره برداری و استفاده می کنند، و هر کدام به تناسب خود در میدانهای مختلفی رشد می کنند. بسیاری از مردم استعدادهای بهره برداری از مال و ثروت را دارند و از مالی که اولین پله ترقی و رشد را طی می کند، کم می کنند تا نسلهای بعدی بتوانند مانند او استفاده کنند. در رشد مال و امثال او مانند او استفاده کنند. اسلام در نظام میراث خیلی سخت گرفته است به گونه ای که خداوند متعال توزیع و پخش ترکه و میراث را به عهده گرفته است و وصیتی که حق مورث است بیشتر از یک سوم قرار نداده است که در این امر حفاظت مال و رشد آن نهفته است. به گونه ای که اموال بیهوده و بارآورده در غیر صورتهایی که خداوند خواسته است، وارد این اموال نشود. و این بر خلاف آن چیزهایی است که بعضی از نظامها و جامعه ها در تصرف سفیه نسبت به اموالشان جایز می دانند. به گونه ای که به گربه ها و سگ ها وصیت می کنند. این کجا و مسؤولیتی که اسلام آن را بیان کرده است و میان نسلی با نسلهای دیگر شدت ورزیده است، کجا؟

شبیه نظام میراث، نظام وقف و وصیت در اسلام با نقش خود در مسؤولیت نسلها سهیم هستند. حتی اگر چه رابطه نسبی میان آنها وجود نداشته باشد. اما مسؤولیت معنوی در حق نسب فرزندان و در مجموع نسلها با نسلهای دیگر برجستگی می یابد و بزرگترین مسؤولیت محسوب می شود. فوران و انفجار نیروهای خلاق در

افراد و جامعه ها از ثبات نفس و سلامت باطن سرچشمه می گیرد. که در انتساب انسان به والدین و خانواده نمود پیدا می کند و به وسیله آنها عزت و شرف می یابد. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡ﴾ (احزاب/ ۵). «آنان را به نام پدرانشان بخوانید که این کار در پیش خدا عادلانه تر بشمار است، اگر هم پدران ایشان را نشناختید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند». بنابر مقتضای این آیه کریمه نسبت دادن انسان به غیر پدرش اگر مجهول باشد، باطل است و انسانی که پدرش معلوم نباشد فقط به قومی که در آن متولد شده نسبت داده می شود. پیامبر ρ می فرماید: «از بزرگترین دروغها این است که شخص خود را به غیر پدرش نسبت بدهد». (البخاری، 1388، شماره 3/ 1293).

و همچنین می فرماید: «کسی که خود را به غیر پدرش نسبت بدهد و بداند که او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام می شود». (مسلم الصحیح، شماره 36/ 115).

به حق نسب که از انواع مسؤولیتها معنوی محسوب می شود، حق انسان در تمتع جنسی ملحق می شود که حرام کردن و سلب کردن این حق از وی جایز نیست.

بدین ترتیب در می بابیم که مسؤولیت معنوی و مادی بزرگترین اثر را در توازن و تعادل درونی و عقلی و محیطی با ابعاد چهارگانه طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارد. «چون بعضی از صورتهای تشویش عقل از رویارویی شخص با مشکلات و سختیهای بزرگ ایجاد می شود. بدون اینکه تکیه گاه اجتماعی و پشتیبان برادروارانه ای داشته باشد». (بکار، د. ت، ع 245، ص 43).

3-2-2- حق بنای خانواده:

کلمه خانواده در اسلام از کلمه خانواده در قوانین وضعی وسیعتر می باشد. خانواده در اسلام شامل زن و شوهر و فرزندانی که ثمره این ازدواج هستند و فرزندان فرزندان آنها می شود همچنان که شامل والدین می شود پس اجداد پدری و مادری نیز داخل این دایره می شوند، و همچنین فروع والدین یعنی برادران و خواهران و فرزندان آنها و فروع اجداد پدری ومادری یعنی عموها و عمه ها و فروع آنها یعنی دایی ها وخاله ها و فروع آنها نیز می شود.

پس خانواده با این معنی فراگیر شامل زن و شوهر و تمامی فامیلهای دور و نزدیک می شود.

اسلام، ازدواج را از جمله عبادات به حساب آورده است. و توصیف میل جنسی به کثیف بودن مردود است تا زمانی که در مرز شریعت حرکت می کند، و بر اساس ضوابط آن حرکت می کند رابطه میان زوجین قربت و نزدیکی است که وجود آن، تداوم کاروان زندگی بر روی زمین است. (غزالی، د. ت، چاپ اول، ص 158).

ازدواج و بنای خانواده از سنت های نبوی است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلاً مِّن قَبۡلِكَ وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ أَزۡوَٰجًا وَذُرِّيَّةً﴾ (رعد/ ۳۸). «ما پیش از تو پیامبرانی را روانه کرده ایم و زنان و فرزندان بدیشان داده ایم».

جامعه ایمان و نیرو شکل می گیرد و جمعیت امت با نسل صالح افزوده می شود و این با پیوستن فرزندان به پدران و مانند آن شکل می گیرد.

اسلام خانواده را همان خشت اول بنای خود و پرورشگاهی می داند که در آن کودکان را تربیت و بزرگ می کنند و سرمایه های دوست داشتن و همکاری و مسؤولیت و سازندگی را به آنان می دهند. (قطب، 1386، چاپ5، ج26، ص 3261).

اسلام بر حق انسان در بنای خانواده بسیار تأکید کرده است که این امر از توجه شریعت اسلامی و فقهای اسلام در طول قرنها با احکام تفصیلی آشکار می شود. و جزء این نیست که خانواده جایگاه پیدایش و نشأت کودک است.

به گونه ای که بر اساس عشق به والدین و دیگر انسانها تربیت می شود. برخلاف کودکی که از پرورشگاه خانواده محروم بوده در بسیاری از جنبه های زندگی به صورت استثنایی و غیر طبیعی نشأت می یابد، هر چند که ابزارهای راحتی و تربیت را در محیطی غیر از خانواده داشته باشد.

تجربه علمی ثابت کرده است کودکانی که در میان والدینشان زندگی می کنند از لحاظ جسمی و عقلی و عاطفه قویتر از کودکانی هستند که در پرورشگاهها زندگی می کنند. جنگ جهانی دوم مجال گسترده ای را برای بررسی مقارن این نوع از بچه ها فراهم آورد، چون بسیاری از کودکان پناه و مأوایی نداشتند پس پرورشگاهها آنها را در پناه خود گرفت. از مهمترین کتابهایی که در این زمینه نوشته شده است کتاب «کودکان بی خانواده» از (دکتر انا فروید) است که در آن به روشنی بیان شده که کودکانی که در خانواده های خود زندگی می کنند از لحاظ صحبت کردن و تأثیرپذیری یا از لحاظ تعلیم به طور کلی برتر هستند. (عثمان، د. ت، ص267).

برای حمایت از وجود خانواده اسلام حقوق و واجبات و آدابی را تشریع کرده است که هر یک از زوجین در داخل خانواده مؤظف به رعایت آن هستند تا بنای خانواده محکم و قوی بماند. چون خانواده های اسلامی مبتنی بر مودت و رحمت و شرف هستند، و خانواده یکی از خشتهای جامعه است که به طور کامل از اصول آن حمایت می کند.

اسلام هر یک از زوجین را به انجام اموری که حقوق و واجبات مربوط به خود تشویق می کند. پس شوهر به کار و کسب و تأمین مخارج زن و فرزندان امر شده است، و زن به امانت در خانه همسرش و حفظ آبروی خود و مال شوهرش و رعایت فرزندانش امر شده است.

اسلام کیان خانواده را با حصاری از فضیلت محصور کرده است و طولانی ترین عقوبتها را برای کسانی که می خواهند با ارتکاب رفتارهای منحرف کننده که به نابودی این بنا می انجامد، تشریع کرده است. جامعه با تمام نهادها و ارگانهایش مسؤول دفاع بر ضد هر نوع دشمنی علیه کیان این خانواده می باشد. «هر چند که این امر از اهمیت دفاع بر ضد دشمن خارجی نمی کاهد. دشمن داخلی در شیوع خواری و فساد و نابودی اخلاق نمونه است. چون در نابودی کیان خانواده در جامعه اسلامی بدترین و وحشتناک ترین امر می باشد». (خضر، د. ت، ص66).

3-2-3- حق تعلیم و فرهنگ:

دیدگاه اسلام در مورد تعلیم و فرهنگ یکی از اهداف اساسی است که لازم است جامعه اسلامی به آن آراسته شود. که این امر در دعوت صریح و آشکار اسلام و با نص قرآن که به پیامبر ρ اشاره دارد، آشکار است. در اولین سوره ای که نازل شد، خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِى خَلَقَ ۝١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَـٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ۝٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ۝٣ ٱلَّذِى عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ۝٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَـٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ۝٥ كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَـٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ۝٦﴾ (علق/ ۶-۱). «بخوان به نام پروردگارت، آن که آفریده است، انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است، همان خدائی که به وسیله قلم آموخت، بدو چیزهایی را آموخت که نمی دانست. قطعاً انسانها سرکشی و تمردی آغازند».

در این آیات به آزادی عقل انسان از تاریکیهای جهل و خرافات دعوت شده است و به علم و معرفت و تربیت دعوت شده است. و این یکی از نشانه های این دین می باشد.

همچنانکه انسان حق دارد که غذا بخورد تا زندگی جسمانی را حفظ کند همچنین حق دارد که حقوق و واجبات خود را یاد بگیرد.

هیچ کس عالم به دنیا نمی آید بلکه به وسیله حواسی که خداوند متعال به او داده است، امکان ارتباط با اشیاء و جانداران اطراف را پیدا می کند و به وسیله عقلی که خداوند متعال به او داده است از تجربه های خود و دیگران (معاصر و غیر معاصر) استفاده می کند. و بدین ترتیب وجود معنوی شکل می گیرد که به حق پیشرفته تر از وجود حسی وی می باشد. چون رشد جسمی «فیزیولوژی» انسان به مواد مختلف دیگری بستگی دارد. که غیر قابل استمرار هستند. اما رشد روحی و عقلی در زیبایی یا بهره برداری محصور نیست.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٨﴾ (نحل/ ۷۸). «خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید».

آدم υ جز با علم بر ملائکه مقرب درگاه خداوند برتری نیافت. و شخص دانا و یاد گیرنده از دیدگاه اسلام مانند شخص جاهل نیست هر چند که آن شخص عابد هم باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ (زمر/ ۹). «بگو: آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، برابر هستند؟». و همچنین می فرماید: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ﴾ (عنکبوت/ ۴۳). «اینها مثالهائی هستند که ما برای مردم می زنیم و جز فرزانگان آنها را فهم نمی کنند».

شیخ محمد بن عاشور می گوید: «علومی که مردم به دست می آورند و علومی که در گذشته به دست آورده اند و در آینده به دست می آورند، همگی به سوی غایتی پیش می روند که یا اصلاح فکر است تا از خطای اندیشه در هر هدفی به دور بماند و یا به خاطر اصلاح عمل است هنگامی که بخواهد کاری انجام بدهد تا از خطای وارده بر فاعل آن کار به دور باشد. پس ناگزیر تشویق به علم آموزی، تشویق به اصلاح فکر و عمل است و وسیله ای برای اصلاح اعتقاد است تا مانع و بازدارنده درونی را کامل کند». (ابن عاشور، د. ت، ص91).

تعلیم و آموزش حق الزامی بزرگترها و دولت است. چون پیامبر ρ فرموده است: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است». (ابن ماجه، 1384، شماره 1/ 81).

و این امر گاهی از طرف پیامبر ρ اجرا شده است. به گونه ای که در قبال آزادی اسیران جنگ بدر باید هر کدام از اسراء به ده نفر از کودکان مسلمانان خواندن و نوشتن بیاموزند.

پیامبر ρ جامعه مسلمانان را به ریشه کن کردن بیسوادی و نابودی جهل ملزم کرده است. و مسؤولیت تعلیم جاهل و نادان را به دانا واگذار کرده است و وظیفه جاهل است که از انسان با فرهنگ، فرهنگ یاد بگیرد. و این امر را یکی از حقوق همسایگی بر شمرده است.

پیامبر ρ روزی گروهی از مسلمانان را ستود و سپس فرمود: «این قوم و طایفه را چه می شود که به همسایگانشان چیزی نمی آموزند و چیزی به آنها یاد نمی دهند. و این قوم را چه می شود که از همسایگانشان چیزی یاد نمی گیرند، قسم به خدا گروهی از همسایگانشان یاد گرفتند و بر آنها یاد دادند یا عقوبت خود را به پیش آورده اند». سپس پایین آمد. و گفته شد: «منظور اینها چه کسانی بودند؟ سپس فهمیدند که منظور پیامبرρ اشعریها بوده است چون اینها گروهی از فقها بودند که همسایگان نادان و جفاکاری بودند. این مطلب به گوش اشعریها رسید و نزد پیامبر ρ آمدند و گفتند: «ای رسول الله ρ گروهی از ما را به نیکی و گروهی از ما را به بدی یاد کرده ای ما را چه می شود؟ فرمود: گروهی از شما به همسایگانشان علم بیاموزند یا از همسایگانشان علم بیاموزند و یا عقوبت خود را در دنیا جلو بیاندازند. گفتند: ای رسول الله ρ دیگران بر ما می خروشند. پیامبر ρ سخنش را برای آنها تکرار کرد و آنها از پیامبر ρ یک سال مهلت خواستند تا این توضیح ارزشمند پیامبر ρ معلم را اجرا کنند: (الطبرانی، المعجم الکبیر، 1/ 167).

اسلام تشویق خود را تنها منحصر به علوم دینی نکرده است بلکه به آموختن تمام معرفتهایی که برای فرد و جامعه سودمند است، تشویق کرده است. چون علم همان ابزار کشف قوانین هستی و رازهای آن است که بر عظمت خالق متعال دلالت می کند که عقل بشری در مقابل قدرت خالق می ایستد، خالقی که شگفتیهای خلقتش بارز است و قرآن کریم به تحصیل علوم طبیعی و گیاهی و حیوانی و علم لایه های زمین اشاره کرده است و این امر قابل درک نیست و جز علماء و دانشمندان ارزش و قدر آن را به شایستگی نمی دانند. خداوند متعال می فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٖ مُّخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهَاۚ وَمِنَ ٱلۡجِبَالِ جُدَدُۢ بِيضٞ وَحُمۡرٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٞ ٢٧ وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مُخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَۗ إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ٢٨﴾ (فاطر/ ٢٨- ٢٧). «آیا نیندیشیده‌ای که خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد، آن گاه از آن [آب] فرآورده‌هایی به رنگهای گوناگون بر آوردیم. و از کوه‌ها راههایی است با رنگهای گوناگون که برخی از آنها سفید و برخی دیگر سرخ و برخی سیاه سیاهند. و [نیز] از مردم و جانوران و چارپایان که هم چنان رنگش گوناگون است [پدید آوردیم]. جز این نیست که از خداوند، بندگان عالمش بیم دارند. بی گمان خداوند پیروزمند آمرزنده است».

با وجود این قرآن بیان می دارد که محدود شدن به علم دنیوی بدون در نظر گرفتن آخرت همان علم به ظواهر اشیاء است. و از هنگام ولادت نابودی و فنای خودش را با خود دارد و این به فروپاشی تمدنها اشاره دارد در نتیجه استفاده انسان از وسایل جدید علمی برای جنگ و نابودی بیشتر از استفاده آنها در جهت مصلحت و نفع عمومی تمامی افراد انسانی است. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ۝٧﴾ (روم/ ۷). «تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می دانند و ایشان از آخرت کاملاً بی خبرند».

کسی که قرآن و سنت را مطالعه می کند آنها را از تشویق به علم و معرفت و استفاده از آنچه که خداوند در هستی برای انسان مسخر کرده است و بهره برداری از منابع لایق و شایسته بشریت، انباشته می بیند. و این امر توسط نعمت عقل که خداوند به انسان داده است، می باشد. چون عقل سالم و متکی بر ایمان صادق انسان را به علم درست و مفید هدایت می کند. اسلام تخصص و تعمق در علوم گوناگون را بر جامعه فرض کفائی دانسته است و کسانی که نبوغ کافی برای برجسته شدن در این زمینه ها را دارند، به آن می پردازند. (خضر، د. ت، ص69).

روشهای تربیت اسلامی که از کتاب و سنت و کتابهای پیشینیان و گذشتگان سرچشمه گرفته است وقتی که وظیفه خود را به درستی انجام بدهند، ضامن ایجاد نسل روشنفکری خواهند شد که نیروهای نهفته خیر در درون را روشن و نورانی می کنند، پس دین خود را شناخته و به ارزشهای اخلاقی آراسته می شوند و شخصیت انسانی انسان در خدمت حقوق و آزادیهای وی است تا رشد کند و پیشرفت انسانی را برای تمامی ملتهای زمین فراهم می کند به گونه ای که نسب واحد و سرنوشت واحد آنها را در کنار هم جمع می کند.

طلب زیاد کردن علم یک خواسته اسلامی است. ﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ۝١١٤﴾ (طه/ ۱۱۴). «و بگو پروردگارا بر دانشم بیافزا».

و طلب علم تا آخرین لحظه زندگی دنیوی انسان را تا جایگاه انبیاء بالا می برد. پیامبر ρ می فرماید: «کسی که اجلش فرا برسد در حالی که طلب علم می کند، خداوند او را در حالی می میراند که میان وی و انبیاء بجز درجه نبوت چیزی نباشد». (الدارمی، 1987، چاپ اول، شماره1512/1. ابن عبدالبر، 1985، چاپ 4، شماره 403/1، 581).

اسلام آموزش فرهنگهای بیگانه را به شرط آموختن از فرهنگ اسلامی بیان داشته است و استفاده از فرهنگهای دیگر به گونه ای که معارض اصول اسلام و فضائل آن نباشد و به عقیده های فاسد و مذهب های ویرانگر و فلسفه های گمراه کننده و منحرف از روش استوار اسلامی دعوت نکند، ممکن است.

3-2-4- حق انسان در داشتن محیطی سالم:

اسلام به اصول و مبادی مهمی که به سعادت و خوشبختی انسانها می انجامد، توجه کرده است. از جمله این اصول حق انسان در داشتن محیطی سالم است که امور دیگری از آن ناشی می شود. از جمله حق کرامت انسانی و جانشینی وی در روی زمین، خصوصیات بزرگ منشانه اخلاقی و مقاصد شریعت که انواع فساد را در روی زمین ریشه کن می کند. چون پیامبر ρ فرموده است: «در اسلام نه ضرر رساندن به دیگری وجود دارد و نه دفع و جبران این ضرر با ضرر دیگر». (مالک، الموطأ، 1970، ص529).

این حدیث برای قاعده فقهی «**لا ضرر ولا ضرار**» اصل است که یکی از کلیات پنجگانه به حساب می آید که قاعده های دیگری نیز از آن جدا می شوند. ضرر به معنای وارد کردن مفسده به دیگری است، و ضرار مقابله ضرر با ضرر است. و این حدیث ضرر را به طور کل نفی می کند. پس منع آن به طور مطلق واجب است که شامل ضرر عام و خاص می شود. و شامل دفع ضرر قبل از وقوع آن نیز با استفاده از راههای جلوگیری ممکن، می شود. و رفع آن نیز بعد از وقوع به وسیله تدبیرهایی که آثار ضرر را بزداید و مانع تکرار آن بشود، شامل می شود. (الزرقاء، 1952، ج2، ص 977).

شیخ محمد طاهر بن عاشور در این مورد می گوید: «وقتی ما چشمه ها و منابع شریعت را که بر مقاصد آن دلالت می کنند، ثابت گرداندیم برای ما دلایل کلی و جزئی ثابت آن روشن می شود که هدف کلی شریعت از آنها حفظ نظام امت و ادامه صلاح و شایستگی آن به صلاح امن کننده بستگی دارد. و این نوع انسان است که صلاح وی شامل صلاح عقل و عمل و صلاح تمامی موجوداتی است که در دنیا زندگی می کنند». (ابن عاشور، د. ت، ص 63).

بنابراین، اسلام با دیدگاه فراگیر خود قصد ایجاد محیط سالمی را دارد که چهار بُعد دارد که عبارتند از:

1- بعد طبیعی.

2- بعد اقتصادی.

3- بعد اجتماعی.

4- بعد سیاسی.

هر یک از این ابعاد در بردارنده ابعاد فرعی دیگری در داخل خود هستند. به گونه ای که صلاح انسان و صلاح عقل وی در محیط است. عقلی که علت تکلیف و تفکر و نوآوری است. و صلاح عمل انسان به صورت سلبی یا ایجابی در محیط تأثیر می گذارد که با فعالیتهای که انجام می دهد یا آن را آلوده می کند یا آن را سالم نگه می دارد. و خداوند وی را به وسیله این عقل جانشین خود کرده است. سالم بودن محیط با تمام ابعاد آن حق انسان نسل امروزی و نسلهای آینده است، حق هر نسلی است که محیط سالم را از نسل قبل از خودش به ارث ببرد. و این امر از امانت و مسؤولیتی سرچشمه می گیرد که انسان در طول نسلهای گذشته و در طول تاریخ خود متحمل شده است تا زمانی که خداوند انسانها و تمام موجودات دیگر را از بین می برد.

از جانب بعد طبیعی، اسلام بر سالم بودن محیط طبیعی با تمام ابعاد فرعی آن از آب، و هوا، و خاک تأکید کرده است و ما را بر حفظ تمامی اسباب و لوازم نگهدارنده برای حفظ سلامت و نظافت و نگهداری محیط از تمام آلودگیها تشویق کرده است. ما برای حفظ ضروریات زندگی، غذا و نوشیدنی و هوا از محیط استفاده می کنیم. و استفاده درست و سالم از این ضروریات، محیط سالمی را برای ما فراهم می کند. و ایجاد محیط پاک در چارچوب زیبای طبیعت زندگی کردن را در آن شیرین می کند و انسان در این محیط خوشبخت می شود.

در مورد آب که اصل زندگی است، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّ ﴾ (انبیاء/ ۳۰). «هر چیز زنده ای را از آب آفریده ایم». تمامی موجودات زنده اصل وجودیشان بر آب متکی است و همچنین استمرار این وجود نیز به آب بستگی دارد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحۡيِۦ بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٢٤﴾ (روم/ ۲۴). «و از آسمان آب مهمی را می باراند، و زمین را قبل از مرگش، به وسیله آن آب زنده می گرداند. بی گمان در این دلایلی است برای فهمیدگان و خردمندان». و همچنین می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ (انعام/ ۹۹). «و او کسی است که از آسمان، آب فرو می فرستد، و ما به وسیله آن آب، همه رستنیها را می رویانیم».

آب در اسلام اهمیت خاصی دارد از آنجایی که آب وظیفه اجتماعی و دینی دارد که پاک کردن بدن، لباس و مسکن از کثیفیها و نجاستها می باشد. اسلام غسل و پاکی برای عبادتها مانند نماز و حج و عمره را تشریع کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ﴾ (انفال/ 11). «و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را پاکیزه دارد».

آب علاوه بر استعمال آن در پاکی و نظافت و قبل از اینکه اصل زندگی باشد، منبع سیراب سازی موجودات زنده است و به وسیله آن عطش و تشنگی خود را رفع می کنند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ طَهُورٗا ۝٤٨ لِّنُحۡـِۧيَ بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗا وَنُسۡقِيَهُۥ مِمَّا خَلَقۡنَآ أَنۡعَٰمٗا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرٗا﴾ (فرقان/ ۴۹-۴۸). «و این ما هستیم که از آسمان آب پاک و پاک کننده را نازل می گردانیم. تا با آن آب سرزمین مرده زنده گردانیم، و آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده ایم، از جمله چهارپایان زیاد و مردمان فراوان قرار دهیم».

آب از طرف دیگر به عنوان محیطی است که مخلوقات در آن زندگی می کند از آنجایی که دنیای دریاها موجودات عجیبی را در خود دارد و آب دریا و موجودات آن، رام و مسخر انسان است، تا مردم به فضل خداوند برسند و برای نعمتهایی که به آنها داده است وی را شکر بگویند: خداوند متعال می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَا وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ۝١٤﴾ (نحل/ ۱۴). «و اوست که دریا را مسخر ساخته است تا اینکه از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می پوشید. کشتیها را می بینی که دریا را می شکافند و تا شما فضل او را بجوئید و سپاسگزاری کنید».

حق استفاده از آب، حق تمامی موجودات است. بدین ترتیب محافظت از سالم بودن محیطهای آبی بر تمامی انسانها واجب است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَنَبِّئۡهُمۡ أَنَّ ٱلۡمَآءَ قِسۡمَةُۢ بَيۡنَهُمۡۖ كُلُّ شِرۡبٖ مُّحۡتَضَرٞ ۝٢٨﴾ (قمر/ ۲۸). «به آنان بگو که: آب میان ایشان (و شتران) تقسیم شده است نوبت هر کدام باشد بر سر آب می رود». و پیامبر ρ می فرماید: «مسلمانان در سه چیز شریک هم می باشند: در آب، و در خوراک، و در آتش». (ابن ماجه، 1384، چاپ1، شماره2/ 836).

و پیامبر ρ از ادار کردن در چشمه های آب نهی کرده است، چون باعث کثیفی و پخش و شیوع بیماری می شود. و همچنین می فرماید: «از سه چیز که لعن و نفرین شده است، بپرهیزید؛ مدفوع کردن در آب چشمه ها، مدفوع کردن در سر راه، و مدفوع کردن در سایه درختان». (ابوداود، 1372، شماره 1/ 29).

تمام آشغالهای خشک و تری که در آب رودخانه ها، دریاها و اقیانوسها انداخته می شود به حدیث بالا قیاس می شود. و فرقی نمی کند که این آشغالها، چیزهای دور انداخته شده انسانها باشد یا بازمانده های

کارخانه ها باشد و یا آشغالها و بازمانده های اتمی باشد که بسیار کشنده تر و ویرانگرتر هستند. چون عمر بیشتری می کند و ضرر بیشتری از سایر مواد دارند.

برای جلوگیری از آلودگی، اسلام تأکید زیادی بر پاکی هوا می کند و این به دلیل آن است که هوا فوائد بسیاری دارد که بعضی از این فوائد را مردم دریافته اند و بعضی دیگر را درک نکرده اند، و بزرگترین آن فوائد نفس کشیدن است که ادامه حیات تمامی موجودات زنده یعنی انسان و حیوان و گیاهان به آن بستگی دارد. و این از حکمتهای خداوند متعال است که عملیات و روند فتوسنتز را در گیاهان قرار داده است. این گیاهان از (دی اکسید کربن) تنفس کرده و در طول روز اکسیژن آزاد می کنند و در شب عکس این عمل را انجام می دهند و این کار جز برای پاک کردن هوا از (دی اکسید کربن) نمی باشد که قاتل موجودات زنده انسانی و حیوانی است. علاوه بر این درجه حرارت هوا بالا می رود و منجر به ذوب شدن یخهای اقیانوسهای منجمد می شود و از اینجا میانگین مد آنها بالا می آید و بسیاری از قسمتهای دنیا که در کنار اقیانوسها هستند به زیر آب می رود بنابراین پیامبر ρ به کاشت درخت تشویق کرده است، و این امر بیشتر از هزار و چهارصد سال پیش بوده که مردم آن زمان از اکسیژن و دی اکسید کربن چیزی نمی دانستند. پیامبر ρ می فرماید: «اگر روز قیامت برپا شد و در دست یکی از شما نهالی بود، آن را بکارد». (احمد، المسند، 3/ 184). و همچنین می فرماید: «هر مسلمانی که نهالی را بکارد اگر کسی از ثمره آن بخورد، برای او صدقه ای نوشته می شود، و اگر از آن دزدی بشود، برای او صدقه است و کسی که به آن صدمه بزند تا روز قیامت برای صاحب درخت، صدقه است». (البخاری، 1388، ج 2/ 817).

علاوه بر پاکی هوا که گیاهان انجام می دهند، منظره زیبایی را به طبیعت می دهند که مصداق این آیه خداوند است که می فرماید: ﴿فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ﴾ (نمل/ 60). «برای شما از (آسمان آبی باراننده است که) با آن باغهای زیبا و فرح افزار رویانیده ایم».

پیامبر ρ از کشتن موجودات زنده بدون علت و نیاز نهی کرده است، حتی اگر پرنده کوچکی باشد. چون در این صورت سبب بیهودگی و بی فایده بودن موجوداتی می شود که خداوند مسخر کرده است. و نتیجه ای جز آلوده کردن هوا ندارد. پیامبر ρ می فرماید: «کسی که گنجشکی را بیهوده و بی فایده بکشد، روز قیامت وی را می آورند که می گوید: ای پروردگار من! این شخص مرا بیهوده کشت و از کشتن من سودی به او نرسید». (النسائی،6/ 249).

آنچه که اگزوزهای ماشین ها و لوله های کارخانجات و نیروگاههای هسته ای از خود رها می کنند و همچنین سوزاندن درختان و فضولات حیوانات، از جمله گازهای خطرناک هستند که باعث آلودگی هوا می شوند. و در این مورد پیامبر ρ می فرماید: «ای مردم شما را به ده چیز توصیه می کنیم آنها را حفظ کنید؛ افراط نکنید، فریب ندهید، خود را شبیه دیگران نکنید، و کودکان کوچک را نکشید، و پیرمردان بزرگ را نکشید، زنان را نکشید، درختان خرما را زخمی نکنید، این درختان را نسوزانید، درختان میوه دار را قطع نکنید، گوسفند و گاو و شتر را جز برای خوردن ذبح نکنید». (مسلم، الصحیح، 3/ 1357، شماره 1731). شاهد مثال ما در اینجا سوزاندن درخت خرما و سایر درختان است که باعث برانگیختن گازهای خطرناک می شو،د و تمام انواع آتشها و همچنین لاشه حیواناتی که برای غیر خوردن ذبح می شوند، گازهای خطرناک از آنها متصاعد می شود. و این توصیه پیامبر ρ در زمان جنگ بوده است، در زمان صلح چگونه می تواند باشد.

اسلام بر سالم بودن خاک و عدم کثیف کردن آن تشویق کرده است. چون کثیف بودن خاک عبارت است از وارد کردن ترکیبات نامعلومی که در نتیجه آنها ترکیب شیمیایی و فیزیکی خاک تغییر پیدا کند. غالباً در نتیجه استفاده از سم ها و کودها و بارش سنگین بارانهای اسیدی و انداختن زباله های انسان، و آبهای آزمایشگاهی در خاک بدون اینکه آنها را آزمایش کنند باعث بسیاری از مشکلات سلامتی و محیطی می شود. و همچنین انداختن آشغالهای کارخانه ها و پالایشگاههای نفت و زباله های اتمی که شدیداً ویران کننده سلامت و محیط هستند.

اسلام از انداختن زباله های انسانها در آب چشمه ها و مکانهایی که محل رفت و آمد مردم هستند و بر سر راهها و زیر سایه درختان نهی کرده است و بر آن تأکید کرده است، و انجام دهنده آن را مستحق لعن یعنی دوری از رحمت خداوند می داند و این امر باعث بروز بیماریها و مشکلات محیطی می شود صرف نظر از اینکه این کار یک امر غیر متمدنانه است که با تمدن جاویدان اسلام سازگار نیست. و تمام کثیف کننده های خاک و آب به آن قیاس می شوند. پیامبر ρ می فرماید: «از سه چیز که لعن و نفرین شده است، بپرهیزید؛ مدفوع کردن در چشمه ها، و در سر راهها، و در سایه درختان». (ابوداود، 1372، شماره1/ 29).

همچنین اسلام بر سلامت خانه ها و مردم از هیاهو و شلوغی که امروزه یکی از آلودگیها می باشد، تأکید کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ﴾ (لقمان/ ١٩). «و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و از صدای خود بکاه، چرا که زشت ترین صدا صدای خران است». وقتی اسلام به پایین آوردن صدا امر کرده است، هر چند که صدا بلند و ناراحت کننده

باشد، به صدای ناهنجار آلات جدید پر سر و صدا و هیاهو نمی رسد، به طریق اولی به پایین آوردن تمام صداهای بلند و ناهنجاری که باعث پریشانی انسان و آشفتگی فکر وی می شد، امر می کند. چون باعث سلب نفس کشیدن راحت می شود و منجر به کم شدن فعالیت وی می شود و او را در حالت آشفتگی و ناراحتی و گیجی و پریشانی و کم شدن تفکر و عدم هماهنگی و انسجام سالم، قرار می دهد. و بر گوشهای وی تأثیر می گذارد و آنها را ضعیف می کند و گاهی باعث کر شدن انسان می شود. و اگر این صداها به گوش انسانهایی که مریض روحی یا جسمی هستند برسد نتیجه بهبودی آنها کم می شود، و فرقی نمی کند که کار آنها ذهنی باشد یا عضلانی و جسمی باشد و یا بخاطر نبود علت بیماری یا عدم تمرکز و انسجام وی با کار باشد.

حق انسان در محیط اقتصادی سالم؛ که اسلام بر کار و استفاده از نعمتهای منتشر شده خداوند در آسمان و زمین تشویق می کند که اقتصاد دانان از آن به بهره برداری از «در آمد» تعبیر می کنند. پس هر چه دایره کار توسعه پیدا کند، دایره نتیجه و سود توسعه می یابد. از آنجایی که فراوانی همان اصل اقتصادی می باشد و ندرت و کمی درآمد مصداق این آیه خداوند نمی باشد که می فرماید: ﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ﴾ (فصلت/ ١٠). «او در زمین کوههای استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید، و مواد غذایی زمین را به اندازه لازم مقدر و مشخص کرد، اینها همه رویهم در چهار روز کامل به پایان آمد. بدانگونه که نیاز نیازمندان و (روزی روزی خواهان را بر آورده کند)». بلکه کمی در آمد به عوامل دیگری بر می گردد از جمله؛ بد خرج کردن که کفران نعمت می باشد، و قرآن از آن به اسراف و تبذیر تعبیر کرده است و می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا﴾ (اسرا/ ٢٧). «بی گمان باددستان دوستان اهریمانند و اهریمنان بسیار ناسپاس پروردگار خود هستند».

ظلم کردن مردم به همدیگر در استفاده و بهره برداری از درآمد ها و منابع که تجاوز از حد خویشتن است. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغۡيُكُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم .﴾ (یونس/ ٢٣). «ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می شوید، وبال و زیان آن متوجه خود شما می شود».

عدم قدرت انسان بر استفاده از تمامی درآمدهای اقتصادی و تمام آنچه که انسان کسب می کند امکان گسترش دایره بهره برداری از درآمدها را گسترش می دهد، و از اینجا زندگی کریمانه ای برای وی فراهم می شود. چون فقر آثار منفی بر سلامتی فرد و اخلاق و احترام ذاتی دارد، که از کرامت انسان نسبت به خداوند

سرچشمه می گیرد. و خداوند متعال ثروتمندی مردم را وقتی به خود نسبت می دهد، آن را دوست دارد و فقری را که به شیطان نسبت می دهد، دوست ندارد. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٢٦٨﴾ (بقره/ ٢٦٨). «اهریمن شما را وعده تهیدستی می دهد و به انجام گناه شما را دستور می هد ولی خداوند به شما وعده آمرزش خویش و فزونی می دهد. و خداوند (فضل و مرحمتش) وسیع و (از همه چیز) آگاه است».

فقر همنشین کفر است. پیامبر ρ می فرماید: «نزدیک است که فقر به کفر بیانجامد». (ابونعیم، د. ت، ص161). و از دعاهای پیامبر ρ این است که می فرماید: «پروردگارا از غم و غصه، ناتوانی و تنبلی، فقر و کفر و غلبه قرض و بدهی و قهر و غضب مردمان به تو پناه می برم». (البخاری، 1388، شماره11/ 173).

اسلام به صراحت در بیشتر از یک آیه به کسب درآمد دعوت کرده است. از جمله خداوند متعال می فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ ١٠ يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ١١ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٢ وَمَا ذَرَأَ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ ١٣ وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَاۖ وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٤ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَأَنۡهَٰرٗا وَسُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥ وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ ١٦﴾ (نحل/ ١٦-١٠). «او کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاده است و شما از آن می نوشید و به سبب آن گیاهان و درختان می رویند و شما حیوانات خود را در آن می چرانید. خداوند به وسیله آن زراعت و زیتون و خرما و آنگور و همه میوه ها را برای شما می رویاند. بی گمان در این نشانه روشنی است برای کسانی که بیاندیشند. و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد و ستارگان به فرمان او مسخر هستند. مسلماً در این کار دلایل روشن و نشانه های بزرگی است برای کسانی که تعقل می ورزند. و چیزهایی را مسخر شما گردانیده است که در زمین برای شما به رنگهای مختلف و در انواع گوناگون آفریده است. مسلماً در این دلیل واضح و نشانه روشنی است برای مردمی که عبرت می گیرند. و اوست که دریا را مسخر ساخته است تا اینکه از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری

بیرون بیاورید که بر خود می پوشید کشتی ها را می بینی که دریا را می شکافند و تا شما فضل او را بجوئید و سپاسگزاری کنید. و در زمین کوههای استوار و پابرجایی قرار داد تا اینکه زمین شما را نلرزاند، و رودخانه ها و راههایی را پدیدار کرد تا اینکه راهیاب شوید. و نشانه هائی (را پیدا می کنند) و ایشان به وسیله ستارگان رهنمون می شوند».

و در مورد سلامت محیط اجتماعی، اسلام بر صحت عقل انسان تشویق کرده است و این امر با پاک کردن آن از کفر و هدایت و دعوت آن به طرف ایمان است، ایمانی که امنیت درونی و آرامش عقلی به انسان می بخشد که نتیجه آن محیط اجتماعی سالم است. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ﴾ (انعام/ 82). «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان هستند».

اسلام تمامی چیزهایی را که برای عقل ضرر دارد، حرام کرده است. از جمله خوردن مست کننده ها و مواد مخدر است. از جمله تلاش های اسلام برای صحت و درستی عقل، دعوت عقل به علم است. علمی که مجموعه دانشهای منضبط و مربوط به هم است که انسان در طول تاریخ طولانی خود به دست آورده است. همچنانکه تعلیم، کانال اصلی اتصال به این دانشها و علوم است.

«تعلیم همان انتقال و ارتباط معرفت و دانش از طریق کانال های رسمی و غیر رسمی از نسلی به نسلی دیگر است». (بدر، 1401، ع 5، ص 534).

اسلام به صحت و سلامت جامعه انسانها تشویق کرده است و این در خلال دعوت های آن به مسؤولیت اجتماعی است که یکی از ابعاد محیط اجتماعی است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ (مائده/ 2). «در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید».

اسلام توجه به برادر انسانی خود را در حالت سختی و گرفتاری بیان کرده است. و هر آنچه که نیاز به نیکی داشته باشد همان زاییده خیرات است. خداوند متعال می فرماید: ﴿لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ

﴿وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ١٧٧﴾ (بقره/ 177). «اینکه چهره هایتان را به جانب مشرق و مغرب میکنید، نیکی نیست. بلکه نیکی کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب و پیغمبران ایمان آورده باشد، و مال را با وجود علاقه ای که بدان دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزاد سازی بردگان صرف کند، و نماز را بر پا دارد، و زکات را بپردازد، و وفا کنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بندند، و در برابر فقر و بیماری و به هنگام نبرد، شکیبایند. اینان کسانی هستند که راست می گویند و به راستی پرهیزکاران ایناننند».

در دعوت اسلام به بخشیدن، منت نهادن مکروه است، و حفاظت کرامت انسانی و سلامت محیط اجتماعی است. چون نفس بشری جز برای تمایل به برتری طلبی دروغین و خوار کردن شخص گیرنده، چیزی را با منت نمی بخشد. و این باعث نقص و کاستی گیرنده و احساس خواری وی می شود. پس سعی می کند که بر شخص بخشنده برتری بیابد و از اینجا دشمنی و کینه را در دل می پروراند. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتۡبِعُونَ مَآ أَنفَقُواْ مَنّٗا وَلَآ أَذٗى﴾ (بقره/ 262). «کسانی که دارائی خود را در راه خدا صرف می کنند و به دنبال آن منتی نمی گذارند و آزاری نمی رسانند».

در زمینه سلامت جسمانی اسلام به رعایت سلامت تشویق کرده است. چون عقل سالم در بدن سالم است. اسلام طبق عادت خود ابزارهای حفظ کننده ای را برای انواع مختلف خطرهایی که به بیماری جسمی می انجامد، گذاشته است. اسلام به نظافت تشویق کرده است. اولین سوره ای که از قرآن نازل شد در سوره علق به علم فرا خواند. «اقرأ» (علق/ 1). یعنی بخوان و در دومین سوره ای که نازل کرد به نظافت فرا خواند، که می فرماید: ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ ٤﴾ (مدثر/ 4). «لباست را پاکیزه گردان».

خداوند متعال توبه و گناهان و پاک بودن و سایر امور را از هم نزدیک می گرداند. همچنان که اسلام بر سلامت محیط زیست تأکید می کند. چون گناهان منجر به آلودگی شنوایی و دیداری و عقلی می شوند. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٢﴾ (بقره/ 222). « بی گمان خداوند توبه کاران و پاکان را دوست می دارد».

نظافت از نشانه های ایمان، و تقویت کننده ایمان و دلیل بر آن می باشد. چون مسلمان حقیقی بدن و لباس و محیطش پاکیزه است. نظافت در این امور ضامن برطرف شدن میکروب هایی می شود که سبب بیماری هستند. پس مشاهده می کنی که اسلام بر شستن بدن و عطر زدن مخصوصاً هنگامی که نزد جمع است، تأکید

کرده است. چون به علت شلوغی و تراکم مردم در یک جا بوهای بد از بدنهایی که تمییز نیستند، بر می خیزد و سپس سبب اذیت و آزار دیگران می شود. پیامبر ρ به شستن بدن و عطر زدن تشویق کرده است. وی می فرماید: «روز جمعه بدن و سرهای خود را بشویید و هر چند که جنب هم نباشید و به خود عطر بزنید». (البخاری، 1961، ج 1/ 302).

بلکه اسلام مدت زمانی را تعیین کرده است که شخص مسلمان نظافت بدنش را رعایت کند. پیامبر هدایتگر و مژده دهنده ρ می فرماید: «حق هر مسلمانی است که در هر هفته حداقل یک بار سر و بدن خود را بشوید». (مسلم، ج 6/ 133).

نظافت در اسلام عبادت و سلامت است، و معیار تمدن و همچنین پیشرفت ملت ها می باشد. همچنانکه یکی از مفاهیم عمیق رفتار متمدنانه است.

اسلام علاوه بر نظافت بدن به نظافت لباس و مرتب کردن آن و شانه کردن موی سر، و زیبایی ظاهر و کوتاه کردن ناخن، و از بین بردن موهای زائد، و عطر زدن اشاره کرده است و این امور فقط برای این است که شخص مسلمان با ظاهری آراسته و شایسته ظاهر بشود تا موجب احترام و دوست داشتن وی در میان مردم بشود.

پیامبر ρ خود را برای خانواده و اصحاب و گروههایی که پیش او می آمدند، می آراست.

اسلام به تشویق مردم به نظافت اکتفا نکرده است بلکه به پاکی محیطی که در آن زندگی می کنند، امر کرده است، چون بسنده کردن انسان به نظافت بدن و درست کردن ظاهر بدون اینکه محیط خود را تمییز و پاک کند وی را از جریان بیماریهایی که در خانه و بیرون است، حفظ نمی کند. بنابراین اسلام به نظافت حیاط منزل تشویق کرده است. پیامبر ρ می فرماید: «خداوند خوش بو است و انسانهای خوشبو را دوست دارد. و پاکیزه است و انسانهای پاکیزه را دوست دارد، و کریم است و انسانهای کریم را دوست دارد، و بخشنده است و انسانهای بخشنده را دوست دارد. پس حیاط خانه ی خود را تمیز کنید». (ترمذی، ج4/ 198).

برای سالم نگه داشتن محیط از تمامی عواملی که آن را کثیف می کنند، اسلام نظافت آنها را یکی از بخشهای ایمان به حساب آورده است. پیامبر ρ فرموده است: «اسلام هفتاد و اندی بخش دارد که بالاترین و برترین آنها کلمه لا إله إلا الله است، و پایینترین آنها برداشتن چیزهای سر راهی است که موجب آزار مردم می شوند». (مسلم، ج 1/ 63).

وقتی برداشتن چیزهای آزار دهنده از سر راه مردم پاین ترین بخش ایمان است حال چه کسی حافظ سلامت محیط از انواع مختلف آلودگیهای محیطی و اجتماعی است. و این فقط نشانه تأکید اسلام بر حق انسان در داشتن محیطی سالم است بلکه از سلامت به نظافت فراتر رفته که نشانه عنایت و توجه اسلام است.

اما سلامت محیط سیاسی:

اسلام بیشترین توجه را به این محیط کرده است. چون ثبات سیاسی و رشد کامل همراه آن چیزی است که انسان در زندگی کریمانه خود می خواهد. چون امنیت در سرزمینها و کشورها از بهترین و بزرگترین نعمتهاست و این امر جز با سلامت محیط سیاسی نمی باشد که هر نوع رشد اجتماعی، اقتصادی، یا طبیعی را پشت سر گذاشته باشد، و ندای اسلام به مشورت و آزادی اندیشه می باشد حتی جزء مهمترین ویژگیهای این دین می باشد و میدان و زمینه اعتقاد نیز هست. و در بدترین شرایط بعد از شکست در غزوه احد به مشورت امر کرده است. غزوه ای که آغاز آن نیز مبتنی بر مشورت بود تمامی اینها بر اشتیاق و تمایل اسلام به کرامت انسان تأکید می کند که از متون قرآن و سنت سرچشمه گرفته است. و این امر را در بیان جایگاه شورا و آزادی در اسلام توضیح خواهم داد که اینها یکی از ابعاد فرعی بعد سیاسی هستند که یکی از پایه های سلامت محیط به شمار می رود.

2-3-5- حق رعایت بهداشت:

اسلام به سلامت و تندرستی افراد اهتمام ورزیده است به اعتبار اینکه آنها را به انجام واجبات دینی و معیشتی راهنمایی می کند. چون افراد بدین وسیله می توانند که به جامعه نفع برسانند و آمال و آرزوهای آن را بر آورده کنند. (العینی، 1394، ص489).

اهتمام به سلامتی افراد منجر به جامعه ای بدون بیماری می شود که دین و بدن و عقل قوی دارند. پیامبر ρ می فرماید: انسان با ایمان و قوی نزد خداوند بهتر و دوست داشتنی تر از انسان مؤمن و ضعیف است و در تمام خوبیها نیز این گونه است». (مسلم،4/ 2052).

اسلام حق فرد را در رعایت بهداشت بیان کرده است و این حق را به عنوان واجبی بر گردن فرد گذاشته است. همچنانکه این حق را برای فرد به صورت الزام بر دوست قرار داده است. (العیلی، 1394، ص 189).

در مورد اعتبار واجب بودن رعایت بهداشت بر فرد، خداوند متعال به مردم امر کرده است که از تمام چیزهایی که به سلامتی آنها ضرر می رساند دوری کنند، و شراب و زنا را بر آنها حرام کرده است و حرام بودن اینها یکی از نشانه های حفظ سلامتی در اسلام می باشد خواه این سلامتی عقلی باشد یا جسمی فرقی نمی

کند. در مورد تحریم نوشیدن می و شراب خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠﴾ (مائده/ 90). «میخوارگی و قماربازی و بتان و تیرها پلیدند و عمل شیطان می باشند پس از پلیدی دوری کنید تا اینکه رستگار شوید».

و در مورد حرام بودن زنا می فرماید: ﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا﴾ (اسرا/ ۳۲). «و به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است».

اسلام از تمام چیزهایی که به سلامتی و تندرستی ضرر می رساند و نیروی بدن را تحلیل می برد، نهی کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ (بقره/ ۱۹۵). «و خود را با دست خویش به هلاکت نیفگنید». و پیامبر ρ می فرماید: «**لاضرر ولا ضرار**» (مالک، الموطأ، 1970، ص 529). و همچنین می فرماید: «روزه بگیرید تا سالم بمانید». (الغزالی، 1389، ج 8، ص 1498).

پیامبر ρ از زیاد خوردن تا سرحد سوء هاضمه گرفتن نهی کرده است. و می فرماید: «شکم آدمی را هیچ چیز بدتر پر نمی کند پس برای آدمی لقمه ای چند بس است که پشت وی بدان راست نگه داشته شود. پس ناچاراً باید یک سوم شکمش را برای غذا، یک سوم را بری نوشیدن و یک سوم را برای نفس کشیدن بگذارد». (احمد، المسند، ج4، 132، الترمذی، السنن).

همچنانکه اسلام به نظافت تشویق کرده است و فرقی نمی کند که این نظافت در جسم باشد، یا در محیطی که انسان در آن زندگی می کند باشد،

به وضو گرفتن قبل از نماز و غسل جنابت و غسل روز جمعه امر کرده است. پیامبر ρ می فرماید: «غسل روز جمعه بر هر شخص محتلم و غیر محتلم است. و از عطری که نزد خود دارد به خود بزند». (مسلم، الصحیح، ج2/ 581).

همچنان که اسلام توجه به غذای بهداشتی و آب پاک را تشویق کرده است، از نوشیدن از دهانه ظرف نهی کرده است، چون احتمال سرایت بیماری وجود دارد. و پیامبر ρ می فرماید: «بدن تو بر تو حقی دارد». (البخاری، 4/ 28).

همچنین به ورزش و اموری که در تقویت بدن تأثیر دارند اشتیاق نشان داده است، چون این امور منجر به مقاومت بدن در مقابل بیماریها می شود. پیامبر ρ می فرماید: «به فرزندان خود شنا و تیراندازی بیاموزید و به زنان ریسندگی بیاموزید». (البیهقی، 1353، شماره 6/ 401).

همچنین اسلام به رعایت بهداشت اهتمام ورزیده است و در عبادات به خاطر بیماری رخصت قرار داده شده است. به همین دلیل برای مریض رخصت قرار داده شده است که در ماه رمضان اگر ترس زیاد شدن بیماری، یا دیر افتادن شفا وجود داشته باشد می تواند روزه نگیرد و بعد از شفا یافتن و تمام شدن بیماری باید قضا کند، و همچنین برای زن شیرده و باردار نیز وقتی ترس جانشان وجود داشته باشد، یا ترس جان فرزندش وجود داشته باشد می توانند در طول روز روزه نگیرند و بعداً آن را قضا کنند یا قضا کنند و غذا نیز بدهند.

برای کسی که روزه گرفتن بر او سخت است، مباح است که روزه نگیرد و به جای هر روزی که روزه نگرفته است غذای مسکینی را بدهد. همچنین برای شخص مسافر رخصت وجود دارد که در طول ماه رمضان روزه نگیرد و این بخاطر مشقت و سختی است که در سفر وجود دارد و بر سلامتی فرد تأثیرمی گذارد. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ (بقره/ ١٨٥). «پس هر که از شما این ماه را در یابد، باید که آن را روزه بدارد. و اگر کسی بیمار یا مسافر باشد چندی از روزهای دیگر را روزه بگیرد».

و همچنین می فرماید: ﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدۡيَةٌ طَعَامُ مِسۡكِينٍ﴾ (بقره/ ١٨۴). «و برکسانی که توانایی انجام آن را ندارند لازم است که کفاره بدهند، و آن خوراک مسکینی است».

و همچنین می فرماید: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ (بقره/ ١٨۵). «خداوند آسایش شما را می خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

از سخنان عمر بن خطاب τ در مورد تشویق به رعایت بهداشت است که می گوید. (العقاد، 1953، 254) (العیلی، 1394، ص490):

- شما را از چاقی برحذر می دارم چون (چاقی در بدن) گره ایجاد می کند.

- شما را از پرخوری برحذر می دارم چون برای نماز خواندن تنبلی ایجاد می کند و برای بدن نیز مفسده است و منجر به بیماری می شود.

- میانه روی در غذا خوردن وظیفه شماست. چون از اسراف دور است و برای بدن درست تر است و برای عبادت قویتر است».

اسلام رعایت بهداشت را در صورتهای مختلفی به اعتبار اینکه حق افراد بر دولت است بیان کرده است، از جمله «داستان بدویان است وقتی که به مدینه رسیدند، اسلام آوردند ولی دچار وبا شدند و پیامبر ρ یک شتر صدقه به آنها داد که از شیر و بول آن بنوشند. تا سالم و سر حال شدند». (البخاری، 1388، شماره1/ 333).

اسلام حق رعایت اجتماع را بر عهده شخص مریض گذاشته است. عمر بن خطاب τ وقتی که از شام بر می گشت بر گروهی از جذامیان گذشت و مقداری از بیت المال را به آنها داد و بدین ترتیب آنها را از گدایی کردن در میان مردم منع کرد. (العیلی، 1394، ص291).

همچنان که ولید بن عبدالملک مقداری از درآمدها را به آنها اختصاص داد و برای هر شخص فلج و زمین گیری خادمی گذاشت که کارهای وی را انجام بدهد، و برای هر نابینایی، راهنمایی گذاشت تا از وی مراقبت کند. همچنان که ابن طولون در انتهای مسجد خود اتاقی ساخت و داروخانه ای با داروها و شربت های مختلف درست کرد و برای این مکان خادم و پزشک مخصوص تعیین کرد تا نمازگزاران بیمار را معالجه کند، همچنین بیمارستان نظامی ساخت و خوب آن را مرتب کرد و خود در روز جمعه ها از داروخانه و کار پزشکان و درمان بیماران دیدن می کرد». (العیلی، 1394، ص 291).

همچنین اسلام به عیادت بیماران امر کرده است و این امر جز به خاطر خوشحالی و تسلی دادن آنها نیست. چون شخص بیمار در اثنای بیماری حالت روحی اش تغییر می کند پس عیادت وی را خوشحال می کند و مهربانی کردن با او شفای او را جلوتر می اندازد. و او را به سلامتی خود امیدوار می کند. و پیامبر ρ این امر را بیان کرده و عیادت بیمار را به عنوان حقی بر دیگران گماشته است و می فرماید: «وقتی که کسی مریض و ناخوش احوال شد از او عیادت کنید». (البخاری، 1388، شماره3/ 112).

عمر بن خطاب τ والیان خود را به عیادت بیماران امر می کرد تا به کار آنها رسیدگی کند و هنگامی که گروههایی نزد عمر می آمدند از امیرشان سؤال می کرد و آنها از وی به نیکی یاد می کردند. سپس عمر τ می گفت: آیا از مریض های شما عیادت می کند؟ وقتی آنها می گفتند: خیر، آن امیر را عزل می کرد. (الطماوی، 1969، ص278).

3-2-6- حق انسان در رشد و توسعه:

ثروت مالی و ثروت طبیعی و ثروت بشری و ثبات سیاسی و آمیزش اینها با هم ایجاد رشد و توسعه می کند. تکنولوژی حاصل همان رشد و توسعه است. انسان از دیدگاه اسلامی ثروتمندتر و شایسته تر از زمینه های رشد و توسعه است. جز این نیست که انسان «سازنده تکنولوژی و موضع رشد و پرچم دار آن می باشد». (بلخوخه، د. ت، ص87).

خداوند متعال نیروهای مخفی و استعدادهای ذخیره شده برای استفاده از نیروها و گنجینه های زمین به او داده است. و نیروهای پنهان به او داده است تا بتواند مشیت و خواست الهی را محقق بکند. (قطب، 1386، چاپ 5، ج1، ص 56).

و بالاترین آن چیزهایی که خداوند به انسان داده است، همان جوهری است که انسان را از سایر حیوانات جدا می کنند و آن عقل می باشد که منبع و مطلع و اساس علم می باشد. علم مانند میوه درخت، نور خورشید و بینایی چشم است. و همین امر است که علوم نظری را طلب می کند و صنعت های فکری مرموز را تدبیر می کند. همچنان که اگر به وظیفه خود عمل کند علوم مختلف دیگری که از تجربه ها در شرایط مختلف به دست آمده، برآن مترتب می شود. (الغزالی، 1389، ج 3، ص 79).

وقتی انسان همان ثروت گرانبها و شایسته میدان رشد و موضع رشد و پرچم دار آن باشد، اسلام به رشد انسان تأکید کرده و آن را با ویژه ترین خصوصیت انسان که همان شخصیت جدی انسان است، شروع کرده است. وقتی که رشد انسان به پایان رسید این انسان رشد کرده مسؤول محقق کردن رشد محیط با ابعاد چهارگانه آن است، (بعد طبیعی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) چون آنچه که در این هستی است مسخر و رام انسان می باشد. سپس وقتی که شخصیت، جدیت و کارآمدی را بیابد، نیروهای شگفت و عجیب و ابزارهای برتر منفجر می شوند. پس حق انسان است که ابتدا شخصیت خود را رشد بدهد و اسلام قاعده های ثابت و اساسی را برای رشد شخصیت کوشا و کارآمد برای انسان وضع کرده است، همان انسانی که بر او لازم است از تمامی توسعه ها پیشی بجوید تا تمامی ابعاد رشد و توسعه را محقق کند. از جمله این قواعد امور زیر می باشند:

در حقیقت اسلام هدفی را برای انسان مشخص کرده که بالاتر از اهداف و مصالح دنیوی می باشد و از این جا کارآمدی انسان زیاد می شود و نیرویی برای جدیت در کار و محقق کردن بزرگترین سود برای خود و تمامی انسانها در او ایجاد می شود. چون هدف وی فراتر از این دنیای فانی است.

رشد شخصیت انسان به وسیله عبادت است، همچنان که عبادت در اسلام اساس گرامیداشت انسان توسط خداوند است. بنابراین عبادت یکی از قواعد رشد شخصیت می باشد از آنجایی که امنیت در جامعه انسانی همان کلید رشد اجتماعی فراگیر می باشد و عبادت با نقش خود کلید انواع رشد محیط می باشد. مثالی را برای یکی از انواع عبادتها می آوریم؛ نماز خواندن که مکان انجام و ادای آن مسجد می باشد و مسجد همان مکانی است که شخصیت انسان مسلمان در دفاع اجتماعی که محقق کننده امنیت است، رشد می کند. خداوند متعال

می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ (عنکبوت/ ۴۵). «مسلماً نماز از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند باز می دارد».

اسلام با امکان تغییر از بد به خوب و از خوب به خوبتر رضایت و خشنودی را در شخص به وجود می آورد. بلکه حتی تغییر را ضرورت می داند. و سرعت رشد را به جلو و شرایط بهتر هر چند که سخت و دشوار باشد، تشویق و تحریک کرده است. چون بنابر کلام خداوند متعال: ﴿فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ۝٥ إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ۝٦﴾ (شرح/ ۶- ۵). «چرا که همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. مسلماً با سختی و دشواری آسایش و آسودگی است».

و همچنین می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ (رعد/ ۱۱). «خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند».

رشد احساس مسؤولیتی که با نقش خود منجر به ظهور شخصیت یگانه ای شود که مسؤولیتهای خود را تحمل کند چون تمام چیزهایی که در دست اوست امانت می باشد. و بر او لازم است که با امانت و اخلاص به انجام وظیفه رشد خود بپردازد با این احساس که خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ۝٧٢﴾ (احزاب/ ۷۲). «ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند و حال اینکه انسان زیر بار آن نرفت آنان واقعاً ستمگر و نادانند».

کوتاهی کردن همان نتیجه عدم احساس مسؤولیتی است که منجر به در حاشیه قرار دادن خود انسان و سپس اطرافیانش از محیط می شود که منجر به عدم کارآمدی در فعالیت رشد انسانی می شود.

رشد اراده محکم و متکی به ایمان؛ چون مؤمن شخصیتی قوی و محکم دارد که ناامیدی در او راه پیدا نمی کند چون مدام از ایمان عمیقش به همراهی خداوند با او نیرو و قوت می گیرد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ۝١٣٩﴾ (آل عمران/ 139). «و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید و شما برتر هستید اگر که براستی مؤمن باشید».

بنابراین نیرو و استحکام در حقیقت و بر اساس حقیقت می باشد پس تمامی نقشها و تصمیمات و اقدامات را با اراده ای آهنین جلو می برد تا همراه آن رشد مبتنی بر قواعد محکم را محقق کند.

وقتی اسلام اصول و مبانی رشد شخصیت کارآمد انسان را وضع کرده است تنها هدف آن صلاح انسان است و سپس او به صلاح محیط می پردازد، و آن را به هدف جانشینی در روی زمین رشد می دهد.

چون جانشینی بر دو امر متکی است و با دو حرکت کامل می شود (الدسوقی،1406، ص46):

الف) حرکت انسان در زمینه تحقق عبودیت و بندگی

ب) حرکت انسان در زمینه تحقق سروری و سیادت

برای تحقق سیادت و برتری انسان ناچار باید رشد فراگیر تمام ابعاد محیط (طبیعی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) وجود داشته باشد. رشدی که نیکی و خوبی محیط را مورد هدف قرار می دهد و از اینجا رشد ارزشمند حیات از بعد طبیعی شروع می شود که خالق متعال بهره برداری از تمام چیزهایی که روی زمین است را به انسان بخشیده است، به شرط اینکه به مبدأ و اساس عظمت در همه کارها و فعالیتها تمسک بجوید، انسان به حکم سیادت خود در بهره برداری از منابع طبیعی زبر دست می شود ولی طبق دیدگاه اسلامی باید به امانت داری مقید باشد. یعنی مسؤولیت حفظ صلاح محیط و عدم فساد آن را داشته باشد. چون در این صورت

با مفهوم رشد و نص قرآن تعارض پیدا می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةًۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٥٥﴾ (اعراف/ 55). «پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک بخواهید او تجاوز گران را دوست نمی دارد». و همچنین می فرماید: ﴿وَلَا تَبۡغِ ٱلۡفَسَادَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٧٧﴾ (قصص/ 77). «و در زمین تباهی مجوی که خدا تباهکاران را دوست نمی دارد». ﴿كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ مِن رِّزۡقِ ٱللَّهِ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٦٠﴾ (بقره/ 60). «از روزی خدا بخورید و بنوشید (و همچون تباهکاران) در زمین به (لاف و گزاف و) تجاوز و تعدی نپردازید».

در مورد بعد اقتصادی، اسلام به کار و دور کردن فقر و تنبلی تشویق کرده است. و به بهره برداری از نعمتهای خداوند در هستی تشویق کرده است. و این امر با وسعت دادن دایره نتایج و ثمرات می باشد. پس هر گاه دایره نتایج وسعت بیابد پایه های اقتصادی وسعت می یابد. سپس رشد اقتصادی زیاد می شود، که با نقش خود منجر به زیادی درآمد فرد می شود که هزینه وی را در زندگی کریمانه ای ممکن می سازد و تأثیر مثبتی بر تمام امت دارد.

در مورد بعد اجتماعی، اسلام به رشد این بعد اهتمام ورزیده است و این امر در خلال تلاش وی به سلامت و صحت عقلی انسان است. و این امر به دعوت اسلام به علم و حرام کردن تمام چیزهایی که به عقل و سلامت

جسمانی ضرر می رساند، می باشد و این نیز با تأکید بر حق وی در رعایت بهداشت و سلامت جامعه اش می باشد که در دعوت اسلام به مسؤولیت اجتماعی نمود می یابد. خواه این مسؤولیت معنوی باشد و خواه مادی فرقی نمی کند.

بنابراین، اسلام بیکاری و عقب ماندگی را با دعوت به رعایت تمامی جنبه های بهداشت و مسؤولیت محکوم می کند.

اما بعد سیاسی که اسلام توجه خاص و مهم خود را به آن روا داشته است به دلیل این است که بعد سیاسی سنگ بنای هر اجتماعی است، به گونه ای که ایجاد یا بقای هر رشد و توسعه ای چه طبیعی، چه اجتماعی و چه اقتصادی ممکن نیست مگر اینکه قبل از آن یا همراه آن رشد سیاسی بوده باشد. چون امنیت سرزمینها از بزرگترین نعمتهاست. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ۝٥٥﴾ (نور/ ۵۵). «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده می دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همان گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است، همچنین آئین ایشان را که برای آنان می پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می سازد، مرا می پرستند و چیزی را انبازم نمی گردانند. بعد از این کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان بشمارند».

و پیامبر ρ می فرماید: «کسی که در گروه و جامعه خود امنیت داشته باشد و بدنش سالم باشد و خوراک روزانه اش را بیابد گویی که دنیا ملک وی است». (الترمذی، شماره 34، 4/ 574).

امنیت با وجود رشد سیاسی مبتنی بر شورا و آزادی و کرامت به دست می آید که این امر منجر به ثبات سیاسی می شود که همراه آن زندگی کریمانه و توسعه یافته تکمیل می شود.

3-3- حقوق سیاسی و مدنی

3-3-1- حق آزادی

3-3-1-1- آزادی شخصی:

آزادی شخصی عبارت است از اینکه «فرد در امور شخصی خود و تمامی آنچه که مربوط به خود است قادر به تصرف باشد و از تجاوز به خود یا آبروی خود یا تجاوز به اموالش یا هر یک از حقوقش در امان باشد و نباید در تصرفات وی تجاوزی علیه دیگری وجود داشته باشد». (العیلی، 1394، ص359).

اسلام به شخصیت انسانها احترام می گذارد و وجود چنین شخصیتی جز با آزادی محقق نمی شود. چون شخصیت و آزادی شخصی یکی از مقتضیات متعلق به انسان است. که لازم است معیار تمامی چیزها باشد و در سایه این آزادی انسان احساس کرامت و انسان بودن می کند.

آزادی شخص به چند قسمت تقسیم می شود که از مجموع آنها آزادیی که مهمترین ویژگی انسان است به دست می آید و آنها عبارتند از:

آزادی خویشتن.

آزادی مسافرت و مهاجرت و پناهندگی.

حق امنیت.

احترام و ارزش مسکن.

حق سری بودن نامه ها و مکاتبه ها.

آزادی خویشتن، همان صفت رشدی است که شخص لیاقت و اهلیت تصرف در امور خود و محافظت از وجود خود و کرامت خود را پیدا می کند. کرامتی که از ایمان وی به کرامت ذاتی از طرف خداوند به او و تمام انسانها ناشی می شود. و نیز حق آزادی و رعایت کردن حقوق دیگران ناشی می شود. چون آزادی به طور عام و آزادی خویشتن به طور خاص، وجود آن فقط در جامعه متصور است. و از قدیم بعضی از دانشمندان گفته اند که: « انسان خوی مدنی دارد. هر چند گفته اند که: انسان خوی اجتماعی دارد. ولی این تعریف عام تر و درست تر می باشد. چون انسان در جامعه زندگی می کند و آزادی معنای جمعی دارد. و جامعه ای که افراد را از آن بگیرند جامعه نیست. به همین دلیل انسان آزاد، باید آزادی خودش را مقید به آزادی دیگران بکند که به آزادی دیگران لطمه وارد نکند وقتی که از درون خودش را مقید نکند لازم است که قید و بندهای بیرونی از جمله عذاب و عقاب بر او گذاشته شود. و او را از آزادی منع کنند چون آزادی و رهایی وی مانع آزادی دیگران می شود». (ابوزهرة، د. ت، ص 188).

بنابراین اسلام بر این آزادی، با دادن آزادی اراده تأکید می کند تا آنچه را که می خواهد انجام دهد و آنچه را که نمی خواهد رها کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا ۝٣﴾

(انسان/ ۳). «ما راه را بدو نموده ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس». و همچنین می فرماید: ﴿وَهَدَيۡنَٰهُ ٱلنَّجۡدَيۡنِ ١٠﴾ (بلد/ ۱۰). «او را به دو راه [نیک و بد] رهنمون شده‌ایم». آزادی عقیده یکی از مهمترین ویژگیهای ذات انسانی می باشد و عدم اجبار انسان به اسلام آوردن نیز جزء آن ویژگی می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّ﴾ (بقره/ ۲۵۶). «اجبار و اکراهی در دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است». مسؤولیت در اسلام فردی است و هر انسانی مسؤول خودش می باشد و تبعات عمل خودش را می بیند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا ١٣ ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا ١٤﴾ (اسراء/ ۱۴-۱۳). «ما اعمال هر کسی را به گردنش آویخته ایم و در روز قیامت کتابی را برای وی بیرون می آوریم که گشوده به او می رسد. کتاب خود را بخوان، کافی است که خودت امروز حسابگر خویشتن باشی».

و همچنین می فرماید: ﴿قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ فَرَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَنۡ هُوَ أَهۡدَىٰ سَبِيلٗا ٨٤﴾ (اسراء/ ۸۴). «بگو: هر کسی برابر روش خود کار می کند و پروردگارتان بهتر می داند که چه کسی راهش درست تر است».

و انسان مسؤول اعضای بدن خود می باشد. خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا﴾ (اسراء/ ۳۶). «از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی، بیگمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می گیرد».

انسان تبعات عمل دیگری را متحمل نمی شود. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ (اسراء/ ۱۵). «و هیچ کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد». اگر انسان آزاد نباشد چطور می تواند مسؤول باشد و اگر این ذات بشری آزاد و مکرم نباشد چطور و چگونه حساب و ثواب و عقاب بر او مترتب می شود. چون ما با معیارهای بشری خود نمی توانیم محاسبه و سؤال بکنیم بلکه کسی که شأن و جایگاه آن را دارد می تواند این کار را بکند.

اسلام شأن این آزادی را خیلی فراتر دانسته است وقتی بیان می کند که انسان نمی تواند حقوق والدین را اداء کند و خداوند تشکر از خود را همسان تشکر از والدین قرار داده است و می فرماید: ﴿أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ﴾ (لقمان/ ۱۴). «که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

انسان هر چقدر می تواند به والدین نیکی کند فقط در صورتی می تواند نیکی آنها را جبران کند که آزادی شخص آنها را به آنان ببخشد، یعنی وقتی والدینش برده دیگری هستند و او آنها را آزاد کند. مسلم در صحیح خود از ابوهریره τ روایت می کند که پیامبر ρ فرمود: «هیچ فرزندی نمی تواند نیکی والدینش را جبران کند مگر اینکه او را مملوک و برده دیگری بیابد و او را بخرد و آزادش کند». و در روایت ابی شیبه به جای والدین، پدر آمده است. (مسلم، الصحیح، شماره1510، ج2، ص 1148).

آزادی مسافرت؛ «یعنی شخص قدرت سفر کردن را با آزادی کامل در داخل کشورش داشته باشد و نیز آزادی سفر به خارج از کشور را به خاطر نیاز یا به خاطر مصلحت، داشته باشد. بدون اینکه مانعی داشته باشد و هر وقت که خواست بتواند بر گردد بدون اینکه وی را زندانی یا منع کنند». (الشیشانی،1400، ص24).

از این امور، حالاتی استثناء می گردد به گونه ای که وقتی مصلحت عمومی اقتضاء کند قیودی را بر این آزادی می گذارند. و این مصلحتها به خاطر انگیزه های سلامت و امنیت و آداب عمومی است. بیان این آزادی در قرآن و سنت و سخنان خلفاء و فقهاء و اعمال آنها آمده است.

قرآن به گردش و سیر و سفر در روی زمین برای کسب روزی و سفر به اینجا و آنجا بدون مانع امر کرده است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ (جمعه/ ۱۰). «آنگاه که نماز فرا خوانده شد، در زمین پراگنده گردید و از فضل خدا بجویید خدای را بسیار یاد کنید، تا اینکه رستگار شوید».

و همچنین می فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ ذَلُولٗا فَٱمۡشُواْ فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُواْ مِن رِّزۡقِهِۦۖ وَإِلَيۡهِ ٱلنُّشُورُ ١٥﴾ (ملک/ 15). «اوست کسی که زمین را برایتان رام گرداند پس در گوشه و کنار آن راه روید و از روزی‌اش (خداوند) بخورید. و [وقوع] رستاخیز در نزد اوست».

همچنان که خداوند متعال مسلمانان را به خاطر طلب آزادی به مهاجرت امر کرد. خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ

تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ۝٩٧﴾ (نساء/ ٩٧). «به راستی کسانی که فرشتگان جان آنان را می‌گیرند در حالی که آنان نسبت به خویش ستمکار بوده‌اند، [فرشتگان] گویند: در چه حالی بودید؟ [در پاسخ] گویند: در زمین مستضعف بودیم. گویند: آیا زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت کنید؟ این گروه جایگاهشان جهنّم است و بد جایی است».

همچنان که پیامبر ρ به سفر برای طلب علم دعوت کرده است و می فرماید: «طلب علم کنید هر چند که در چین باشد». (ابن ماجه، 1384، باب22).

پیامبر ρ بر سلامت راهها و رفت و آمد کردن در آنها تأکید می کند و می فرماید: «شما را از نشستن بر سر راهها برحذر می دارم». گفتند: ای رسول خدا! ما جایی جز راهها برای نشستن نداریم که در آنها صحبت کنیم. فرمود: «پس اگر در جایی نشستید، حق آن را نگه دارید». گفتند: ای رسول خدا، حق راه چیست؟ فرمود: «چشم پوشی (نگاه نکردن به دیگران)، اذیت نکردن، جواب دادن به سلام دیگران، امر به معروف، نهی از منکر». (البخاری، 1388، ج 5/ 2300).

همچنان که امیر المؤمنین عمر بن خطاب τ ایاس بن سلمه را با مرواریدی به طرف خود کشاند وقتی که او را دید که راه مردم را سد کرده بود، سپس آن را به عنوان هدیه به او داد. (العقاد، 1953، ع 25).

همچنان که فقهاء بیان کرده اند که اگر مسلمانی شهادت بدهد که مردی خانه اش را بر سر راه مسلمانان بنا کرده است، امام دستور به خراب کردن آن بنا، می دهد تا راه به حالت عادی خود باز گردد. و بدیهی است که راه حق تمامی افراد است. (السرخسی، 1225، ج 3، ص 63).

از سفارشهای خلیفه عمر بن عبدالعزیز / این است که ضمانت حق سفر در خارج از کشور وجود داشته باشد و می گوید: «دروازه هجرت را برای مسلمانان بگشایید». (خالد، 1969، ص 209).

و همچنین می گوید: «مردم را فرا خوانید به اینکه با اموالشان در دریا و خشکی به گردش و کسب درآمد بپردازند و میان بندگان خدا و روزی آنها فاصله ایجاد نکنید». (خالد، 1969، ص 209).

اسلام موانعی برای آزادی مسافرت و هجرت لازم ندانسته است. چگونه این طور باشد حال آنکه پیامبر اسلام، خود از مکه به مدینه مهاجرت کرد و به اصحابش دستور داد که به حبشه مهاجرت کنند. بلکه ترک سرزمینی که مسلمان در آن احساس ذلت و خواری و ضعف می کند واجب است. پس اگر ترک نکرد، گناهکار است. وقتی که به خاطر حفظ دین هجرت کرد خداوند بر این اساس برای وی در جایی که بدان هجرت کرده اگر زنده ماند اسباب راحتی وسعادت را فراهم می کند و اگر فوت کرد، اجر وی با خداوند است و فضل

عظیمی به وی می رسد. چون خداوند وی را مسؤول قرار داده است و می فرماید: ﴿وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗۚ وَمَن يَخۡرُجۡ مِنۢ بَيۡتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدۡرِكۡهُ ٱلۡمَوۡتُ فَقَدۡ وَقَعَ أَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٠٠﴾ (نساء/ ١٠٠). «و هر کس در راه خدا هجرت کند، در زمین جایگاه بسیار و گشایشی [در زندگی] یابد و کسی که هجرت‌کنان به سوی خداوند و رسول او از خانه‌اش بیرون رود، آن گاه مرگ او را دریابد، پاداشش بر خداوند است و خداوند آمرزنده مهربان است».

حق امنیت؛ ضامن سلامت، شخصیت، آبرو و اموال افراد است و بنابراین تجاوز به آن و تحقیر و عذاب دادن آن جایز نیست خواه این امور از طرف دولت باشد و خواه از طرف افراد، فرقی نمی کند.(العیلی، 1394، ص363).

اسلام برای حمایت از این حق عقوبات بازدارنده ای را وضع کرده است، و بر دولت واجب کرده است که از تجاوز یا آزار آن دفاع کند. چون دولت همان جهتی است که اجرای احکام شرعی مربوط به آن است. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞۗ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١٧٨﴾ (بقره/ ١٧٨). «ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره کشتگان قصاص بر شما فرض شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن است. پس اگر کسی از ناحیه برادر خود گذشتی شد باید نیک رفتاری شود و پرداخت با نیکی انجام گیرد این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان، پس اگر کسی بعد از آن تجاوز کند او را عذاب دردناکی خواهد بود».

و پیامبر ρ می فرماید: «خون و مال و آبروی هر مسلمانی بر دیگری حرام است». (مسلم، ج4/ 2564).

برای تحقق این امر اسلام با اوامر و نواهی خود حدودی را تعیین کرده است و برای تجاوز به این حدود عقوباتی را وضع کرده است. بعضی ها به عنوان حدود مشخص شده اند و بعضی از آنها در دست امیر و امام است که تعزیر می باشند. (ابن تیمیه، 1387، ص66- 65).

«فقهاء بر این امر موافق هستند که عقوبات حدودی با رأی و قیاس ثابت نمی شوند، بلکه تنها با نص ثابت می شوند، و در این امر ضمانت آزادی فردی و امنیت وجود دارد». (ابو زهره، 1987، ص106).

احترام و ارزش مسکن؛ مسکن یکی از نعمتهایی است که خداوند به انسان بخشیده است و به وسیله آن بر انسان منت گذارده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنًا﴾ (نحل/ ۸۰). «خدا است که خانه هایتان را محل آرامش و آسایشتان گردانده است».

شریعت اسلامی حرمت این مسکن را مطابق سه امر بر عهده گرفته است که عبارتند از:

الف) حق هر فردی است که در منزلی سکنی گزیند.

ب) ارزش و جایگاه این مسکن که برای دیگران حرام می باشد.

ج) جاسوسی کردن مسکن و دزدی لوازم آن و بی احترامی به رازهای آن ممنوع است.

در مورد حق مسکن، اسلام فراوان کردن خانه ها را برای تمامی افراد جامعه بر دولت واجب کرده است، پس افراد حق دارند که خانه مستقل داشته باشند، و کسی که نمی تواند وظیفه دولت است که مسکن مناسب برای او تهیه کند. (العیلی، 1394، ص 371).

در این مورد ابن حزم می گوید: «بر ثروتمندان هر شهری واجب است که به فقرای آنجا رسیدگی کنند و اگر زکات و سایر اموال مسلمانان به آنها نمی رسد، آنان را یاری دهند تا نیرو بگیرند، و از غذایی که ضروری است به آنها بدهند و در تابستان و زمستان به آنها لباس مناسب بدهند و برای آنان مسکنی فراهم کنند تا از باران و گرما و آفتاب و چشمان عابران در امان بمانند». (ابن حزم، 1350، ج 6، ص 156).

اگر کسانی وجود دارند که پناهگاهی ندارند و در عین حال بعضی از مردم هستند خانه هایی مازاد بر خود دارند، وظیفه حاکم است که اینها را به زور در این خانه ها اسکان بدهند. (ابن تیمیه، 1333، ص 53).

و اینها فقط به خاطر اهمیت مسکن است. چون مسکن محافظ کرامت انسان است و وی را از سرما و باران زمستان و گرما و آفتاب تابستان حفظ می کند و مسکن محل اسرار و جای استراحت و پوشاننده عورت شخص است تا کسی از آن مطلع نشود. حرام بودن مسکن، اسلام مسکن را با حصار حمایتی احاطه کرده است به گونه ای که برای هیچ کس جایز نیست که بدون اجازه صاحبش وارد آن خانه شود. هر چند که خود حاکم باشد. چه برسد به تجاوز و تجسس خانگی.

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٢٧ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فِيهَآ أَحَدٗا فَلَا تَدۡخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤۡذَنَ لَكُمۡۖ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٢٨﴾ (نور/ ۲۸- ۲۷). «ای

مؤمنان، وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود مشوید مگر آنکه اجازه گیرید و بر اهل آن [خانه] سلام گویید. این برایتان بهتر است، باشد که پند پذیرید. اگر کسی را در خانه ها نیافتید بدانجاها داخل نشوید تا به شما اجازه داده می شود. اگر هم به شما گفتند: برگردید، پس برگردید. این برایتان پاکتر می باشد، خدا بسی آگاه از کارهایی است که می کنید».

این امر در آیات کریمه قرآن برای هر شخص بیگانه ای الزامی است که بدون اذن وارد هیچ خانه ای نشود و مهم نیست که صفت شخص چگونه باشد. بلکه این حرام بودن ورود به خانه بدون اجازه حتی به کودکان و خادمانی که اهل خانه هستند نیز تجاوز کرده است.

چون مردم بیشتر وقتشان دوست دارند که در خانه راحت باشند و چیزی را روی خود می آندازند که دوست ندارند دیگران از آن آگاه بشوند، و در این حال فرزندان یا خدمتکارشان وارد می شود و این فقط برای بیان نیکویی ادب و حفظ کرامت انسان و حیا و عفت انسان است که اخلاق اسلام می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسۡتَـٔۡذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتۡ أَيۡمَـٰنُكُمۡ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَبۡلُغُواْ ٱلۡحُلُمَ مِنكُمۡ ثَلَـٰثَ مَرَّٰتٖۚ مِّن قَبۡلِ صَلَوٰةِ ٱلۡفَجۡرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعۡدِ صَلَوٰةِ ٱلۡعِشَآءِۚ ثَلَٰثُ عَوۡرَٰتٖ لَّكُمۡۚ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ وَلَا عَلَيۡهِمۡ جُنَاحُۢ بَعۡدَهُنَّۚ طَوَّٰفُونَ عَلَيۡكُم بَعۡضُكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ۝٥٨﴾ (نور/ ۵۸). «ای مؤمنان، ملک یمینهایتان و کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند، باید سه نوبت از شما اجازه گیرند، پیش از نماز صبح و هنگامی از نیمروز که لباسهایتان را در می‌آورید و پس از نماز عشا. [این] سه نوبت برایتان [اوقات] خلوت است. پس از آنها بر شما و بر آنان هیچ گناهی نیست چرا که پیرامون شما در گردشند. [و] بر همدیگر [وارد می‌شوید]. خداوند آیات [خود] را بدینسان برایتان روشن می‌سازد. و خداوند دانای فرزانه است».

حرام بودن مسکن شامل عدم سلطه و تجاوز به آن و یا خراب کردن آنجا به زور نیز می شود، حتی اگر به خاطر مصلحتی عمومی باشد جز با رضایت مالک درست نیست و باید آن را با جای دیگری تعویض کرد. چون داشتن پناهگاه و حفاظ ضروری است. عمر بن خطاب τ به بازگرداندن قسمتی از منزل یکی از مصریان که عمرو بن عاص τ والی مصر آن را گرفته و به مسجد متصل کرده بود، دستور داده است. همچنان که عمر بن عبدالعزیز / مثل این عمل را انجام داده است وقتی که به بازگرداندن خانه ای به مالکش دستور داده بود که والی شام بوده است که بر آن خانه چیره شده و آن را به مسجد اموی ضمیمه کرده بود. (خالد، 1969، ص195).

جاسوسی خانگی ممنوع است: اسلام جاسوسی و دزدی خانه ها را حرام اعلام کرده است. چون عورتهای مردم ظاهر می شود و باعث بی احترامی به کرامت انسان و خدشه دار کردن حیا و آبروی وی می شود. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًا﴾ (حجرات/ 1). «و جاسوسی و پرده دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید». تجسس حتی اگر به خاطر هدف مشروعی باشد، مباح نیست. چون در اسلام هماهنگی اهداف با وسایل و ابزار رسیدن به آنها واجب است. پس اگر هدف مشروع است بایستی که وسیله دستیابی به آن نیز مشروع باشد، و این گونه نیست که گفته می شود: هدف، وسیله را توجیه می کند.

عمر بن خطاب τ گروهی را که در خانه هایشان به می خوارگی معتاد شده بودند محاصره کرد و بدون اجازه وارد حیاط آنها شد و گناهشان را آشکار کرد. و با این سخن آنها مواجه شد: ای امیر المومنین ما یک بار معصیت خداوند را انجام دادیم حال آنکه شما سه بار معصیت کرده ای. خداوند می فرماید: «جاسوسی نکنید». حال آنکه شما جاسوسی کرده اید، و خداوند می فرماید: «از در خانه ها وارد شوید». حال آنکه شما از دیوار بالا آمده اید، و از آن پایین آمدید. و خداوند می فرماید: «وارد خانه ای غیر از خانه خودتان نشوید. تا وقتی که با آن آشنا نشده اید و بر اهل آن سلام نداده اید». و شما این کار را نکردی. پس عمر τ به خاطر تأکید بر حرام بودن مسکن آنها را بخشید.

پس خلیفه عقوبت مجرم را به خاطر بطلان اقدامات دستگیری و محاصره حیاط منزل و ورود بدون اجازه، بخشید که این امور مخالف اصول شریعت هستند که بخشش عقوبت بر آنها مترتب شود. (العیلی، 1394، ص 374).

اسلام پای را از این فراتر گذاشته و به محاصره منزل با حصار حمایتی کفایت نکرده است به خاطر تجاوز و ورود به منزل با زور و تصرف بدون حق حرام است، بلکه تلاش برای دزدانه نگاه کردن از شکاف و سوراخهای در، برای فاش کردن اسرار آنها و آشکار ساختن عورتهایشان را حرام ساخته است. و کاشتن دوربینهای مدار بسته برای عکس گرفتن یا برای فیلم تلویزیونی یا ویدئویی یا سینمایی و... نیز حرام است. و در این مورد روایت شده است که: بادیه نشینی نزد درِ خانه پیامبر ρ آمد و چشمش را به شکاف در دوخت. و پیامبر ρ چشمش به او افتاد سپس چوب تیزی را برداشت و آن را در شکاف در فرو برد و چشم وی را زخمی کرد و سپس فرمود: «اگر می دانستم که تو مرا می پایی آن را در چشمانت فرو می بردم». (البخاری، 1388، ج12/ 243).

درباره حق سری بودن نامه ها؛ اسلام بر این حق و تمام حقوقی که خصوصیات اشخاص در آن موجود است، تأکید کرده است، و این حق شامل انواع مکاتبه ها و نامه های پستی، برقی، فاکس، تلکس و همچنین مکالمه های تلفنی می شود، و اسلام از جاسوسی نهی کرده است و خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَجَسَّسُواْ﴾ جاسوسی نکنید. تجسس، یعنی آگاهی پیدا کردن از اسرار شخصی بدون اینکه خود بداند. و این حرکت بعد از شک و گمان ایجاد می شود و درآغاز برای کشف عورت و آگاهی پیدا کردن از چیزهای بد بوده است. در حقیقت تمامی نامه ها و مکالمه های اشخاص وقتی نخواهند که کسی از آنها باخبر شود، در حکم سری و محرمانه هستند. پس باخبر شدن از آنها بدون اجازه فاش کردن اسرار است که مساوی حرام بودن خانه ها می باشد، و از قدیم گفته اند: «نامه ها مانند زنان عورت دارند».

در داستان بادیه نشین و دزدانه نگاه کردن وی به خانه پیامبر ρ دیدیم که چگونه چشم وی را زخمی کرد و نزدیک بود که او را کورکند، و این دلیل حرام بودن آگاهی از خصوصیات اشخاص و خانه های آنان است و فرقی نمی کند که این آگاهی از طریق چشم باشد یا از طریق شنیدن باشد. این یک نوع دزدی است که از دزدی اموال بدتر می باشد. چون این امر باعث می شود که انسان نتواند به حق شخصی خود بپردازد و باعث بی حرمتی به کرامت و آزادی فکر و فاش کردن اسرار می شود.

اسلام از ناحیه اخلاقی با این عمل زشت، مخالفت می کند تا قلبها را از امثال این توجهات پست و دنبال کردن عورت دیگران و کشف زشتیهای آنان پاک کند. تا در نظافت اخلاق و نظافت قلبها مطابق اهداف اسلام باشد. چگونه این طور نباشد، حال آنکه اسلام دین پاکی و محبت است.

تلاش برای کشف عورتها و اسرار مردم انگیزه ای برای فاسد و منحرف کردن آنهاست. پیامبر ρ می فرماید: «اگر عورتهای مردم را دنبال کنید آنها را منحرف می کنی یا نزدیک است که آنها را منحرف کنی». (البخاری، 1388، شماره 248، ابوداود، 1372، شماره4/ 272، 4888).

آنچه که در مورد کشف سری بودن نامه ها وجود دارد، در کشف عورت و زشتیها نیز وجود دارد پس اسلام اجر و ثوابی را برای کسی که عورت مؤمنی را بپوشاند قرار داده است، مثل اینکه شخص زنده به گور شده ای را از قبر زنده کند. و این هنگامی است که ما عقوبت کسی که دیگری را زنده به گور می کند می دانیم. پیامبرρ می فرماید: «کسی که عورت مؤمنی را بپوشاند گویی که شخص زنده به گور شده ای را از قبرش زنده می کند». (احمد، المسند، 4/ 153، البیهقی، 1353، شماره 8/ 331). پس عقوبت کسی که سعی می کند عورت مردم را کشف کند و بدون اجازه و اطلاع آنها از رازهای آنها سر در بیاورد، چگونه است؟.

3-3-1-2- آزادی عقیده:

خداوند متعال می فرماید: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّ﴾ (بقره/ ۲۵۶). «اجبار و اکراهی در دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است».

آزادی عقیده، اولین حقوق انسان است که وصف انسان بدان درست است. پس کسی که آزادی عقیده را از انسان سلب کند در حقیقت انسانیت وی را از او سلب کرده است.

و در اصل آزادی عقیده تکریم خداوند نسبت به انسان و اراده و فکر و احساس وی تجلی پیدا می کند و کار انسان را به خود واگذاشته است تا هدایت یابد یا گمراه شود، و در داشتن اعتقاد آزاد است و بازتاب عمل وی به خودش بر می گردد و این یکی از مهمترین ویژگیهای آزادی انسان به شمار می رود. (قطب، 1368، ج 3، ص 291).

ایمان صحیحی که نزد خداوند قابل قبول باشد، فرزند بیداری عقل و رضایت قلب است، چون اسلام نیازی به منافق ندارد. پس خیر و برکتی در دینی که از روی اجبار باشد، وجود ندارد. و در حقیقت اسلام به مردم آزادی بخشیده است و خود را در دایره این مفهوم بدون اجبار به آنها عرضه داشته است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡ﴾ (کهف/ ۲۹). «بگو: حق از سوی پروردگارتان است پس هر کس که می خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می خواهد کافر شود».

بنابراین دعوت به اسلام با خشنودی و دلیل عقلی است. ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِي﴾ (یوسف/ ۱۰۸). «بگو: این راه من است که من با آگاهی و بینش به سوی خدا می خوانم و پیروان من هم».

و بدون اکراه می باشد، ولی در مقابل وقتی که مورد آزمایش قرار گیرد، حق دارد که با قوت از عقیده خود دفاع کند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ ٣٩ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ﴾ (حج/۴۰- ۳۹). «اجازه (دفاع از خود) به کسانی داده می شود که به آنان جنگ (تحمیل) می گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است، و خداوند تواناست بر این که ایشان را همکاری کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده اند و تنها گناهشان این بوده است که می گفته اند، پروردگار ما خداست».

نظامی که با شمشیر از آزادی عقیده دفاع می کند به طور آشکار بر تمجید این آزادی دلالت می کند و آن را بر عهده مردم گذاشته است و آن را در گرانبهاترین مکان از اصول و مبادی این نظام قرار داده است. (العیلی، 1394، ص 283).

شریعت اسلام به انسانی اجازه نمی دهد که به چیزی ایمان بیاورد مگر اینکه قبل از آن فکر کرده باشد و تعقل ورزیده باشد. بنابراین خداوند متعال کسانی را که بدون هوشیاری و تفکر از عقاید دیگران تقلید می کنند، سرزنش کرده است. و می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ ١٧٠﴾ (بقره/ ۱۷۰). «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید، می گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند. (باز هم پیروی می کنند)».

شریعت اسلامی اسلوب عملی را برای حمایت و دفاع از آزادی عقیده برگزیده است که این اسلوب شامل دو روش است. (عوده، د. ت، ج 1، ص32- 31):

1- اجبار و الزام مردم به احترام حقوق دیگران در اعتقادی که دارند. پس برای کسی جایز نیست که دیگری را مجبور به پذیرش عقیده ای یا ترک عقیده دیگر بکند.

2- صاحب عقیده را مجبور می کند که بر اساس حمایت از عقیده خود عمل کند و دیدگاه منفی نسبت به عقیده خود نداشته باشد. وقتی که نتوانست از عقیده خود حمایت کند لازم است که اگر بتواند از آن شهر مهاجرت کند. اما وقتی که نتواند مهاجرت کند خداوند به اندازه توانایی بر او تکلیف نمی کند و این قرآن کریم است که صراحتاً بر آن تاکید می کند که می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَـٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ٩٧ إِلَّا ٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ حِيلَةٗ وَلَا يَهۡتَدُونَ سَبِيلٗا ٩٨ فَأُوْلَـٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعۡفُوَ عَنۡهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورٗا﴾ (نساء/ ۹۷- ۹۹). «به راستی کسانی که فرشتگان جان آنان را می‌گیرند در حالی که آنان نسبت به خویش ستمکار بوده‌اند، [فرشتگان] گویند: در چه حالی بودید؟ [در پاسخ] گویند: در زمین مستضعف بودیم. گویند: آیا زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت کنید؟ این گروه جایگاهشان جهنّم است و بد جایی است. مگر بیچارگانی از مردان و

زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره ای نمی دانند. پس امید است که خداوند در گذرد و خداوند بسی عفو کننده و آمرزنده است».

آزادی عقیده در اسلام در سیطره هیچ کس نیست. منزلت و ارزش وی هر چه می خواهد باشد حتی اگر این شخص یکی از والدین باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ﴾ (لقمان/ ۱۵). «هرگاه آن دو، (والدین) تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته ای رفتار کن».

اسلام آزادی مباحثه دینی که به حقیقت منجر بشود، و مناظره دلیل به دلیل را قبول کرده است و از اینجا عقیده ای به دست می آید که از رضایت عقل آزاد و کامل سرچشمه گرفته است.

به همین دلیل خداوند متعال رسولان را به عنوان مژده دهنده و ترساننده فرستاده است تا بعد از این برای مردم حجت و دلیلی باقی نماند. و کسی که هلاک می شود با دلیل هلاک می شود و کسی که زنده می شود با دلیل زنده می شود. مسیر آنان در دعوت به خداوند با بصیرت و از طریق وسایل قانع کننده و دلایل قاطع می باشد.

این ابراهیم u است که در ادعای الوهیت بشر را با دلیل و برهان باطل می کند و خداوند متعال می فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبۡرَٰهِـۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنۡ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ إِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُۖ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٥٨﴾ (بقره/ ۲۵۸). «آیا باخبری از کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت، بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود؟ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می گرداند و می میراند. او گفت: من زنده می کنم و می میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق بر می آورد، تو آن را از مغرب برآور، پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد. و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی کند».

و این موسی و هارون إ هستند که در برابر یکی از بزرگترین ظالمان روی زمین ایستاده اند که این ظالم کارش به جایی رسیده است که ادعای ربوبیت و الوهیت می کند و با وجود این دلیل و برهان می آورد. و

خداوند متعال موسی و هارون را به نرمی سخن گفتن با او امر می کند و می فرماید: ﴿فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ٤٤﴾ (طه/ ۴۴). «پس به نرمی با او سخن بگویید، شاید یاد کند و بهراسد».

و تعدادی مجادله کننده در مورد حضرت عیسی υ، پیامبر ρ را به مباهله فرا خواندند و بر دروغگو لعنت می فرستادند. و پیامبر ρ ادعا نمی کرد که او راستگو و دیگری دروغ می گوید با وجود اینکه از راست بودن آنچه که می گوید مطمئن بود و با بهترین شیوه مجادله می کرد که مصداق این کلام خداوند باشد: ﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ (نحل/ ۱۲۵). «و با ایشان به شیوه هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن».

اسلام اظهار و بیان نشانه های دین و ابلاغ رسالت را بر مسلمانان واجب کرده است. چون تمامی مردم از دیدگاه اسلامی، امت دعوت هستند و کسانی که به این دعوت پاسخ مثبت داده اند، امت اجابت هستند که همان امت اسلام می باشند.

اسلام آزادی انجام مناسک دینی مخالفان را تأمین کرده است. و پیامبر ρ برای تحقق این آزادی و در مسجد خود زیباترین مثال را در زندگی عملی خود می زند. هنگامی که گروهی از مسیحیان نجران نزد پیامبرρ آمدند. پیامبر ρ آنها را به مسجد فرستاد و اجازه داد که در آنجا نمازشان را بخوانند. آنها در گوشه ای از مسجد مناسک دینی خود را به جای می آوردند و رسول الله و مسلمانان در گوشه دیگر مسجد نماز می خواندند. (ابن قیم، 1399، ج 3، ص 629).

اسلام طبق روال خود برای هر کدام از حقوق قانون و ضابطه ای وضع می کند به گونه ای که هر کاری وقتی از حد خود فراتر رفت به ضد آن تبدیل می شود، و آزادی نیز اگر از حد خود فراتر برود به ضد آن که آشوب و هرج و مرج است، تبدیل می شود.

اسلام در سازش با دیگر معتقدان میان اهل کتاب و مشرکین فرق قائل شده است. اهل کتاب همان صاحبان دینهای پیشین یهود و مسیح هستند به گونه ای که دین آنها در اصل صحیح بوده که به توحید دعوت می کرده است و قبل از اینکه دچار تحریف شده باشند که مصداق این کلام خداوند متعال است که می فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ كَبُرَ عَلَى ٱلۡمُشۡرِكِينَ مَا تَدۡعُوهُمۡ إِلَيۡهِۚ ٱللَّهُ يَجۡتَبِيٓ إِلَيۡهِ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَن يُنِيبُ ١٣﴾ (شوری/ ۱۳). «خداوند آئینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است، و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم. دین را پابر جا دارید و در آن

تفرقه نکنید و اختلاف نورزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می خوانید بر مشرکان سخت گران می آید. خداوند هر که را بخواهد برای این دین بر می گزیند و هر که به سوی آن برگردد، بدان رهنمودش می گرداند».

آنچه که به حقوق اهل کتاب مربوط می شود این است که آنها می توانند شعائر و مناسک دینی خود را همچنان که بیان کردیم اظهار کنند، و این در صورتی است که منجر به فتنه یا آشوب و هرج ومرج نشود و اینها بجز در اوقات نماز در هر ساعت از شب و روز که بخواهند می توانند ناقوس خود را به صدا در بیاورند. (ابویوسف، الخراج، ص 146).

اما آنچه که به حقوق مشرکین مربوط می شود و آنها کسانی هستند که غیر خدا را می پرستند و ملحد می باشند، اسلام تعامل با آنها را جز به اندازه نیاز و بر طرف شدن ضرورت توسعه نمی دهد، همچنان که در صدر اسلام با کسانی که تازه ایمان آورده بودند رفتار می شد.

چون شرک مخالف نظام اجتماعی و نظام عمومی اسلام است. و صاحب عقیده مخالف در اسلام، وقتی که عقیده اش را در درون خود پنهان بدارد از طرف اسلام ضرر و رنجشی به او نمی رسد. اما وقتی که کفر خود را اظهار کند و آشکارا به آن دعوت کند یا به عقاید مسلمانان طعنه بزند، یا قول یا عمل منافی اسلام را اظهار کند، حربی شناخته می شود. و بر اساس این وصف با وی برخورد می شود. چون آزادی هر فردی بستگی به آزادی دیگری دارد. مخصوصاً احترام عقیده ملتی که در سایه شریعت و مناسک دینی و عبادات آن زندگی می کنند. (رضا،1346، ج 11، ص140- 139).

اما جنگ در اسلام بر ضد کسانی است که مانع رسیدن دعوت می شوند، و ادعای اینکه اسلام با شمشیر انتشار پیدا کرد، ادعای باطلی است. چون مسلمانان در فتوحات خود طرف مقابل را میان سه امر ترتیبی مخیر می کردند که عبارتند از: اسلام آوردن، که در صورت اجابت به آن هر آنچه که مال مسلمانان بود برای آنان نیز می بود و هر آنچه که علیه مسلمانان بود، علیه آنان نیز می بود. اگر اسلام نیاوردند، جزیه می دادند و این جزیه در برابر حمایت دولت اسلامی از آنها می بود. چون آنها مکلف به وظیفه جنگ و جهاد در صف مسلمانان نبودند. پس اگر از جزیه نیز سر باز زدند، باید جنگ می کردند. تا دعوت به تمامی مردم برسد، پس کسی که خواست اسلام می آورد و کسی که نخواست بر دین خود باقی می ماند. همراه با اینکه باید جزیه پرداخت کند همچنان که مسلمانان زکات پرداخت می کنند. در این مورد روایت شده است که قتیبه بن مسلم باهلی بعضی از سرزمین های سمرقند را فتح کرد، و آنها را میان اسلام یا معاهده یا جنگ مخیر نکرد. اهل این سرزمینها به حاکم عادل عمر بن عبدالعزیز شکایت کردند که قتیبه آنها را مخیر نکرده تا سرنوشت خود را خود تعیین کنند.

خلیفه این شکایت را پیش قاضی فرستاد تا بررسی کند، پس معلوم شد که شکایت درست است و این ادعا راست است. پس به لشکر مسلمانان نوشت که از آن سرزمین خارج شوند و به خیمه های نظامی خود باز گردند و آنها را میان این امور سه گانه مخیر کنند تا سرنوشت خود را برگزینند و آنان عهد و جزیه را پذیرفتند، و بعضی نیز اسلام را به عنوان دین خود برگزیدند. (ابوزهرة، د. ت، ص191).

جنگ در دفع ظلم و پرهیز از فتنه و دفاع از عقیده و جان و وطن است.

بحث آزادی عقیده را با این سؤال خاتمه می دهیم:

آیا اسلام آزادی مرتد شدن از آن را مباح کرده است؟

یا به عبارت دیگر با وضوح بیشتر:

آیا اسلام آزادی خروج بر علیه آن را مباح دانسته است؟

اسلام یک عقیده صرف قلبی و تفکر خالی نیست بلکه رفتار اجتماعی و واقعیت عملی مطابق با واقعیت زندگی است، و مطابق با تمام فعالیتهای آشکار و پنهان انسان است. بر این اساس یک نظام اجتماعی است، و ارتداد خروج از این نظام و علیه آن است که در صورت مباح بودن ارتداد دنیا تبدیل به بی بندوباری پر هرج و مرجی به اسم آزادی می شود که هیچ مهار و افساری ندارد. همچنان که می دانیم اسلام هیچ کس را مجبور به پذیرفتن آن نکرده است. و ارتداد به معنی دورویی در رفتار و سلوک است و به نظام عمومی امت خلل وارد می کند.

«اسلام با مردمانی مواجه می شود که با نیرنگ و فریب وارد آن می شوند و با ضرر زدن به آن از آن بیرون می روند.آیا از دینی که طبیعتاً یک عقیده قلبی و شریعت اجتماعی است انتظار می رود که در مقابل این رفتار، جاهلانه عمل کند؟ هرگز چنین نیست». (الغزالی، د. ت، چاپ 1، ص 1).

در حقیقت دشمنان اسلام از یهودیان گذشته سعی کرده اند که با این روش سخت، این دین را بدنام کنند تا در صفوف جماعت نو مسلمانان آشوب ایجاد کنند. و قرآن این روش آنان را ثبت کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٧٢ وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ قُلۡ إِنَّ ٱلۡهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ أَن يُؤۡتَىٰٓ أَحَدٞ مِّثۡلَ مَآ أُوتِيتُمۡ أَوۡ يُحَآجُّوكُمۡ عِندَ رَبِّكُمۡۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡفَضۡلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٧٣ يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٧٤﴾ (آل عمران/ 74-72). «جمعی از اهل کتاب گفتند:

بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز بدان کافر شوید. تا شاید برگردند. و باور نکنید مگر به کسی که پیروی از آئین شما کرده باشد، بگو: بی گمان هدایت، هدایت خدا است اینکه به کسی همان چیزی داده شود که به شما داده شده است و اینکه دیگران بتوانند در پیشگاه پروردگارتان با شما به داوری بنشینند و اقامه حجت کنند. بگو: فضل و بزرگی در دست خدا است و آن را به هر کس که بخواهد می دهد. و خداوند (عطاء و نعمتش) فراخ و آگاه است. هر کس را که بخواهد به رحمت خود مخصوص می گرداند. خداوند دارای فضل عظیم و لطف عمیم است».

خیلی به ندرت پیش می آید که ارتداد یک امر قلبی باشد و در رفتار واقعی شخص ظاهر نگردد، و اگر چنین می بود کسی آن را احساس نمی کرد. ولی غالباً ارتداد رفتارهای عملی است که از شخص مرتد از عقیده و شریعت و روش اسلام سر می زند تا به وسیله آن بنیان دولت اسلامی را نابود کند. «بنابراین بسیاری از جرمهایی که مترادف و همسان ارتداد هستند. جرم و خیانت بزرگی هستند که مقاومت در برابر آنها واجب مقدسی است». (الغزالی، د. ت، چاپ 1، ص 103).

3-3-1-3- آزادی فکر و اندیشه:

آزادی فکر یکی از مهمترین آزادیهای اساسی به شمار می رود. که واجب است انسان از آن برخوردار باشد. چون فکر گرانبهاترین موهبتهای انسانی است و ابزاری برای کسب علم و دانش و معرفت و حکمت می باشد. همچنین ابزاری است که از آن به آزادی اراده انسان تعبیر می شود و شخص را قادر می سازد که میان فضیلت و رذیلت، خیر و شر تمییز قائل شود. بنابراین آزادی فکر «بر طبق ضوابط» در هر عصری نشان مدنیت آن عصر و تمدن و رشد و تعالی افراد می باشد. در همان حال مقید و منحصر کردن این آزادی سبب انحطاط آن عصر و رواج جهل و نادانی در آن عصر و افراد آن عصر می شود. (الفار، 1989، ج 3، ص 61).

فکر ثمره و نتیجه عقل است. و اصلاح نظر همان ثمره ای است که فکر و سپس عقل سالم به دست می آورد. فکر سالم مبتنی بر بینش درست و استدلال محکم به نظر روشنفکرانه منتج می شود. و این همان چیزی است که اعلام و اظهار آن ممکن است. و این نظر تا زمانی که با دلیل قطعی نشده باشد درخشان و روشنفگر نیست و در آن فایده ای برای مردم وجود ندارد. کسی که در آیات قرآن کریم دقت می کند بسیاری از آیات را می یابد که به کلمات یعقلون، یعلمون، یتفکرون، یتدبرون منتهی می شوند. و همچنین آیاتی را می یابد که به نگریستن در ملکوت آسمانها و زمین و تدبر و تفکر در آنها دعوت می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿أَوَلَمۡ

﴿يَنظُرُواْ فِي مَلَكُوتِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٖ﴾ (اعراف/ ۱۸۵). «آیا آنان به ملک آسمانها و زمین و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی نگرند؟».

تنها چیزی که اسلام فکر کردن در مورد آن را منع کرده است، تأمل در ذات خداوند می باشد. چون عقلهای کوتاه انسانها به ذات خداوند نمی رسد. هر نوع توجیهی از طرف نیروهای فکری در مورد امثال چنین موضوعی ضایع کردن نیروهای انسانی در چیزی بی فایده به شمار می رود. آثار خداوند بر روی هستی عقل را بی نیاز از فکر کردن در مورد ذات خداوند می کند. (عثمان، د. ت، ص64).

اسلام، غیر از این مورد، عقل را به تفکر و تأمل بدون مرز دعوت می کند که این کلام خداوند آن را تأیید می کند که می فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ ٢١٩ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ﴾ (بقره/۲۲۰-۲۱۹). «این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، شاید بیندیشید در دنیا و آخرت».

وقتی اسلام به آزادی فکر دعوت می کند، آزادی اندیشه و انواع مختلف آزادی مثل آزادی بیان و آزادی عمل نیز تابع آن است. چیزی که اسلام آن را حرام کرده است، دعوت بر ضد دین و اخلاق می باشد. مانند دعوت به کفر و الحاد و زندیقی یا خوب جلوه دادن گناهان و پستیها.

در این مورد شیخ محمد طاهر بن عاشور می گوید: «آزادی بیان عبارت است از بیان کردن نظر و اعتقاد تا حدودی که شریعت به آن اجازه داده است». (ابن عاشور، د. ت، ص133).

اسلام بر این نکته تأکید می کند که جامعه ای به دور از پلیدی وجود داشته باشد. بلکه باید پلیدی از انظار مردم پنهان بماند بنابراین تشویق کرده است که رذیلت ها و پستی ها اعلام نشود بلکه پنهان بماند، ولی فضیلت ها باید اعلام بشود و مخفی نماند. پوشیدنیهای یک جرم نباید برای مردم آشکار شود و هیچ جرمی جز همراه عقوبت آن نباید ظاهر شود. چون اعلام جرم به تنهایی و بدون ذکر عقاب آن فضای جامعه را فاسد می کند و انسانهای شرور را جری می کند بسیاری از جرمهایی که اتفاق می افتند، از جرمهایی است که اعلام شده اند پس جرم دومی تابع جرم اولی است. و بسیاری از مجرمان تازه کار جرمی را که انجام داده اند بیان می کنند که چگونه یاد گرفته اند و از یک نشریه یا رادیوی معلوم یا نامعلوم آن را اعلام می کند. (ابوزهرة، د. ت، ص103-102).

پیامبر ρ بیان حق در هر شرایطی را تشویق کرده است. و انسان به خاطر خدا نباید از سرزنش هیچ ملامتگری بهراسد. چون پیامبر ρ فرموده است: «از جمله بزرگترین جهادها بیان حق در پیش سلطان و حاکم ظالم است». (ابن ماجه، 1384، شماره 2/ 367).

در غزوه بدر کبری و درآغاز درگیری میان اسلام و کفر، پیامبر ρ مکانی را برای محل جنگ انتخاب کرد و فکر کرد که جای مناسبی است. با وجود اینکه پیامبر ρ در میان امت خود از احترام و ارزش خاصی برخوردار بود و او متصل به وحی بود، اسلام زمینه نظرخواهی و مناقشه را گشوده است. به گونه ای که یکی از اصحاب به نام حباب بن منذر بن جموع τ در نهایت ادب و احترام و با میل شدید به مصلحت عالی اسلام، بلند شد و گفت: آیا این جایی که برگزیده ای از طرف خداوند انتخاب شده است که ما حق تغییر آن را نداشته باشیم یا رأی و نظر خود و حیله جنگی است؟ پیامبر ρ فرمود: «آری نظر خودم و استراتژی جنگی می باشد».

حباب گفت: ای رسول خدا! اینجا مکان مناسبی نیست. مردم را بردار تا نزدیک چاههای بدر برسیم. سپس منبع آب پشت سر ما قرار می گیرد پس ما از آب می نوشیم و کافران نمی توانند بنوشند، و پیامبر ρ به این صحابی سرباز قهرمان و مخلص جواب مثبت داد. (ابن قیم، 1399، ج 3، ص 175).

در غزوه احزاب پیامبر ρ به رأی سلمان فارسی τ در حفر خندق عمل کرد. (ابن قیم، 1399، ج 3، ص 271).

شخص مجتهد وقتی نظرش موافق حقیقت در آمد دو اجر دارد و اگر موافق نبود یک اجر می برد.

در غزوه بنی قریظه پیامبر ρ فرمود: «کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، نماز عصر را جز در بنی قریظه نمی خواند». (البخاری، 1388، ج 1/ 321).

بعضی از آنها گفتند: نماز را باید در بنی قریظه بخوانیم هر چند که وقت نماز عصر سپری شده باشد و بعضی دیگر گفتند: منظور پیامبر ρ سرعت و عجله کردن بوده است و در راه نماز خواندند. و عمل این دو گروه به پیامبر ρ رسید و پیامبر هر کدام از اینها را بر اساس اجتهاد و رأی خودشان و دانست و آن را صحیح دانست.

آزادی اندیشه در اسلام تنها به معنای مباح بودن نشر و پخش این اندیشه نیست بلکه فراتر از این به معنای فرض می باشد که این نظر را در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر انتشار بدهد. و این امر اصلی است که اسلام آن را بیان داشته است و آن را یکی از ویژگیهای امت قرار داده است و توسط آن جای برتری را اشغال می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ (آل عمران/ ١١٠). «شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده اید امر به معروف و نهی از منکر می نماید و به خدا ایمان دارید».

در اصل واجب بودن رأی نوعی مسؤولیت اجتماعی است و مادامی که نفع عمومی داشته باشد و منجر به مفسده بزرگتری نشود واجبی اسلامی است. صاحب رأی و اندیشه قدرتی دارد که می تواند به تنهایی آن را

فرض کند. «کسی از شما اگر امر منکری را دید با دستش آن را تغییر بدهد و اگر نتوانست با زبانش آن را تغییر بدهد و اگر نتوانست با قلبش آن را تغییر بدهد، و این ضعیف ترین مرحله ایمان است». (مسلم، الصحیح، ج 1/ 69).

رأی و نظر خود را محکم اعلام کردن یکی از صفات جامعه مسلمانان است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ (توبه/ ۷۱). «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می خوانند و از کار بد باز می دارند».

بلکه عدم اعتراض به منکر یعنی بی احساس بودن نسبت به آن و بدتر شدن فساد و رواج آن. و این نشانه هلاک امتها و نابودی ملتها و دوری از رحمت خداوند است. خداوند متعال می فرماید: ﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩﴾ (مائده/ ۷۹- ۷۸). «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می کردند و از حد می گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند دست نمی کشیدند و همدیگر را از زشت کاریها نهی نمی کردند و پند نمی دادند. و چه کار بدی می کردند!».

حال آنکه واجب است که آزادی اندیشه را به عنوان وسیله ای برای دعوتهای مخرب و مذاهب منحرف بر نگزینیم و عقلهای مردم را تباه نکنیم به گونه ای که هر چیز باطل و چرندی را به بهانه اینکه آزادی بیان است میان آنها رواج بدهیم. بلکه واجب است که در ایجاد رأی عمومی و بهتر و روشنگر که اساس آن علم و مسؤولیت کلمه باشد بکوشیم. تا این کلام خداوند را محقق کنیم که می فرماید: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ٣٦﴾ (اسراء/ ۳۶). «از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی. بی گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جویی از آن قرار می گیرد».

3-3-2- حق عمل:

در اسلام هر عملی که به خاطر رضای خداوند باشد، عبادت است بنابراین اسلام بیکاری را نمی شناسد و آن را بیان نکرده است. تمامی انبیاء همگی کار کرده اند. پیامبر ρ می فرماید: «خداوند هیچ نبی ای را نفرستاده

است که چوپانی نکرده باشد. گفتند: و شما ای رسول الله، فرمود: من طبق یک بیست و چهارم گوسفندان برای اهل مکه چوپانی کرده ام». (البخاری، 138، ج 2/ 789).

پاکترین و بهترین کسب و کار آن است که انسان از آن بخورد. پیامبر ρ می فرماید: «هیچکس تا به حال غذایی بهتر از غذای کسی که از عمل خودش می خورد، نخورده است. و داود نبی خداوند از دسترنج خود می خورد.». (البخاری، ج2/ 730).

ویژگی برتر داود υ این بود که از دسترنج خود می خورد چون از یک طرف او نبی بود که مثل یک پادشاه بود و پادشاهان به طور طبیعی نیازی ندارند که از دسترنج خود بخورند، حال آنکه داود υ می خورد.

بلکه اسلام مرتبه کار را بالا برده است یعنی آن را همراه نوعی از جهات ذکر می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ﴾ (مزمل/ ۲۰). «گروهی دیگر برای جستجوی روزی و بدست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می کنند، و دسته دیگر در راه خدا می جنگند».

روایت شده است که مردی از کنار پیامبر ρ می گذشت و اصحاب پیامبر ρ نشاط و فعالیت وی را دیدند و گفتند: «ای رسول خدا اگر این فعالیت در راه خدا بود، پیامبر ρ فرمود؛ «اگر برای تأمین مخارج فرزند کوچکش بیرون بیاید، در راه خداست، اگر برای تأمین هزینه پدر و مادر پیرش بیرون بیاید، در راه خدا است و اگر برای تأمین هزینه خود بیرون بیاید تا آن را سالم نگه دارد، در راه خداست. ولی اگر برای ریا و فخر فروشی بیرون بیاید در راه شیطان است». (الطبرانی، المعجم الکبیر، 19/ 29، الصغیر2/ 60).

از طرف دیگر کار اگر به قصد رضای خدا باشد عبادت است و بعضی از گناهان را می پوشاند. پیامبر ρ می فرماید: «بعضی از گناهان هستند که هیچ چیزی بجز تلاش برای کسب در آمد و معیشت، آنها را نمی پوشاند». (الطبرانی، المعجم الوسط).

در مفهوم اسلامی عبادت به معنای عام آن به برپایی یک نظام اجتماعی می انجامد، علاوه بر این عبادت مراسمی است که باید انجام شود. بنابراین پیامبر ρ از گوشه نشینی و رهبانیت نهی کرده است. «در اسلام رهبانیت و گوشه نشینی وجود ندارد». (الدارمی، 1987، شماره 2/ 179).

روایت شده است که پیامبر ρ مردی را دید که به مردم ظلم می کند در مورد او پرسید، گفته شد که: این عابد ماست. پیامبر ρ گفت: چه کسی خرج او را می دهد؟ گفتند: همگی ما خرج او را می دهیم. پیامبر ρ فرمود: همگی شما از او بهتر هستید». (ابن منصور، 2/ 328، شماره 2919).

روایت شده است که: مردی مانند این مرد بر عمر بن خطاب τ وارد شد، و عمر مثل پیامبر ρ در مورد او سوال کرد گفتند: برادر آن مرد است. به عمر گفت: «برادرش از خودش عابدتر است». (ابوزهرة، د. ت، ص98).

بی اعتنا بودن نسبت به کار و کار نکردن اخلاقی است که اسلام آن را دوست ندارد. پس شایسته نیست که در جامعه اسلامی نیروهای بیکار وجود داشته باشند که مایل باشند که بر دوش دیگران زندگی کنند و سر بار آنها شوند. بلکه بر هر مسلمانی لازم است که در هر حرفه ای که دوست دارد هر چند که از نظر مردم پست و خوار باشد، کار کند. پیامبر ρ می فرماید: «اگر هر کدام از شما طنابی بر دارد و به کوه برود و پشته ای چوب بر پشتش بگذارد و آن را بیاورد و بفروشد، بهتر است از اینکه از مردم گدایی کند که بعضی به او می دهند و بعضی نمی دهند». (البخاری، 1388، ج 2/ 535).

از جمله روایتهای عمر بن خطاب τ در مورد دعوت به کار این است که می گوید:

- خداوند به کسی که فضل سخن را رها کرده و فضل عمل را بر آن ترجیح می دهد، رحم می کند.
- قوت و توان در کار است. پس کار امروز را به فردا مینداز.
- متوکل (توکل کننده) کسی است که دانه ای را در زمین می کارد و به خدا توکل می کند.

وقتی که اسلام کار کردن را بر فرد واجب دانسته است برای این است که جایز نیست که شخص با گدایی یا غارت و چپاول زندگی کند. چون در همان حال پیدا کردن کار حق دولت است و بر دولت اسلامی واجب است که برای کسانی که توانایی انجام کار دارند، کار فراهم کند و از حقوق آنها دفاع کند. (العیلی، 1394، ص480).

پیامبر ρ به اعتبار اینکه رئیس دولت و رهبر امت بود، دروازه کار و تهیه وسایل آن را برای کسی که کار بخواهد و قادر به آن باشد، گشوده است. مردی از انصار از پیامبر گدایی کرد، پیامبر ρ به او گفت: آیا در خانه چیزی داری؟ گفت: آری نمد زینی دارم که قسمتی از آن را می پوشم و قسمتی را پهن می کنم و قدحی دارم که در آن آب می نوشم. پیامبر ρ فرمود: هر دوی آنها را بیاور، او آن دو را آورد و پیامبر ρ آنها را از او گرفت. و گفت: چه کسی این دو را از من می خرد؟ مردی گفت: من آنها را به یک درهم می خرم. پیامبر ρ دو بار و سه بار فرمود: چه کسی آن را به بیشتر از یک درهم می خرد؟ مردی گفت: من به دو درهم می خرم. سپس پیامبر ρ آنها را به او داد و دو درهم را از او گرفت و به مرد انصاری داد و گفت: با یکی از این درهمها غذایی بخر تا از هلاکت رهایی یابی، و با دیگری تیشه ای بخر و نزد من بیا، آن مرد نزد پیامبر ρ آمد و

پیامبرρ با چوبی که در دست داشت او را زد و گفت: برو و هیزم جمع کن و آن را بفروش و تا پانزده روز تو را نبینم. پس آن مرد رفت و هنگامی که آمد ده درهم کسب کرده بود. که با مقداری از آن لباس خرید و با مقداری غذا خرید. سپس پیامبر ρ به او گفت: «این برای تو بهتر از گدایی کردن است که در روز قیامت به صورت لکه ای بر صورت تو می ماند». (البخاری، 1388، ج 2).

و این همان چیزی است که امام غزالی مدنظر داشته است. یعنی بر ولی امر مسلمانان واجب کرده است که آلت و ابزار کار را برای کار فراهم کند. (الغزالی، 1389، ج 9، ص746).

کسی که فقه اسلامی را بررسی می کند در می یابد که فقهاء زیادی کار و تهیه فرصتهای آن را واجب دانسته اند و به هر انسانی کار مناسبی را واگذار کرده اند. و این همان تنظیم جمعی و سالمی است که ثمره هر یک از نیروها زیاد می شود بدون آنکه نیروی بیکار مانده باشد یا نیرویی کمتر از اندازه کار انجام داده باشد. و یا نیرویی بیش از اندازه کار انجام داده باشد که کار را خراب می کند (ابوزهرة، د. ت، ص 128).

بعد از اینکه اسلام به کار و زیاد کردن فرصتهای کار تشویق کرده است بر کارگر نیز واجب کرده است که کارش را با محکمی و درستی انجام بدهد. پیامبر ρ می فرماید: «خداوند دوست دارد وقتی یکی از شما کاری انجام می دهد آن را با محکمی انجام دهد». (ابویعلی، 1257). و این کار را برای نزدیکی به خداوند انجام دهد.

اما وقتی که کارگر در کار خود سستی کند و منفعت کار را تباه کند یا با خیانت و کم کاری منفعت آن را نابود کند ضامن آن است. (ابن قدامه، ج 5، ص496، الکاسانی، ج 2، ص 212).

از لحاظ شرعی خیانت در کار کردن جایز نیست. «کسی که به ما خیانت کند از ما نیست». (مسلم، الصحیح، ج 1/ 99). اسلام به کار حلال دعوت می کند و کار حرام را ممنوع می داند. مانند کاری که به درست کردن می و شراب می انجامد. کاری که منجر به حرام می شود، خود نیز حرام است. و ابزار و وسایل نیز حکم هدف و غایت را دارند (ابن القیم، 1389، ج3، ص 147).

اسلام کاری را که به ضرر خود کارگر یا دیگری تمام بشود نیز ممنوع و حرام اعلام کرده است بخاطر تحقق این اصل شرعی که می گوید: «**لا ضرر ولا ضرار**» (مالک، الموطأ، 1970، ص 529). اسلام اشتیاق و تأکید خود را با انصاف کارگر و دادن حق وی به طور کامل و بدون کمی یا ظلم، کامل کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ﴾ (هود/ ٨٥). «از چیزهای مردم نکاهید». و پیامبر ρ می فرماید: «حق کارگر را قبل از آنکه عرقش خشک بشود، بپردازید». (ابن ماجه، 1384، شماره 2/ 817).

از طرف دیگر اسلام برای دادن حق کارگر به طور کامل و بدون کاستی سیستم انگیزه کارگر را مقرر کرده است، کارگری که فعالیت وی قابل مشاهده است تا فعالیت و ثمره وی بیشتر بشود باید حقش را به طور کامل پرداخت. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ۝٣٩ وَأَنَّ سَعۡيَهُۥ سَوۡفَ يُرَىٰ ۝٤٠ ثُمَّ يُجۡزَىٰهُ ٱلۡجَزَآءَ ٱلۡأَوۡفَىٰ ۝٤١﴾ (نجم/ ۴۱- ۳۹). «و اینکه برای انسان پاداش و بهره ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و اینکه قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد. سپس سزا و جزای کافی داده می شود».

وقتی که جسم نیروی محدودی دارد و خسته می شود و روح و جان نیز نیرویی محدودی دارد که خسته می شود بنابراین وقتی نیرو و توان شخص تمام شد، اسلام حق استراحت به کارگر داده است. و برای حفظ سلامت خود و تجدید نیروی وی و انجام واجبات خدا و خود و خانواده اش ساعت کاری را مشخص و محدود کرده است. «پروردگار تو بر تو حق دارد و بدن و بر تو حق دارد پس حق هرصاحب حقی را ادا کن». (البخاری، 1388، شماره 2/ 813، 1159).

خلاصه آنچه که مورد هدف اسلام است این است که حق معیشت را به طور شایسته برای کارگر ضمانت کند. که این حق شامل تغذیه، پوشاک، مسکن و توجه بهداشتی می شود. و این امر با فراوان کردن فرصتهای کار برای کارگر دادن حق کامل وی بعد از پایان کارش می باشد. و دستمزد وی با کارش اگر زیاد نباشد باید مساوی باشد. و با وجود علاقه و انگیزه وی، او را تشویق کند و مهارتهایش را توسعه بدهد و سطح انجام کار وی را تحسین کند و مواهب وی را صیقل بدهد. و کار طاقت فرسا و بیش از توان به او ندهد، و در رعایت این امور باید مصالح عمومی را رعایت کند و ضرری به مصلحت عمومی وارد نکند. چون مصلحت عمومی مقدم بر مصلحت خصوصی است. چون به مصلحت غایی امت می انجامد.

وقتی قدرتها و نیروهای فرد به اندازه هزینه ها و مخارج وی درآمدزا نیستند اسلام حق دیگری برای وی در نظر می گیرد که حق مسؤولیت و ضمانت اجتماعی است که از بیت المال مسلمانان باید پرداخت شود. سطح مناسبی از زندگی کریمانه که شایسته حقوق و کرامت انسان باشد، متعهد می شود.

3-3-3- حق مشارکت سیاسی:

مشارکت سیاسی امروزه به دو چیز معنا می شود:

نخست: حق هر انسانی است که مدیریت های کوچک یا بزرگ را سرپرستی نماید. مادامی که شایستگی و اهلیت آن مدیریت را داشته باشد.

دوم: حق هر انسانی است که رأی و نظر خود را در مورد امور عمومی جامعه بدهد و طبق نظر خود در چارچوب ضوابط شریعت آنها را نقد و بررسی کند. (الغزالی، د. ت، ص67).

در مورد نمونه اول؛ اسلام به ندای فطرت فرد مسلمان پاسخ نمی دهد و به حکم مدنی و اجتماعی بودن سرشت وی نیاز او را به زندگی در جامعه لبریز می کند. بلکه او را به عنوان عنصری کارآمد در پیشبرد و هدایت زندگی روزمره قرار می دهد، و انصاف این است که فرصت های مناسب و به اندازه کفایت و لیاقت افراد در مدیریتهای دولت مسلمان به آنها داده شود. از اینجا عدالت محقق می شود و رشد و پیشرفت امت که صدق پیدا می کند. چون در حاشیه قرار دادن افراد، بی حرمتی به حق سیاسی آنها در مشارکت زندگی عمومی و تعطیل کردن نیرو ها و ملکه های ثمر بخش آنها است.

مشارکت سیاسی قدر دانی از منابع غنی و خلاق انسانی است. پیامبر ρ در این مورد می فرماید: «کسی که به عنوان رهبر گروهی انتخاب شده باشد و در آن گروه کسی وجود داشته باشد که خداوند بیشتر از آن رهبر از وی راضی باشد، در حقیقت آن رهبر به خدا و رسول خدا و مؤمنان خیانت کرده است». (الحاکم، 1978، 4/ 93- 92).

این دستور پیامبر ρ است که حق مشارکت برای انتخاب بهترین فرد، و همچنین آزادی مدیریت وظایف برای کسی که اهلیت آن را در خود می بیند، وجود داشته باشد.

در مشارکت اعتماد به نفس و عشق به امت و جامعه بیشتر می شود. و سازمانهای جامعه پر از مردمانی می شود که همتهای والا دارند و جانها و روحهایی دارند که شیفته تعالی و پیشرفت امور از پستیها و گودیها می باشند. در این مورد شیخ محمد خضر بن حسین می گوید: وقتی پرتوهای آزادی بر امت تابید با پرتوهای آن در هر سرزمینی آمال و اهدافشان گسترش می یابد، و همت آنها بزرگ می شود، و در جانهای آنان استعداد نیروی انجام کارهای ارزشمند زنده می شود، و عقل آنها از لحاظ علمی سیراب می شود. و نظر آنها به اهداف دور است که اداره های حکومت را آگنده از مردمانی می کند که راههای مصلحت حقیقی جامعه را می دانند و آن را از مسیر سیاست عادلانه اش منحرف نمی کند. (حسین، 1327، ص 61).

مشارکت، آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی وقتی محقق می شود که به ایجاد جامعه مودت و رحمت بیانجامد که مصداق کلام پیامبر ρ است که می فرماید: «مؤمنان در محبت ورزیدن و مهربانی کردن به همدیگر مانند بدنی هستند که هر گاه عضوی از آن به درد آمد سایر اعضای بدن با تب کردن و نخوابیدن با او همدردی می کنند». (البخاری، 1388، 10/ 438).

بنابراین فقهای مسلمان بیان کرده اند که: وظیفه ولی امر مسلمانان است که برای کارهای مسلمانان تواناترین و شایسته ترین آنها را انتخاب کند تا اجابت این امر خداوند متعال باشد که می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِ﴾ (نساء/ ۵۸). «بی گمان خداوند به شما دستور می دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانید. وهنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید».

پس بر ولی امر واجب است که برای هر یک از کارهای مسلمانان فردی را که برای آن کار شایسته تر است مسؤول کند. چون رویگردانی از فرد بر حق و شایسته تر و انتخاب کسی که به دلیل فامیلی یا سرپرستی یا دوستی یا همشهری یا هم مذهبی یا هم جنسی یا بخاطر گرفتن رشوه (مال یا منفعت یا غیره) و یا به خاطر نفرت و کینه ای که از فرد شایسته تر دارد و یا دشمنی که با وی دارد، قطعاً خیانت به خدا و رسول خدا و مؤمنان است. (ابن تیمیه، 1387، ص14- 13).

همچنان که اسلام به حق مرد اعتراف کرده است به حق زن نیز در مدیریت اموری که با ویژگی و استعدادهای وی به عنوان یک زن معارض نباشد و یا به عفت وی خدشه وارد نکند، اعتراف کرده است. (الشیشانی، د. تف ص684).

چون زن خواهر مرد است، و مرد و زن در ارزش انسانی مشترک و تعامل انسانی و کرامت انسانی مساوی هستند و نصوص زیادی از کتاب و سنت بر این امر دلالت می کند، از جمله خداوند متعال می فرماید: ﴿فَٱسۡتَجَابَ لَهُمۡ رَبُّهُمۡ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰۖ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖ﴾ (آل عمران/ ۱۹۵). «پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که بکار خاسته باشد -خواه زن باشد یا مرد- ضایع نخواهم کرد. پاره ای از شما پاره ای دیگر هستید». و همچنین می فرماید: ﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيۡهِنَّ دَرَجَةٞ﴾ (بقره/ ۲۲۸). «و زنان از همچون حقی که [شوهران] به طور شایسته بر آنان دارند، بر خور دارند و مردان بر آنان [به مرتبتی] برتری دارند». و پیامبر ρ می فرماید: «زنان خواهر مردان هستند». (ابوداود،1372، شماره 61، 236).

بلکه اسلام در اندازه گیری هم سطحها و حق مشارکت سیاسی در دولت اسلامی پای را فراتر از این گذاشته است و این حق را برای ذمیها بجز در بعضی از وظایف مهم قرار داده است، و این شغلها نیز به اقتضای مشروط بودن به اسلام، شامل آنها نمی شود. از جمله این وظایف، حق ریاست دولت «ولایت عظمی» و وزارت

تفویض (وزیر مختاری) که امروزه در مقابل نخست وزیری است و امیر جنگ، و امیر مناطق (استاندار) می‌باشد. چون اینها وظایفی هستند که شاغل آنها باید امور دینی و حمایت دولت را انجام بدهد و در جمع و جماعت امانتدار باشد و اینها اموری هستند که مرتبط به عقیده و عبادات می باشد که جایز نیست غیر مسلمان بر آنها ولایت داشته باشد». (الشیشانی، 1400، ص 673).

اما جایز است که اهل ذمه وظایف و مدیریتهای دیگری که مربوط به اجرا و اداره امور دنیوی هستند را در دست بگیرند. مانند امور اجرایی نه امور تفویضی. (الماوردی، 1386، ص 27- 25).

اما امر دوم از مشارکت، که باید هر انسانی نظر و رأی خود را در مورد امور عمومی اعلام بکند. توسط اسلام با سه امر حفظ و مصون شده است. (ابوزهرة، د. ت، ص 201):

نخست: اسلام امور مسلمانان را به صورت امور مشورتی در میان آنها قرار داده است. و این امر آنها را درحکم به عنوان شریک قرار می دهد تا تابع اختیار خود باشند. پس از اختیار خود بهره می برند، و اگر انتخاب بد کرده باشند، بدی آن را می چشند. و وظیفه آنهاست در این هنگام آن را با امر به معروف و نهی از منکر معالجه کنند.

شورا اصلی اصیل در جوهر نظام سیاسی اسلام است که شریعت اسلامی به آن اشاره کرده است، و از جمله سوره های قرآن سوره «الشوری» می باشد.

شورا با قرآن و سنت، ثابت شده است. در قرآن کریم دو آیه بر شورا تأکید می کنند و آن را می ستایند یکی از این دو آیه این است که خداوند متعال می فرماید: ﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران/ ۱۵۹). «از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی، و اگر درشتخوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراگنده می شدند. پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما، و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. و هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفتی بر خدا توکل کن؛ چرا که خدا توکل کنندگان را دوست می دارد».

این آیه خطاب به پیامبر ρ است که با صیغه امر می باشد، و اصل این است که صیغه امر مقتضی بر وجوب است. پس وقتی که این امر متوجه پیامبر ρ است، در حالی که به خاطر نزول وحی بی نیاز از مشورت می باشد. به طریق اولی شورا بر والیان و مدیران کشور واجب می باشد.

آیه دوم می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾ (شوری/ ۳۸). «و کسانیند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می گویند، و نماز را چنان که باید می خوانند، و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است، و از چیزهائی که بدیشان داده ایم صرف می کنند».

در این آیه خداوند مؤمنان را با صفات جماعت مسلمان وصف و مدح کرده است. و امور واجبی را از جمله لبیک گفتن به واجبات خداوند و ادای نماز و کمک های واجب تضمین کرده است که بر اهمیت و وجوب شورا دلالت می کند. و وجوه دلالتی این آیه وجوب عمل به شورا برای حاکم و محکوم و شهروندی می باشد.

پس شورا بر حاکم واجب است تا حکومت تبدیل به دیکتاتوری نشود و بر شهروندان و مردم نیز واجب است که همراه حاکم در شورا سهم داشته باشند تا تبعات مشارکت خود را تحمل کنند.

ابن عطیه می گوید: «شورا از قواعد شریعت و اهداف احکام می باشد. پس علماء و دیندارانی که مشورت نکنند، عزلشان واجب است. و این چیزی است که خلاف ندارد». (القرطبی، 1356، ج 4، ص 249).

ابن خویزمنداد می گوید: «بر والیان واجب است در چیزهای که نمی دانند و برای آنان مشکل است با علماء مشورت کنند. و در امور متعلق به جنگ با جنگجویان و در امور متعلق به مصالح عمومی با مردم و در امور متعلق به مصلحت و آبادانی کشور با نویسندگان و وزراء مشورت کند. در سنت آمده است: «کسی که خودرأی باشد، گمراه می شود». و آیه ای ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ دلیل بر جایز بودن اجتهاد در امور و عمل به ظن است. (طبلیه، د. ت، ص543).

بنابراین صفاتی که شخص را لایق و اهل شورا می سازد. برتری در یکی از زمینه های ضروری زندگی برای بیداری امت است. علاوه بر این باید مردم به اخلاص بر شایستگی آنها اطمینان و اعتماد پیدا کرده باشند. (القطان، د. ت، ص210).

همچنان که در شورا حق با اکثریت است گاهی ممکن است که حق با اقلیت باشد. مثلاً مسأله ای برای شورا پیش می آید و هر یک از آنها رأی خود را اعلام می کنند سپس امام و رهبر امت نظری را که مصلحت مردم در آن است بر می گزینند هر چند که رأی غالب را کسب نکرده باشد. و این امر در تاریخ سیاسی اسلام ثبت شده است و مطابق واقعیت زندگی سیاسی صدر اول امت اسلام می باشد.

در هر حال شورا یک نظر اجتهادی است که امکان درست یا اشتباه بودن آن وجود دارد. ولی از امنیت نزدیک و از پراگندگی به دور می باشد و در عین حال بر حاکمی که شرایط امامت را دارد نیز لازم نیست که به

نظر شورا عمل کند. وظیفه حاکم است که مشورت خواهی کند و وظیفه اوست که بعد از مشورت نظر بهتر را برگزیند. (القطان، د. ت، ص 209).

دوم: رأی و نظر انسانها مصون و معصوم نیست. بلکه تمامی انسانها در مقابل خداوند و شریعت او یکسان هستند. همگی انسانها، حتی پیامبر ρ گاهی اشتباه می کنند و گاهی درست نظر می دهند. پیامبر ρ در غیر از زمینه های حلال و حرام اجتهاد می کرد، و گاهی درست اجتهاد می کرد و گاهی اشتباه اجتهاد می کرد. اگر درست اجتهاد می کرد وحی آن را تأیید و اگر اشتباه اجتهاد می کرد آن را تصحیح می کرد. و گاهی وی را سرزنش می کرد همچنان که در مورد اسیران غزوه بدر بنا به رأی ابوبکر τ در قبول فدیه سرزنش شد. خداوند متعال می فرماید: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي ٱلْأَرْضِ ۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلْأَخِرَةَ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَّوْلَا كِتَٰبٌ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَآ أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾﴾ (انفال/ ۶۸- ۶۷). «هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد، مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد. شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید، در صورتی که خداوند سرای آخرت را می خواهد و خداوند عزیز و حکیم است، اگر حکم سابق خدا نبود، عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیه اسیران گرفته اید و شتابی که ورزیده اید) به شما می رسید».

پیامبر ρ تا جایی که امکان داشت از خطا و اشتباه احتراز می کرد و آن را به رأی عمومی واگذار می کرد تا تجاهل وی ممکن نباشد. بنابراین بعضی از صحابه به قتل عبدالله بن ابی بن سلول (سردسته منافقان) اشاره کردند ولی پیامبر ρ آن را رد کرد. چون امثال این وقایع موجب سوء استفاده بعضی از دشمنان اسلام یا مسلمانانی که کینه و نفرت در دل دارند، خواهد شد، و می گویند که: محمد اصحاب خود را می کشد. چون عبدالله بن سلول اسلام خود را اظهار کرده بود و ظاهراً از زمره صحابه به شمار می آمد. (خلیل، 1394، ص 348).

تحمیل نظر حاکم باعث کم شدن آراء و نظرات و تنگی آنها می شود یعنی حاکم معتقد به دوری خود از خطا باشد یا اطرافیان ریاکار وی این اعتقاد را برای او آراسته کرده باشند یا معصومیت حاکم به عنوان اصلی از اصول روابط وی با مردم قرار گرفته باشد. (ابوزهرة، د. ت، ص202).

سوم: آنچه که اسلام آن را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر واجب کرده است این امر واجب یعنی مشارکت سیاسی را برای مردم سهل می کند. و اسلام برای مردم مباح کرده است که در مورد اعمال وکارهای حاکمان در اموری که فتنه یا تشویق به فساد نباشد رأی و نظر خود را اعلام کنند.

پیامبر ρ امثال این نظرات را چه از طرف مؤمنان و چه از طرف منافقان می پذیرفت. از طرف مؤمنان مانند داستان حباب بن منذر جموح τ در غزوه بدر -که به خاطر عم پیامبر از صدق و اخلاص دین وی و اشتیاق او به مصلحت عالی اسلامی از او پذیرفت- و از طرف منافقان مانند سرزنشهای کلامی آنان، که پیامبر ρ با توجه به اخبار خداوند متعال از کفر و دشمنی پنهانی آنان خبر داشت ولی با وجود این با آنان مدارا می کرد تا شاید دروازه ورود به اسلام برای امرا و کسانی که بعداً می آیند باز باشد و بهانه ای به عنوان ممانعت از حق نظر دادن مردم وجود نداشته باشد. و قرآن کریم به آنچه که منافقان گفته اند اشاره کرده و می فرماید: ﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ ۝٥٨﴾ (توبه/ ۵۸). «در میان آنان کسانی هستند که در (تقسیم) زکات از تو عیبجوئی می کنند و ایراد می گیرند، اگر بدانان چیزی از غنائم داده شود خشنود می شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هر چه زودتر خشم می گیرند».

از جمله آنچه که از ابن مسعو τ روایت شده است که می گوید: «در جنگ حنین پیامبر ρ در تقسیم غنائم بعضی از مردم را ترجیح داد از جمله به اقرع بن حابس صد شتر و به عیینة بن حصن نیز صد شتر داد، و بعضی از اشراف عرب را نیز ترجیح داد. پس مردی گفت: این است تقسیم عادلانه و به خاطر رضای خدا؟ گفتم: قسم به خدا به پیامبر ρ خبر می دهم، سپس پیامبر ρ آمد و آنچه را که آن مرد گفته بود به او خبر دادم. ناگهان چهره پیامبر ρ دگرگون شد و مانند طلا زرد شد. سپس گفت: وقتی که خدا و رسولش عدل نورزند، چه کسی عادل است. بعد گفت: خداوند موسی را بیامرزد که از این بیشتر اذیت شد و صبر کرد». (البخاری، 1388، ج 8/ 34).

همچنین خلفای راشدین از پیامبر ρ پیروی کرده اند. از ابن عباس ب روایت شده است که می گوید: عیینة بن حصن بر برادرزاده اش حر بن قیاس وارد شد. و این حربن قیس یکی از نزدیکان عمر τ بود و یکی از قاریان اصحاب مجلس عمر و یکی از مشاوران او بود. عیینة به برادرزاده اش گفت: ای برادرزاده ام! تو نزد این اسیر جایگاه و شأنی داری. برای من اجازه رفتن به پیش او را بگیر. و عمر τ اجازه ورود داد و هنگام ورود گفت: «زنده باشی ای ابن خطاب، قسم به خدا، تو زیاد به ما نمی بخشی و در مورد ما با عدل حکم نمی کنی. عمر τ عصبانی شد و حتی نزدیک بود با او در افتد، حر به او گفت: ای امیرمؤمنین خداوند به نبیش گفته است: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ۝١٩٩﴾ (اعراف/ 199). «عفو پیشه کن و امر به معروف و کارهای نیک بکن و از جاهلان روی بگردان». و این شخص نیز از زمره جاهلان است، قسم به خدا عمر هنگام تلاوت این آیه دیگر کاری نکرد. (القرطبی، 1356، ج 7، ص 347).

دو امام شهید وعادل، عثمان و علی ب با شدیدترین نقد و سرزنش و ناسزای مخالفان خود مواجه شدند و از نیروی حاکم بودن و غلبه سلطان استفاده ای نکردند. (ابوزهرة، د. ت، ص203).

این امام علی τ است که درحال سخنرانی کردن با کلام خالص و نابی روبرو شد، و آن چیزی بود که خوارج به وی می گفتند: «**لا حکم إلاَّ الله**» و جواب امام علی با حکمت و مدارا به آنان این بود که: «کلامی حق است که منظور باطلی از آن برداشت شده است». آری حکم فقط برای خداوند است ولی اینها می گویند که: قدرت و سلطه فقط برای خداوند است حال آنکه برای امیر خوب یا بد لازم است که قدرت داشته باشد تا مؤمنان در سایه قدرت وی کار بکنند و از کافران در امان باشند تا زمانی که مرگ آنها فرا می رسد و دشمنان را با آن بکشد و راهها را امن کند و حق ضعیف را از قوی بگیرد تا از نیکی وی خوشحال بشوند و از بدی وی رهایی بیابند. و نیروی تحمل شنیدن نظر مخالف این گونه می باشد، حتی اگر از طرف فرد غیر شایسته ای باشد. (ابوزهرة، د. ت، ص203).

3-3-4- حق ملکیت

3-3-4-1- دیدگاه اسلام در مورد ملکیت:

اسلام حق ملکیت را موافق طبیعت انسان و فطرتی که بر آن سرشته شده است، بیان کرده است. چون انسان بر اساس عشق به مال و تنگ نظری نسبت به آن آفریده شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَتُحِبُّونَ ٱلۡمَالَ حُبّٗا جَمّٗا﴾ (فجر/ ۲۰). «و اموال و دارائی را بسیار دوست می دارید». و می فرماید: ﴿ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ (کهف/ ۴۶). «دارائی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند».

اسلام در میان نظامهای مختلف اقتصادی از جهت نگرش وی به ملکیت، راه میانه ای را پیموده است. بعضی از اینها به انواع مختلف ملکیت بدون هیچ ضابطه ای اجازه می دهند و بعضی دیگر جز به ملکیت جمعی و مخصوصاً ملکیت بهره آور اجازه نمی دهند. اما اسلام حق ملکیت فردی را در آنچه که محقق کننده مصلحت فرد است، بیان می دارد. و حق منسجم وی را همراه با خوی دوست داشتن تملک بنیان نهاده است. تا نیروهای ثمره بخش و نیروی فکر و رشد شخصیتی وی در همکاری با جامعه زیاد شود. و وظیفه اجتماعی خود را در قبال آن انجام بدهد. و از طرف دیگر حق ملکیت جمعی را نیز بیان داشته است و این همان چیزی است که شریعت آن را به عنوان دست مایه عمومی جماعت مسلمانان قرار داده است و آن را به طور کلی حق جامعه قرار داده است تا رهبر آن جامعه منافع آن را به کسانی که نمی تواند امور مالی خود را اداره کنند یا کسانی که مالی ندارند یا قدرت مال داری ندارند، بدهد. و مقداری از این سرمایه اموال ثروتمندان است نه ملک خاص

کسی که به عنوان حق جمع قرار داده اند و مقداری از این سرمایه از مالی گرفته شده که همان نوع اول می باشد در وجهی که شریعت تعیین کرده است. (ابن عاشور، د. ت، ص 191).

بدین ترتیب توازن بین فرد و جامعه محقق می شود. و جانب فردی بر جانب جمعی چیره نمی شود که ثروتمند را ثروتمندتر و فقیر را فقیرتر بگرداند. جانب جمعی نیز بر جانب فردی چیره نمی شود. که فرد را حاشیه ای و بی ارزش قرار بدهد. مانند اینکه فرد ابزاری بیش نباشد که تمام انگیزه های کارآمد را در خود بکشد.

بعض از آیات قرآن کریم حق ملکیت فردی را بیان می دارند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنفِقُواْ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسۡتَخۡلَفِينَ فِيهِۖ﴾ (حدید/ ۷). «و از چیزهایی ببخشید که شما را در آنها نماینده (خود در تصرف) کرده است». و می فرماید: ﴿إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞۚ﴾ (تغابن/ ۱۵). «قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیله آزمایش شمایند». و می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ﴾ (بقره/ ۲۷۴). «کسانی که دارائی خود را در شب و روز صرف می کنند».

علاوه بر این آیاتی نیز وجود دارند که حق ملکیت جمعی را بیان می کنند و ملکیت را به خداوند متعال نسبت می دهند. بخشنده ملک و دارنده آن کسی است که آن را خلق کرده است، و کسب آن را برای کاسبان آسان کرده و اسباب آن را فراهم ساخته است، و خداوند متعال به سعی و تلاش در خور این ملک و انجام آن در مصلحت جمع و عدم بد استفاده کردن و بد تصرف کردن در آن اشاره کرده است. چون اکثراً توجه مردم به ملک خصوصی است تا ملک عمومی. از آیاتی که در این مورد آمده است. کلام خداوند می باشد که می فرماید: ﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡۚ﴾ (نور/ 33) . «و از مال و ثروت خدا، که خدا به شما داده است، بدیشان بدهید». و می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡأَرۡضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ﴾ (اعراف/ 128). «بی گمان زمین از آن خدا است به کسانی از بندگان خود واگذار می کند که خود بخواهد».

وقتی اسلام حق ملکیت را بیان داشته است. التزام عمومی برای احترام آن و عدم تجاوز به آن یا هتک حرمت آن به ناحق بر آن مترتب کرده است و در این مورد خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ﴾ (بقره/ 188). «اموال خودتان را به باطل در میان خود نخورید».

پیامبر ρ می فرماید: «استفاده از مال هیچ مسلمانی جز با رضایت و خشنودی صاحب آن، حلال نیست». (احمد، المسند، 5/ 72، البهقی، 1353، 6/ 100، 8/ 182، الدار قطنی، 1386، 3/ 66).

بنابراین اسلام عذابی را برای کسانی که این التزام را نقض و به ملک غیر تجاوز می کنند، فرض کرده است. مثل عقوبت دزدی، راهزنی و غارت، خیانت در امانت و سایر عقوبتها. (زیدان، 1981، ص242).

3-3-4-2- محدودیت ها و شروطی که بر ملکیت وارد می شوند:

نخست: از نظر کسب ملک، اسلام برای به دست آوردن ملک شروطی را گذاشته است که باید ناشی از اسباب مشروع باشند. و اگر اینگونه نباشد، ملکیت را به رسمیت نشناخته است و آن ملک از نظر شرع یک ملک بی ارزش است.

اسباب مشروع ملکیت عبارتند از:

الف) تمامی انواع کارها خواه بدنی باشد یا ذهنی باشد، از جمله به دست آوردن چیزهای مباح مانند شکار، احیای اراضی موات، استیلای بر چراگاهها، استخراج معادن و گنجهای زیرزمینی. همچنین حق دارد که از ملکیت های فکری سازگار با اصول شریعت و ارزشهای اخلاقی نفع ببرد.

ب) عقود و تصرفاتی که ملکیت را منتقل می کند. ماند بیع، اجاره، هبه، وصیت و تمامی عقود دیگر که طبق شروط و تصرفات و کیفیتی که شریعت مقرر کرده است، مشروع می باشند.

ج) زاد و ولد مال؛ یعنی چیزهایی که از ملک متولد می شود یا رشد می کند؛ مثل زاد و ولد حیوانات و ثمره درختان و ... مشروع می باشند.

د) میراث؛ که انتقال ملکیت بعد از مرگ مورث است که به وارث می رسد. وقتی اسباب و شروط وجود داشته باشد و موانع وجود نداشته باشد. و فرقی نمی کند که ملک منقول باشد یا غیر منقول باشد.

دوم: از نظر رشد مال؛ اسلام بر طبق ضوابط مشروعی راههای رشد مال را منظم و مرتب کرده است. بنابراین آزادی مطلق را به مالک اجازه نداده است که حتماً به آشوب و ناهنجاری می انجامد. چون هر شخصی ملک خود را به هر طریقی که می خواهد- مشروع یا غیر مشروع- رشد می دهد.

اسلام برای همه اشخاص حق رشد ملکشان را قرار داده است خواه ملک کشاورزی باشد یا تجاری، یا صنعتی باشد فرقی نمی کند. در چارچوب ارزشها و فضایل و قواعد اسلامی در رشد ثروت، وقتی غایت و هدف مشروع باشد، باید وسیله رسیدن به آن نیز مشروع باشد.

در اینجا به بعضی از وسایلی که اسلام در مورد رشد مال آنها را حرام کرده است، اشاره می کنیم. و وسایل دیگری را که با علت حکم اینها مشترک باشند، می توان به آن قیاس کرد. که عبارتند از:

الف) حرام بودن انواع خیانت و نیرنگ، چون خیانت در معاملات به فقدان اعتماد و همکاری میان مردم می انجامد. و در اصل مسؤولیت اجتماعی و برادری و دوست داشتن همدیگر خلل وارد می کند. همچنان که به کسب غیر مشروع می انجامد و باعث کم شدن معاملات مالی و از بین رفتن اقتصاد می شود. «کسی که به ما خیانت کند، از ما نیست». (مسلم، الصحیح، 1388، ج 1/ 99).

ب) حرام بودن احتکار، اسلام احتکار را راه غیر مشروعی دانسته است. چون شخص محتکر نیازهای مردم را انبار می کند تا از این طریق سود کلانی به دست بیاورد. و بر بازار چیره شود. مخصوصاً کالاهایی که انبار می کند از نیاز های ضروری مردم باشد. این چیرگی بیشتر است. بنابراین وظیفه ولی امر مسلمانان است که در این حالت بر خلاف میل شخص محتکر کالاهای انبار شده را به قیمت روز خودشان بفروشد.

پیامبر ρ می فرماید: «کسی که غذایی را چهل روز احتکار و انبار کند، از خداوند بیزار است و خداوند نیز از او بیزار می باشد». (احمد، المسند، شماره 488)، و همچنین می فرماید: «کسی که احتکار بکند، گناهکار است». (ابوداود، 1372، شماره 3/ 271).

ج) حرام بودن ربا؛ اسلام ربا را حرام کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٧٥ يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ٢٧٦﴾ (بقره/ ۲۷۶- ۲۷۵). «کسانی که ربا می‌خورند [از قبر] بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که شیطان او را به آسیبی آشفته حال کرده باشد. این از آن است که گفتند: بیع مانند رباست، حال آنکه خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام شمرده است، پس هر آن کس که از [جانب] پروردگارش پندی به او رسید، آن گاه [از کار خویش] باز آمد، آنچه گذشت، او راست و کارش واگذار به خداوند است و هر آن کس که [به ربا] باز گردد، اینان دوزخی‌اند. آنان در آن جاودانه‌اند. خداوند [بهره] ربا را نابود می‌سازد و [برکت] صدقات را رشد می‌دهد و خداوند هیچ ناسپاس گناهکار را دوست نمی‌دارد».

چون در ربا اثر کردن مال و استفاده آن وجود دارد. شخص رباخوار وقتی به معاملات ربوی پناه می برد مال خود را از نفع عمومی منع و حبس کرده است. چون اگر همین مالش را در ساخت کارخانه، فروشگاه یا مزرعه به کار می برد سود بیشتری از استفاده ربوی آن می برد. چون با این کار تعدادی از مردم را در کارهای

مشروع پرثمر متمرکز کرده است که بیکاری را نیز از بین برده است. و سود آن هم به او و هم به جامعه می رسد. در حالی که در معامله ربوی تنها کسی که ظاهراً سود می برد خود رباخوار است. و جامعه از این امر ضرر کرده است. و علاوه بر این روح ترس ناشی از معاملات ربوی غالب می شود. و جرأت بهره برداریهای مباح که برای کسب آن باید سودهای کلانی را پرداخت کرد، از بین می رود. علاوه بر این معاملات ربوی در میان مردم زشت و نفرت انگیز است.

سوم: از نظر خرج کردن مال: اسلام بر خرج کردن مال تأکید کرده است به گونه ای که متعرض انسانهای سفیه نشده است. مال و دارایی ریشه زندگی است و هزینه کردن مال به روش نادرست و نامشروع منجر به ضعف توان اقتصادی امت می شود. چون اگر امور را به حال خود واگذارد. منابع امت خالی می شود و منجر به فقر و بدبختی می شود. بنابراین اسلام برای خرج کردن اموال راههای صحیح و مبتنی بر اصول و قواعد شریعت وضع کرده است و تمامی راههایی که منافی آن باشد را نیز حرام کرده است. و بر کسانی که اهلیت خرج کردن مال را ندارند حجر (منع) گذاشته است. و امور زیر بعضی از ابزارهای منظم کننده هزینه ها و محافظت از آنها را بیان می کند:

الف) اسلام اسراف و تنگ نظری را حرام کرده است و میانه روی را صفتی از صفتهای بندگان خاص خداوند قرار داده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ (فرقان/ ۶۷). «و کسانی هستند که به هنگام خرج کردن نه زیاده روی می کنند و نه سختگیری، و بلکه در میان این دو میانه روی و اعتدال را رعایت می کنند».

اسلام اسراف کاران را برادر شیطان قرار داده است و این صفت فقط برای چیزهایی است که مال را در غیر جای خود خرج می کند یا کفران نعمت می کنند. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ٢٧﴾ (اسراء/ ۲۷). «بی گمان باددستان دوستان اهریمنانند و اهریمنان بسیار ناسپاس پروردگار خود هستند».

و به کسانی که مال خود را انبار می کنند؛ وعده عذاب دردناک داده شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ٣٤﴾ (توبه/ ۳۴). «و کسانی که طلا و نقره اندوخته می کنند و آن را در راه خدا خرج نمی نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده». و به کسانی که اموال خود را آشکارا و پنهان در امور خیر و نیک خرج

می کنند مژده اجر بزرگ و ثواب عظیم داده شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٤﴾ (بقره/ 274). «کسانی که دارائی خود را در شب و روز و بگونه پنهان و آشکار خرج می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنان است و نه ایشان اندوهگین خواهند شد».

بر اساس این دیدگاه انسان برای خود، خانواده و خویشاوندانی که هزینه آنها بر عهده وی است، خرج می کند و نیازهای نیازمندان و از کار افتاده ها را برآورده می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا ٢٦﴾ (اسراء/ ۲۶). «حق خویشاوند و حق مستمند و وامانده در راه را بپرداز، و به هیچ وجه بادستی مکن».

ب) اسلام بر دارندگان اموال که در اموالشان به خوبی تصرف نمی کنند حجر (منع) واجب کرده است. مثل بچه، دیوانه، انسانهای نادان و ولخرج، کسانی که بدهی آنها را از داراییشان بیشتر باشد، بیهوش، فاسق. و نیز کسانی در حکم این افراد هستند صفت عدم اهلیت در تصرف اموال بر آنها تحمیل می شود. حجر دست برداشتن مالک از ملک خود است تا زمانی که سبب حجر از بین برود. و این امر با احساس رشد آنها در تصرف اموال می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا وَٱرۡزُقُوهُمۡ فِيهَا وَٱكۡسُوهُمۡ وَقُولُواْ لَهُمۡ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٥ وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ رُشۡدٗا فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡۖ وَلَا تَأۡكُلُوهَآ إِسۡرَافٗا وَبِدَارًا أَن يَكۡبَرُواْۚ وَمَن كَانَ غَنِيّٗا فَلۡيَسۡتَعۡفِفۡۖ وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ (نساء/ ۶- ۵). «و اموالتان را که خداوند [آنها را] مایه قوام [زندگی] قرار داده است، به کم خردان مدهید و از [ثمرات] آن به آنان بخورانید و بپوشانید و با آنها سخن پسندیده بگویید. و یتیمان را بیازمایید تا وقتی که به [سنّ] ازدواج رسند. پس اگر از آنان حسن تدبیر یافتید، اموالشان را به آنان برگردانید و آن را [از بیم] آنکه بزرگ شوند به اسراف و شتاب مخورید و هر کس که توانگر باشد باید که خویشتنداری کند و هر کس که فقیر باشد باید به طرز شایسته بخورد».

ج) سرمایه گذاری در مقابل یک ارزش گرانبها؛ که این امر با هزینه کردن اموال در جهاد در راه خدا می باشد که جزای این معامله بهشت می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ

﴿أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ﴾ (توبه/ ۱۱۱). «بی گمان خداوند جان و مال مؤمنان را به بهشت خریداری می کند».

د) به کارگیری اموال؛ که با سرمایه گذاری آنها در امور مشروعی است که خیر آن به مسلمانان بر می گردد و محقق کننده نفع است. خواه این امور مشروع بُعد اجتماعی داشته باشند و خواه بُعد فردی داشته باشند، فرقی نمی کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱلْعَٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ (توبه/ ۶۰). «زکات مخصوص مستندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان می شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه خدا می باشد».

ه) میراث؛ همچنانکه میراث یکی از اسباب کسب ملکیت بود؛ سبب بیرون آمدن ملکیت از مورث به وارث نیز می باشد. و اسباب و علتهای میراث ازدواج (سبب)، خویشاوندی (نسب) و سرپرستی می باشد. و همچنین شروط ارث عبارتند از: مرگ مورث، هنگام مرگ مورث وارث زنده باشد، به جهتهای مقتضی ارث علم داشته باشد، موانع ارث یعنی بردگی، قتل و اختلاف دین وجود نداشته باشد.

3-3-4-3- حقوق مترتب بر ملکیت:

اسلام حقوقی را بر ملکیت مترتب کرده است تا زندگی کریمانه را برای همه افراد ضمانت کند، فرد در اسلام تحت سرپرستی و رعایت جامعه اسلامی است که از سرپرستی و رعایت خانواده وی آغاز می گردد. اسلام سرپرست خانواده را به تأمین مخارج کسانی که خرج آنها بر عهده اوست، شامل زن و بچه امر کرده است. و همچنین به تأمین هزینه خویشاوندان فقیر و صله رحم امر شده است. شخص فقیر تحت حمایت جامعه و محله خود است. پیامبر ρ می فرماید: «هر گاه در میان اهل سرزمینی شخص گرسنه ای شب را به صبح برساند، ذمه خدا و رسول وی از اهل آن سرزمین بری می شود». (الغزالی، 1950، ص 89).

افراد تحت حمایت و کفایت دولت هستند. چون در اسلام دولت ملزم است که هزینه فقرا را از بیت المال بپردازد. و در اسلام ولی امر مسلمانان مسؤول این کار است. و پیامبر ρ می فرماید: «هیچ مؤمنی نیست که من در دنیا و آخرت از او اولیتر نباشم. اگر خواستید بخوانید: ﴿ٱلنَّبِىُّ أَوْلَىٰ بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (احزاب/ 6). «پیامبر ρ از خود مؤمنان به آنها اولیتر می باشد». «کسی که دین و بدهی دارد و یا چیزی را گم کرده است او را نزد من بیاورید که من سرپرست او هستم». (البخاری، 1388، ج 2/ 845).

ابن حزم با استفاده از این حدیث می گوید: «مسلمان برادر مسلمان است و به او ظلم نمی کند و او را رها نمی کند». کسی که دیگری را با حالت گرسنگی و تنگدستی رها کند، در حالی که قادر به غذا دادن وی باشد، وی را رها کرده است. (ابن حزم، 1350، ج6، ص157- 156).

بعضی از حقوقی که بر ملکیت مترتب هستند:

الف) زکات: یکی از ارکان پنجگانه اسلام، رکن بارز اسلام می باشد که عبادت است و با توجه به این وسیله ای برای محقق کردن مسؤولیت اجتماعی و سپس عدالت اجتماعی است و به خاطر اهمیت آن در بسیاری از آیات قرآن کریم همراه نماز ذکر شده است. از جمله این آیات؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ﴾ (بقره/ ١١٠). «و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و هر کار نیکی که پیشتر برای خود بفرستید آن را در نزد خدا خواهید یافت». و همچنین می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ (حج/ ۴۱). «کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را بر پا می دارند و زکات را می پردازند».

مسلمانان بر وجوب زکات اجماع دارند و صحابه گرانقدر در قتل کسانی که از دادن زکات ممانعت می کنند توافق دارند. بنابراین کسی که وجوب زکات را انکار کند، کافر است و خونش مباح است، و کسی که با اعتقاد به وجوب آن از دادن آن به امام ممانعت کند، امام آن را به زور از وی می گیرد و او را تعزیر می کند. و هنگامی که از تسلط امام خارج باشد وی را به قتل می رساند. همچنان که ابوبکر τ این کار را انجام داد و می گفت: «اگر کسانی که به پیامبر ρ زکات می دادند حال ممانعت می کنند، قطعاً آنها را می کشم». (زیدان، 1981، ص247).

ب) نفقه و تأمین مخارج خویشاوندان: نفقه در اصطلاح فقهاء به معنی دادن هزینه کسانی است که خرج آنها بر عهده اوست.

نفقه از دو جهت به خویشاوندان استحقاق پیدا می کند.

نخست: ستون نسب، که اصول (پدر، پدرپدر و ...) و فروع (فرزند، فرزند فرزند و ...) می باشند وقتی شرایط نفقه را داشته باشند.

دوم: خویشاوندان غیر از موارد بالا، که وقتی شروط نفقه را داشته باشند، بر ثروتمندترینشان واجب است که نفقه آنها را بپردازد.

ج) صدقه ها: اسلام در بسیاری از آیات قرآن کریم به صدقه دادن تشویق کرده است. هر چند که الزام شرعی در آنها نیست بلکه الزام ادبی است. و این هنگامی است که فقیری دچار سختی و اذیت شده است که دفع آن جز با صدقه ممکن نمی باشد. عدم صدقه دادن منجر به نابودی امت و از بین رفتن بنای اجتماعی آن می شود. چون کمک و یاری فقیران در امان ماندن امت از فتنه هایی است که غالباً منشأ آنها فقر می باشد.

د) وقف: وقف از صدقه های غیر لازم است و از سایر صدقه ها جدا می باشد. چون صفت دوام دارد از این نظر که منفعت آن همیشگی است و در تحقق مسؤولیت اجتماعی نقش ایفا می کند. پیامبر ρ می فرماید: «وقتی آدمی از این دنیا رفت. جز سه چیز عمل وی از این دنیا منقطع می شود: «صدقه جاریه، علم مفید، فرزند صالح که برای او دعا بکند». (مسلم، الصحیح، 3/ 1255، شماره 1631، الترمذی، 3/ 666، شماره 1376).

ه) وصیت: وصیت در اصطلاح به دو معنا اطلاق می شود:

1- گذاشتن چیزهایی برای بعد از مرگ یا تصرف انسان در بعضی از اموالش بعد از مرگ.

2- انسان کس دیگری را برای مراقبت از اولاد و تصرف در ارثش بعد از مرگ خود، جانشین کند.

معنای اول بر اطلاق لفظ وصیت از دید فقهاء غالب تر می باشد و همان منظور ما از وصیت در این بحث می باشد.

و اصل این است که انسان در حال حیات خود در اموالش دخل و تصرف کند اما بعد از مرگ نمی تواند که در آنها تصرف کند ولی خداوند متعال به بندگانش لطف کرده و وصیت را استثناء کرده است. و شخص می تواند تا یک سوم اموالش را وصیت کند که بعد از مرگش و قبل از تقسیم ترکه نافذ می شود.

عواید وصیت رضایت خاطری است که به شخص وصیت کننده و افراد جامعه می رسد. از جهت شخص وصیت کننده کارهای خیری را برای بعد از مرگ خود تدارک دیده است که این کار حسنات وی را زیاد کرده و اجر وی را بیشتر می کند.

اما از جهت اجتماعی باعث تقویت روابط میان وصیت کننده و وارثان او از یک طرف و میان کسانی که به او وصیت شده و خویشاوندانش از طرف دیگر می شود و این کار نیک و تقویت روابط است.

فصل چهارم
حقوق بعضی از افراد بنابر موقعیت و جایگاه آنان

حقوق بعضی از افراد بنابر موقعیت و جایگاه آنان

4-1- حقوق والدین

4-1-1- نیکی به والدین:

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾ (اسراء/ ۲۳). «پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید». این آیه کریمه را خداوند متعال با ذکر اصل کلی شریعت آغاز کرده است که توحید خداوند متعال است، و بعد از آن اصل دوم از اصول شریعت را بیان کرده است که نیکی به والدین می باشد یعنی به هر امر و سفارش آنان عمل کنید.

امر به نیکی کردن والدین به امر به عبادت خداوند متعال عطف شده است. چون خداوند متعال همان خالق انسان است که شایسته عبادت است چون انسانها را به وجود آورده است. و به خاطر اینکه خداوند والدین را علت ایجاد مردم قرار داده است به نیکی و احسان به آنها امر کرده است. و خالق شایسته عبادت و پرستش است و بی نیاز از احسان و نیکی است. چون عبادت بزرگترین قدردانی در مقابل بزرگترین منت است. ولی والدین که سبب وجود هستند مستحق احسان و نیکی هستند نه عبادات چون آنها محتاج احسان و نیکی هستند نه عبادت، و چون آنها به وجود آورنده حقیقی نیستند. و خداوند متعال والدین را بر اساس مهربانی و شفقت به فرزندانشان آفریده است و به فرزندان امر کرده است که جواب این مهربانی و شفقت را با نیکی و احسان به والدین جبران کنند. (ابن عاشور، د. ت، ج 15، ص 68).

همچنان که شیخ محمد بن طاهر بن عاشور می گوید: هدف اسلام از امر نیکی به والدین و صله رحم دو چیز می باشد. (ابن عاشور، د. ت،ج15، ص73): یکی هدف درونی و نفسانی است که تربیت افراد امت بر اساس اعتراف به زیبایی خالق است که همان شکرگزاری است. با تأسی از اخلاق خداوند متعال در اسم خودش که شکور (بسیار شکرگزار) می باشد به شکر و قدردانی از نعمتها و روزیی که به انسانها داده است امر کرده است، همچنین به تشکر والدین برای نعمت شکلی و صوری وجودی که به آنها داده اند، امر شده است. چون والدین سبب وجود انسان و نعمت تربیت و رحمت و مهربانی برای آنها هستند امر به شکرگزاری فضایل آنها شده و به رقابت بر شکرگزاری آنها اشاره شده است.

دوم: هدف عمرانی و ساختاری است. پیوندهای خانواده باید پیوندهایی محکم و قوی باشد و به آنچه که این استحکام را میان افراد خانواده محقق می کند امر شده است، و آن برخورد و معاشرت خوب است تا در درون آنها دوست داشتن همدیگر پرورش بیابد. و هدف سومی نیز به آن اضافه می شود که این ارتباط و اتصال

با عبادت خداوند و توحید وی و نیکی به والدین به عنوان واسطه ای میان قانون خانواده های نزدیک و قانون روابط گسترده انسانی می باشد تا با این پیوندها همگی پیوندهای دیگر را به هم ارتباط بدهد تا منبع تشریع و توجیه نیز یکی بشود.

رابطه خانواده بعد از رابطه با خدا و یکی بودن قبله است.- و خداوند آگاهترین مردم است- و از پدر و پسر به مردم با رحمت تر است. پس فرزندان را به رعایت والدین و والدین را به رعایت فرزندان سفارش کرده است. و این وصیت و سفارش را به معرفت واحد الهی و ربوبیت ربط داده است. (فائز، د. ت، ص 335).

وقتی حق والدین بعد از حق خداوند متعال است به این دلیل می باشد که والدین شایسته ترین مردم برای نیکی کردن به آنها والدین هستند. سپس نیکی کردن به دیگران به تربیت نزدیکان و خویشان است. و این امر تابع نیکی و احسان به والدین است چون با نیکی به والدین، شخص در اخلاق نیکوکارانه فرو می رود و شخصیتی پیدا می کند که به تمام انسانها نیکی می کند. تا مفاهیم عالی و ارزشمند این دین تحقق پیدا کند همان دینی که منزلت والدین تا درجه عظیمی رسانده است وقتی که خداوند متعال نیکی به آنها را با توحید خود ذکر می کند و می فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾ (اسراء/ ٢٣). «پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید». و شکر خود را با شکر آنها ذکر می کند و می فرماید: ﴿أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ﴾ (لقمان/ ١۴). «که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

سفارش به والدین در اسلام با حدیث نیکی و احسان به آنها ادامه می یابد به گونه ای که نیکی به آنها مقدم بر جهاد در راه خدا است. از ابن مسعود τ روایت شده که می گوید: از پیامبر ρ سوال کردم که کدام عمل نزد خدا و رسولش محبوب تر است؟ فرمود: «نماز خواندن سر وقت» گفتم: بعد کدام عمل؟ فرمود: «نیکی به والدین». گفتم: بعد کدام عمل؟ فرمود: « جهاد در راه خدا». (مسلم، الصحیح، 1/ 89 شماره 139- 138).

روایت شده است که مردی نزد پیامبر ρ آمد و گفت: من دوست دارم که در راه خدا جهاد کنم ولی نمی توانم. پیامبر ρ فرمود: «آیا یکی از والدینت زنده هستند». گفت: مادرم زنده است. پیامبر ρ فرمود: «خداوند تو را به نیکی کردن به او امر کرده است، اگر این کار را بکنی، حاجی و معتمر (کسی که به حج عمره رفته است) و مجاهد (مبارز) هستی». (ابو یعلی،1984، شماره 5/ 50)، الطبرانی، 1982، شماره 1/ 81).

اسلام رسیدگی به یکی از والدین یا هر دوی آنها را سبب وارد شدن به بهشت قرار داده است. چون این کار نیکی کردن به آنها محسوب می شود و اگر این کار را نکند مخالفت آنها را کرده است. پیامبر ρ می فرماید:

«مخالفت کرده است، مخالفت کرده است، مخالفت کرده است». گفتند: چه کسی ای رسول الله ρ فرمود: «کسی که با خودبینی و غرور و کبر به پدر و مادرش رسیدگی کند وارد بهشت نمی شود». (مسلم، الصحیح، 4/ 1978، شماره 2551).

همچنین امر به نیکویی به والدین و احسان به آنها همراه نهی از شرک به خداوند ذکر شده است. همچنان که در آیه می آید: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا﴾ (نساء/ ٣۶). «(تنها) خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او مکنید و نیکی کنید به پدر و مادر».

در آیات دیگری از قرآن نیکی به والدین ستوده شده و به عنوان یکی از صفات انبیاء قرار داده شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحُكۡمَ صَبِيّٗا ١٢ وَحَنَانٗا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَوٰةٗۖ وَكَانَ تَقِيّٗا ١٣ وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَيۡهِ وَلَمۡ يَكُن جَبَّارًا عَصِيّٗا ١٤﴾ (مریم/١۴-١٢). «[گفتیم:] ای یحیی، به جدّ [و جهد احکام] کتاب [آسمانی] را بگیر. و به او در کودکی حکمت دادیم. و از فضل خود، بدو مهر و محبت فراوان دادیم و برکت و پاکی نصیبش کردیم و او پرهیزگار و متقی بوده. و او نسبت به پدر و مادرش نیک رفتار و نیکوکار بود و زورگو و سرکش نبود». خداوند متعال از قول حضرت عیسی υ می فرماید: ﴿قَالَ إِنِّي عَبۡدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيّٗا ٣٠ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيۡنَ مَا كُنتُ وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا ٣١ وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا﴾ (مریم/٣٢-٣٠). «[عیسی] گفت: من بنده خدا هستم. به من کتاب [آسمانی] داده و مرا پیامبر گردانیده است. و مرا هر جا که باشم خجسته داشته است و مرا تا آن گاه که زنده باشم به نماز و زکات سفارش کرده است. و [مرا] به مادرم نیکوکار [ساخته] و مرا گردنکش [و] نگون بخت قرار نداده است».

اسلام بیان کرده است که نیکی و احترام به والدین باعث افزایش عمر و فراوان شدن رزق و روزی می شود. پیامبر ρ می فرماید: «کسی که بخواهد عمرش زیاد بشود و رزق و روزیش فراوان، باید به والدین نیکی و مهربانی کند و صله رحم به جای آورد». (احمد، المسند، 3/ 266، ابن مالک و البیهقی، 6/ 212، شماره 7947).

طول عمر وقتی مفید است که بتوان آن را برای انجام کارهای نیک مغتنم بشماری. پیامبر ρ می فرماید: «بهترین شما کسی است که عمرش زیاد و اعمالش نیک باشد». همچنین فراوان بودن رزق و روزی زندگی کریمانه ای را برای شخص مهیا می کند و امکان بخشش از آن مال را در کارهای خیر و احسان پیدا می کند.

شایسته ترین مردم برای نیکی کردن به آنها والدین می باشند. چون بدین ترتیب خیر دنیا و آخرت را کسب می کند.

نیکی و مهربانی با مادر بر نیکی و مهربانی با پدر مقدم است. چون مادر همان کسی است که فرد را حمل می کند، به دنیا می آورد و شیر می دهد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ إِحۡسَٰنًاۖ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهٗا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهٗاۖ﴾ (احقاف/ ۱۵). «و به انسان درباره پدر و مادرش به نیکوکاری سفارش کرده‌ایم. مادرش با دشواری به او آبستن شده و به دشواری او را زاده است».

جمله ﴿حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهٗا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهٗاۖ﴾ جمله معترضه است که بیانگر حق مادر به تنهایی است.

مردی نزد پیامبر ρ آمد و گفت: ای رسول خدا چه کسی شایسته ترین مردم برای همنشینی خوب است؟ فرمود: مادرت. سپس گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: مادرت. گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: مادرت گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: پدرت». (مسلم، 4/ 1974، شماره 2548).

نیکی به والدین واجب است هر چند که آنها کافر و ظالم باشند حق نیکی و احسان و فرمانبرداری از آنها در غیر معصیت خداوند وجود دارد. چون هیچ اطاعتی برای مخلوق در معصیت خداوند نیست، چون حق خداوند و توحید او از حق والدین بزرگتر و برتر است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ أَنَابَ إِلَيَّۚ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ (لقمان/ ۱۵). «هر گاه آن دو تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته ای رفتار کن. راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من رو کرده اند. بعد هم همه به سوی من بر می گردید و من شما را از آنچه می کرده اید آگاه می سازم».

از اسماء دختر ابوبکر ب روایت شده است که گفته است: «مادرم را از دست داده بودم در حالی که در زمان پیامبر ρ مشرک بود از پیامبر ρ سؤال کردم که: مادرم را از دست داده ام در حالی که وی به اسلام تمایل داشت آیا بر او نماز بخوانم؟ فرمود: «بله بر او نماز بخوان». (البخاری، 1388، شماره 5/ 233).

نیکی به والدین در اسلام به زمان حیات آنها منحصر نمی شود بلکه به زمان بعد از وفات آنها نیز ربط دارد. از جمله در قرآن کریم از زبان نوح υ آمده است: ﴿رَّبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيۡتِيَ مُؤۡمِنٗا

﴿وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۖ﴾ (نوح/ ۲۸). «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را، و همه کسانی را که مؤمنانه و باورمندانه به خانه من در می آیند و سایر مردان و زنان با ایمان را بیامرز».

و از زبان ابراهیم ρ آمده است: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ﴾ (ابراهیم/ ۴۱). «پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را بیامرز و ببخشای در آن روزی که حساب برپا می شود».

در سنت نیز آمده است که مردی نزد پیامبر ρ آمد و گفت: ای رسول خدا آیا بعد از وفات والدین نیکی کردن به آنها وجود دارد؟ فرمود: «آری، نماز خواندن بر آنها و طلب آمرزش برای آنها، اجرا کردن عهد و قرارهای آنها بعد از مرگشان، صله رحم با کسانی که با آنها مرتبط بودند، احترام به دوستان آنها». (البیهقی، 1353، شماره 6/ 199، 7896).

اسلام علاوه بر نیکی به والدین ، نیکی به دوستان آنها را از مکملات نیکی قرار داده است. از ابن عمرب روایت شده است که می گوید: از پیامبر ρ شنیدم که می گفت: «کاملترین نیکیها، ارتباط و نیکی فرزند با دوستان پدرش است». (مسلم، الصحیح، 4/ 1979، شماره 2552).

قرطبی در احکام خود گفته است که: «پیامبر ρ به دوستان خدیجه هدیه می داد تا به آنها نیکی کند و وفاداری خود را به خدیجه ثابت کند؛ در حالی که وی همسر پیامبر بود. پس در مورد نیکی به والدین چه می اندیشی؟». (القرطبی، ج 5، ص 3857).

این در مورد والدین مسلمان بود، ولی اگر والدین مشرک باشند برای شخص مسلمان شایسته نیست که برای والدین مشرکش طلب آمرزش کند و طلب آمرزش ابراهیم برای والدینش منسوخ می باشد که می فرماید: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ﴾ (ابراهیم/ ۴۱). «پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را بیامرز و ببخشای در آن روزی که حساب برپا می شود».

ترمذی و نسائی از علی τ روایت کرده اند که می گوید: شنیدم که مردی را برای والدین مشرک خود طلب آمرزش می کند. گفتم: آیا برای والدینت استغفار می کنی حال آنکه آنها مشرک بودند؟ این جریان را برای پیامبر ρ بیان کردند و آیه زیر نازل شد که خداوند متعال می فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣ وَمَا كَانَ ٱسۡتِغۡفَارُ إِبۡرَٰهِيمَ لأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوۡعِدَةٖ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنۡهُۚ إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ لأَوَّٰهٌ حَلِيمٞ ١١٤﴾ (توبه/ ۱۱۴- ۱۱۳). «پیامبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کند هر چند

که خویشاوند باشند. هنگامی که برای آنان روشن شود که مشرکان اهل دوزخند. طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش به خاطر وعده ای بود که بدو داده بود ولی هنگامی که برای او روشن شد که (پدرش)، دشمن خدا است، از او بیزاری جست. واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست به دعا و فروتن و شکیبا بود».

طلب آمرزش ابراهیم υ برای پدرش، بخاطر وعده ای بود که پدرش به وی داده بود. چون پدر ابراهیم به فرزندش وعده ایمان داده بود. پس استغفار برای او به منزله نو ایمان آوردگان است. چون ابراهیم مترددد بود که پدرش بت پرست بوده باشد. وقتی که به او گفت: ﴿وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا ٤٦﴾ (مریم/ ۴۶). «برو، برای مدتی مدیدی از من دور شو». از خداوند برای او طلب آمرزش کرد شاید عبادت بتها را رد کرده باشد. همچنانکه این کلام وی دلالت می کند. ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنۡهُۚ﴾ راه روشن شدن اینکه او دشمن خدا بوده است، یا با وحی بوده چون خداوند با استغفار ابراهیم آن را از وی پنهان داشته است و یا بعد از مرگ وی بر اساس شرک بوده است. (ابن عاشور، د. ت، ج 11، ص46- 45).

ثمرات نیکی به والدین:

نیکی به والدین دعای انسان را اجابت می کند. از جمله روایت ابن عمر ب است که از پیامبر ρ شنیده است که فرمود: «از مردمان قبل از شما سه نفر از خانه هایشان گریختند و برای خوابیدن به غاری پناه بردند. وقتی که وارد آن شدند، سنگی از کوه پایین آمد و دهانه غار را بست. گفتند: از این سنگ رهایی نمی یابیم مگر اینکه هر کدام از ما با ذکر اعمال صالح خود دعا کنیم». (البخاری، 1388، ج 2/ 793).

یکی از این سه نفر به والدینش نیکی کرده بود و به وسیله این نیکی از خداوند شفاعت خواست و خداوند دعای وی و همراهانش را برآورده کرد و از آن سختی رهایی یافتند. عمر بن خطاب τ از امرای یمن سؤال کرد که آیا در میان شما اویس بن عامر وجود دارد؟ اویس را یافتند. عمر به او گفت: آیا تو اویس بن عامر هستی؟ گفت: آری. گفت: از طایفه مراد و سپس از طایفه قرن هستی؟ گفت: آری. گفت: آیا تو جذام داشته ای که فقط اندازه یک درهم از جای آن مانده باشد؟ گفت: آری. گفت: آیا مادر داری؟ گفت: آری. سپس عمر τ گفت: از پیامبر τ شنیدم که فرمود: اویس بن عامر همراه با نیروهای کمکی از اهل یمن از طایفه مراد و طایفه قرن بر شما وارد می شوند. این اویس جذام دارد که جز اندازه یک درهم همگی آن خوب شده است، مادری دارد که به او نیکی می کند. اگر خداوند را قسم بدهد خداوند حتماً وی را اجابت می کند. اگر می خواهی که برای تو طلب آمرزش بکند این کار را بکن. پس برای او طلب آمرزش کرد و من نیز برای او طلب آمرزش کردم. (مسلم، 4/ 1968- 1969، شماره 2542).

نیکی به والدین سبب طول عمر و فراوان شدن رزق و روزی می شود. از انس τ روایت شده است که پیامبر ρ فرمود: «کسی که می خواهد طول عمرش زیاد شود و رزق و روزی او فراوان شود. به والدینش نیکی کند و صله رحم به جا بیاورد». (احمد، المسند، 3/ 266، البیهقی، 1353، شماره 6/ 219، 8949).

طول عمر همراه با عمل صالح خیر و برکت دنیا و آخرت را برای انسان حاصل می کند و مصداق این کلام پیامبر ρ است که می فرماید: «بهترین شما کسی است که عمرش طولانی و عملش صالح است». (الترمذی، 4/ 565 شماره 2329). و روزی زیاد زندگی کریمانه را برای انسان مهیا می کند تا هزینه خود و خانواده خود را بپردازد و در راههای خیر وقتی خداوند وی را برای آنها موفق گردانده است، هزینه کند بنابراین خیر دنیا و آخرت را به دست می آورد. «بهترین مال صالح برای عبد صالح است». (احمد، المسند، 4/ 202-197).

نیکی به والدین سبب خیرات دنیا از جمله محبت مردم به او است. و همچنین هزینه کردن در راه خداوند مسؤولیتی اجتماعی است. و خیر آخرت در جات عالی بهشت است چون وارد بهشت شدن در آغاز با رحمت خداوند است و رسیدن به درجات عالی بهشت با عمل می باشد. (القرطبی، 1356، ج 7، ص 208). و مصداق این آیه می باشد که می فرماید: ﴿وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ (اعراف/ ۴۳). «و به آنان ندا در دهند که: این بهشت است که آن را به پاس آنچه می‌کردید، به شما داده‌اند».

از ثمره های نیکی به والدین دوری انسان از کارهای بد و عاقبت بد است. از جمله در آداب الکبری از ابن عباس ب روایت شده است که گفت: خداوند عقوبت سلیمان از هدهد را به خاطر نیکی هدهد به مادرش نپذیرفت. و عکرمه می گوید: سلیمان از کشتن هدهد صرفنظر کرد، چون هدهد به والدینش کمک می کرد و رزق و روزی را برای آنها می برد». (السلمان، 1402، ج 3، چاپ 11، ص 414).

پس وقتی صرفنظر از ذبح این پرنده به خاطر نیکی به والدینش بوده است در حالی که غیر مکلف نیز بوده است. صرفنظر کردن بدی از انسان به خاطر نیکی به والدین اولیتر است.

داستان قرآنی که در مورد نبی خداوند اسماعیل υ است وقتی که امر کشتن اسماعیل بر پدرش عرضه شد. ﴿قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٠٢﴾ (صافات/ ۱۰۲). «(ابراهیم) گفت: فرزندم، من در خواب دیده‌ام که من [دارم] تو را سر می‌برّم، بنگر تو چه نظر داری. [فرزندش] گفت: پدرجان، آنچه را فرمان می‌یابی انجام بده. مرا- اگر خدا

بخواهد- از شکیبایان خواهی یافت». و خود را به خاطر رضایت و خشنودی پدرش تسلیم وی کرد ولی خداوند متعال با ذبح و قربانی عظیم وی را گرامی داشت. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَفَدَيۡنَٰهُ بِذِبۡحٍ عَظِيمٖ ١٠٧﴾ (صافات/ ١٠٧). «ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فدا و بلا گردان او کردیم».

از ثمرات نیکی به والدین این است که فرزندان او نیز به وی نیکی می کنند. پس وقتی انسان با والدینش نیک رفتار کند خداوند متعال فرزندان صالحی به وی ارزانی می دهد که به او نیکی کنند، همچنان که او به والدینش نیکی کرده است و بدین ترتیب زنجیره نیکی از طرف فرزندان به پدران در طول نسلها به هم متصل می شوند که نتیجه آن ایجاد جامعه ای است که همگی آنها نیک رفتار و مهربان هستند. پیامبر ρ می فرماید: «به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند». (المناوی، د. ت، ج1، ص422).

نیکی کردن با والدین سبب پوشاندن گناهان می شود. از ابن عمر ب روایت شده است که می گوید: «مردی نزد پیامبر ρ آمد و گفت: من گناه بزرگی مرتکب شدم، آیا می توانم توبه کنم؟ فرمود: آیا مادر داری؟ گفت: نه فرمود: آیا خاله داری؟ گفت: آری. فرمود: به او نیکی کن». (احمد، المسند، 2/ 14).

4-1-2- اطاعت از پدر و مادر:

اطاعت از والدین در کارهای نیک و غیر معصیت خداوند واجب می باشد. چون حق خداوند متعال مقدم بر نیکی به والدین است. چون خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ أَنَابَ إِلَيَّۚ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ (لقمان/ ١٥). «هر گاه آن دو تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. با ایشان در دنیا به طرز شایسته ای و گونه بایسته ای رفتار کن. راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من رو کرده اند. بعد هم همه به سوی من بر می گردید و من شما را از آنچه می کرده اید، آگاه می سازم».

همچنان که اطاعت از والدین در شرک حرام می باشد اطاعت از آنها در تمام گناهان حرام می باشد. چون فرمانبرداری از مخلوق در معصیت خداوند درست نیست. (القرطبی، 1356، ج 14، ص 64).

قرطبی می گوید: «اطاعت از پدر و مادر در انجام گناهان کبیره و ترک واجبات رعایت نمی شود. و در حالی که اطاعت از آنها در امور مباح لازم است و در ترک عبادات مندوب جایز است. مانند امر به جهاد

کفائی، جواب دادن به مادر در نمازی که امکان اعاده آن وجود داشته باشد- براین اساس قویتر از مندوب می باشد- ولی به خاطر ترس قضای نماز یا چیزهای دیگری که قطع نماز را مباح می کنند، قویتر از مندوب می باشد. ولی حسن، مخالف این تفضیل است و می گوید: اگر مادر شخص را از شرکت در نماز عشا به خاطر مهربانی و شفقت منع کرد، اطاعت از او جایز نیست. (القرطبی، 1356، ج14، ص64).

صاحب المنار در تفسیر این آیه می گوید: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا﴾ (نساء/ ٣٦). لازم است که بدانیم نیکی به والدینی که در دین فطرت به آن امر شده ایم، این است که با نهایت ادب و احترام در کلام و درعمل و بر حسب عرف با والدین رفتار شود تا به وسیله ما سعادتمند شوند. و به اندازه توانمان یکی از امور مشروع و معروف را که بدان نیازمندند، برآورده کنیم. (رضا، 1346، ج 5، ص88-83).

دعای رحمت برای والدین از جمله طاعت و نیکی کردن به آنهاست. چون لفظ رحمت در بر دارنده تمام خیرات دین و دنیا است و اطاعت از والدین با زبان و با عمل می باشد.

فخررازی از این آیه که می فرماید: ﴿وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾ (اسراء/ ٢٤). اموری را استنباط کرده است. از جمله: خداوند متعال در آموزش نیکی به والدین به آموزش قولی اکتفا نکرده است، بلکه آموزش فعلی را نیز به آن اضافه کرده است و آن اینکه برای آنها دعای رحمت بکند پس می گوید: ﴿رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا﴾ و لفظ رحمت در برگیرنده تمام خیرات دین و دنیا است. سپس می گوید: ﴿كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا﴾ یعنی خداوندا این نوع احسانی که آنها در حق من کردند و در تربیت و رشد من بکار گرفتند، را برای آنها انجام بده. (الرازی، 1357، ج20، ص 151، قطب، 1386، چاپ 5، ج 15).

آیا جزای احسان جز با احسان است. همچنان که خالق پاک و منزه همان کسی است که از عدم به وجود می آورد و با نعمتها پرورش می دهد، پس مستحق عبادت است. و والدین را سبب ایجاد انسان قرار داده است و همچنین سبب تربیت و رشد آنها در تمامی ابعاد جسمی، ذهنی، اخلاقی، دینی و اجتماعی قرار داده است، بنابراین مستحق احسان می باشند. و از جمله احسان به آنها اطاعت از والدین در غیر معصیت خداوند است. هر چند که آن اطاعت بر خلاف میل شخص باشد. در سنت آمده است که از عبدالله بن عمر ب روایت شده است که گفت: «زنی دارم که او را دوست می دارم و ولی پدرم از او بدش می آید و به من امر کرده که وی را طلاق بدهم. پیامبر ρ را آوردم و قضیه را برایش بیان کردم. فرمود: «ای عبدالله زنت را طلاق بده». (احمد،

المسند2/ 42-53، الطحاوی،2/ 159). و بعضی گفته اند: این کار مخصوص عمر بوده است، چون عمر دلیلی بر این کارش داشته است. در حالی که عمر به زهد و تقوا مشهور است و این درست است و اطاعت از والدین نیز واجب می باشد که همان دروازه ورود به بهشت است. و سرپیچی از آنها حرام می باشد هر چند که آنها به وی ظلم کنند و ظلم نیز حرام است، ولی با وجود این دلیل بر سرپیچی از آنها نیست. پیامبر ρ می فرماید: «کسی که برای رضای خدا مطیع والدینش باشد، دو در از درهای بهشت برای او باز می شود و اگر مطیع یکی از والدین باشد. یک در برای او باز می شود. و کسی که از اطاعت والدین سرپیچی کند دو در از درهای جهنم برای او گشوده می شود و اگر از یکی از آنها سرپیچی کند، یک در برای او باز می شود. و مردی گفت: اگر والدین به او ظلم کنند چطور؟ فرمود: «حتی اگر به وی ظلم کنند، حتی اگر به وی ظلم کنند، حتی اگر به وی ظلم کنند». (ابن حجر،2/ 374، شماره 2507).

خداوند متعال به کریمانه سخن گفتن با والدین امر کرده است و کریم در هر چیزی بالاترین و بلندترین نوع آن است ولی با این امر بهانه بالا بردن صدا قطع می شود. به گونه ای که وقتی فرزند، یکی از والدینش را نصیحت می کند یا آنها را از کاری باز می دارد، باید با آرامی و نرمی سخن بگویید. (ابن عاشور، د .ت).

و این از باب امر به معروف و نهی از منکر به والدین می باشد به گونه ای که هر گاه کار ناشایستی را از آنها دید. باید با نصیحت و کلام نیکو و آرام آنها را از آن کار باز دارد تا به مسیر درست بازگردند. و این کار اطاعت از آنها را برای او ممکن می سازد گویی که با این کار خود و با سخن کریمانه اطاعت آنها را به خود جلب کرده است. و با انجام آنچه که موجب اطاعت است از اطاعت نیز بیشتر می شود.

اسلام در سفارش به والدین پا را فراتر از این گذاشته است، چون به فرزندان امر کرده است که نسبت به والدین مسن خود متواضع باشند. چون آنها از لحاظ تواضع خیلی محتاج فرزندان می باشند و این بخاطر شکستن تنهایی میان فرزندان و والدین می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ﴾ (اسراء/ ۲۴). «و بال تواضع مهربانی را برایشان فرود بیاور».

چون کسی که تا دیروز خود نفع رساننده و مفید بود حال امروز نیاز به نفع پیدا می کند و در فروتنی به والدین رضایت و خشنودی باطن نهفته است، و هدایا و فروتنی های فرزند را بدون احساس منت و اذیت قبول می کنند. چون بخشنده به طور طبیعی احساس برتری می کند و دیگری احساس کمتری و حقارت می کند و تمامی اینها تواضع فرزندان را برای والدین تا حد فروتنی و خواری در برابر آنها می رساند. و اینها جز شکل پذیرفتن اخلاق چیز دیگری نیست و خیلی مانده است که اخلاق فرزند به اخلاق والدین برسد. در این مور

شیخ محمد طاهر بن عاشور می گوید: «اسلام در سفارش به والدین پای را فراتر از این گذاشته است و فرزندان را به تواضع در حد خواری و ذلیل کردن خود برای آنها امر کرده است تا موقعی که نیاز به کمک و یاری فرزند دارند، تنها نباشند. چون والدین به فرزندان نفع رساننده اند و منظور از این تواضع آنها شکر نعمتی است که والدین قبلاً به آنها داده اند. (ابن عاشور، د. ت، ج 15، ص70).

و در تفسیر این آیه می گوید: ﴿وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ﴾ (اسراء/ ۲۴). یعنی هر خواری و تواضعی که از رحمت ناشی بشود نه از ترس و ریاکاری. (ابن عاشور، د. ت، ج 15، ص71).

می گوییم: اطاعت از والدین واجب است که اینگونه از رحمت و مهربانی ناشی بشود نه از ترس و نیرنگ و ریاکاری. تا جایی که این اطاعت که از رحمت سرچشمه گرفته است جزء عادت شخص بشود و آن را اخلاقی ماندگار بگرداند. ولی وقتی از روی ترس و ریاکاری باشد به سرعت با زوال سبب و علت آن، از بین می رود. علاوه بر این متضمن مکر و حیله ای بوده است که شایسته حق اطاعت از والدین نیست. همان کسانی که در زمان کودکی وی را پرورش داده و به او مهربانی کرده اند. «بنابراین تربیت کامل کننده وجود است، و این به تنهایی مقتضی شکر است و مهربانی و رحمت حفظ وجود انسانی از بی حرمتی و نابودی است که این نیز مقتضی شکر است. و تمامی این شکرها به وسیله دعای به رحمت برای والدین می باشد. رحمتی که فرزند قادر به رساندن آن به والدین نیست مگر با گریه و تضرع و نیایش خداوند نباشد». (ابن عاشور، د. ت، ج15، صص73-72).

4-1-3- تحریم بی حرمتی به والدین:

اسلام از بی حرمتی به والدین نهی کرده است. و بی حرمتی، همان آزار و اذیت والدین است که یا با گفتار یا با کردار و یا با غیر از اینهاست که از جمله بزرگترین گناهان کبیره است. از ابوبکر τ روایت شده است که گفت: پیامبر ρ فرمود: «آیا شما را از سه گناه از بزرگترین گناهان کبیره باخبر کنم؟ گفتیم: آری ای رسول خدا. فرمود: «شریک قرار دادن برای خداوند، بی حرمتی به والدین- در حالی که پیامبر ρ تکیه داده بود سپس نشست- و سپس فرمود: مبادا که دروغ بگویید». ومدام آن را تکرار می کرد تا اینکه ما گفتیم؛ ای کاش و او نیز ساکت شد. (البخاری، 1388، ج2/ 939).

خداوند متعال برای این بی حرمتی مثالی می زند و می فرماید: ﴿وَٱلَّذِی قَالَ لِوَٰلِدَیۡهِ أُفّٖ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِیٓ أَنۡ أُخۡرَجَ وَقَدۡ خَلَتِ ٱلۡقُرُونُ مِن قَبۡلِی وَهُمَا یَسۡتَغِیثَانِ ٱللَّهَ وَیۡلَكَ ءَامِنۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ فَیَقُولُ مَا هَٰذَآ إِلَّآ

أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٧ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ خَٰسِرِينَ ١٨﴾ (احقاف/ ١٨– ١٧). « و کسی که به پدر و مادرش گفت: افّ بر شما. آیا به من وعده می‌دهید که [از گور] بیرون آورده خواهم شد. حال آنکه نسلها پیش از من گذشته‌اند و آن دو (پدر و مادر) از خداوند فریاد می‌خواستند: وای بر تو ایمان آر. به یقین وعده خداوند حقّ است. و [در نهایت] گوید: این [وعده] جز افسانه‌های پیشینیان نیست. اینانند که وعده عذاب در [زمره] امّتهایی از جنّ و انس که پیش از آنان گذشته‌اند. بر آنان محقّق شده است. بی گمان آنان زیانکار بودند».

وقتی خداوند متعال حال مدعیان نیکوکار نسبت به والدینشان را بیان می کند و حال آنها در خوشبختی و سعادت می باشد. به حال بدبخت و بیچارگانی که نسبت به والدینشان بی احترامی کرده اند عام می باشد و حق را انکار کرده و به والدین خود اف می گویند، همان کسانی که آنها را به هدایت و صلاح راهنمایی کردند ولی او در مقابل به آنها نافرمانی و بی احترامی و ظلم می کند و روز قیامت و جزا را انکار می کند. و والدین از خداوند می خواهند که او را هدایت کند و به فرزندشان می گویند: ﴿وَيۡلَكَ ءَامِنۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ﴾ و او می گوید: ﴿مَا هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ﴾ (ابن کثیر، 1408، چاپ اول).

اسلام بی احترامی به والدین را منع کرده است. و عقوبت کسی که از فرمان والدین سرپیچی می کند این است که: دو در از درهای جهنم برای او باز می شوند، هر چند که والدین نسبت به او ظالم باشند. و پیامبر ρ می فرماید: «کسی که نافرمانی والدین بکند. دو در از درهای جهنم برای او باز می شود. و اگر به یکی از والدین نافرمانی کند، یکی در برای او باز می شود. مردی گفت: هر چند که والدین به او ظلم کرده باشند». پیامبر ρ فرمود: «هر چند که به او ظلم کرده باشند، هر چند که به او ظلم کرده باشند، هر چند که به او ظلم کرده باشند». (ابن حجر، 2/ 374 شماره 250).

جزای نافرمانی نسبت به والدین این است که، خداوند عقوبت وی را در زندگی دنیا و قبل از مرگ جلوتر می اندازد و غیر از این عذاب اخروی را نیز برای او در نظر گرفته است: پیامبر ρ می فرماید: «خداوند متعال عذاب و عقاب تمامی گناهان را تا روز قیامت به تأخیر می اندازد بجز عقاب بی احترامی به والدین که خداوند متعال آن را برای شخص در زندگی دنیا وقبل از مرگ جلو می اندازد». (الحاکم، 1978، شماره 4/ 156).

از جمله این عقوبتها این است که فرزندان وی نیز نسبت به او بی احترام باشند. بدین ترتیب دو امر بد با هم جمع می شوند. ابتدا او به والدینش بی احترامی می کند و آن را به عنوان سنت بدی به وجود می آورد که به

علت وی زنجیره ای از فرزندان ایجاد می شود که نسبت به پدرانشان بی احترام هستند و نتیجه آن وجود جامعه ای فاسد و قطع صله رحم و مهربانی می شود. پس کسی که به والدینش نیکی کند، فرزندانش نیز به او نیکی می کنند و مصداق این کلام پیامبر ρ می شود که می فرماید: «به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند». (المناوی، د. ت، ج 1، ص422).

در مقابل کسی که از والدینش سرپیچی کند و به آنها بی احترامی کند، فرزندان آنها نیز از آنها سرپیچی و بی احترامی خواهند کرد و همچنان که اگر قرض کند باید قرض پس بدهد. پیامبر ρ می فرماید: «محبت و دوستی، محبت و دوستی می آورد و دشمنی نیز دشمنی می آورد». (البخاری، 1388، ص111).

اظهار خستگی و بیزاری کردن از والدین بی احترامی به شمار می رود. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ٢٣﴾ (اسراء/ ٢٣). «اف به آنان مگو! و بر سر ایشان فریاد مزن و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو».

با عصبانیت و خشم به والدین نگاه کردن، یا با تحقیر و کم بینی به آنها نگریستن، یا سطح اجتماعی خود را از والدینش برتر بداند و آنها را به عقب ماندگی و نفهمی و حماقت توصیف کند، بی احترامی به شمار می رود.

اظهار دلتنگی و اذیت از آنچه که از آنها می بیند یا می شنود، مخصوصاً در هنگام پیری، بی احترامی محسوب می شود. والدین همان کسانی بودند که آزار و اذیت و بوهای کثیف تو را در بچگی با مهربانی و بلند نظری و رحمت تحمل کرده اند.

در میان پیشینیان صالح این امت الگوهای خوبی برای احترام و ادب با والدین و آزاد از بی احترامی زبانی و عملی به آنها وجود دارد. از جمله علی بن حسین فرزند دختر پیامبر ρ است که به او گفته شد: تو از نیکوکارترین مردم به والدینت هستی چرا با مادرت در یک ظرف غذا نمی خوری؟ گفت: می ترسم که دستم از دست وی جلوتر بیافتد و چیزی را که او به آن چشم دوخته بردارد و بدین ترتیب به او بی احترامی کرده باشم. (طاحون، 1411، چاپ3، ص 354).

و به عمر بن عبدالعزیز گفته شد: که چقدر به والدینت نیکی می کنی؟ گفت: «سقفی را که آنها در زیرش هستند، بالا می برم و مقابلشان را همیشه روز می گردانم و پشت سرشان را همیشه شب می کنم». منظور این است که در روز آنها را به نشانه احترام جلو می اندازد و در شب به خاطر رویارویی با خطرها خود را جلو می اندازد تا خطری به آنها نرسد. (طاحون، 1411، چاپ3، ص355).

حق والدین بر فرزند این است که در رفتار با والدین بالاترین درجه ادب و تواضع را در سخن و عمل برای آنها به کار ببرد. ابوهریره τ می گوید: «والدین را به اسم صدا نزن، قبل از آنها منشین، جلوتر از آنها راه مرو». (البخاری، 1388، چاپ1، ص113). چون صدا زدن آنها به اسمشان با سخن کریمانه سازگار نیست.

و نشستن قبل از آنها به منزله عدم احترام است و جلوتر حرکت کردن از آنها جز به خاطر مصلحت، بی ادبی است. گریاندن والدین به علت بی احترامی به آنها از گناهان کبیره است. ابن عمر ب می گوید: «گریاندن والدین بی احترامی به آنها و از جمله گناهان کبیره است». (البخاری، 1388، ج 1، ص94).

دعای والدین به نفع فرزندان یا علیه آنها از جمله دعاهای مستجاب است. پس بر فرزند لازم است که سعی کند رضایت و خشنودی والدین را به دست بیاورد و آنها را خشمگین نکند. از ابوهریره τ روایت شده است که گفت: پیامبر ρ فرمود: «سه دعا وجود دارد که بدون شک مستجاب می شوند: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای والدین برای فرزندانشان». (البخاری، 1388، ج1، ص94).

اینکه انسان سبب بشود که دیگران والدینش را فحش و ناسزا بگویند و یا خود والدینش را فحش بدهد، بی احترامی به والدین می باشد. از عبدالله بن عمر ب روایت شده است که پیامبر ρ فرمود: «از جمله گناهان کبیره این است که شخص والدینش را فحش و دشنام بدهد». گفتند: ای رسول خدا! آیا کسی والدینش را فحش می دهد؟ فرمود: «آری، به پدر کسی فحش می دهی، پدر تو را فحش می دهد، به مادر کسی فحش بدهی، مادر تو را فحش می دهد». (البخاری، 1388، ج 2228).

اسلام در نیکی به والدین، دایره پدر و مادر را وسعت داده تا شامل پدربزرگ و مادربزرگ نیز بشود بلکه فرزندان را ملزم به اطاعت وعدم سرپیچی از آنها کرده است. حتی در آماده شدن برای جنگ باید از آنها نیز اجازه بگیرد، درحالی که این امر به طریق اولی حق والدین می باشد. ابن منذر می گوید: پدربزرگها مثل پدر هستند و مادر بزرگها مثل مادر، پس شخص جز با اجازه آنها نمی تواند به جنگ و جهاد برود». (القرطبی، 1356، ج 5، ص3855).

4-2- حقوق انسان

4-2-1- مساوات میان زن و مرد در کرامت انسانی:

اسلام زنان را گرامی داشته است و اصل مساوات میان زن و مرد را از نظر ارزشهای انسانی مشترک بیان کرده است. هر یک از زن و مرد در حقوق و واجبات مساوی هستند. چون مزیت و برتری نزد خداوند تقوا و عمل صالح است. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَـٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَـٰكُمۡ شُعُوبٗا

وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ (حجرات/ ١٣). «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده ایم تا همدیگر را بشناسید، بی گمان گرامی ترین شما در نزد خدا متقی ترین شماست».

اسلام آبرو و شرف زن را حفظ کرده است و عقوبتهای بازدارندهای را برای کسی که به زنان بی ادبی بکند تشریع کرده است. چون زن یا مادر است یا دختر یا خواهر یا همسر یا خاله یا عمه است.

از جمله بزرگداشتهای زن توسط اسلام، این است که در قرآن کریم در بیشتر از ده سوره از زنان صحبت کرده است. که به طور خاص عبارتند از (بقره، نساء، مائده، نور، احزاب، مجادله، ممتحنه، تحریم) و در سوره های دیگر نیز به طور کلی از آنها بحث شده است. اسلام اصل مساوات میان زن و مرد را در حقوق مالی، مسؤولیت، ثواب، و عقاب دنیوی و اخروی بیان کرده است. جز در بعضی احکام استثنایی که اینها نیز به خاطر طبیعت زن و نقش هر کدام از زن و مرد در زندگی است. خداوند متعال می فرماید: ﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ (نحل/ ٩٧). «هر کس در حالی که مؤمن است کار شایسته انجام دهد، مرد باشد یا زن، او را به زندگانیای پاک زنده میداریم و پاداششان را به [حسب] نیکوترین آنچه میکردند، به آنان میدهیم».

و پیامبر ρ اصول مساوات و روابط میان زن و مرد را بیان کرده است. هنگامی که می فرماید: «زنان برادران مردان هستند». (ابوداود، 1372، شماره 1/ 61، 236).

همچنان که زن در اسلام در داشتن مسؤولیت و عقیده و سخن و عمل مانند مرد است. چون تکالیف شرعی مانند مرد متوجه زن نیز هست پس در اجرای عقوبات طبق آنچه که بر مرد حکم می شود بر زن نیز حکم می شود. (مصیلحی، 1991،ص 59).

اسلام در تعلیم و تربیت و فرهنگ و بدست آوردن شغل میان زن و مرد تساوی رعایت کرده است تا نقش خود در جامعه ایفا کند. به گونه ای که با ویژه گیها و استعدادهای وی به عنوان یک زن که اسلام برای او تعیین کرده است، مخالف نباشد. زن یک وظیفه عالی دارد که تربیت نسل های آینده است که مسؤولیت مداوم بنا و پیشرفت تمدن امت مربوط به آن است.

وقتی اسلام وظایف اجتماعی را میان زن و مرد با توجه به طبیعت هر کدام از آنها تقسیم می کند، این امر برای اختلاف در رتبه و مقام بشری نیست، بلکه بخاطر ضمانت روند جامعه به طور خوب است، و این یکی از انواع اختصاصی است که ما آن را در هر یک از آسایشهای زندگی مشاهده می کنیم. بنابراین قادر به انجام

اعمالی است که مرد نمی تواند آن را به خوبی و درستی او انجام دهد و مرد نیز قادر به انجام اعمالی است که زن نمی تواند آن را به درستی انجام دهد. (عثمان، د. ت، ص273).

اسلام برای زن مباح کرده است که به هر کار و وظیفه ای که حتی خارج از منزل باشد، بپردازد. مادامی که همراه با وقار و آزرم و حیا باشد. و از گمان فتنه به دور باشد. و باید در چارچوب قوانین و ویژگیها و استعدادهای وی به عنوان یک زن باشد که شریعت برای او تعیین کرده است. و در انجام هر کاری باید از این امور محافظت کند تا عفت وی را خدشه دار نکند. و کرامت انسانی را از بین نبرد. از جمله روایت اسماء دختر ابوبکر ب است که به همسرش زبیر بن عوام کمک می کرد و برای جمع کردن علف حیوانات و رعایت مصلحت بیرون می رفت». (البخاری، 1388، شماره 9/ 320- 319).

بلکه اسلام حق بیعت را به زنان نیز اجازه داده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡـٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأۡتِينَ بِبُهۡتَٰنٖ يَفۡتَرِينَهُۥ بَيۡنَ أَيۡدِيهِنَّ وَأَرۡجُلِهِنَّ وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ (ممتحنه/ ۱۲). «ای پیامبر، چون زنان مؤمن به نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند بر آنکه چیزی را با خداوند شرک نیاورند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند و فرزندانشان را نکشند و بهتانی را که با آن [از روی دروغ] فرزندی را به شوهرانشان نسبت دهند، در میان نیاورند و در کارهای نیک [از فرمان] تو سر پیچی نکنند، با آنان بیعت کن و از خداوند برای آنان آمرزش بخواه. بی گمان خداوند آمرزگار مهربان است».

همچنان که زن و مرد در جهاد مساوی هستند، و در بسیاری از جنگهای اسلامی در زمان پیامبر ρ شرکت داشته اند و آنها به مداوای زخمیان و اموری که مناسب آنها بود می پرداختند. (مصیلحی، 1991).

از ام عطیه انصاری نقل شده است که گفت: همراه رسول خدا ρ در هفت غزوه شرکت کردم، پشت سر آنها حرکت می کردم و برای آنها غذا درست می کردم و زخمیان آنها را مداوا می کردم و به بیماران آنها رسیدگی می کردم. (احمد، المسند، 6/ 407، ابن ماجه،1384، شماره 2/ 952- 2855).

اسلام از طلوع فجر خود جایگاه زن مسلمان را مرتفع کرده است. این زنان پیامبر هستند که در دین با وی موافق بودند و بسیاری از علوم دین خواه در عقیده یا در تشریع، مخصوصاً در امری که فقط زنان از آن باخبرند، از آنها گرفته شده است، و خانه هایشان مدارسی بود که دانش دوستان از آن علم و حدیث می گرفتند، و مسلمانان از طریق آنها از احوال پیامبر ρ مخصوصاً در منزل باخبر می شدند.

سیده نفیسه دختر حسین بن زید بن حسن بن علی ل راوی و محدث بوده است. و بسیاری از علمای مشهور از او علم کسب کرده اند. از جمله کسانی که از طریق او حدیث روایت کرده است امام شافعی / هنگام ورود به مصر بوده است. اسلام به مباح کردن تعلیم برای زنان مثل مردان بسنده نکرده است، بلکه تعلیم را برای زنان فرض کرده است. مخصوصاً در امور دینی و اموری که در دنیا مهم باشند. پیامبر ρ می فرماید: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است». (ابن ماجه، 1384، ج1/ 81، الغزالی، 1389، ج1، ص3).

ام المومنین عایشه دختر ابوبکر صدیق ب از جمله حافظ ترین مردم به حدیث و فقه بود. و ام المؤمنین حفصه دختر عمر بن خطاب ب در جاهلیت و پیش زنی نویسنده به اسم شفای عدویه نوشتن را آموخت و بعد از ازدواج با پیامبر ρ پیش شفا رفت تا خوشنویسی را مثل نوشتن نیز بیاموزد. (البلاذری، 1379).

امام ابن حزم می گوید: بر هر مسلمان عاقل و بالغ مذکر و مؤنث، آزاد یا برده بدون اختلاف هیچ یک از مسلمانان، واجب است که طهارت داشته باشد و نماز بخواند و روزه بگیرند. و طهارت و نماز خواندن در حال بیماری و سلامت لازم است، هر طوری که بخواهد انجام بدهد.

همچنین بر تمام کسانی که ذکر کردیم لازم است که حلال و حرام خود را از میان خوردنیها، نوشیدنیها و پوشیدنیها و ارتباطهای جنسی و خون و گفتار و کردار خود بشناسند و بدانند، بنابراین جهل نسبت به این امور برای هیچ کدام از افراد مذکر، مؤنث و آزاد یا برده یا کنیز درست نیست. و بر هر کدام از اینها واجب است که از وقتی که در حالت مسلمانی بالغ می شوند یا از وقتی که بعد از بلوغ اسلام می آورند، این امور را یاد بگیرند. (ابن حزم، 1937، ج 5، ص121).

اما آنچه که مربوط به حقوق سیاسی زن می شود. خداوند متعال به آن اعتراف کرده است و می فرماید: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ﴾ (توبه/ ٧١). «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می خوانند و از کار بد باز می دارند، ونماز را چنان که باید می گزارند. و زکات را می پردازند و از خدا و پیامبرش اطاعت می کنند».

این آیه از دیدگاه بسیاری از فقها، تساوی زن با مرد را در بدست آوردن حق مشارکت سیاسی می رساند. برای آنچه که مصلحت عمومی امت را محقق کند. (العیلی، 1394، ص291).

همچنین بعضی از فقهای مسلمان به نقش سیاسی زن در روز فتح مکه تأکید کرده اند، وقتی که یکی از کافران به ام هانی پناه برد و از او امان خواست. پیامبر ρ به او اجازه داد و فرمود: «ای ام هانی، کسی که تو

پناه داده ای ما نیز پناه می دهیم. بلکه بعضی از فقهای مسلمان این حادثه را نیز چنین دانسته اند که خلیفه عمر بن خطاب τ وقتی خواست که بالاترین میزان مهریه را مشخص کند، یک زن وی را از این کار باز داشت و این آیه را به وی یادآوری کرد که می فرماید: ﴿وَإِنۡ أَرَدتُّمُ ٱسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٍ مَّكَانَ زَوۡجٍ وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡـًٔاۚ أَتَأۡخُذُونَهُۥ بُهۡتَٰنًا وَإِثۡمًا مُّبِينًا ٢٠﴾ (نساء/۲۰). «اگر خواستید همسری را به جای همسری برگزینید، هر چند مال فراوانی هم مهر یکی از آنان کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید، آیا با بهتان و گناه آشکار آن را دریافت می دارید».

در این حال عمر τ گفت: «عمر اشتباه کرد و این زن درست گفت». (ابو زهره، د. ت، ص81، مصیلحی، 1991، ص61).

اما مساوات در نظام خانواده این است که، زن مانند مرد می تواند به کارهای سفارش به فرزندان کوچک، سرپرستی مال و دارائی و نظارت بر اوقاف بپردازد.

همچنین در مورد ازدواج به اتفاق فقهاء، زن حق قبول کردن یا نکردن آن را دارد. و این وقتی است که زن بالغ و رشید باشد و در مورد طلاق بعضی گمان می کنند که شریعت اسلامی حق طلاق را به مرد داده است بدون اینکه در این امر حقی برای زن در نظر گرفته باشد. و این مخالف اصل مساوات میان زن و مرد است. و به اصل الزامی بودن عقود خلل وارد می کند. به طوری که فسخ یک عقد جز با رضایت طرفین آن عقد ممکن نیست. و این درست نیست چون اصل در عقد ازدواج در شریعت اسلامی این است که با رضایت طرفین عقد تمام می شود. و زن در آن قبول می کند که مرد به تنهایی در جاهایی که شریعت بیان کرده است، حق طلاق را داشته باشد. بنابراین وقتی شوهر بنابر حق خود زنش را طلاق داد، این طبق توافقی است که خود هنگام عقد با هم کرده اند. چون نوعی از انواع طلاق وجود دارد که مربوط به زن است، و این هنگامی است که در عقد ازدواج شرط شده باشد که زن امور خود را خود به دست بگیرد. و شوهری که این شرط را قبول کرده باشد وقتی شروط آن پیش بیاید، زن حق طلاق دارد. همچنان که انواع دیگری از طلاق وجود دارد که زوج (شوهر) به تنهایی نمی تواند رابطه زناشوئی را قطع کند. (العیلی، 1394، ص310-307).

اما عدم برابر بودن ارث زن و مرد بخاطر ملاحظه جوانب مادی است که مترتب در نظام ازدواج می باشد. مانند عملیات تفریق بعد از عملیات جمع است تا نتیجه درستی به دست بیاید. یعنی زیادی بودن ارث برتری نیست بلکه یک تعویض مادی صرف می باشد. (ابن حمید، 1418، 3884، ص36).

اما سایر تفاوتهای زن و مرد که بعضی از مردم آن را زشت می پندارند با تأمل در آنها در می یابیم که اسلام طبیعت تکوینی و عاطفی زن را که جدای از طبیعت تکوینی و عاطفی مرد است، رعایت کرده است. بنابراین حقوق زن در اسلام مربوط به ویژگیها، نیروها و شایستگیهای وی است. و در این مورد بخاری می گوید: «خداوند متعال بندگانش را با عبادت مخاطب قرار داده است، با انجام عبادت جز با اجرای مصلحت های جسم و مصلحتهای مربوط به داخل و خارج از منزل فراهم نمی شود. پس وقتی مردی به مصلحتهای بیرون از منزل پرداخت، مصلحت های درون منزل بر او تباه می شوند و کسی که به مصلحتهای درون منزل پرداخت، نمی تواند مصلحتهای بیرون از منزل را بدست بیاورد. پس ناچار باید جمع میان مذکر و مؤنث وجود داشته باشد تا یکی از آنها به مصلحتهای بیرون از منزل و یکی دیگر به مصلحتهای درون منزل بپردازد». (البخاری، 1406، چاپ6، ص144).

4-2-2- اهلیت زن

4-2-2-1- اهلیت دینی زن:

اسلام اهلیت دینداری را برای زنان مقرر داشته است و تکالیف شرعی را به آنان سپرده است، و ندای شریعت به اعتبار و ویژگی انسان بودن متوجه زن و مرد شده است. انسان بودن همان چیزی است که هر یک از زن و مرد را شایسته ندا قرار داده است. و تکالیف را مبتنی برتقوای خداوند کرده است و زن در اسلام خواهر مرد است. حقوقی که برای مرد است، برای زن نیز هست و حقوقی که علیه مرد است، علیه زن نیز هست. و فضل و برتری میان آنها جز به تقوا نیست. ولی حق محافظت و نگهداری از آن مرد است، چون این حق را با بخشندگی از مالش به دست آورده است. اما در امور دینی و مسائل ایمانی زن و مرد از نظر اسلام مساوی هستند. بنابراین، هدایت اسلام شامل همه مردم است و خطاب به یک اندازه متوجه عموم مردان و زنان است. با اصلی که از آن برخاسته اند، و جدا شده اند، آنها را مخاطب قرار می دهد، خداوند متعال می فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالاً كَثِيرًا وَنِسَآءً﴾ (نساء/ ۱). «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت».

پس هیچ کدام از آنها جز با عمل صالح فضل و برتری بر یکدیگر ندارند. بنابراین خداوند متعال با متوجه ساختن ندا به همه آنها با اسمی که به جمیع نسبت داده می شود، آنها را مخاطب قرار داده است و می فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَـٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَـٰكُمۡ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ ۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ

أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ (حجرات/ ۱۳). «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده ایم تا همدیگر را بشناسید. بی گمان گرامیترین شما نزد خداوند، متقی ترین شما است».

بنابراین، زن اهلیت دینداری را دارد و به عبادت خداوند متعال و یگانه امر شده است، هر کس هر آنچه را که فرا چنگ آورده است به خود باز می گردد و زنان نیز هر کاری بکنند به خودشان باز می گردد. هیچ کس تبعات گناه دیگری را به گردن نمی گیرد و هیچ کس گناه دیگری را بر دوش نمی کشد. و هر کسی برابر روش خود کار می کند و هر کسی در برابر کارهایی که کرده، گروگان می باشد. و در تمامی اینها میان زن و مرد تفاوتی نیست. خداوند متعال می فرماید: ﴿مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا ١٢٤﴾ (نساء/ ۱۲۴- ۱۲۳). «هر کس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت. و هر کس، مرد یا زن در حالی که مؤمن است [کاری] از کارهای شایسته انجام دهد، اینان به بهشت در آیند و به کمترین میزانی ستم نمی‌بینند».

و همچنین می فرماید: ﴿فَٱسۡتَجَابَ لَهُمۡ رَبُّهُمۡ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰۖ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖ﴾ (آل عمران/ ۱۹۵). «پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار خواسته باشد خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، پاره ای از شما از پاره ای دیگر هستید».

از جمله این اهلیت و شایستگی این است که خداوند پاک و منزه زن و مرد را در داشتن صفات زیبا و وضعیت کامل مساوی قرار داده است، و بدین ترتیب آنچه که شایسته فضل و کرامت و اجر است به وی تعلق می گیرد. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا ٣٥﴾ (احزاب/ ۳۵). «مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان

روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار خدا را یاد می کنند و زنانی که خدا را بسیار یاد می کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است».

و خداوند متعال می فرماید: ﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ (نحل/ ۹۷). «هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو زندگی پاکیزه و خویشاوندی می بخشیم و پاداش آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

نصوص و متونی که در مورد اهلیت دینی زنان آمده است، زیاد می باشد. اما از متونی که در سنت آمده است حدیث اسماء بنت یزید انصاری است که بر اهلیت زن دلالت می کند. زن و مرد هر کدام مکمل یکدیگر هستند. و در اینجا اسلام وظایف دینی و اجتماعی را میان آنها توزیع کرده است که همان نوع توزیع ویژه ای است که ما آن را در آسایشهای مختلف زندگی مشاهده می کنیم. بدین ترتیب کار زن در خانه معادل تمام کارهای بیرون از منزل مرد می باشد.

روایت شده است که اسماء بنت یزید بن سکن انصاری نزد پیامبر ρ آمد، در حالی پیامبر ρ در میان اصحاب بود و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، من نماینده و فرستاده زنان به پیش شما هستم. خداوند عزوجل شما را برای تمامی مردان و زنان برانگیخت و ما به تو و اله تو ایمان آوردیم... ما زنان در خانه ها محصور و زندانی هستیم و ستون خانه های شما می باشیم و فرزندان شما را حمل می کنیم، حال آنکه شما ای گروه مردان، شما در جماعت و عیادت بیماران و حاضر شدن بر جنازه ها و حج بعد از حج و مهمتر از همه اینها جهاد در راه خدا بر ما برتر هستید، حال آنکه اگر شما برای حج یا عمره یا جهاد بیرون بروید، ما اموال شما را حفظ می کنیم و لباسهای شما را می بافیم و فرزندان شما را تربیت می کنیم، آیا شما را در این اجر و خیر شرکت دهیم؟ پیامبر ρ نگاه کاملی به اصحاب انداخت و فرمود: آیا هرگز درخواست زنی را شنیده اید که بهتر از درخواست این زن در امر دینش باشد؟ گفتند: ما فکر می کردیم که این زن به چنین چیزی هدایت می کند. سپس پیامبر ρ به آن گفت: ای زن، بدان و بفهم که بعد از تو زنانی هستند که برای شوهرانشان همسر خوبی خواهند بود و آرزو های آنها را برآورده می کنند و تابع موافقت وی هستند. تا همگی اینها وی را معتدل گردانند. پس آن زن منصرف شد. و تا وقتی که به میان زنان رسید شادی می کرد و آنچه را که پیامبر ρ فرموده بود برای آنها بیان کرد و آنها خوشحال و شادان شدند. (ابن عبدالبر، د. ت، 4/ 1788-1787).

بدین ترتیب برای ما روشن شد که زن مخلوق مستقلی است که مانند مرد مسؤول اعمال خود می باشد. و هر کدام از مرد و زن مخاطب تکالیف شرعی هستند جز بعضی از تکالیف که یکی از آنها مستثنی می باشند و هر کدام از آنها با انجام عبادات اجر خود را می برند بدون اینکه بر اجر دیگری افزایش داشته باشد. و هر کدام از آنها تاوان گناه خود را می بیند و تاوان هیچ کدام از آنها کمتر از دیگری نیست.

اسلام جایگاه مرد را به مرد و زن را به زن داده است، و راه واضح و بدون کجی و اعوجاج را برای هر کدام از آنها رسم کرده است. و درهای الگوی عالی بودن و نمونه بهتر شدن را برای هر کدام از آنها باز کرده است. و سعی و تلاش فراوان را بر دستان آنها برای رسیدن به تعالی و پیشرفت انجام داده است. (عون، 1402، ج2).

4-2-2-2- اهلیت مدنی زن:

وقتی زن با ارزشهای روحی و مواهب عقلی توسط خداوند گرامی داشته شده است از آنجای که اهلیت پذیرفتن تکالیف الهی را با عبادت و انجام خیرات و ترک کارهای منکر به وی داده است که بالاترین ارزشهاست. بنابراین به طریق اولی لازم است که اهلیت ارزشهای کمتر از آن را از جمله ارزشهای مدنی داشته باشد. پس لازم است که زن شخصیت اجتماعی و اهلیت معامله کردن و عقد بستن و حق تملک داشته باشد. پس زن می تواند مالک اجرای عقود مختلف از جمله خرید و فروش و هبه و وصیت بشود. همچنان که زن اهلیت تحمل التزامهای شرعی را دارد مادامی که عاقل و رشید باشد. (الشافعی، ج3، ص194). و شوهر یا کس دیگری از خانواده اش در این امر حقی با او ندارد، همچنان که برای شوهرش حلال نیست که در اموال زنش دخل و تصرف کند مگر اینکه اجازه گرفته باشد یا به نیابت از وی وکیل اجرای عقدی شده باشد. و زن می تواند هر وقت که خواست وکالت شوهر خود را ملغی کند و وکیل دیگری بگیرد. (العیلی، 1394، ص306-305). خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَأۡخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ شَيۡـًٔا﴾ (بقره/ ۲۲۹). «برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه بدیشان داده اید باز پس بگیرید». و همچنین می فرماید: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوۡاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٞ مِّمَّا ٱكۡتَسَبُواْۖ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٞ مِّمَّا ٱكۡتَسَبۡنَ﴾

(نساء/ ۳۲). «آنچه را که خداوند برخی از شما را بر برخی [دیگر] با آن برتری داده است، آرزو مکنید، مردان از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای دارند. و زنان [نیز] از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای دارند». ابن حزم می گوید: «جایز نیست که زن را مجبور به بخشیدن مقداری از اموالش یا مهریه اش به شوهرش کرد. تمام مهریه زن مال او است و هر کاری می تواند با آن بکند. شوهر در این کار اجازه ای ندارد و حق اعتراض هم ندارد».

و بعد می گوید: «برای پدر دختر با کره کوچک یا بزرگ و یا بیوه و همچنین برای سایر خویشاوندان یا غیر خویشاوندان حلال نیست که در مهریه دختر و فامیل خود حکم کند. و برای هیچکدام از این افراد که ذکر کردیم، جایز نیست که مهریه زن را ببخشد. و چیزی از این مهریه نه برای زوج است و نه برای دیگران خواهد بود. و اگر تصرفی در آن بکند، باطل و مردود است. و زن خود حق دارد که مهریه خود را هر طور که می خواهد ببخشد، و پدر یا همسر حق اعتراضی در این مسأله ندارند». (ابن حزم،1350، ج 9، ص511-507).

همچنین زن می تواند مالک زمینهای زراعی و خانه بشود و سایر صنفهای مالی همگی ابزار و اسباب تملک هستند، و زن می تواند به تجارت و سایر تصرفات کسب مباح بپردازد و می تواند ضامن دیگری بشود و دیگری ضامن او بشود، و می تواند بخشش کند، و به کسی غیر از وارث خود وصیت کند، و می تواند علیه دیگری اقامه دعوا کند. تا خود به دفاع از خود بپردازد یا برای این کار وکیل بگیرد.

امام محمد عبده تعلیقی بر این امر آورده است و می گوید: «این درجه و منزلتی که خداوند با آن زنان را بالا برده است هیچ دینی از دین های پیشین و هیچ شریعتی از شریعتهای پیشین این منزلت را به وی نداده است. بلکه هیچ امتی از امتهای قبل از اسلام و بعد از آن به آن نرسیده اند، و این کشورهای اروپایی هستند که از جمله پیشرفت تمدنشان آن است که برای زنان احترام و ارزش قائل شده اند و به تربیت و آموزش علوم و فنون آنها توجه کرده اند و همچنان کمتر از درجه و رتبه ای است اسلام برای زنان قائل شده است، و بعضی از قوانین آنها همچنان مانع حق تصرف زن در اموال شوهرش و بدون اجازه است. و حقوق دیگری شریعت اسلام در طول سیزده قرن و نیم به زنان بخشیده است، از این جمله می باشند. در حالی که زنان در طول پنجاه سال به عنوان پیشرفته و متمدن در هر چیزی، همچنان در زمان جاهلیت عرب و شاید بدتر از آن هستند». و بعد می گوید: «این فرنگیان که مدنیتشان در دادن جایگاه عالی به زنان از شریعت ما کمتر است حال آنکه بر ما فخر می فروشند و ما را به جهل و نادانی در رفتار با زنان متهم می کنند و بعضی از جاهلان آنها می پندارند که این باور ما تأثیر ما است». (رضا، 1346، ص376- 375).

شریعت اسلام بعد از اینکه زنان از حق تملک ارث در زمان جاهلیت محروم بودند، به آنان حق تملک ارث داد به طوری که این اصل را خداوند متعال بیان می دارد و می فرماید: ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ ۚ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ۝٧﴾ (نساء/ ۷). «برای مردان و برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می گذارند سهمی

است، خواه آن ترکه کم باشد یا زیاد، سهم هر یک را خداوند مشخص و واجب کرده است». و شریعت اسلام حق زن قرار داده است که از پدرش، برادرش، پسرش، شوهرش، و خویشان دیگرش غیر از اینها ارث ببرد. بدین ترتیب اسلام اهلیت مدنی زن و تعهد مالی وی را بیان کرده است، و در این مورد از سایر نظامهای دیگر پیش تر رفته است.

4-2-2-3- اهلیت اجتماعی زن:

اسلام اهلیت اجتماعی زن را مقرر کرده است و امور زیر را از مقتضیات آن قرار داده است:

وقتی دختری بالغ شد و علامتهای رشد و تصرفات خوب در وی آشکار شد، ولایت و سرپرستی ولی یا وصیش بر او از بین می رود -خواه پدرش باشد یا غیر پدرش- بنابراین زن در امور مالی و شخصی خود و برگزینی جایی که در آن زندگی می کند تصرف کامل دارد. شیخ احمد ابراهیم در این مورد می گوید: «دخترها وقتی بزرگ شدند- خواه دختر باکره باشند یا بیوه زن- و مورد اطمینان نباشند، وظیفه پدر یا ولی و محرم و شخص مورد اطمینان وی است که او را نزد خود نگه دارند و به زور مراقبت کنند، ». (ابراهیم، 1926، ص 158).

زن حق قبول یا رد خواستگار خود را دارد. و ولی وی حق ندارد که او را با کسی که نمی خواهد شوهر بدهد. و از کسی که می خواهد، منع کند. اگر این شخص اهل دین و اخلاق و امانت باشد. بنابراین، زن جایگاه ویژه ای دارد. و از مهمترین ویژگیهای وی این است که او به آینده زندگی خانوادگی اش متعلق است. ولی وظیفه اوست که به طور پسندیده ای در این زندگی تصرف کند. پیامبر ρ می فرماید: «زن بیوه شایسته تر است که خود ولی خود باشد، ولی از دختر باکره برای ازدواج اذن گرفته می شود و اذن وی، سکوت وی است. و در روایتی دیگر آمده است که سکوت وی اقرار وی می باشد». (مسلم، الصحیح، 2/ 1037، شماره 1421).

روایت شده است که: دختر جوانی نزد پیامبر ρ آمد و گفت: «پدرم مرا به پسر برادرزاده اش شوهر می دهد تا به وسیله من پستی و ذلت خود را بالا ببرد. پس پیامبر ρ این امر را به خود او موکول کرده است. آن دختر گفت: من به این کار پدرم راضی هستم ولی می خواهم به زنان بفهمانم که پدران در امر ازدواج نمی توانند آنها را مجبور کنند». (احمد، المسند، 6/ 136).

ابن قیم در بیان این مطلب می گوید: «پدر دختر بالغ عاقل و رشید نمی تواند در کمترین چیز از مال دخترش بدون رضایت وی تصرف کند. و نمی تواند او را مجبور به هزینه کردن مقدار کمی از مالش، مجبور کند. سپس چگونه می تواند خود وی را بدون رضایت و خشنودی خودش شوهر بدهد؟ و بدیهی است که

هزینه کردن تمام اموال زن بدون رضایت وی آسانتر است از اینکه با زور و بدون اختیار وی را شوهر بدهد». (ابن القیم، 1399، ج4، ص2).

از بارزترین نشانه های آن اهلیت این است که، اسلام در جنگ و صلح زنان را حمایت می کند. در فتح مکه ام هانی دختر ابوطالب مردی از مشرکان را پناه داده بود، وعلی می خواست که وی را بکشد، ام هانی با شتاب پیش پیامبر ρ رفت و گفت: ای رسول خدا! برادرم علی بن ابی طالب، می خواهد مردی را که من پناه داده بودم بکشد و آن مرد به راه افتاد. پیامبر ρ فرمود: «ای ام هانی، کسی را که تو پناه داده ای ما نیز پناه می دهیم». (البخاری، 388، شماره1/ 387، مسلم، 1/ 498، شماره 336).

و این امر در کلام پیامبر ρ آمده است که: «دست مسلمانان بر غیر خودشان، خون آنها را محافظت می کند و پایین ترین مسلمانان می توانند آنها را پناه دهند». (احمد، المسند، 2/ 215، ابوداود، 1372، شماره 80/3 شماره 275، ابن ماجه، 2/ 895، شماره 2685).

و می فرماید: «زن می تواند به قوم خود پناهنده بیاورد». یعنی در حمایت مسلمانان است. و در حدیث عایشه ل آمده است: «اگر زنی به مؤمنان ظلم کند، جایز است». (ابوداود، 1372، شماره 3/ 84، شماره 2764).

جایز بودن به معنای این است که کار و عمل زن در ضمانت یا حمایت خودش است، و عمل وی محترم است و کسی وی را تحقیر یا نقض نمی کند.

از نشانه های اهلیت اجتماعی زن این است که، اسلام نسب زن شوهر کرده را حفظ می کند به گونه ای که بیان کرده است، نسب زن بعد از ازدواجش تغییر پیدا نمی کند. و زن مسلمان بعد از ازدواجش، نام و نام خانوادگی و نسب اصلی وی همچنان محفوظ می ماند. و اسم زوج بر وی تحمیل نمی شود، خواه جایگاه زوج هر چه می خواهد باشد. این همسران پیامبر ρ هستند که اسم پدرانشان و نسبیت آنها به خانواده و طایفه خودشان را حفظ کردند. گفته می شود: عایشه دختر ابوبکر و به طایفه پدریش بنی تمیم نسبت داده می شود. و حفصه دختر عمر که او نیز به طایفه پدریش بنی عدی نسبت داده می شود. و تمامی همسران پیامبر ρ، اسم پیامبر ρ بر آنها تحمیل نشد در حالی که زن گرامیترین و اشرف مخلوقات بودند.

و این در خلال تعالی شریعت اسلامی و حمایت آن از نسب ها به طور کلی ظاهر می شود. و نسب زن بعد از ازدواج به شکل ویژه و هنگام مقایسه بزرگی ارزش زن و عدم نابودی نسب وی ظاهر می شود تا بدین وسیله نام و نام خانوادگی وی را برداشته و نام خانوادگی همسر بر او گذاشته شود. (وافی، د. ت، ص297).

4-2-3- نقش زن در بنای جامعه:

اسلام زنان را گرامی داشته است و تمامی مردم را –چه مرد و چه زن– به خاطر اشتراک در ارزشهای انسانی مساوی دانسته است، و این وصف عام برای تمامی انسانها است و اهلیت دینی و مدنی و اجتماعی زن بر آن مترتب می شود. و اینها مواهبی هستند که انسان با آنها متمایز می گردد و یک هدیه الهی است برای اینکه هدف در نظر گرفته شده برای انسان را محقق کند که جانشینی بر روی زمین است، تا نقش خود را در زندگی ایفا کند وزن و مرد در این امر یکسان هستند. و قرآن کریم نشانه های این هدف را به تفصیل آورده است. و شاید این آیه تمامی نصوص وارده در این مورد را در بر بگیرد که می فرماید: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرۡحَمُهُمُ ٱللَّهُۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٧١﴾ (توبه/ ۷۱).

«مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می خوانند و از کار بد باز می دارند. ونماز را چنانکه باید می گزارند و زکات می پردازند و از خدا و پیامبرش فرمانبرداری می کنند. ایشان کسانی هستند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می گرداند، خداوند توانا و حکیم است». و این نصی است که برای بیان احاطه به همه امور زندگی و اوضاع آن تجزیه و تحلیل می خواهد و بعد از حقایق روحی که بنای فرد و جامعه و ارزشهایی که باید رعایت شوند به آن بستگی دارد، آگاهی می یابد. ولی ما را به بیان نقش زن مقید می کنند پیروی از عناصر آینده آن را بر ما تحمیل می کند تا بدین ترتیب به نقش خود برسند. (الخولی، 1404، ص30).

الف) این نص و متن در میان ویژگیهای جامعه که نماد حقیقت اسلام هستند بین فرد و جامعه با نگاه به هر کدام از آنها توازن ایجاد می کند. و این در خلال اصولی است که بنای متکی به تقویت کننده های روحی یعنی ایمان به خداوند و سایر ارکان ایمان است، از آنجایی که رابطه ایمان قویترین روابط است چون جامعه روابطی است که از قلبهای افراد بر می خیزد و عقلهای آنها از معانی اصلی و ارزشها و عقاید می گیرد.

پس وقتی ایمان رابطه وصل کننده میان فکر و عاطفه است و آن دو با هم همکاری می کنند مانند یک ساختمان که قسمتی از آن قسمت دیگر را محکم می کند. وقتی که ایمان همان محور شخصیتی فرد در اسلام یا همان گنجینه فردی است، به اعتبار اینکه وحدت بشری در برابر خدا و جامعه دارای کیان واحد است که درون تمامی انسانها با کمک و همیاری و حمایت آنها تداعی می یابد. و این در کلام خداوند متعال آشکار

است که می فرماید: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ (توبه/ ۷۱). «مردان و زنان مؤمن برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند». در اینجا ایمان همان صفت ذاتی است که ویژگیهای شخصیت مسلمانان به وسیله آن متحد می شود –برای هر فرد خواه زن یا مرد– تداوم و پیوستگی میان مردان و زنان مؤمن همان پیوستگی ارزشهای دینی است. (الخولی، 1404، ص31).

اولین اجرای این تداوم در محیط خانواده و میان زن و شوهر می باشد که مصداق این آیه می باشد: ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةًۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢١﴾ (روم/ ۲۱). «و یکی از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسری را برای شما آفرید تا در کنار او بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت. مسلماً در این نشانه ها و دلائلی است برای افرادی که می اندیشند».

نقشی که خانواده برای محکم کردن جامعه ایفا می کند بسیار بزرگ است. چون خانواده نسلی را بر اساس تعاون و همیاری تربیت می کند و معانی ارزشمند انسانی را در آن می کارد و آنها را به رویارویی با مشکلات در خلال تعاون افراد ارجاع می دهد. و بدین ترتیب سهم بزرگی در زمینه پیشرفت اجتماعی با وصف وحدت اصلی جامعه دارد. و بدون شک با اصلاح افراد خانواده، افراد جامعه اصلاح می شوند. و نسل جدیدی که ستون جامعه هستند شکل می گیرد. و مراقبت از توجه و عنایت آن جز با پناه دادن خانواده های با ثبات و روابط انسانی مستمر و همکاری مداوم نیست و منظم کردن امور خانواده ها در جامعه همان اصل تمدن آنها است، چون هر آنچه که فضای خانواده را از دوست داشتن و تعاون و همیاری و مهربانی و مدارا و سلامت جسمی و روحی افراد آن برتر می دهد، تمامی اینها در جامعه منعکس می شود. و این امور مسؤولیتی جسمی هستند که جامعه به وسیله آنها آگاه می شود. تا نسلهای جوان و بانشاط و قوی و مصمم به وجود آیند تا مشعلی راهنما و نیرویی برطرف کننده و زنجیری نگهدارنده برای جامعه بشوند. (السعفی، د. ت، ص90- 89).

ب) در این آیه ﴿يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ (توبه/ ۷۱). به ابراز بعضی از معانی این آیه کریمه اکتفا می کنیم و آن بیان نقش زن به عنوان مراعات جایگاه وی است که در اسلام واضح می باشد که صلاح جامعه را به عنوان امانت در دست تمام انسانهای مؤمن روشنفکر قرار داده است. و هر یک از آنها را مسؤول این کار کرده است و فقط به زنان یا مردان محدود نشده است، چود وصف انسانیت را ذکر کرده است نه

وصف مذکر یا مؤنث بودن. و آن نقش مهمی است که با اهمیت مواهب و مزایایی که خداوند به وی داده است، برابر و همسان می باشد. (الخولی، 1404، ص31).

وقتی اسلام صلاح جامعه را به عنوان امانت در دست مردان و زنان مؤمن و روشنفکر قرار داده است با این کار شکل گیری نظر عمومی و روشنگرانه را در نظر داشته است که هر یک از مردان و زنان وظیفه مشخص خود را بدانند. پس مرد نقش مؤثری در بنای جامعه دارد، نقش زن والاتر می باشد. چون به این انسان که گرامیترین مخلوق است مهربانی و عطوفت می ورزد. پس هر مادری اگر اینگونه فرزندش را خوب تربیت کند خشت درستی را در بنای جامعه گذاشته است. و بنای اجتماعی از مهمترین گنجینه های رشد می باشد. و وظیفه هر کدام از زن و مرد متقابل و برابر می باشد که باید با هم همکاری کنند.

4-3- مراقبت از بچه ها و بزرگ کردن آنها

4-3-1- دفاع از جنین و حقوق وی:

اسلام به نوزاد و سعادت وی قبل از اینکه در شکم مادرش جنین باشد و هنگامی که جنین است، توجه کرده است و این امر را حق والدین قرار داه است.

از جمله حقوق نوزاد در قبل از جنینی این است که، پدرش برای او مادر صالح و شایسته ای را برگزیند. و پیامبر ρ در مورد انتخاب زن صالح می فرماید: «برای نطفه های خود با زنان هم سطح خود ازدواج کنید و دختران خود را نیز با هم سطح خود شوهر بدهید». (ابن ماجه، 1384، شماره 1/ 633، شماره 1968). (الدارقطنی، 1386، شماره 3/ 299، ابونعیم، 3/ 377، البیهقی، 1353، 7/ 133).

شاعر در مورد نیکی و مهربانی به فرزندانش قبل از اینکه به دنیا بیایند، می گوید:

وأول إحساني إليكم تخيري لماجدة الإعراق باد عفافها

«اولین احسان و مهربانی که من به شما کردم این است که برای شما مادری پاک نژاد برگزیدم که عفت و پاکدامنی وی آشکار است».

خنساء فرزندانش را مخاطب قرار می دهد و می گوید: «قسم به خدا شما از یک مرد و زن متولد شده اید. نه به پدر شما خیانت کرده ام و نه سر دایی شما را پایین انداخته ام (به نشان شرمندگی)». (ابن الاثیر، 1972، ج7، ص90).

شاعر می گوید: **الأم مدرسة إذا أعددتها أعددت شعبا طيب الأعراق**

«مادر مدرسه است وقتی این مدرسه را مرتب و منظم کند، ملتی اصیل و نجیب زاده را مرتب و منظم کرده است».

انتخاب مادر صالح یک درخواست اسلامی است. چون در این امر تحقق هدفی فراتر از ازدواج مدنظر است که همان تربیت نسل صالحی است که به وسیله آن پیشرفت و تقدم امت محقق می شود.

حق جنین بر مادرش: بر زن و ولی وی واجب است که مرد صالح و پرهیزگاری را برای ازدواج برگزینند. چون ازدواج زن با مرد فاسق موجب قطع شدن رحم و نابودی فرزندان می شود. پیامبر ρ می فرماید: «وقتی مردی نزد شما آمد که از اخلاق و دین او راضی بودید با او ازدواج کنید. اگر این کار را نکنید فتنه و فساد بزرگی زمین را فرا می گیرد». (الترمذی، 3/ 395، شماره 1085).

اما وقتی که فرزند در شکم مادر به صورت جنین است حق وی است که از او مراقبت شود و هنگام حمل مراقبت لازم را به عمل آورد. و این امر با اهتمام مادر به صحت و سلامت خود و عدم انجام کارهای سخت است، که این امر موجب سقط جنین می شود. علاوه بر این سقط جنین به دلیل کم کردن جمعیت و کم بودن رزق و روزی و ... از دلایل واهی و باطل است. (طاحون، 1411، ص 315).

بنابراین فرزند اهلیت اثبات بعضی از حقوق را پیدا می کند که به اهلیت وجوب معروف است. چون علت این اهلیت، صفت انسان بودن است ولی اهلیت ناقصی است. چون فقط بعضی از حقوق را که مربوط به صفت انسان بودن است برای او اثبات می کند. و این جز به خاطر اهتمام اسلام به این انسان نیست و پنج حقوق را برای وی اثبات می کند که عبارتند از:

نخست: نسب پدری و مادری و فامیلی که با واسطه پدر و مادر به او می رسند، اثبات می کند. اگر نعمت وجود هدیه ای از طرف خداوند برای مردم است و آنها را با خلقتشان برتری داده است و نشان قدرت خدا می باشند، به خاطر لطف و رحمت وی است که رابطه قوی و ارزشمند میان آنها ایجاد کرده است که نیروی بزرگی را برای رعایت نوزاد کوچک ایجاد می کند. که اینها به عامل محبت و بازدارنده مهربانی بر می گردد. و رابطه نسب را میان آنها برپا می کند و آن را یکی از نعمتهایی به حساب آورده است که خداوند به بندگانش داده است و آن را یکی از نشانه های قدرت خود قرار داده است. (صالح، 1401، ص50).

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلۡمَآءِ بَشَرٗا فَجَعَلَهُۥ نَسَبٗا وَصِهۡرٗاۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرٗا ٥٤﴾ (فرقان/ ۵۴). «و او (خداوند) کسی است که از آب بشری آفرید، آن گاه آن را دارای پیوند نسبی و سببی قرار داد و پروردگارت تواناست».

دوم: از مورث خود ارث می برد چون جنین از نسب وی جدا شده است. بنابراین برای جنین بیشترین میزان ارث را بنابر تقدیر مذکر یا مؤنث بودن کنار می گذارند. و بعضی از فقهاء گفته اند که: ملکیت جنین در میراث از زمان وفات مورث معتبر است. (الزرقاء، 1952، ج2، ص 75).

سوم: استحقاق آنچه که به او وصیت می کنند را دارد.

چهارم: استحقاق آنچه را که به او وقف می کنند را دارد.

پنجم: نفقه: یعنی خرج مادر جنین بر عهده پدر است خواه این مادر همسر وی باشد یا طلاق داده شده باشد. چون وصیت و وقف از لحاظ شرعی برای کسی که بعداً به وجود می آید جایز است. بنابراین به طریق اولی برای جنین معین جایز خواهد بود.

میراث یا وصیت یا درآمد وقف که برای جنین مشخص شده است، جنین در آن ملکیت نافذ ندارد، بلکه بستگی به زنده متولد شدن جنین دارد. ولی اگر مرده به دنیا آمد چیزی از آن حقوق برای وی ثابت نمی شود. و درآمد وقف به مستحقینی غیر از او می رسد، و میراث تعیین شده برای او، به سایر وارثان بر می گردد. وآنچه که برای او وصیت شده به وارثان وصیت کننده بر می گردد ولی نفقه بی گمان برای او ثابت می شود و از طریق مادرش قبل از ولادت وی نافذ می شود.

هرگاه جنین زنده متولد شد، هر چند که تقدیری باشد، ملکیت وی در این حقوق ثابت می شود. که مستند به زمان علت آن در قبل بوده است، یعنی اثر ارجاعی دارد. (الزرقاء، 1952، ج2، ص750).

زندگی زن وقتی تقدیری است که به علت جنایتی بر مادرش سقط شده باشد. همچنان که کسی زن حامله ای را می زند و در اثر این ضربه سقط می کند و جنین مرده به دنیا می آید. چنین جنینی در حکم زنده محسوب می شود. و اگر با عمل جانی مرده باشد، باید دیه جنین را که به اسم «غره» است به وارثان جنین بپردازد. همچنان که حق جنین در میراث کسی که قبل از وی فوت کرده است، ثابت می شود سهم جنین به وارثان وی می رسد و به وارثان مرده بر نمی گردد. (الزرقاء، 1952، ص751-750).

در اینجا عظمت اسلام ظاهر می شود، چون حقوق جنین را اثبات می کند و مهمترین این حقوق، حق نسب است که بیشتر حقوق جنین مبتنی بر آن است و بعداً وقتی که از حقوق نوزاد صحبت می کنیم به تفصیل از آن بحث می کنیم. چون آثار و اهمیت آن در زندگی نوزاد بیشتر از اهمیت آن در زندگی جنین می باشد.

4-3-2- حقوق نوزاد بعد از ولادت

4-3-2-1- حق نوزاد در نسب:

اسلام حق نسب را از مهمترین حقوق فرزندان بر پدر قرار داده است. و این به خاطر اهمیت آن در زندگی انسان و تکامل جسمی و روحی و عقلی می باشد. و آثار یکسانی نسبت به افراد و گروهها بر آن مترتب می شود. و بخاطر اهمیت آن اسلام آن را ثابت کرده و از هنگام ولادت وی بر آن تأکید کرده است. به همین دلیل پیامبر ρ فرموده است: «هر گاه زنی خود را به قومی نسبت بدهد که از آن قوم نیست. خداوند چیزی را برای او قرار نمی دهد و او را هیچ وقت وارد بهشت نمی گرداند و هر گاه مردی فرزندش را انکار کند در حالی که فرزند به او خیره شده است، خداوند خود را از وی مخفی می کند و او را زشت ترین خلایق می گرداند». (ابوداود، 2/ 279، شماره 2263، النسائی، 6/ 179- 180).

برای بیان این حق، اسلام ضوابطی را برای محقق کردن آن قرار داده است که عبارتند از:

بخش اول: اسباب اثبات نسب: (طاحون، 1411، صص324-319).

ازدواج صحیح که شامل تمام ازدواجهایی می شود که ارکان و شروط آن کامل باشند.

پیوندی که متکی بر ملک یمین باشد. یعنی ارتباط جنسی ارباب با کنیز خود.

دخول در ازدواج فاسد؛ ازدواجی که شرطی از شروط صحت آن وجود نداشته باشد و اسلام آن را به عنوان سبب در ثبوت نسب و به عنوان حافظ فرزند و نگهداری از گم شدن وی قرار داده است.

دخول با شبهه؛ مثل کسی که با زنی غیر از زن خودش رابطه جنسی برقرار کند در حالی که آن زن خوابیده یا بیهوش باشد و شخص گمان می کند که زن خودش است. و این نشان حرص و تأکید اسلام بر حق نسب است و به خاطر عدم گم شدن نسب فرد می باشد.

اقرار به نسب، اقراری که تمام شروط خود را کامل داشته باشد، یکی از اسباب اثبات نسب است.

شاهد: وقتی فرزندی وجود داشته باشد که نسبش معلوم نباشد و شخصی ادعا کند که فرزند وی و حاصل یک ازدواج شرعی است و برای این ادعای خود شاهد بیاورد، بی گمان نسبت آن فرزند با این شاهد به وی داده می شود.

همبستری صحیح؛ به گونه ای که اسلام برای شکل گیری نسب به طور واضح، پیوند زناشوئی را از طریق ازدواج با ملک یمین (صاحب کنیز بودن) قرار داده است و آنچه را عرب جاهلیت بر آن بودند باطل کرد از جمله ملحق کردن فرزندانی که حاصل زنا و روسپی گری هستند. پیامبر ρ می فرماید: «فرزند مال کسی است که ازدواج صحیح کرده باشد نه مال شخص زناکار». (البخاری، 6/ 2499، شماره 1388).

این حدیث دو معنی دارد:

نخست: فرزندی که از همبستری صحیح و متکی بر عقد ازدواج با ملک یمین به وجود آمده باشد، نسبش به پدرش می رسد. و شایسته نیست که زنا و روسپی گری سبب نسب باشند. بلکه سبب چیزی دیگری می شوند که رجم (سنگسار) است. (ابن القیم، د1372، ص260- 252).

دوم: وقتی زنی، همسر مردی یا کنیز وی باشد و بعد از شش ماه یا بیشتر فرزندی بیاورد، نسب فرزند به شوهر زن می رسد چون وی همسر این زن بوده است هر چند که زن زناکار بوده باشد. مگر اینکه شوهر نسب وی را با لعان رد کرده باشد.

قیافه: فرزند به اصول خود (پدر ، پدر برزگ و ...) ملحق می شود چون شباهت میان او و آنها وجود دارد و عمل به قیافه در شناخت نسب هنگام شباهت داشتن مشروع است. و این نظر جمهور فقها می باشد چون در صحیحین (بخاری و مسلم) از عایشه ل روایت شده است که گفت: «روزی پیامبر ρ با خوشحالی وارد شد و گفت: ای عایشه! نمی دانی که قصابی امشب بر من وارد شد و اسامه و زید را دید که رواندازی سر آنها را پوشانده بود و پاهایشان معلوم بود. سپس گفت: این پاها به هم شبیه اند و جزئی از همدیگر هستند». (البخاری، 12/ 56، مسلم، الصحیح، 2/ 1081، شماره 4159).

گروه خونی: گروه خونی در ابتدا چهار نوع بودند، سپس با پیشرفت علوم سیصد و شصت هزار نوع شدند. (الصالح، د. ت، ص172، سلیمان1959، ص 86).

امر نفی نسب و اثبات آن در تمامی این حالات ممکن است و شریعت اسلامی مانع استفاده از وسایل پزشکی جدید در مسایل نسب نیست، و این بنابر قیاس به قیافه شناسی است. چون قیافه شناسی با ظن غالب از طرف افراد خبره به دست می آید و این امر به طور فراوانی در وسایل پزشکی جدید مقدر است. (طاحون، 1411، ص321).

تلقیح مصنوعی؛ و آنچه که از لحاظ شرعی جایز است و می توان نسب را به وسیله آن ثابت کرد، تلقیحی مصنوعی است که میان زن و هنگام نیاز به آن باشد. به گونه ای که مانعی برای بارداری از طریق طبیعی میان زن و مرد وجود داشته باشد، و به شرط اینکه این کار زیر نظر پزشکان مسلمان باشد تا جایی که منی غیر از منی مرد در آن داخل نشود. تا در آبروی مردمان دنیا طمع کند و نسبها را قاطی کند. (طاحون، 1411، ص321).

بخش دوم: شروط ثبوت نسب:

برای اثبات نسب از طرف پدر از طریق یکی از اسبابی که ذکر شد، شروط زیر لازم است:

شوهر باید از جمله کسانی باشد که امکان بچه دار شدن و فرزند آوردن از وی وجود داشته باشد. بنابراین نباید پدر بچه، مقطوع الذکر (کسی که آلت تناسلی وی قطع شده باشد) یا اخته شده باشد.

اگر عدم همبستری زن و شوهر ثابت نشده باشد به گونه ای که یکی از آن دو در شرق و دیگری در غرب باشد و عدم همبستری میان آن دو به صورت محسوسی ثابت شده باشد. اگر زن فرزندی به دنیا بیاورد نسبش به شوهر آن زن نمی رسد حتی اگر مبتنی بر عقد صحیح بوده باشد.

اگر زن در طول شش ماه یا بیشتر فرزندی به دنیا بیاورد؛ که این امر از تاریخ عقد در ازدواج صحیح یا از تاریخ دخول در ازدواج فاسد یا دخول با شبهه باشد.

زوج یا شوهر نسب فرزند را با لعانی که قبل از اقرار صریح یا ضمنی فرزند نبوده ، نفی کرده باشد. اگر فرزند را با لعان نفی کرده باشد، نسب وی به او نمی رسد هرچند که در حقیقت فرزند او بوده باشد. و حساب این فرزند با خداوند متعال است. (طاحون، 1411، ص323).

بخش سوم: آثار ثبوت نسب

وقتی یکی از شرایط ثبوت نسب وجود داشته باشد و تمامی شروط آن را داشته باشد. تمامی نتایج مبتنی بر نسب در آن مترتب می شود، از جمله: حرام بودن ازدواج با محارم، حق ارث، نفقه خویشاوندان و سایر حقوق دیگر.

اما مدت حملی که بتوان با آن نسب را ثابت کرد طبق اجماع فقهاء حداقل حمل شش ماه است. که از این دو آیه کریمه گرفته شده است. اول: خداوند متعال می فرماید: ﴿وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًا﴾ (احقاف/ ۱۵). «دوران حمل و از شیر باز گرفتن او سی ماه طول می کشد».

دوم: خداوند متعال می فرماید: ﴿وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ﴾ (لقمان/ ۱۴). «و پایان دوران شیر خوارگی او دو سال است».

وقتی دو سال (بیست و چهار ماه) پایان شیر خوارگی را از سی ماه بارداری و شیر خوارگی که در آیه اول ذکر شد کم کنیم، فقط شش ماه برای بارداری باقی می ماند. و بیشترین مدت زمان بارداری پنج سال است و بعضی ها چهار سال و بعضی دو سال گفته اند، ولی مدت زمان شایع و غالب آن نه ماه است.

4-3-2-2- حق فرزند در نامگذاری اسم خوب برای او:

پیامبر ρ به پدران سفارش کرده است که اسمهای زیبا و نیکو برای فرزندانتان برگزینید. از ابی الدرداء τ از پیامبر ρ روایت شده است که فرمود: «شما در روز قیامت با نامهایتان و نامهای پدرانتان فرا خوانده می شوید، پس نامهایتان را نیکو و زیبا انتخاب کنید». (ابوداود، 7/ 250).

و از ابن عمر ب از پیامبر ρ روایت شده است که فرمود: «با نامهای انبیاء نامگذاری کنید، و محبوب ترین اسمها نزد خداوند عبدالله و عبدالرحمن است، و شایسته ترین اسمها حارث و همام است و زشت ترین اسمها حرب و مرة است». (ابوداود، 1372، ج 7/ 252).

بنابراین معلوم شد که چگونه شریعت اسلامی انتخاب اسم زیبا و نیکو را حق فرزند بر والدین دانسته است. و این اسم باید دارای صفتی پاک و معنایی پسندیده باشد. چون این اسم وی را از دیگران متمایز می سازد و با آن اسم در میان مردم خوانده می شود. و نیک بودن این اسم تأثیر مثبت بر خود شخص دارد و اسم زشت و بد تأثیر منفی بر شخص دارد.

نامهای محبوب سه قسم می باشند که بالاترین و بهترین آنها، عبدالله و عبدالرحمن و امثال این اسمها است که به یکی از اسامی خداوند متعال اضافه شده باشد، مانند عبدالرحیم و عبدالسلام. و متعادل ترین اسمها، اسمهای انبیاء ‡ است مانند محمد، احمد و سایر اسمهای انبیاء و رسولان. و شایسته ترین اسمها، اسمهایی است که وصفی در انسان باشد مانند؛ حارث و همام». (ناصف، د. ت، ج 5، ص272- 271، صالح1401، ص 55).

تمامی اسمها که پرستش غیر خدا را می رسانند، حرام هستند مانند عبدالکعبه، عبدالنبی، عبدالحسن، عبدالرضا و غیره.

همچنین شریعت اسلامی از نامهایی که در بردارنده فخرفروشی و قدرت و تکبر هستند، منع کرده است، مانند ملک الملوک و جبار.

کنیه و لقب ابوالقاسم برای کسی قرار دادن حرام است ولی نامیدن به آن حرام نیست. چون پیامبر ρ می فرماید: «با نام من نامگذاری کنید ولی آن را کنیه یا لقب کسی قرار ندهید». (البخاری، 1388، ج1/ 53).

همچنین پیامبر ρ نهی کرده است از اینکه با اسم برة (پارسا، نیکوکار، زاهد) نامگذاری کنید، و این اسم جویریة دختر حارث ب بود که قبل از اینکه همسر پیامبر و أم المومنین بشود این اسم را داشت و پیامبر ρ آن را به جویریة تغییر داد و فرمود: «خود را تزکیه نکنید. خداوند به نیکوکاران و پارسایان شما داناتر وعالمتر است». (ابوداود، 1372، ج 7/ 253).

نامهایی که معنای زشت و نفرت انگیز دارند، مستحب نیستند. مانند حرب، کلب، و حية، غيرة، جمرة و عامية که طبیبعت و فطرت سالم از آنها متنفرند.

وقتی اسم شخص بر خلاف توصیه و سفارش اسلام به اسم نیکو بود، تغییر آن به اسم دیگری که معنای پاک و نیکویی را برساند، واجب است. از پیامبر ρ به اثبات رسیده است که ایشان از امثال چنین نامهای بدشان می آمد و آن را به اسمهای نیک دیگری تغییر می دادند. از عایشه ل روایت شده است که: «رسول الله ρ نامهای زشت را تغییر می داد». (الترمذی، ج 4/ 214).

از ابن عمر ب روایت شده است که عمر τ دختری داشت که به او عاصية می گفتند، و پیامبر ρ او را جمیله نامید. (ابن ماجه، ج2/ 1230)

4-3-2-3- حق نوزاد در عقیقه و ختنه کردن:

پیامبر ρ فرمود: «هر پسری در گرو عقیقه خود است که در روز هفتم از تولدش حیوانی را ذبح کنند و سرش را بتراشند و اسمی را بر او بگذارند». (الترمذی، ج3/ 38).

برای پسر دو گوسفند و برای دختر یک گوسفند قربانی می کنند، تا فرزند تازه متولد شده به وسیله آن در اولین اوقات آمدنش به دنیا نزدیکی بجوید. دلیل مشروعیت عقیقه، کار و عمل خود پیامبر ρ می باشد که هنگام ولادت حسن و حسین ب این کار را انجام داد.

عایشه ل می گوید: «پیامبر روز هفتم تولد حسن و حسین حیوانی را سر برید و آنها را نامگذاری کرد. و امر کرد که سر آنها را بتراشند». (الترمذی، ج3/ 37).

پیامبر ρ گاهی بعد از تراشیدن سر نوزاد امر کرده است که اندازه وزن این موی سر نقره ببخشید. به گونه ای که پیامبر ρ هنگام ولادت حسن به فاطمه ل گفت: «ای فاطمه سرش را بتراش و اندازه وزن آن نقره صدقه بده». (الترمذی، ج 3/ 37).

هنگام ذبح حیوان (عقیقه) سنت است که بگوید: «**بسم الله، اللهم لک وإلیک عقيقة فلان**». و مستحق است که اعضای این حیوان را جدا جدا کند ولی استخوانهای آن را نشکند به این نیت که اعضای نوزاد سالم بماند و شیرین کردن دهان نوزاد سنت است.

در مورد حکمت و مصلحتهای مترتب بر این کار امام دهلوی می گوید: (الدهلوی،ج1، ص144): عربها برای فرزندانشان حیوانی را سر می برند و این کار نزد آنها امری لازم و سنت مؤکدی بود. که در آن مصلحتهای فراوان مالی و مدنی و جانی بود. بنابراین پیامبر ρ این سنت آنها را باقی گذاشت و به آن عمل کرد

و به آن تشویق کرد. از جمله این مصلحتها خوشرویی و مهربانی با رواج نسب فرزند است چون در صورت رواج آن گفته نمی شود که او را دوست ندارد، یا خود را به کری زده است، پس ندا می دهد که فرزندی برای او آمده است.

بنابراین مهربانی با امثال چنین کاری ایجاد می شود و بعد از آن انگیزه بخشش و سخاوت می شود. و انگیزه خسیس و تنگ چشم بودن برداشته می شود. و مسیحیان نیز هنگام ولادت فرزند، وی را با آب زرد رنگ می کردند که به این مراسم غسل تعمید گفته می شد و می گفتند: فرزند بدین وسیله مسیحی می شود و خداوند متعال در تشابه چنین اسمی می فرماید: ﴿صِبۡغَةَ ٱللَّهِۖ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبۡغَةٗ﴾ (بقره/ ۱۳۸). «این رنگ و زینت خدا است و چه کسی از خدا زیباتر بیاراید و بپیراید؟».

برای پیروان دین راستین نیز مستحب است که در قبال این کار مسیحیان کاری مختص به خود داشته باشند که فرزند با این کار احساس درست و راستین بودن به پیروی از ملت ابراهیم و اسماعیل إ بکند. و مشهورترین کارهای مختص به ابراهیم و اسماعیل که به فرزندان آنها به ارث رسیده است حادثه ای است که برای ابراهیم υ پیش آمد تا فرزندش را سر ببرد. سپس خداوند به او نعمتی داد تا به وسیله آن ذبح عظیمی را انجام بدهد. و مشهورترین شریعت وی حجی است که در آن سر تراشیدن و قربانی وجود دارد. و تشابه به عمل آنها می باشد تا اشاره به ملت راستین باشد و ندایی باشد که این فرزند نیز از اعمال این ملت انجام می دهد. و چنین کاری در آغاز ولادت فرزند، ما را به یاد ابراهیم می اندازد که فرزندش را در راه خداوند بخشید و در این کار انگیزه تداوم احسان و فرمانبرداری نهفته است.

اما حق نوزاد در ختنه کردن که نشان پاکی می باشد، در اسلام یک امر مشروع است. از ابوهریره τ روایت شده است که گفت: از پیامبر ρ شنیدم که می فرمود: پاکی پنج چیز است: «ختنه کردن، تراشیدن موهای شرمگاه، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن، تراشیدن موی زیر بغل». (البخاری، 1388، ج 5/ 2209).

ختنه کردن، محل قطع قسمتی از آلت تناسلی مرد یا زن است. که گفته می شود: آن بچه ختنه کرد یعنی پوست ختنه گاهش را قطع کرد. و این امر برای مردان واجب و برای زنان مستحب می باشد. و بعضی از فقهاء گفته اند: مردانی که ختنه نکرده باشند وقتی بزرگ شوند شهادتشان پذیرفته نیست، و حیوان کشته شده توسط آنها خورده نمی شود. و نمی توانند امام مردم باشند. (ابن القیم،1391، ص 95).

ختنه کردن فایده های فراوانی برای مردان دارد. مردی که ختنه نشده باشد، دچار التهابات پوستی می شود. چون چین و چروکهای پوستی ختنه گاه زنان میکروبهای را با خود دارند که ضررش به وی نمی رسد بلکه

هنگام همبستر شدن با مرد راه خود را به داخل مهبل پیدا می کند و بیماریهای را به زن منتقل می کند. علاوه بر این ختنه، سر آلت تناسلی مرد را برهنه می کند و این هنگام همبستری برای مرد بهتر است. (طاحون، 1411، ص332).

علاوه بر اینکه ختنه کردن از ویژگیهای پاک بودن است، سنت انبیاء ‡ است و اولین کسی که ختنه کرد، پدر انبیاء، ابراهیم υ بود. (ابن کثیر، 1408، چاپ اول، ج 1، ص 165).

4-3-2-4- حق نوزاد در شیر دادن:

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَۚ وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ لَا تُكَلَّفُ نَفۡسٌ إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةُۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوۡلُودٞ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦۚ وَعَلَى ٱلۡوَارِثِ مِثۡلُ ذَٰلِكَۗ فَإِنۡ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٖ مِّنۡهُمَا وَتَشَاوُرٖ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَاۗ وَإِنۡ أَرَدتُّمۡ أَن تَسۡتَرۡضِعُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا سَلَّمۡتُم مَّآ ءَاتَيۡتُم بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٢٣٣﴾ (بقره/ 233). «و مادران باید که فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند، [این فرمان] برای کسی است که بخواهد [دوره] شیر دادن را کامل کند. و خوراک و پوشاک آنها (زنان شیر دهنده) به شایستگی [بر عهده] پدر است. هیچ کس جز [به میزان] توانایی‌اش تکلیف نمی‌شود. مادر نباید به خاطر فرزندش و نه پدر به سبب فرزندش زیان ببیند و بر وارث [نیز] همچون آن [چه بر پدر لازم بوده] لازم است. پس اگر از [روی] تراضی و صلاحدید یکدیگر قصد از شیر باز گرفتن کنند، گناهی بر آنان نیست. و اگر خواهید که برای فرزندان خویش دایه بگیرید چون به شایستگی [همه] آنچه را که مقرر کرده‌اید، پرداخت کنید، گناهی بر شما نیست. و از خداوند پروا بدارید و بدانید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست».

در این آیه کریمه احکام فراوانی در مورد شیردادن آمده است و اینها در مجموع به حق نوزاد و شیر دادن منجر می شود که از جمله این احکام عبارتند:

شیر دادن بر مادر واجب است ﴿وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ﴾ ولی فقهاء میان وجوب شیر دادن بر مادر از لحاظ دیانتی و از لحاظ قضایی فرق قائل شده اند:

از جهت وجوب دیانتی آن، اختلاف میان فقها نیست که از لحاظ دینی بر مادر واجب است که به فرزند کوچکش شیر بدهد خواه آن زن تحت حمایت و قیمومیت پدر بچه باشد یا طلاق داده شده باشد، و خواه در

زمان عده شرعی باشد یا عده اش به پایان رسیده باشد. چون فرزند کوچک در این مورد گناهی ندارد. اگر مادر قدرت شیر دادن به بچه را داشته باشد و از آن منع کند، در برابر خداوند متعال مسؤول است.

اما وجوب شیر دادن از لحاظ قضایی، در میان فقهاء مورد اختلاف است. بعضی از آنها گفته اند: که از لحاظ قضایی نمی توان که مادر را مجبور به شیر دادن کرد، چون بیشتر مردم نسبت به فرزند خود دلسوز و مهربان می باشند. پس وقتی مادری از شیر دادن ممانعت کرد دلیل عدم قدرت و ناتوانی وی می باشد. و اگر او را به شیر دادن ملزم کنی منجر به ضرر رساندن به او می شود که ضرر رساندن به مادر به خاطر فرزند جایز نیست. چون خداوند متعال می فرماید: ﴿لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةُۢ بِوَلَدِهَا﴾ (بقره/ ۲۳۳).

نظر امام مالک / این است که، می توان زن را از لحاظ قضایی ملزم به شیر دادن به فرزندش کرد وقتی که زن همسر پدر فرزند باشد یا از وی طلاق گرفته باشد و در حال سپری کردن عده باشد. و فقهای شافعی می گویند که: می توان زن را از لحاظ قضایی مجبور کرد که از اولین شیرش که موسوم به آغوز است به فرزند بدهد. چون فرزند با این آغوز قوی و محکم می شود. و امروزه ثابت شده است که این شیر قدرت باز دارندگی از بسیاری از بیماریها را به نوزاد می دهد. و گفته اند که: بعد از این نمی توان مادر را مجبور به شیر دادن به نوزاد کرد چون در این حال زن پدر بچه به وی شیر بدهد یا زن دیگری مساوی است.

و از دیدگاه ابوحنیفه / شیر دادن مادر به فرزند از لحاظ دینی واجب است، و جز در سه حالت از لحاظ قضایی نمی توان مادر را مجبور به شیر دادن فرزند کرد که عبارتند از:

1- وقتی که نوزاد یا پدرش مالی نداشته باشند که زن شیرده ای را برای این کار استخدام کند و کسی نیز پیدا نشود که بدون پول به وی شیر بدهد.

2- کسی غیر از او پیدا نشود که به او شیر بدهد.

3- وقتی که نوزاد پستان کس دیگری را غیر از او قبول نکند. (طاحون، 1411، ص 325).

شیر دادن حق مادر است. چون این حق با نقشی که دارد منجر به حق نوزاد در شیر دادن می شود. همچنان که فقهاء گفته اند: چیزی که واجب با آن تکمیل می شود خود نیز واجب است. پس چیزی که حق با آن تکمیل می شود خود نیز حق است.

پس وقتی که مادر خواست به فرزندش شیر بدهد پدر یا کس دیگری حق ندارد او را از این کار منع کند و مخصوصاً اگر قبول کرد که مجانی به فرزندش شیر بدهد، نمی توان وی را منع کرد. چون وی بیشتر از دیگران به فرزندش مهربان و دلسوز است. و چون تمامی فقهاء متفق هستند که شیر دادن حق مادر است. و زن نمی

تواند که بچه ای غیر از بچه خودش را جز با اجازه شوهرش شیر بدهد. (ابن تیمیه، 1333، ج 32، ص 273).

همچنان که حق مادر است که به فرزندش شیر بدهد همچنین حق پدر است که وقتی مادر نمی تواند به فرزندش شیر بدهد، زنی را برای این کار استخدام کند و این بخاطر محافظت از زندگی نوزاد می باشد.

بالاترین مدت شیر دادن دو سال است. چون خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَۚ﴾ (بقره/ ۲۳۳). «این مدت شیردهی اهمیت ویژه ای در زندگی نوزاد و حقوق وی از دو جهت دارد:

نخست: شیر دادن یکی از علتهای تحریم (ازدواج با کسی) است، و این هنگامی است کـه از غیـر مـادرش شیر خورده باشد.

دوم: شیر دادن برای محافظت از زندگی حق وی است، چون قدرت غذا خوردن ندارد. و این حق به نفقه ربط پیدا می کند و هزینه و مخارج وی در اصل بر عهده پدر است.

خلاصه مطلب: شیر دادن حقی از حقوق نوزاد است که در شریعت اسلامی به مقتضای نصوص آن بیان شده است و هیچ زمینه ای برای ابطال یا زیر پا گذاشتن یا تعطیل آن نیست، هر چند که انگیزه و علتهای آن وجود داشته باشد. و حتی با وجود پیشرفت وسایل شیردهی مصنوعی نمی تواند آن را باطل یا تعطیل کرد. چون شیر خوردن نوزاد از مادرش جایگزین سلامت و عاطفه نوزاد می باشد. و همچنین بر سلامتی مادرش نیز تأثیر دارد. و در بقای انسان در قید زندگی خیلی مهم می باشد. چون آنچه که بدیهی است نوزاد در دوران اولیه زندگیش نمی تواند هیچ غذایی بجز شیر بخورد و از اینجا شیر دادن مهم است و حق نوزاد می باشد تا جان و زندگیش را حفظ کند.

4-3-2-5- حق نگهداری و تأمین مخارج نوزاد:

بی گمان اسلام به کودک توجه کرده است و حق وی را در نگهداری و تأمین مخارج بیان کرده است. چون هر یک از این امور مکمل دیگری هستند. اگر نگهداری و حضانت به خاطر حفظ جان وی از هلاکت و به سبب عدم قدرت وی است، تأمین مخارج نیز به خاطر حفظ کرامت وی از فقر و بیچارگی به سبب عدم قدرت وی برای کار کردن است. و از هر یک از اینها به طور جداگانه ای بحث خواهیم کرد.

نخست: حق کودک در نگهداری از وی: یعنی حفظ کسی که خود نمی تواند به کارهای خود رسیدگی کند و تربیت و نگهداری خود را از چیزهایی که به او ضرر یا صدمه می زند، است. (الصنعانی، ج3، ص266).

در قرآن از حضانت به لفظ دیگری یاد شده است که همان معنی را می رساند و آن کفالت (سرپرستی) می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾ (آل عمران/ ۴۴). «تو در آن هنگام که قلم های خود را می افگنند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرند نبودی».

اصل در اثبات حضانت قرآن، سنت و اجماع می باشد.

دلیل قرآنی:

خداوند متعال می فرماید: ﴿لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةُۢ بِوَلَدِهَا﴾ (بقره/ ۲۳۳). «مادر به خاطر فرزندش نباید زیان ببیند».

جصاص می گوید: این آیه دلالت می کند بر اینکه مادر شایسته تر است که از فرزند تا زمانی که کوچک است، نگهداری کند. هر چند که نیازی به شیر نداشته باشد. چون بعد از شیر دادن چیزهایی هستند که نیاز به نگهداری دارند چون نیاز وی به مادر بعد از شیر دادن نیز مثل قبل می باشد. و اگر در دوران شیر دهی بود این نیاز بیشتر می شد. هر چند که زن شیرده کسی غیر از مادرش باشد. پس فهمیدیم که فرزند حق دارد با مادرش باشد و مادر نیز حق دارد که با فرزندش باشد. (احکام الجصاص، ج 1، ص 405).

دلیل سنت:

از عبدالله بن عمر ب روایت شده است که زنی گفت: ای رسول خدا ρ این فرزند من است، شکم من جای او بوده و پستان من شراب او و دامن من آرامش وی بوده است، حال پدرش مرا طلاق داده است و می خواهد که این کودک را از من بگیرد. سپس رسول خدا فرمود: «تا زمانی که تو ازدواج نکرده ای تو نسبت به این فرزند مستحق تر هستی». (النباء، ج 17ف چاپ 1ف ص64، ابی داود، 1372، ج1، ص 529).

دلیل اجماع:

ابن منذر اجماع بر این امر را بیان کرده است. و ابن تیمیه می گوید: نسبت به بچه کوچک مادر از هر کسی شایسته تر و بهتر است چون وی با بچه کوچک سازگارتر است و نسبت به تغذیه وی و برداشتن و خواباندن وی ماهرتر و صبورتر و مهربانتر است. و در این موارد ماهرتر و خبره تر و تواناتر و صبورتر و مهربان تر است. (ابن دقیق، ج4، ص80).

بخاطر اهمیت این حق اسلام برای استحقاق آن درجاتی قرار داده است. به گونه ای که وقتی درجه ای نباشد به درجه پایین تر از آن منتقل می شود که عبارت است از: (طاحون، 1411، ص335).

مرتبه اول: «اصول» مادر از میان همگی اینها مقدم تر است، سپس مادر مادر و به ترتیب مادران نزدیکتر، سپس بعد از اینها نوبت پدر می رسد و بعدمادران نزدیکتر به پدر.

مرتبه دوم: «خواهران» خواهر تنی مقدم است و سپس خواهر مادری و سپس خواهر پدری مقدم است.

مرتبه سوم: فرع پدر بزرگها و مادربزرگها «بنابراین خاله ها بر عمه ها مقدم هستند».

مرتبه چهارم: «فامیلهای مرد» به ترتیب فامیل های نزدیکتر سرپرست بچه را بـه عهـده مـی گیرنـد ولـی حضانت و سرپرستی دختر به پسر عمو داده نمی شود چون محرم نیست. و بعضی ها گفته اند که: اگـر قبـل از رسیدن به هفت سالگی باشد، قبول است.

مرتبه پنجم: «خویشاوندان» وقتی یکی از طبقات پیشین موجود نباشد. و از میان اینها پدر مادر (پدربزرگ مادری) سپس برادر مادری و سپس دایی مقدم است.

مرتبه ششم: «حاکم» وقتی یکی از درجات پیشین موجود نباشد حاکم حضانت بچه را بر عهده می گیرد. چون حاکم ولی و سرپرست کسانی است که ولی و سرپرست ندارند و حاکم کودک را به یکی از مسلمانان می سپارد تا از وی نگهداری کند. و این شخص باید اهلیت و مهربانی و شفقت داشته باشد.

و برای دفاع و حمایت از این حق اسلام شروطی را قرار داده است. که باید شخص نگهدارنده کودک آنها را داشته باشد تا اهلیت نگهداری از کودک را پیدا کند. وقتی تمام شروط یا بعضی از آنها وجود نداشته باشند، حق حضانت ندارد. و به درجه پایین تر از او منتقل می شود. و این امور به خاطر منجر شدن به حق حضانت از کودک به طریق شرعی و صحیح می شود. و به هدفی که به خاطر آن ایجاد شده، بیانجامد. امور زیر شروط عمومی حضانت (نگهداری از بچه) هستند:

1- بلوغ: حضانت بچه را به بچه واگذار نمی کنند چون وی عاجز از این کار است و خود نیاز به حضانت دارد و چیزی ندارد که به بچه بدهد.

2- عقل: حضانت بچه را به آدم های دیوانه و کم عقل نمی سپارند.

3- اسلام: وقتی کودک مسلمان باشد حضانت وی به شخص کافر جایز نیست.

4- قدرت و سلامت: حضانت بچه را به شخص ناتوان نمی سپارند هر چند که بزرگ و عاقل باشد همچنین به شخص بیماری که همیشه بیمار است نمی سپارند.

5- امانت: حضانت بچه را به زناکار یا فاسق نمی سپارند. چون اینها سبب انحراف در اخلاق کودک می شود.

6- آزادی: برده و کنیز به خدمت کردن به آقا و ارباب خود مشغول هستند و وقتی برای خدمت و مراقبت از کودک ندارند.

اجرت و هزینه نگهداری از بچه باید از مال خود بچه پرداخت بشود اگر مالی داشته باشد و گرنه باید از مال کسی که نفقه وی را بر عهده گرفته است، پرداخت شود. خواه پدر وی باشد و خواه کسی غیر از پدر وی باشد. مدت نگهداری کودک تا زمانی است که خود وی بی نیاز از نگهداری باشد.

از موضوعاتی که بر حق حضانت و نگهداری از بچه مترتب می شود این است که: وقتی بچه در حضانت زن باشد، پدر فرزند حق دارد که فرزندش را ببیند و اگر در حضانت پدر یا کسی غیر از او است، مادر حق دارد که بچه اش را ببیند. و پدر و مادر را نمی توان از دیدن فرزندشان منع کرد. و بعض گفته اند که: هفته ای یک بار باید آن را ببیند.

دوم: حق فرزند در نفقه و تأمین مخارج او: اسلام به تأمین مخارج فرزند از همان زمانی که در شکم مادرش است اهتمام ورزیده است. حتی اگر چه مادرش طلاق داده شده باشد. و اینها جز به خاطر محافظت اسلام از کرامت و انسانیت کودک نیست. چون کرامت کودک از کرامت مادرش است. و دلیل بر وجوب نفقه به زن طلاق داده شده است. و نفقه حق جنین است و اگر زنده بدنیا آمد، این نفقه همچنان حق کودک است و اگر مرده به دنیا آمد یا بعد از ولادت درگذشت، نفقه از تاریخ مرگ قطع می شود.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِن كُنَّ أُوْلَـٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُواْ عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ (طلاق/ ۶). «اگر آنان باردار باشند، خرج و نفقه ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می کنند». سپس نفقه بعد از به دنیا آمدن کودک همچنان به وی تعلق می گیرد و اگر مادر این کودک، زن پدرش باشد همچنان نفقه به وی تعلق می گیرد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُۥ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ﴾ (بقره/ 233). «بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را به گونه شایسته بپردازد».

نفقه دادن به پسرها تا زمانی که مرد می شوند ادامه می یابد و از اینجا به بعد مانعی برای بقای نفقه وجود ندارد و نفقه دختران نیز تا زمانی است که ازدواج می کنند بر عهده پدر است، و بعد از ازدواج به شوهر منتقل می شود. اگر نفقه دادن به فرزندان در دوران جنینی واجب باشد که نفقه غیر مستقیم است، نفقه دادن به کودک بعد از ولادت نیز واجب است که نفقه مستقیم است.

دلایل مشروع بودن نفقه فرزندان

دلیل قرآنی:

خداوند متعال می فرماید: ﴿لِيُنفِقۡ ذُو سَعَةٖ مِّن سَعَتِهِۦۖ وَمَن قُدِرَ عَلَيۡهِ رِزۡقُهُۥ فَلۡيُنفِقۡ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُۚ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَاۚ سَيَجۡعَلُ ٱللَّهُ بَعۡدَ عُسۡرٖ يُسۡرٗا ٧﴾ (طلاق/ 7). «باید که دارا از دارایی خود نفقه دهد. و کسی [هم] که روزی‌اش تنگ شده است، باید از آنچه خداوند به او داده است انفاق کند. خداوند هیچ کس را جز به [میزان] آنچه به او داده است مکلّف نمی‌کند. خداوند پس از تنگدستی آسایش پدید خواهد آورد».

یعنی پدر یا سرپرست بچه به اندازه توان باید نفقه وی را بپردازد. و خداوند متعال می فرماید: ﴿وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ (بقره/ 233). «بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را به گونه شایسته بپردازد». جصاص می گوید: «این آیه بر دو مفهوم دلالت می کند:

نخست: حق مادر است که دو سال به فرزندش شیر بدهد، و هنگامی که مادر راضی است به بچه اش شیر بدهد، جایز نیست که پدر برای شیر دادن بچه کسی را به خدمت بگیرد.

دوم: مدتی که لازم است پدر نفقه زمان شیر دادن را بدهد، دو سال است. و این آیه دلالت می کند بر اینکه پدر در نفقه زمان شیر دادن با کسی شراکت نمی کند چون خداوند متعال این نفقه را بر پدر و به نفع مادر واجب کرده است در حالی که هر دوی اینها وارث هستند. پس الزام به نفقه دادن را برای پدر اولیتر دانسته است، با وجود اینکه در ارث بردن از نوزاد با هم شریک هستند. و این به عنوان اصلی درآمده است که الزام نفقه را به پدر اختصاص داده است. همچنین حکم آن در سایر کسانی که پدر باید نفقه آنها را بپردازد نیز این گونه است. مانند بچه های کوچک و بزرگسالان مریض که نفقه آنها مختص پدر است بدون اینکه با کسی مشارکت کند، چون آیه بر آن دلالت می کند. (الجصاص، ج1، ص404).

و خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا وَٱرۡزُقُوهُمۡ فِيهَا وَٱكۡسُوهُمۡ وَقُولُواْ لَهُمۡ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٥﴾ (نساء/ 5). «و اموالتان را که خداوند [آنها را] مایه قوام [زندگی] قرار داده است، به کم خردان مدهید و از [ثمرات] آن به آنان بخورانید و بپوشانید و با آنها سخن پسندیده بگویید».

یعنی در این اموال سهمی را برای آنان قرار دهید. و این در مورد کسانی است که شخص باید نفقه آنها را بپردازد و آنها را بپوشاند از جمله همسرش و فرزندان کوچکش. این آیه دلیل وجوب نفقه فرزندان بر پدر و نفقه زن بر شوهر است. (القرطبی، ج5، ص32).

دلیل سنت:

حدیثی از ثوبان نقل شده است که می گوید: پیامبر ρ فرمود: «بهترین دیناری که شخص خرج می کند دیناری است که برای خانواده اش خرج می کند، و سپس دیناری است که شخص در راه خدا برای حیواناتش خرج می کند، و بعد دیناری است که در راه خدا برای دوستان و آشنایان خرج می کند». (مسلم، الصحیح، 692/2، شماره 994، ابن ماجه، 2/ 922، شماره 2760). ابوقلابة می گوید: «شخص با خانواده ظاهر می شود. یعنی مردی اجرش بیشتر است که به خانواده های کوچک خرج بدهد و آنها را پاک گرداند تا بدین وسیله خداوند به آنها نفع برساند و آنها را بی نیاز کند».

این حدیث دلیل تشویق به نفقه خانواده و بیان عظمت ثواب آن است، چون بعضی از خانواده ها نفقه دادن به آنها به وسیله خویشاوندی واجب است و نسبت به بعضی ها مندوب و گاهی صدقه و صله رحم است. و گاهی با ازدواج یا ملک یمین واجب می شود. و اینها همگی خوب هستند و به انجامشان تشویق شده است. و از صدقه مستحب بهتر است. (صالح، 1401، ص145). بنابراین، پیامبر ρ در روایت ابن ابی شیبة می فرماید: «نفقه ای اجر بیشتر دارد که شخص آن را به خانواده اش بپردازد». (مسلم، الصحیح، ج7/ 81).

از عایشه ل روایت شده است که هند، همسر ابوسفیان گفت: «ای رسول خدا ρ ابوسفیان آدم خسیسی است و به اندازه نیاز من و فرزندانم به ما خرج نمی دهد، مگر اینکه از مالش بدون اینکه خودش بفهمد، چیزی بردارم». پیامبر ρ فرمود: «به طور منصفانه به اندازه خودت و فرزندانت از مالش بردار». (ابن دقیق، ج2، ص270).

این حدیث بر وجوب نفقه زن و فرزندان دلالت می کند، و آنچه که واجب است این است که نفقه آنها را به اندازه کافی بدهد و کسی که به اندازه کافی به وی نفقه ندهد می تواند از اموالش صاحب نفقه به قدر کافی بردارد. چون پیامبر ρ آن را بیان داشته است. مخصوصاً اگر پدر از این کار سرپیچی کند مادر نیز بر فرزندش ولایت نفقه دارد. (صالح، 1401، ص146).

از مفردات تعریف حضانت، تربیت کسانی است که نمی توانند به تنهایی خود را اداره کنند. بدین وسیله حضانت مفتخر می شود که می تواند کسانی را که در معرض هلاکت یا ضرر هستند حفظ و نگهداری کند حق تربیت هدفی فراتر و والاتر دارد که با تحقق آن شخص عضو مفیدی برای خود و جامعه اش می شود.

منظور از تربیت، آماده کردن کودک از لحاظ بدنی و عقلی و روحی است. دیدیم که اسلام چگونه برای این آمادگی تمامی حقوق طفل را تدارک دیده است. و به طور ویژه حق حضانت و نفقه را بیان کرده است، چون این دو امر شدیداً با آمادگی بدنی و عقلی و روحی ارتباط دارند. چون در حضانت حفظ و تربیت فرد نهفته است، و در نفقه برآوردن هزینه ها زندگی کریمانه کودک از زمان ولادت تا زمان وفات وی نهفته است.

امام غزالی به این حقوق تربیتی جزء خاصی را اختصاص داده است که بر پدران و مربیان واجب است که فرزندانشان را برای بهتر شدن اخلاقشان تربیت کنند. و می گوید: «بدان که راه و روش بچه ها از مهمترین امور و محکمترین آنهاست. فرزند نزد والدینش امانت می باشد و قلب پاک و ساده وی جوهر نفیسی است که خالی از هر نقش و صورتی است و قابلیت پذیرش هر نقشی را دارد. وهر آنچه که به وی نزدیک شود به طرف آن گرایش پیدا می کند اگر به خیر و علم وی بیانجامد در دنیا و آخرت خوشبخت می شود و والدینش را در ثواب آن شریک می کند و همچنین تمام معلمان و مربیان خود را در آن ثواب شریک می کند، و اگر به شر گرائید و مانند حیوانات سست و بدبخت شد، هلاک می شود. و گناه وی بر گردن قیم و ولی اوست. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾ (تحریم/ ۶) «ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خود را از آتش دوزخ بر کنار دارید». هر چقدر پدر وی را از آتش دنیا حفظ کرده باشد، بدین ترتیب و به طریق اولی از آتش آخرت حفظ می شود. و حفاظت از وی به طوری است که او را ادب و تهذیب می کند و نیکوهای اخلاق را به وی یاد می دهد. و او را از همنشینان بد باز می دارد. واجب است که تربیت از همان آوان کودکی و پیدایش وی باشد که همان مرحله ولادت و شیر دادن است. که باید در حضانت و شیر دادن وی زنی متدین و حلال خور باشد. شیری که از مال حرام حاصل شده باشد، برکتی ندارد. وقتی با این شیر بزرگ شد سرشت و طینت او با زشتیها و آلودگیها سرشته می شود و طبع وی به آنچه که مناسب زشتی ها است، تمایل پیدا می کند». (الغزالی، 1389، ج3، ص70).

مقصود از آمادگی بدنی: آماده کردن کودک برای اینکه جسمی سالم و بنیه قوی داشته باشد تا در رویارویی با سختیها قوی باشد و او را از بیماریها و علتهایی را که حرکت وی را کند و رشد وی را کاهش می دهند، دور کند.

معنی آمادگی عقلی: این است که کودک را آماده کند تا فکر سالم داشته باشد و قادر به نظر و تأمل باشد و بتواند محیط اطرافش را درک بکند و نسبت به اشیاء حکم مناسب بدهد. و امکان استفاده از تجارب خود و دیگران را به او بدهد.

و آمادگی روحی: به این معنی است که عاطفه ای جوشان و هیجان زنده داشته باشد که خیر و خوشی را بپراکند و به وسیله آن خوشحال شود. و بر آن اصرار کند و از شر دوری گزیند و راه را بر آن تنگ کند. (صالح، 1411، ص 57، قطب، د. ت، ج1، ص28، سابق، 1967، چاپ2، ص241- 236).

4-3-2-6- عدم تکلیف بیشتر از توان کودک:

عصری که ما در آن زندگی می کنیم شاید تحولات بزرگی است که منجر به تغییر بنای اجتماعی و روابط انسانی شده است. بنابراین حقوق کودک در بسیاری از جامعه های فقیر، تباه می شود و او را در معرض کارهای سخت قرار می دهند و با وی تجارت می کنند. بنابراین، هیأتهای بین المللی به وضع مجموع قوانینی پرداخته اند که با آن حقوق کودک را تکمیل کنند و کرامت وی را حفظ کنند و به حکم جدید بودن این مطلب کتابهای فقهی خالی از این موضوع می باشد. بنابراین بحث در مورد چیزی است که آن را ثابت کند و اصلی در تعالیم اسلامی داشته باشد و کسی که به مقاصد شریعت نگاه می کند، بی نیاز از آن نیست، از جمله این حقوق: عدم تکلیف بیش از توان به کودک است: و این امر از قاعده فقهی ناشی می شود که می گوید: «**عدم التکلیف بما لا یطاق**» (ابن العربی 1 ق، 200). و اصل این قاعده کلام خداوند متعال می باشد که می فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ (بقره/ ۲۸۶). «خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند». و همچنین می فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٍ﴾ (حج/ 78). «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است».

این یکی از قواعد ارزشمند فقه اسلامی است که مفاد آن این است که قانونگذار حکیم، خلق خود را به بیش از توانشان مکلف نمی کند و آنها را مکلف به چیزی که در امکانشان نیست، نمی کند. و آنها را خوشحال می کند که شریعت اسلامی به عنوان رحمت برای بندگان و برای محقق کردن مصلحت آنها و دفع مفسده از آنها آمده است. چون اگر آنها را به بیش از توانشان مکلف کند نقیض آن رحمت است و با تحقق و تحصیل آن معارض می باشد. و باعث به وجود آمدن فساد و ضرر می شود و او را در هلاکت و نابودیها می اندازد.

با تعبیرات دیگری از این قاعده نام برده شده است مثل «**المشقة تجلب التيسير**» (السیوطی، د. ت، ص67). «**الضرر يزال**» و «**نفی الضرر**». (السیوطی، د. ت، ص88- 83). و قواعد و اصول شرعی دیگری که بر هدف سهل گیری و تخفیف و دور کردن اذیت و مشقت و تنگی دلالت می کند.

انسان جانشین خداوند بر روی زمین است و هر آنچه که به معنای خلافت و جانشینی ضرر وارد کند یا از قوت آن بکاهد، از لحاظ شرعی حرام است. و مجبور کردن کودک به بیش از توان وی خلل وارد کردن به اصول اسلامی است و مخالف مقاصد شریعت می باشد. چون این تکلیف وی را ضعیف می کند و این امر مانع این است که مکانت و نیروی وی به عنوان جانشینی بر روی زمین همچنان محفوظ بماند. توجه اسلام به کودک و حمایت از وی و عدم تکلیف بیش از توان وی و اهتمام به سلامتی وی، همگی اینها و جنبه های رعایتی دیگر، حافظ نیروی مادی و ادبی مسلمانان است. چون اسلام بدنهایی را می طلبد که در رگهای آن خون سلامتی جریان داشته باشد و پیروان آن شادابی و نشاط داشته باشند. جسم سالم تأثیر سالم دارد نه تنها در سلامت فکر کردن بلکه در روابط انسان با زندگی و سایر انسانها و پایداری رفتار تأثیر دارد. پیامبر ρ می فرماید: «بچه ها را به کار کردن مجبور نکنید چون هر گاه آنها را مجبور به کار کردن بکنی، دزدی می کنند». (مالک، الموطأ، 1980) و این کلام صریحی در مورد مشغول کردن بچه ها به کار می باشد. یعنی بچه های کوچک که تربیت اخلاقی آنها کامل نشده است.

و اندام وی مستحکم نشده است. و بهتر آن است که آنها تربیت اخلاقیشان را کامل کنند و بر حسب مواهب و استعدادهایشان آنها را آموزش دهد. و بعد از آن به میدانهای کار و کسب بیرون بروند.

اسلام حمایت از کودک را نسبت به سهل انگاری و سنگدلی و استثمار وی واجب کرده است. بی گمان پیامبر ρ از شرکت عبدالله بن عمر ب در جنگ قبل از رسیدن وی به پانزده سالگی منع کرد. چون کارهای جنگی برای بچه ها خطرناک است. حتی اگر جهاد در راه خدا باشد، که قله بلند اسلام می باشد. چون اسلام غایتها را به وسایل آن ربط می دهد. بنابراین وقتی غایت سالم باشد لازم است که وسیله نیز سالم باشد. از ابن عمر ب روایت شده است که گفت: در روز جنگ احد پیش پیامبر ρ رفتم در حالی که چهارده سال داشتم و پیامبر ρ به من اجازه جنگ نداد. (البخاری، 5/ 137).

اسلام علاوه بر مبادی و اصول کلی و مقاصد شریعت، اسبابی را برای حفظ و نگهداری وی از تکلیف بیش از اندازه تدارک دیده است. و این با ترسیم زندگی منظمی است که لازم است شخص مسلمان بر آن راه برود تا

خود و خانواده اش را حفظ کند، و در اینجا به بیان اسباب حفظ و نگهداری کودک از تکلیف توان فرسا اکتفا می کنیم که محور بحث ما هستند. از جمله:

1- مسؤولیت والدین در حفاظت کردن از زندگی کودک. اسلام مسؤولیت رعایت کودک را به والدین سپرده است. پیامبر ρ فرموده است: «همگی شما نگهبان و مسؤول افراد تحت قیومیت خود هستید. امام مسؤول افراد جامعه است، و مرد نگهبان خانواده خود و مسؤول افراد آن است، زن نگهبان خانه شوهر و مسؤول افراد آن است، و خادم نگهبان اموال ارباب و سرورش و مسؤول بخش خود است. همگی شما نگهبان و مسؤول بخش و رعیت خود هستید». (البخاری، 1388، شماره 2/ 853).

2- نگهداری از کودک و دلسوزی نسبت به او: چون نگهداری از وی نشانه دلسوزی است. و دلسوزی نیز جزء نگهداری می باشد. پیامبر ρ روشی را برای دلسوزی کردن و مهربانی کردن و عدم تکلیف بیش از توان به فرزندانمان به ما عطا کرده است و می فرماید: «کسی که به کوچکترهای ما دلسوزی و مهربانی نکند و حق بزرگترهای ما را نشناسد، از ما نیست». (البخاری، ج1، ص 455). و در این حدیث حضرت مصطفی ρ بیان می کند که کسی که به کوچکترها دلسوزی نکند و به آنها مهربانی نکند از مسلمانان راستین نیست. و می فرماید: «کسی که به مردم رحم نکند خداوند به وی رحم نمی کند». (البخاری، ج1، ص462). و در اینجا رحمت عام است و نسبت به کودک خاص می باشد، و رحم و شفقت والدین به کودکانشان اولیتر و شایسته تر است. وقتی این اخلاق رحمت و شفقت میان افراد جامعه ریشه بدواند با این حالت انسان بزرگ و کوچک به بیش از توانشان مکلف نمی شوند.

4-3-2-7- توجه اسلام به کودکانی که والدین و سرپرست ندارند

توجه اسلام به یتیمان:

یتیم در اصطلاح لغوی و شرعی: بچه هایی هستند که پدرانشان را از دست داده اند و همچنین بچه هایی که پدرانشان گم شده است و نفقه ای برای آنها نگذاشته است، به یتیمان ملحق می شوند. و همچنین بچه هایی که پدرانشان زندانی هستند در حکم بی سرپرست هستند تا زمانی که حکم اجرای عقوبت تمام می شود. (ابوزهرة، د. ت، ص119).

در زبان عربی و در اصطلاح شرع کسی که تنها مادرش را از دست داده باشد، یتیم نامیده نمی شود. و نسبت به حضانت وی درست است که محتاج کسی شبیه مادرش یا کسی از نزدیکان مادرش بشود. (ابوزهرة، د.ت، ص119).

اسلام به یتیمان اهتمام ورزیده است، همان کسانی که اعلامیه جهانی حقوق بشر آنها را فراموش کرده است و در اصول قوانین بین المللی نامی از آنها برده نمی شود. (مصیلحی،1991، ص250).

اما شریعت اسلامی با توجه ویژه خود به یتیمها ممتاز گشته است، و قرآن کریم در آیات متعدد و جداگانه ای –خواه مکی یا مدنی– بر ضرورت توجه به یتیمان و رعایت آنها و حفظ حقوقشان و عدم تجاوز به اموالشان و نیکی به آنها تأکید کرده است.

کلمه یتیم در قرآن کریم با صیغه های جمع و مفرد بیست و سه بار آمده است. (عبدالجواد، د.ت). که در پنج آیه آنها احکام شرعی آمده است که اجرای آنها از لحاظ قضایی واجب است. و یازده مورد آنها احکام شرعی هستند که اجرای آنها از لحاظ دینی واجب می باشد. نوع اول ویژه اموال یتیمان است، و نوع دوم مخصوص تشویق به حسن روابط با یتیمان است.

نوع اول از آیاتی که ویژه اموال است، احکام شرعی را وضع می کند که اجرای آنها از لحاظ قضایی واجب می باشد یعنی بعد از بالغ و رشید شدن یتیم مطالبه قضایی برگرداندن مال وی امکان دارد. و یا ولی و وصی و سرپرستش می تواند آنچه را که خرج وی کرده است، محاسبه نماید. اما آیاتی که ویژه رفتار خوب با یتیمان است احکام شرعی و دینی را وضع می کنند، یعنی احکامی که از لحاظ دینی اجرای آنها واجب است نه از لحاظ قضایی. و این جدایی و تمایز همان تمایزی است که قانونگذاران میان قواعد قانونی ملزم و قواعد اخلاقی جدایی می اندازند. (مصیلحی، 1991،ص251).

اسلام نسبت به یتیمان توجه و عنایت خاصی روا داشته است و به تربیت صالح و شایسته آنها و محافظت از نابودی و هلاکت آنها تشویق کرده است.

دلیل قرآنی توجه اسلام به یتیمان:

وقتی برای مدت کوتاهی در مکه وحی از پیامبر ρ قطع شد و دوباره به وی وحی شد، خداوند متعال به پیامبرش ρ تأکید می کند که او به پیامبر توجه و عنایت خاصی داشته است تا اینکه بعثت را پذیرفت. به گونه ای که پیامبر ρ یتیمی بود که مهر و عاطفه و توجه پدری را از دست داده بود. بنابراین خداوند وی را با لطف و عنایت و مهربانی خود برتری داد و می فرماید: ﴿أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَـَٔاوَىٰ ۝٦﴾ (ضحی/ ۶). «آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد». سپس خداوند شکر این نعمت را از او می خواهد به گونه ای که شکر وی از جنس همان نعمت باشد، یعنی به یتیمان مهربانی و توجه کند. خداوند متعال می فر ماید: ﴿فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ۝٩﴾ (ضحی/ ۹). «(حال که چنین است) یتیم را زبون مدار» و این آیه به طور صریح از قهر و زور گرفتن به

یتیم و خوار کردن وی نهی کرده است. و قتاده در تفسیر این آیه می گوید: «نسبت به یتیمان مانند پدر مهربان باشید».

بی گمان خداوند متعال مشرکانی را که به یتیمان احترام نمی گذارند، رسوا و نکوهش کرده است. و سپس می فرماید: ﴿كَلَّاۖ بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ ١٧ وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ١٨﴾ (فجر/ 17-18). «هرگز! هرگز! بلکه شما یتیم را گرامی نمی دارید و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی کنید به خوراک دادن به مستمند».

در همین رابطه اسلام به سرپرست یتیمان سفارش کرده است که با آنها غذا بخورند و با آنها کار کنند و آنها را مساوی بچه های خود بدانند. خداوند متعال می فرماید: ﴿فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۗ وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡيَتَٰمَىٰۖ قُلۡ إِصۡلَاحٞ لَّهُمۡ خَيۡرٞۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ ٱلۡمُفۡسِدَ مِنَ ٱلۡمُصۡلِحِ﴾ (بقره/۲۲۰). « در دنیا و آخرت و درباره یتیمان می پرسند بگو: هر چیز که صلاح ایشان در آن باشد، نیک و پسندیده است. و اگر با آنان بیامیزید ایشان برادران شما هستند و خداوند مفسد را از مصلح می شناسد».

این نص قرآن به دو امر ارزشمند دعوت می کند:

نخست: اصلاح یتیم با آموزش وی بدانچه که از او به دست می آید در زندگی قابل قبول است و مال وی را رشد بدهد و او را به صورت صالح و شایسته ای تربیت کند.

دوم: یتیمان را با خودشان و با فرزندانشان بیامیزند و در این آمیختگی با آنها مثل بچه هایشان رفتار کند. در این حال آنها را مثل فرزندانشان ادب کند و به طور کامل و بدون تفاوت با آنها مثل فرزندانش رفتار کند. وقتی که این گونه باشد به طور فطری محبت فرزندان شدیدتر می شود. پس تقوای خداوند را احساس خواهد کرد و می داند که محبت یتیم از محبت خداوند متعال است، و شخص مؤمن باید محبت خداوند را بالاتر از محبت فرزند قرار بدهد. (ابوزهرة، د. ت، ص120). اسلام کسانی را که یتیمان را تحقیر می کنند و به کار آنها اهمال می کنند یکی از نشانه های تکذیب روز قیامت قرار داده است. پس خداوند متعال می فرماید: ﴿أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ١ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِي يَدُعُّ ٱلۡيَتِيمَ ٢﴾ (ماعون/ ۲-۱). «کسانی که به دین وآئین و سزا و جزا ایمان ندارند، می فهمی که چگونه کسانیند؟ آنان کسانی هستند که یتیم را سخت از پیش خود می رانند».

اسلام بر عدم نزدیکی و تصرف در اموال یتیمان تأکید کرده است. خداوند متعال می رماید: ﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ (اسراء/ 34). «و به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به روشی که آن بهتر است».

و از خوردن اموال یتیمان ممانعت کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا ۝١٠﴾ (نساء/ 10). «بی گمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می خورند، انگار آتش در شکمهای خود (می ریزند و) می خورند. (در روز قیامت) با آتش سوزانی خواهند سوخت».

در حقیقت نهی از نزدیکی و تصرف در اموال یتیمان جز به شیوه بهتر با نهی از قتل نفس همراه و همنشین شده است. همان قتلی که خداوند آن را جز به حق حرام کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ۝٣٣ وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥ﴾ (اسراء/ 34- 33). «و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را -جز به حق- حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (این) قدرت را داده ایم، ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند، بی گمان صاحب خون یاری شونده است. و در مال یتیم نزدیک نشوید مگر به شیوه ای که بهتر باشد تا اینکه یتیم به سن بلوغ می رسد».

اسلام دین رسولان و دعوت همگی آنها می باشد. بنابراین دعوت به توجه به یتیمان در تمامی ادیان و در رأس آنها اسلام آمده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا﴾ (انعام/ 151). «بگو: بیائید، چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام کرده است. اینکه هیچ چیزی را شریک خدا نکنید، و به پدر و مادر نیکی کنید».

سپس خداوند متعال بعد از این آیه، آیه دیگری را بیان می کند و می فرماید: ﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥ﴾ (انعام/ 152). سپس سوره نساء نازل شد که در آن عنایت خاصی به یتیمان نشان داده شده است. و بیان کرده است که تمامی مردم از یک نفس واحد آفریده شده اند. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ﴾ (نساء/ 1). «ای مردمان از (خشم) پروردگار بپرهیزید پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید». سپس بعد از این می فرماید: ﴿وَءَاتُواْ

ٱلۡيَتَٰمَىٰٓ أَمۡوَٰلَهُمۡۖ وَلَا تَتَبَدَّلُواْ ٱلۡخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِۖ وَلَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَهُمۡ إِلَىٰٓ أَمۡوَٰلِكُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حُوبٗا كَبِيرٗا ﴿٢﴾ (نساء/ 2). «و به یتیمان اموالشان را باز پس دهید، و اموال ناپاک را با اموال پاک جابجا نکنید و اموال آنان را با اموال خودتان نخورید. بی گمان چنین کاری، گناه بزرگی است».

معنی باز پس دادن اموال یتیمان این است که این اموال را فقط برای آنها قرار دهید و چیزی از آن را به باطل نخورید یعنی از اموال آنها برای آنان هزینه کنید تا وقتی بزرگ می شوند و به سن رشد می رسند، در این هنگام بقیه اموالشان را بعد از کم کردن هزینه های زمان کودکی به وی باز گردانید.

این آیه بخاطر دادن اموال یتیمان به آنها در دو حالت یتیم بودن و رشد آمده است. هر حالتی بر حسب آن اموالشان را به آنها پس می دهند. و این حالت مخصوص رشد است. و همچنان که گفته اند، در این حالت نباید صبر کرد و باید مال وی را باز گرداند. نفقه ولی یتیم باید از مال یتیم باشد. که بر باز پس گرداندن مال یتیم به وی صدق می کند. (رضا، 1346، ج4، ص343).

امام قرطبی می گوید: وصی طبق مال و حال یتیم برای او خرج می کند.

اگر یتیم کوچک بود و مال زیادی داشت برای وی دایه «زن شیرده» و مراقب می گیرند و در هزینه کردن وی گشاده دستی می کنند.

اگر بزرگ بود برای وی لباس برازنده و راحت و غذاهای دلپذیر و خادم می گیرند.

اگر پول کمتری داشت بر حسب آن با وی عمل می کنند.

و اگر کمتر از این نیز بود بر حسب دارایی لباسهای زبر و غذاهای سفت به وی می دهند. سپس امام قرطبی می گوید: اگر یتیم فقیر بود و مالی نداشت؛ بر امام امت واجب است که از بیت المال به امور وی رسیدگی کند. (القرطبی، ج5، ص33).

اگر امام این کار را انجام نداد بر مسلمانان واجب است که سرپرستی وی را به عهده بگیرند -مسلمانان نزدیکتر به وی- مادر یتیم نزدیکترین کس به وی است، بنابراین شیر دادن به وی و رسیدگی کردن به او بر مادر واجب است و هزینه آنها به یتیم یا کس دیگری بر نمی گردد.

دلیل توجه اسلام به یتیمان از سنت؛ پیامبر ρ می فرماید: «بهترین خانه مسلمانان، خانه ای است که در آن یتیمی وجود داشته باشد که با وی نیکی می شود، و بدترین خانه مسلمانان، خانه ای است که در آن یتیمی باشد که با وی بد رفتاری می کنند». (ابن ماجه، 2/ 1213، شماره 3679).

خداوند متعال بر زبان پیامبرش ρ وعده داده است که کسی که یتیمان را سرپرستی کند، جایگاهش در بهشت تعالی می یابد و به درجه روزه دار شب زنده دار مجاهد می رسد، و جایگاه وی در بهشت نزدیک جایگاه پیامبر ρ می باشد. پیامبر ρ می فرماید: «کسی که سه یتیم را سرپرستی کند و هزینه آنها را پرداخت کند مثل کسی است که شب زنده داری می کند و روزها روزه می گیرد و می جنگد و ماهرانه در راه خدا شمشیر می کشد. و من با او در بهشت برادر هستم. همچنان که این دو انگشت (اشاره به انگشت اشاره و میانی) خواهر هستند». (ابن ماجه، 2/ 1213، شماره 3680).

همچنان که پیامبر ρ به سرپرستی یتیمان و مهربانی و توجه به آنها تشویق کرده است و این افراد را به ثواب نیک و درجه عالی در بهشت مژده داده است و می فرماید: «من و سرپرست و عهده دار یتیمان در بهشت اینگونه هستیم. و به دو انگشت اشاره و میانه اشاره کرد که آنها را به هم چسپانده بود». (البخاری، 10/ 439). این حدیث بیانگر این است که مقام سرپرست و عهده دار یتیمان مانند مقام انبیاء هستند، و آنها با هم همسایه می باشند.

در حقیقت اسلام از خوردن اموال یتیمان عیبجویی کرده است و آن را در شمار گناهان کبیره به حساب آورده است. پیامبر ρ می فرماید: «از هفت چیز ماندگار بپرهیزید. گفته شد: کدام هفت چیز؟ فرمود: شرک به خدا، قتل انسان که خداوند آن را حرام کرده است مگر در صورت حق، جادو، رباخواری، خوردن مال یتیم، پشت کردن به لشکر مسلمانان در روز جنگ، و تهمت ناروا به زنان مؤمن». (البخاری، 5/ 393، مسلم، 1/ 92، شماره 89).

سفارش پیامبر ρ نسبت به یتیمان مادر یتیم را نیز شامل می شود. مادری که خود را محبوس نگهداری و تربیت فرزند یتیم خود می کند و ازدواج نمی کند با وجود اینکه جوان و زیبارو است تا اینکه چهره اش تغییر رنگ می دهد و زیبایش را به علت محافظت و رعایت فرزندان یتیم از دست می دهد. خداوند وی را عاقبت به خیر می گرداند و او را در بهشت همنشین پیامبرش ρ و نزدیک جایگاه وی قرار می دهد. و همین جایگاه برای او بس است که پیامبر ρ می فرماید: «من و زنی که صورتش دملهای چرکین دارد در روز قیامت اینگونه هستیم». و به انگشتهای اشاره و میانی اشاره کرد. (ابوداود، 13732، شماره 4/ 338، شماره 5150، احمد، 6/ 29).

بدین ترتیب دیدیم که اسلام بر محافظت از یتیمان و رعایت آنها با مؤدت و رحمت و مهربانی تأکید کرده است. و بر منع آزار و اذیت آنها و دید منفی و سنگدلانه به آنها نگریستن اصرار کرده است.

چون اگر با دید منفی به آنها نگریسته شود درآینده و سالهای آتی عمرشان از انسانها نفرت پیدا می کنند و از جامعه کینه و نفرت دارند. و اگر با دید بچه بی صاحب به وی نگریسته شود. انحراف و پوچی و دشمنی در آنها ایجاد می شود و احساس صمیمیت و هماهنگی نمی کنند تا به آمال و آلام جامعه بیاندیشند. (ابوزهرة، د.ت، ص120).

هدف اسلام پیدایش و به وجود آمدن انسانهای صالح در هر زمان و مکانی است.

4-3-3- احکام بچه های سر راهی در اسلام:

اسلام به بچه های سر راهی توجه کرده است و جز به خاطر این نیست که اسلام دین رحمت است. بچه سر راهی وقتی با زندگی روبه رو می شود که والدینش وی را در جایی انداخته اند به هر علتی که باشد.

فقهاء بچه سر راهی را این گونه تعریف کرده اند که: هر بچه زنده ای که خانواده اش وی را به خاطر ترس از فقر یا فرار از تهمت بدگمانی دور انداخته باشند بچه سر راهی است. که پرت کننده آن گناهکار و بردارنده آن سودمند است و برداشتن آن فرض کفایی است. (ابن عابدین، ج3، ص 323).

هر گاه بچه ای سر راه یا هر مکان دیگری پیدا بشود برداشتن آن بر تمامی کسانی که از آن باخبرند، فرض کفایی می باشد. وقتی گروهی بچه ای را در سر راه عمومی یا خصوصی می بینند بر همگی آنها واجب است که وی را بردارند و پناه بدهند. به گونه ای که اگر همگی آنها بچه را به حال خود رها کنند همگی در مقابل خداوند متعال گناهکار می شوند. و اگر بمیرد همگی آنها ضامن هستند و اگر بعضی از آنها وی را بردارند گناه از دیگران برداشته می شود و این همان چیزی است که در فقه اسلامی فرض کفایه نامیده شده است که همگی انسانها را مخاطب قرار می دهد و با انجام بعضی، گناه از بقیه ساقط می شود. (ابوزهره، د. ت، ص130).

اما وقتی کسی به تنهایی این بچه را بیابد، بر او واجب است که وی را پناه بدهد و رها نکند یا همچنان که فقهاء می گویند، پناه دادن به این بچه و برداشتن وی فرض عین می شود به گونه ای که اگر وی را رها کند شدیداً مرتکب گناه شده است. (ابوزهرة، د. ت، ص130).

وقتی برداشتن وی واجب و بردارنده وی سود می برد به خاطر رهایی بخشیدن کسی از مرگ است. چون در این حالت بچه نزدیک به نابودی است. و رهایی بخشیدن کسی از مرگ می تواند با برداشتن اسباب نابودی وی باشد که این آیه بر آن صدق می کند که می فرماید: ﴿وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا﴾ (مائده/ 32). «هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که همه مردم را زنده کرده است».

کسی که بچه ای را از سر راه بر می دارد جایز نیست که بعد از این دوباره وی را دور بیندازد. چون رها کردن وی از آغاز و پایان حرام می باشد. چون باعث از بین بردن نفس محترم و مصون است و هیچ بهانه و دلیلی برای رها کردن وی وجود ندارد.

اما بعضی ها در قوانین وضعی بچه سر راهی را اینگونه تعریف کرده اند که: بچه تازه متولد شده ای است که صاحب آن در کنارش نباشد و از سر راه برداشته شود، یا در هر مکانی کشف شود. بدون اینکه نام و نسب و دیانت و جنیست و وطن وی مشخص باشد. (مصیلحی، 1991، ص115).

اسلام بر این باور است که رها کردن بچه سر راهی علاوه بر اینکه بزرگترین گناه است، کسی که این کار را می کند قاتل عمد شناخته می شود.

ابن حزم می گوید: هیچ گناهی بزرگتر از این نیست که بچه مسلمان کوچکی را که هیچ گناهی ندارد دور بیندازد تا از گرسنگی یا سرما بمیرد یا سگها او را بخورند. (ابن حزم، 1350، ج8، ص273). بدون شک او قاتل عمد است و از پیامبر ρ به درستی روایت شده است که می فرماید: «کسی که رحم نداشته باشد به او رحم نمی شود». (البخاری، 1/ 426، مسلم، 4/ 1809- 1808).

ضروری نیست که بچه سرراهی یک بچه غیر شرعی باشد هر چند که هیچ دلیلی بر صحت او وجود ندارد پس ممکن است که این بچه حاصل یک ازدواج صحیح یا فاسد یا وطء به شبه باشد.

کودک غیر شرعی: کودکی است که حاصل زنا باشد. بعضی از قوانین وضعی میان بچه سرراهی با بچه غیر شرعی تفاوت قائل شده اند. اولی را اینگونه توصیف کرده اند که تازه متولد شده است، و دومی را اینگونه توصیف کرده اند که تمامی کودکانی که سرراه انداخته می شوند کودک غیر شرعی نیست مگر اینکه با دلیل قطعی ثابت شود. (مصیلحی، 1991، ص117).

کسی بچه ای را از سرراه بر می دارد، خودش به نگهداری آن شایسته تر است و کسی نمی تواند آن را از وی بگیرد مگر اینکه نسبتش را ثابت کند که در این صورت وی به نگهداری آن شایسته تر است چون به اعتبار پدر بودن آن را بر می دارد نه به اعتبار اینکه بچه سر راهی است چون با اثبات نسب صفت برداشتن بچه سرراهی از بین می رود. (ابوزهرة، د. ت، ص131).

شریعت اسلامی بر هر فردی که با بچه سرراهی مواجه می شود و آن را بر می دارد واجب کرده است که از وی محافظت کند و باید وی را همچنان نزد خود نگاه دارد و در این حال لازم است که مخارج و هزینه های پوشش و پناهگاه و درمان وی را تحمل کند یا وی را به متولیان این امر بسپارد. به گونه ای که در این حالت

دولت متولی رعایت و نگهداری و پرورش این بچه ها مثل سایر شهروندان است. و حقوق و واجباتی که برای تمامی شهروندان وجود دارد برای بچه های سرراهی نیز باید وجود داشته باشد. (مصیلحی، 1991، ص116).

بچه سرراهی مادامی که نسب وی ثابت نشده باشد همچنان در دست کسی است که وی را پیدا کرده است و او ولایت حفظ و نگهداری و تربیت وی را دارد. و تمامی حقوق وی بجز حق ازدواج بر شخص یابنده است.

وقتی شخص یابنده بچه، امین نباشد یا شروط ولایت بر انسان را نداشته باشد قاضی باید بچه را از او بگیرد. همچنین اگر مصلحت کودک پیدا شده بخواهد، قاضی باید وی را از کف یابنده در بیاورد. چون نیروی ولایت وی بر ولایت ولی بیشتر نیست. چون نسب ولی ثابت شده است. (ابوزهرة، د. ت، ص131).

هزینه و مخارج بچه پیداشده از مال اوست، وقتی که مالی داشته باشد و شخص یابنده کودک جز به اذن قاضی نمی تواند از مال کودک برای وی هزینه کند. به گونه ای که حقوق شخص یابنده مثل حقوق ولی شخص است. بلکه کمتر از آن است و حق ولایت بر مال ندارد. چون حقوق ولی شخص با ضرورت ثابت می شود و ضرورتها به اندازه خودشان شناخته می شوند و از حد خود تجاوز نمی کنند.

وقتی کودک سرراهی مالی نداشته باشد یعنی هنگام برداشتن وی مالی همراهش نباشد، شخص یابنده باید از مال خودش نفقه وی را بدهد چون هنگام برداشتن کودک بر خود واجب کرده است که آن کودک را از نابودی حفظ کند و حفظ وی از نابودی توسط تأمین معاش و نفقه می باشد. ولی تداوم و استمرار این نفقه در آینده الزامی نیست. ولی وقتی خواست نفقه او را نپردازد باید از قاضی بخواهد که از بیت المال مسلمانان نفقه وی پرداخت شود چون وظیفه بیت المال مسلمانان است که به کسانی که مخارج و هزینه ندارند، نفقه بدهند. و این درخواست وی از قاضی واجب می باشد و اگر این کار را نکرد بر قاضی واجب است که در این حالت حکم به نفقه وی از بیت المال مسلمانان بدهد. و این امر به دلیل نگهداری از کودک و حفظ وی از دست به دست کردن کودک به سوی همدیگر است. اگر شخص یابنده از بیت المال نفقه کودک را خواست حق نگهداری وی از کودک ساقط نمی شود مگر اینکه عدم صلاحیت وی ثابت شود، چون حق نگهداری وی از کودک به مقتضای ولایتی که هنگام برداشتن کودک ایجاد شد ثابت می شود. چون هیچ واجبی وجود ندارد که حقی بعد از آن نیاید. و برداشتن کودک واجب شده است و نگهداری از وی نیز واجب می باشد. (ابوزهرة، د. ت، ص132).

بر اساس آنچه که گذشت برای ما معلوم شد که چگونه اسلام به کودکان اهتمام می ورزد و بدین ترتیب از وی حمایت می کند و حقوقش را بیشتر از آنچه که متون قوانین وضعی دارند، حفظ می کند. بلکه ما در می یابیم که حقوق کودک اصل محکمی در قواعد کلی یا جزئی شریعت اسلامی دارد.

4-4- حقوق متهم

4-4-1- اتهام و انواع آن در فقه اسلامی:

منظور ازاتهام در اینجا، جرمی است که ارتکاب آن به شخص معینی نسبت داده شده است، یعنی علیه او شکایت شده است. در اینجا اثبات اتهام ضرورت دارد و بعد از آن حکم به عقوبت مناسب آن داده می شود و سپس این عقوبت اجرا می شود.

تعریف جرم: ماوردی (شافعی) آن را اینگونه تعریف کرده است که: «ممنوعات و محظورات شرعی هستند که خداوند متعال با حد یا تعزیر مرتکب آن را شکنجه می کند». هر جرمی هنگام رهایی جستن از آن مقتضی سیاست دینی است، و هنگام اثبات و صحت آن مقتضی وجوب احکام شرعی است.

از این تعریف وجوب محقق شدن ارتکاب جرم روشن می شود:

نخست: جرم با انجام یک فعل ایجابی یا ارتکاب فعل که از آن نهی شده است، تمام می شود که یا با رضایت و خشنودی سلبی است و یا با انجام ندادن کارهایی که بدان امر شده اند.

دوم: چیزی که از آن نهی و ممانعت شده باید جنبه شرعی داشته باشد، یعنی از جهت سبب یا ایجاد آن به شریعت اسلامی منتهی شود. شارع عقوبت آن جرم را بیان کرده باشد خواه این عقوبت معین باشد مانند، حد و قصاص و خواه نامعین باشد مانند، تعزیر.

سوم: کسی که جرمی را انجام می دهد باید مکلف باشد.

انواع جرمها: جرمها بر اساس معیارها و اصولی که در تقسیم معتبر هستند به اقسام و انواع متعددی تقسیم می شوند. از جمله اینکه جرمها را نسبت به قصد و هدف مجرم به جرایم عمد و شبه عمد و خطایی تقسیم می شود و از ناحیه رفتار خود مجرم به جرمهای سلبی و ایجابی تقسیم می شود.

ولی مهمترین دسته بندی جرمها، تقسیم آن بر اساس طبیعت حق کسی است که به وی تجاوز شده است. بنابراین تقسیم آن بر اساس تعیین عقوبت نزد شارع است.

نخست: تقسیم جرمها بر حسب تعیین عقوبت شارع.

بر این اساس جرمها به جرمهای معین که جرمهای حدود و قصاص و دیات می باشند، و جرمهای غیر معین که جرمهای تعزیری هستند، تقسیم می شوند. جرمهای تعزیری معین نیستند، که شارع یا ولی امر سیاسی آنها را معین می کنند.

جرمهای حدود: جرمهای هستند که با حد معاقبه می شوند.

حد از لحاظ شرعی: عقوبت معینی است که از طرف شارع حکیم معین شده است، و این عقوبتها حق خداوند متعال بر علیه مجرم است. (الشوکانی، ج7، ص250).

عقوبت حد برای اینکه از طرف شارع معین و مشخص شده است کم کردن یا زیاد کردن یا تغییر دادن آن جایز نیست، عقوبتی متمایز می باشد.

و از طرف دیگر حق خداوند متعال یا حق تمام مسلمانان است که مصلحت عمومی آن را ایجاب می کند.

جرمهایی که مستوجب حد هستند: زنا، قذف، شرب خمر، دزدی، حرابه، ارتداد، و ظلم و تجاوز اصطلاح هستند. حدود به خود جرمها اطلاق می شود. همچنین بر عقوبتهای آن حدود نیز اطلاق می شود. و با بیان آنها میانشان تفاوت حاصل می شود، مثل حد قذف یا عقوبت قذف.

ویژگیهای حدود:

هدف از حدود ادب کردن مجرم و شکنجه دادن وی و دیگران است. و جنگ میان انگیزه های دوری از این جرم می باشد. و حدود به طور آشکار اجرا می شوند تا این زجر و شکنجه را برسانند، و از طرف دیگر حدود با شبهات برطرف می شود. از عایشه ل روایت شده است که گفت: پیامبر ρ فرمود: «تا جایی که می توانید حدود را از مسلمانان دور و دفع کنید و اگر مجرم راه گریزی از آن داشته باشد، راه را برایش بگشایید. چون اگر امام در عفو و بخشش اشتباه کند بهتر است از اینکه در عقوبت اشتباه کند». (الترمذی، 4/ 33، شماره 1424، الحاکم، 4/ 385- 384، البیهقی، 8/ 238).

از مهمترین ویژگیهای حدود این است که شفاعت را قبول نمی کند. داستان زن مخزومی مشهور است که شفاعت اسامة بن زید را برای آن زن نپذیرفت.

این منع شامل شفاعتی نمی شود که هنوز خبر آن به امیر یا ولی امر مسلمانان نرسیده باشد و به صورت راز در میان مسلمانان پوشیده می ماند. پیامبر ρ می فرماید: «حدود را در میان خودتان ببخشید وقتی که خبر آن به من رسید اجرای آن حد واجب می شود». (ابوداود، 4/ 133، شماره 4376).

دوم: جرمهای قصاص و دیات

قصاص جرمهایی هستند که در آن جانی یا مجرم با از بین بردن جان کسی به وی تجاوز می کند که جرم قتل هستند و بعضی ها «جنایت بر نفس» می نامند، و همچنین جرمهایی که بر اعضا و قطع عضو وارد می شوند که «جرمهای غیر از نفس» می نامند. و گاهی معانی و مفاهیم اعضا (منفعت آنها) مورد تجاوز قرار می گیرد هر چند که عین آنها باقی بماند.

عقوبت اینگونه جرائم، قصاص و دیه می باشد.

قصاص: عقوبت معینی است که حقی را برای مجنی علیه (کسی که مورد تجاوز قرار گرفته) واجب می کند به گونه ای که حق دارد مثل آن کاری را که جانی با وی کرده است، با وی انجام بدهد. که در جرم قتل اولیای دم وی متولی قصاص هستند. قصاص در قتل عمد واجب می شود. چون خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى﴾ (بقره/ ١٧٨). «ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره کشتگان قصاص، بر شما فرض شده است».

همچنین قصاص در جرمهای عمدی دیگر غیر از قتل اگر شرایط آن فراهم باشد، وجود دارد، دلیل مشروعیت قصاص کلام خداوند است که می فرماید: ﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞ﴾ (مائده/ 45). «و در آن بر آنان مقرر داشتیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان [قصاص] دارد. و جراحتها [هم] قصاص دارند».

شروط قصاص در جرمهای عمدی غیر از قتل سه مورد می باشند:

نخست: امکان تساوی بدون ظلم وجود داشته باشد، و تساوی وقتی محقق می شود که محل قطع از مفصل یا جای مشخصی مثل مچ دست باشد.

دوم: عضو مجرم و عضو مجنی علیه باید در محل اسمی خاص اشتراک داشته باشند، بدین معنی که هیچ عضوی را جز در مقابل تشابه اسمی و مکانی آن قطع نمی کنند.

سوم: عضو جانی و مجنی علیه در سلامت و کمال باید مساوی باشند، یعنی در منفعت و کمالشان مساوی باشند. بنابراین دست صحیح و سالمی را به خاطر دست فلجی قطع نمی کنند، و زبان سالمی را به خاطر زبان لال و گنگی، لال نمی کنند. و تفاوت در بزرگی و بلندی و کلفتی اعضاء اعتباری ندارد. و این وقتی است که مجرم همان صاحب عضو کامل باشد. و مجنی علیه کسی است که متصف به عدم سالم بودن عضوش می باشد.

و برعکس اگر مجرم غیر سالم باشد مانند فلج و دست سالم مجنی علیه را قطع کرده باشد. قصاص دست فلج جانی به طریق اولی می باشد. (ابن رشد، ج2، ص403، ابن قدامة، ج10، ص268).

نسبت به یک چشم بودن فرق قائل می شویم میان آنچه که اگر مجنی علیه یک چشم باشد میان قصاص یا دیه کامل حق خیار دارد، ولی اگر جانی یا مجرم یک چشم باشد بعضی از علماء می گویند که: قصاص نمی شود بلکه باید دیه کامل بدهد.

دیه: مال واجبی است که جایگزین نفس مجنی علیه می شود. و همچنین در جرمهای تجاوز به شخص غیر از قتل مانند، تجاوز به اعضا نیز دیه تعلق می گیرد. دیه متعلق به مجنی علیه است و به خزانه دولت وارد نمی شود. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَـًٔا ۚ وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَـًٔا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُوا۟﴾ (نساء/ 92). «هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا، کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید که برده مؤمنی را آزاد کند و خونبهایی هم به کسان کشته بپردازد مگر اینکه آنان در گذرند».

پیامبر ρ می فرماید: «بدانید که دیه خطا مانند دیه عمد است، اگر قتل در اثر تازیانه یا چوبدستی باشد، صد شتر دیه دارد». (ابوداود، 1372، شماره 4/ 185- 4547 و 4548).

دیه جان انسان صد شتر یا هزار دینار طلا یا ده هزار درهم نقره می باشد، و ارش (دیه اعضا) نیز گاهی مقدار آن از طریق شرع مشخص شده است، مانند قطع دست یا پا نصف دیه کامل را دارد. و گاهی مقدار آن در شرع مشخص نشده است که (ارش حکومتی) نام دارد. که قاضی با پیروی از قواعد معین در این خصوص و با کمک اهل فن آن را تعیین می کند. (عودة، د. ت، ص671).

سوم: جرایم تعزیری

جرایمی که عقوبت آنها از لحاظ شرعی معین نیست و این جرایم، کارهایی هستند که از لحاظ شرعی منع شده اند و شریعت از آنها نهی کرده است، ولی عقاب مشخصی را برای آن مشخص نکرده است. مانند ربا خواری، رشوه (گرفتن و دادن) فحش و ناسزا به دیگران، کم فروشی در کیلو و ترازو، شهادت دروغ و غضب به عبادت، دیگر تمام گناهان دیگر که قصاص و حد ندارند، تعزیری هستند.

بدین ترتیب شریعت اسلامی برای ولی امر مسلمانان مباح دانسته است که گاهی بعضی از کارها را حتی اگر مباح هم باشد جرم محسوب کند. تا سازگار با مصلحت عمومی باشد به شرطی که این امر با نص شرعی تعارض نداشته باشد و اصل و قواعد آن طبق روش شرعی به اتمام رسیده باشد. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٦٠﴾ (بقره/ 60). «همچون تباهکاران در زمین به لاف و گزاف تجاوز و تعدی نپردازید».

در عقوبتهای تعزیری حجم و اندازه جرم با شرایطی که بر آن مترتب شده و حال خود جانی از این لحاظ که معتاد به جرم کردن باشد، همگی در نظر گرفته می شود. عقوبتهای تعزیری دو حد دارند که از توبیخ و سرزنش شروع می شود و تا قتل و اعدام می رسد.

قاضی با مقام خود نیروی زیادی برای برگزیدن عقوبت مناسب برای باز داشتن خود مجرم و دیگران نیز دارد. (عودة، د. ت، ج2، ص 675، رشدی، 1403، ص187).

حکمت مشخص کردن عقوبات برای جرایم معین:

جرمهای خطرناکی وجود دارند که به مصلحتهای اصلی و معتبر تعدی می کنند. ابن قیم می گوید: خداوند متعال عقوبتهای باز دارنده ای را برای این جرمها و در نهایت حکمت وضع کرده است و آن را در کاملترین صورتهای متضمن مصلحت بازدارندگی و شکنجه تشریع کرده است، همراه با اینکه بیشتر از جرمی که مستحق جانی است تجاوز نمی کند. به خاطر دروغ قطع زبان تشریع نشده است، و به خاطر زنا قطع بیضه ها وضع نشده است، و به خاطر دزدی قتل وضع نشده است. و اگر تمامی مردم عقلهایشان را برای مترتب کردن عقوبتهای مناسب جرم از لحاظ جنس و وصف و اندازه به کار گیرند، نظر و آرای تمامی مذاهب از بین می رود.

(ابن القیم، 1389، ج2، ص114).

اما در مورد عدم مشخص کردن عقوبت برای جرایم تعزیری شارع مصلحت جامعه را رعایت کرده است. چون جرمهای تعزیری مشخص نیستند، و مفسده آنها متفاوت و نسبت به شدت و ضعف و کمی و زیادی منضبط نیست. و عقوبت آنها را به اجتهاد ائمه بر حسب مصلحت هر زمان و مکانی و بر حسب مجرمان واگذار کرده است. (ابن القیم، 1389، ج2، ص128).

نتایجی که بر تقسیم جرمها از نظر معلوم بودن یا نبودن عقوبتها مترتب می شود. (ابن تیمیه، 1387، ص 128).

از ناحیه اثبات جرم: پافشاری در اثبات جرمهای حدود و قصاص که با بینه و اقرار ثابت می شوند. همچنان که در اثبات جرم زنا اگر متهم اقرار نکند شهادت چهار نفر شرط است.

از ناحیه قدرت قاضی برای محدود کردن عقاب: در عقوبتهای معین حدود و قصاص وظیفه قاضی است که به عین اینها حکم کند، بر خلاف جرمهای تعزیری که عقوبت آن بر حسب زیادی و کمی گناه در میان مردم و بر حسب حال مجرم (گناهکار) و بر حسب حجم گناه می باشد.

در حاشیه ابن عابدین آمده است که: «تعیین جرمها با اختلاف اشخاص اختلاف پیدا می کند، بنابراین مشخص کردن آن برای دستیابی به مقصود است که بنا بر رأی قاضی است که بنابر مصلحت آن را تعیین می کند». (ابن عابدین، ج3، ص183).

از ناحیه بخشش جرم: جرمهایی که عقوبت حدودی دارند متعلق به حقوق خداوند یعنی مصلحت جامعه اسلامی هستند. که اجرای آنها واجب می باشد و جایی برای بخشش ندارند و به هر دلیلی مثل بخشش و شفاعت نمی توان آن را ساقط کرد.

اما ولی امر مسلمانان حق اسقاط یا بخشش عقوبت قصاص را ندارد. و انجام قصاص فقط حق صاحب آن است. و اوست که می تواند از قصاص بگذرد و به دیه رضایت بدهد یا از هر دوی آنها بگذرد. ولی عفو مانع اجرای عقوبت علیه جانی نمی شود.

اما عقوبتهای تعزیری با جرایم تعزیری که حق خداوند متعال محسوب می شوند فرق می کنند، و اجرای این عقوبتها بر قاضی واجب می باشد مگر اینکه در عفو و بخشش آنها مصلحت وجود داشته باشد.

اما عقوبتهای تعزیری که حق فرد هستند، اجرای آن از طرف قاضی منوط به اقامه دعوی از طرف مجنی علیه می باشد. پس اگر مجنی علیه زودتر اقامه دعوی کند و شفاعت و بخشش مجرم جایز نیست. (ابن القیم، 1372، ص106).

از جهت گذشت زمان: جمهور -غیر از حنفیه- معتقدند که عقوبتهای معین که حدود و قصاص هستند، گذشت زمان تأثیری در آنها ندارد. بر عکس جرمها و عقوبتهای تعزیری با گذشت زمان ساقط می شوند. وقتی که این امور به خاطر مصلحت عمومی در دست ولی امر باشد و به حقوق افراد تجاوزی نشود.

تقسیم جرمها از جهت طبیعت حق کسی که به او تجاوز شده است

جرایمی که متعلق به خداوند متعال هستند و نفع آنها به جامعه اسلامی بر می گردد یعنی مصلحت جامعه اسلامی را محقق می کند. و جرایم دیگری که متعلق به حقوق بندگان هستند و به نفع فرد یا گروهی از افراد بر می گردد به گونه ای که آنها حق اسقاط آن را دارند.

علماء این حقوق را به چهار قسم تقسیم کرده اند:

حقوقی که فقط مختص خداوند متعال هستند: حقوقی که نفع آنها به تمامی جامعه اسلامی می رسد مثل ایمان و عبادات که مقصود از آنها برپایی دینی است که اساس زندگی در جامعه اسلامی است.

عقوبتهای حدود، از جمله حقوق خداوند متعال محسوب می شوند چون منفعت اجرای آنها به همه جامعه بر می گردد. اما خود حدود یعنی جرایم حدودی آنها بجز حد قذف حقوق خداوند متعال محسوب می شوند. و از ظهور آنها به تنهایی موجب اجرای حد می شود بدون اینکه مجنی علیه ادعا یا شکایتی داشته باشد.

حقوقی که مختص بندگان هستند: تمامی معاملاتی که نفع آنها به فرد بر می گردد یعنی مصالح وی را محقق می کند خواه متعلق به اموال وی باشد یا متعلق به کار وی باشد.

حقوق مشترک میان حق الله و حق الناس که حق الله در آنها غالب باشد: مانند حد قذف که این جرم شنیع و زشت، آبرو و نسب فرزندان را مورد تجاوز قرار می دهد. حقوقی که حق الله در آن بر حق الناس غلبه دارد و این هنگامی است که با شکایت مقذوف به قاضی ثابت شده باشد. اما قبل از این اقامه دعوی قذف به تنهایی جایز نیست چون پوشاندن حق افراد جرم است و این دیدگاه حنفیه می باشد.

حق مشترک میان حق الله و حق الناس که حق الناس غالب باشد: مثل قتل و زخمی کردن، چون در مرحله اول به حق الله تجاوز کرده است و امنیت جامعه اسلامی را در خطر انداخته است. و از طرف دیگر حق فرد است که منجر به کینه و انتقام جوئی می شود. و حق الناس در آن غالب می باشد. چون بخشیدن آن از طرف مجنی علیه جایز است و شافعیه و حنابله حد قذف را از زمره این حقوق می دانند. (الکاسانی، ج7، ص56، ابن قدامة، ج8، ص138، الخرشی، ج5، ص332).

نتایجی که بر این تقسیم مترتب می شود:

در جرایمی که متضمن تجاوز به حق الناس هستند و حق الناس در آنها غالب می باشد، اقامه دعوی جز با درخواست صاحب حق نمی باشد. و هنگامی که آن را درخواست کرد، قاضی حق قصاص ندارد. بر عکس جرایمی که حق الله هستند یا حق الله در آنها غالب می باشد، خود به تنهایی برای اجرای عقوبت آنها کافی هستند.

مصالحه کردن یا ساقط کردن جرایم حدودی که حق خداوند متعال هستند، جایز نیست، همچنین بخشیدن یا بری کردن یا شفاعت کردن آن جایز نیست.

بر عکس در جرایم قصاص و دیه مجنی علیه یا خانواده وی بعد از او می توانند از حق خود بگذرند. همچنین جرایم تعزیری متعلق به حق الناس هستند. و اگر اهلیت آن را نداشتند امام ولی کسی است که ولی

ندارد. جایز است که قاتل را قصاص کند یا دیه بگیرد. ولی بخشیدن یا برداشتن یا شفاعت کردن اینها از جانب قاضی جایز نیست. و نسبت به جرمهای تعزیری که حق الله هستند یا حق الله در آنها غالب هستند ولی امر می تواند از آنها درگذرد. و در حالت عفو مجنی علیه، ولی امر می تواند جانی را تعزیر کند.

وارثان مجنی علیه در جرایم متعلق به حق الناس حق دارند که جانی را تعقیب کنند و درخواست اجرای عقوبت کنند، بر خلاف جرایم متعلق به حدود خداوند که اینگونه نیستند. (ابوبعلی، 1257، ص266، ابن عابدین، ج3، ص192، عودة، د. ت ، ج1، ص81).

4-2- معنی متهم و فرق میان وی با جانی و مشروعیت زندانی کردن متهم:

جدا کردن متهم، جانی، زندانی و محکوم علیه از همدیگر واجب است. چون فقهاء میان مراتب شکایت و محاکمه فرق قائل شده اند و آنها را در سه مرتبه قرارداده اند. اولین مرتبه: اثبات جرم و آوردن دلیل و اثبات سبب آن برای قاضی است که اساس آن صدق و راستی است، مرتبه دوم: حکم دادن است که اساس آن عدل است. و مرتبه سوم: اجرای این حکم است. (الطرابلسی، 1393، ص52).

به طور کل در اسلام اصل برائت ذمه است. خداوندمتعال می فرماید: ﴿كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولاً ۝١٥﴾ (اسراء/ 15). «و ما مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیامبری روان سازیم».

پیامبر ρ می فرماید: «اگر مردم هر ادعایی بکنند، به آنها داده شود، عده ای ادعای خون مردم و اموال آنها را می کنند، ولی کسی که علیه او شکایت شده باید قسم بخورد». (البخاری، 1388، ج4/ 1657).

و این حدیث برائت اصلی ذمه انسان را می رساند که برائت ذمه مالی و برائت ذمه جانی بر آن متصل می شود.

متهم، کسی است که ادعا یا شکایتی با عنوان ارتکاب جرم معینی متوجه او می شود. و در ابتدا قراینی برای احتمال ارتکاب این جرم توسط وی وجود دارد. تا وقتی که وضعیت معلوم بشود.

جانی، کسی است که اتهام ارتکاب جرم بعد از آوردن دلیل علیه وی ثابت شده است، و این اولین مرحله دعوی جنایی است که اثبات جرم است.

محکوم علیه: کسی است که حکم قاضی بعد از آوردن دلیل بر ضد وی صادر شده است. و این در مرحله دوم دعوی می باشد که همان مرحله حکم است. و محکوم علیه کسی است که اجرای حکم علیه وی تمام خواهد شد که مرتبه سوم است.

جهتی که مالک اتهام است: برای هر فردی جایز است که اتهام ارتکاب جرم را متوجه شخص دیگری کند و این اتهام گاهی از طرف پلیس و نیروهای دولتی نیز وارد می شود. قاضی ابویعلی می گوید: «برای امیرجایز است که بیزاری و نفرت متهم را از همکاران و یاران حکومت بشنود». (ابویعلی، 1257، ص258).

ابن قیم حالات متهمان را در دعاوی جنایی مانند قتل و دزدی و تجاوز به سه بخش تقسیم کرده است.

بخش اول: اگر متهم بری شود و شایسته آن اتهام نباشد بنابر اتفاق فقهاء معاقبه نمی شود ولی اگر مدعی به قصد اذیت متهم این کار را کرده باشد. معاقبه می شود. و این به هدف حفظ انسانهای بی گناه از تسلط شروران است. و گفته شده است که: دعوی علیه این متهم شنیده نمی شود و او را سوگند نمی دهند، هر چند که بعضی گفته اند: اگر این دعوی متعلق به حق فردی باشد و شواهد بر صحت آن دلالت کند، ادعای وی شنیده می شود.

بخش دوم: اگر حال و وضع متهم نا معلوم باشد و معروف به خوبی یا بدی نباشد زندانی می شود تا وقتی که وضعیتش معلوم شود اگر بی گناه بود، آزاد می شود و اگر گناهکار بود، حکم عقوبت وی صادر می شود. بنابر رأی اکثر فقهاء و امر به زندانی کردن وی از طرف ولی امر مسلمانان یا قاضی صادر می شود. و حدیث بهز بن حکیم بر این امر استدلال می کند که وی از پدرش و از پدربزرگش روایت کرده است که پیامبر ρ در حال اتهام نسبت به کسی وی را حبس و زندانی می کرد. (النسائی ، ج8/ 62-59).

احضار متهم از مسافت دور برای قاضی جایز است. «مسافت دور مسافتی است که رفت و برگشت شخص به آنجا در یک روز امکان پذیر نباشد». و همچنین می تواند از مسافت کوتاه نیز وی را فرا خواند. «مسیر دو روزه»، مدعی علیه را می توان حبس کرد و تا زمانی که بخواهند میان وی با مدعی اقامه دعوی کنند، در زندان می ماند و این زندانی در اتهام اولیه بدون اتهام می باشد، و اگر کسی باشد که ضمانت او را بکند که هر گاه او را احضار کنند، وی را بیاورد، آزاد می شود.

بخش سوم: اگر متهم به بدکاری معروف باشد: مثلاً اگر متهمی به دزدی کردن یا راهزنی معروف باشد وی را زندانی می کنند. چون اگر زندانی کردن شخص که به بدی یا خوبی معروف نیست جایز است، به طریق اولی بدکار و تجاوزکار معروف زندانی می شود. (ابن القیم، 1372، ص101).

و این مورد به ولی امر ارجاع داده می شود تا مدت زندانی را تعیین کند، و بعداً حجم جرمی که انجام داده به آن اضافه می شود. (ابن فرحون، 1202، ج2، ص155). و تا زمانی که از برائت وی مطمئن نشده باشد، همچنان زندانی می ماند.

در تبصرة الحکام درباره گروهی از این متهمان آمده است که: «این گروه جرمها باید کشف شوند و پیرامون اتهام آنها و شهرتشان به این جرم دقیقا تحقیق می شود. و گاهی این کار با زدن یا زندانی کردن می باشد». (ابن فرحون، 1202، ج2، ص154).

و اشاره می کنیم که گاهی زندانی کردن برای ادب کردن و مجبور کردن افراد ثروتمندی است که بدهیهای خود را به تأخیر می اندازند.

4- 4-3- حکم شکنجه متهم:

اصل در شریعت اسلامی محافظت و ضمانت آزادی شخصی و سلامت جسم انسان است، و از مهمترین صورتهای عناصر شخصیت عدم زندانی کردن فرد یا شکنجه کردن وی بدون هیچ دلیل شرعی است.

در مورد شنکجه کردن یا زدن متهمی که معروف به بدکاری است میان علماء اختلاف وجود دارد.

دسته اول از این علماء که گروهی از مالکیه و یک روایت از امام احمد است، قایل به جواز زدن متهم با علم قاضی یا والی هستند. در حالی که بعضی از شافعیه و بعضی از حنابله آن را فقط منحصر به والی می دانند. کسانی که قایل به جواز زدن متهم هستند به این کار پیامبر ρ استدلال می کنند که: زبیر τ را به شکنجه کردن متهمی که مالش را پنهان کرده بود، امر کرد تا به آن اقرار کند و این امر در داستان ابن ابی الحقیق بعد از پیروزی پیامبر ρ بر اهل خیبر روی داد. و امام شوکانی بر این امر تعلیقی را آورده است بدین ترتیب که شکنجه متهم وقتی درست است که ظن غالب نسبت به دروغ بودن چیزی که ادعا می کند، وجود داشته باشد. (نیل الأوطار، الشوکانی، د. ت، ج8، ص216- 218).

همچنین استدلال کرده اند به اینکه اگر بینه و دلیلی وجود نداشته باشد جز با زدن نمی توان جرم دزدها و غاصبان را ثابت کرد.

و گروهی از مالکیه و بیشتر علماء قایل به عدم جواز زدن متهم هستند. بلکه تنها زندانی می شود و در آن حال باقی می ماند تا وقتی که از گناه بری شود. نزدن گناهکار بهتر است از زدن فرد بی گناه، هر چند که در زدن گناهکاران اموال دزدیده شده راحتتر برگردانده می شود ولی در زدن، باب شکنجه بی گناهان باز می شود.

ابن حزم به حدیث پیامبر ρ استدلال کرده است که می فرماید: «خون و مال و آبرو و زدن شما بر همدیگر حرام است». پس زدن مسلمانان حرام است. (ابن تیمیة، 1387، ص116).

شیخ الإسلام ابن تیمیه صفت زدن را تعیین کرده است که در حدود به صورت معتدل شلاق می زنند ولی در تعازیر از تازیانه استفاده می شود.

قاضی ابویعلی حنبلی معتقد است که زدن در حدود و تعزیر بر تمام بدن بجز جاهای خطرناک لازم است و نباید همگی این ضربه ها را بر جای مشخصی از بدن زد. همچنان که در تعزیر صحیح نیست که خون از بدن متهم جاری بشود. (ابویعلی، 1257، ص 283).

شریعت اسلام حق متهم را در دفاع از خود تضمین کرده است، و تمام ضمانت هایی که این امر را تأمین می کند برای او فراهم کرده اند.

پیامبر ρ به علی بن ابوطالب τ وقتی که او را به عنوان قاضی به یمن فرستاد، فرمود: «وقتی دو نفر برای قضاوت پیش تو می آیند تا وقتی که سخن هر دو را نشنیده ای، قضاوت نکن» علی گفت: بعد از آن با مشکلی مواجه نشدم. (احمد، المسند، ج1/ 96-90/ 149-111، الترمذی، 3/ 618 شماره 1331، البیهقی، 10/ 137).

همچنین قاعده «**البینة علی المدعی والیمین علی من أنکر**» «مدعی باید دلیل یا شاهد بیاورد و کسی که شاهد یا دلیلی ندارد باید قسم بخورد». در مورد مسایل مدنی و جنایی عام می باشد.

شاید این قویترین دلیل برای ضمانت حق دفاع از متهم باشد و فقهاء اتفاق نظر دارند که اگر قاضی در احکام خود به طور عمدی ظلم بکند مسؤول است، و این امر با اقرار وی در تجدید نظر کردن درحکمش ثابت می شود. (ابن فرحون،1202،ج1، ص73).

ولی حوزه اقرار «اعتراف» زیر شکنجه تا کجا است؟ جمهور می گویند که: به اقرار متهم بعد از زدن و شکنجه وی عمل نمی شود. و معتبر نیست و ناچار باید یک بار دیگر بعد از زدن اقرار کند چون در آن صورت مجبور به اقرار بوده است. (ابن قدامة، ج10، ص172).

ماوردی و قاضی ابویعلی معتقدند که، اگر متهم در حال شکنجه اقرار کند، اقرار وی مبتنی بر زدن وی است. «اگر به خاطر اقرار گرفتن وی را بزنند، اقرار صحیح نیست، و اگر متهم را بزنند تا به کار خود زیر شکنجه اقرار کند، زدن را قطع می کنند و اقرارش دور انداخته می شود و اگر آن را تکرار کند اقرار دوم از وی قبول می کنند، و اگر به اقرار اول اکتفا کرد و آن را به خاطر نیاورد بر او سخت گرفته نمی شود که به اقرار اولش عمل کند هر چند که وی را مجبور کرده باشند».

4-5- حقوق زندانیان در اسلام

4-5-1- معنی حبس و مشروعیت آن و انواع آن:

حبس مترادف زندان است. زندان از حصر کردن مشتق شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ حَصِيرًا﴾ (اسرا/ ك). « و جهنم را زندانی برای کافران می‌سازیم». یعنی همچنان که طرابلسی حنفی می گوید: حصیر به معنای زندان و حبس است. (الطرابلسی، 1392، ص196).

زندانی کردن از عقوبتهای سخت است. چون خداوند متعال آن را همراه عذاب دردناک آورده است. یوسف υ رهایی از زندان را نیکی به حساب آورده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَدۡ أَحۡسَنَ بِيٓ إِذۡ أَخۡرَجَنِي مِنَ ٱلسِّجۡنِ﴾ (یوسف/ 100). «براستی خدا در حق من نیکیها کرده است، چرا که از زندان رهایم نموده است».

ابن قیم می گوید: بدان که حبس شرعی، زندانی کردن در مکانی تنگ نیست، بلکه به تأخیر انداختن شخص است، و او را از تصرف آزادانه منع می کند خواه در خانه باشد یا مسجد یا با ضمانت خود شخص یا وکالت و ضمانت دیگری یا همراه کردن کسی با او باشد، به همین دلیل پیامبر ρ زندانی را اسیر نموده است.

زندانی شخصی است که اهلیت کامل برای اجرای انواع مبادلات و بخشش ها و اقرار به حقوق را دارد غیر از زندانی که به قتل محکوم شده است که تصرفات وی در حکم تصرفات مریضی است که در حال مرگ می باشد. (أحمد، 1403، ص346).

دلایل مشروعیت حبس از قرآن، سنت و اجماع

قرآن کریم: خداوند متعال در سوره مائده هنگامی که از جزای حرابه می گوید: ﴿أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ (مائده/ 33). «از جایی به جایی دیگر تبعید گردند و یا زندانی شوند». علماء گفته اند که: منظور از نفی، زندانی کردن می باشد.

سنت نبوی: از پیامبر ρ روایت شده است که ایشان «مردی متهمی را یک شبانه روز زندانی کردند». و حاکم از ابوهریره τ روایت کرده است که پیامبر ρ «مرد متهم را یک شبانه روز زندانی می کرد». (ابوداود، 3/ 314 شماره 263).

اجماع: صحابه پیامبر ρ بر زندانی کردن اجماع داشته اند و این کار را در مسجد یا کاروانسراها می کردند و عمر بن خطاب τ حطیئة را زندانی کرد. و علی بن ابی طالب τ زندانی را برای این کار ساخت. ولی بعضی از فقهاء مشروعیت حبس را به دلیل عدم وجود نص قرآنی صریح رد کرده اند. و آنچه که از پیامبر ρ روایت شده است فقط به خاطر احتیاط بوده است که یک شبانه روز کسی را زندانی کرده است، و حبسی نبوده که بتوان از

آن حکمی را استنتاج کرد. (ابن فرحون، 1202، ص225، الطرابلسی، 1392، ص196، ابوالمعاطی، د. ت، ص502).

4-5-2- انواع حبس در شریعت اسلامی:

حبس و زندان گاهی به عنوان عقوبت در نظر گرفته می شود. در این حالت یا مدتی معینی دارد یا غیر معین.

گاهی حبس کردن به صورت احتیاطی (بازداشت) می باشد تا وقتی که متهم یا بری می شود یا اتهام وی ثابت می شود.

حبسهایی با مدت معین:

حبسی است که برای آن در حکم قاضی مدت معینی در نظر گرفته شده است. مثلاً حبس مسلمانی که در ماه رمضان بدون علت روز خواری می کند، یا مسلمانی که شراب می فروشد یا ربا خواری می کند یا فحش و ناسزا می گوید. علماء در مورد بیشترین مدت حبس اختلاف نظر دارند. شافعیه می گویند: بیشترین مدت حبس به یکسال نمی رسد، یعنی کمتر از یکسال است هر چند که یک روز باشد. ولی جمهور حدی برای بیشترین مدت حبس مقرر نکرده اند ولی بر کمترین مدت آن اتفاق نظر دارند که یک روز است. (الماوردی، د. ت، ص236، ابن فرحون، 1202، ج2، ص25).

حبسهایی با مدت نامعین:

این حبسها در جرایم بزرگ و حجیم و مجرمان معتاد به جرم وجود دارد، و یا به مرگ منتهی می شوند یا به توبه مانند، سرقت و دزدی برای بار سوم یا کسی که بدعتی می گزارد و به آن دعوت می کند. (البهوتی، 1402، ج3، 75).

حبسهای احتیاطی (بازداشت):

منظور از این حبسها، نگهداشتن متهم است تا زمانی که جرم وی معلوم یا بری می شود. زندانی کردن کسی است که قراین احتمال ارتکاب جرم توسط او وجود دارد و تا زمانی که صحت اتهام یا عدم آن روشن می شود، زندانی می شود.

به عبارتی دیگر عملیاتی است که متهم را از مواجهه با آن حفظ می کند تا در اثنای تحقیق فرار نکند یا در اثنای عملیات تحقیق بر شاهدان تأثیر نگذارد.

4-5-3- منع شکنجه زندانیان:

احترام به کرامت فرد و انسانیت وی هنگام اجرای عقوبت و منع شکنجه وی:

جمهور معتقدند که مرد را در حالت ایستاده سنگسار می کنند و می زنند و زن را در حالت نشسته، تا عورت وی آشکار نشود. و در مورد لخت کردن زندانی دو قول وجود دارد. و کسانی که قائل به لخت کردن زندانی هستند بیان کرده اند که، درآوردن شلوار زندانی جایز نیست تا عورت وی پوشیده بماند.

و نسبت به حد قذف علماء می گویند که: متهم را با لباسش شلاق می زنند ولی لباسهای ضخیم و پشمینه را از بدن او در می آورند. (ابن نجیم، ج5/ 31).

در مورد ابزار مورد استفاده در شلاق زدن یعنی تازیانه، باید از تازیانه متوسط و مناسبی استفاده شود که نه خیلی تازه و سفت باشد و نه خیلی نرم و کهنه باشد. و از استعمال چوب یا عصا منع شده است. چون در زدن با آن استخوانها می شکند و بدن زخمی می شود.

و در عقوبت قصاص قتل یا حد غیر از جرم زنا و تعزیر، از شمشیر استفاده می شود چون شمشیر سرعت برندگی بیشتری دارد. بنابراین استعمال چیزهایی که این هدف را محقق کند، جایز است. چون پیامبر ρ می فرماید: «وقتی خواستید کسی را (به قصاص) بکشید به نیکی بکشید و هنگامی که می خواهید حیوانی را ذبح کنید آن را به نیکی سر ببرید». (العسقلانی، د. ت، ص336).

در مورد اجرای قصاص غیر نفس (غیر از قتل) رعایت تماثل و عدم ظلم و تجاوز واجب است. همراه با اینکه در اجرای قصاص قتل باید اجازه اولیای دم رعایت شود، اگر از میان اولیای دم کسانی باشد که بتوانند این کار را بکنند تحت قدرت ولی امر این کار را می کنند، ولی در قصاص غیر از قتل (اعضای بدن) ولی امر بدون اجازه اولیای دم یا مجنی علیه می تواند عمل کند. (ابن فرحون، ج2، ص270، ابوزهرة، د. ت، ص583).

بعد از قتل محکوم جسد وی به خانواده اش سپرده می شود. چون پیامبر ρ فرموده است: «با آنها همان کاری را بکنید که با مرده های خود می کنید». (الشوکانی، 7/ 282). اما کسی که محکوم به مرگ باشد و بعد از مرگ ولی یا فامیلی نداشته باشد که او را بشویند و کفن و دفن کنند، از بیت المال مسلمانان هزینه کفن و دفن وی پرداخته می شود و بر او نماز گزارده می شود و او را دفن می کنند. (الشوکانی، ج7، ص285-282، ابن قدامة، ج10، ص 338- 336، عودة، د. ت، ج1، ص765).

4-5-4- رعایت حال محکوم علیه:

رعایت حال محکوم علیه از اینکه مرد باشد یا زن، واجب است، همچنین رعایت حالت سلامتی عقلی وی واجب است. بنابراین سنگسار زن باردار در عقوبت زنا به تأخیر می افتد، و همچنین عقوبت شلاق زدن او در شرب خمر یا قذف به تأخیر می افتد تا وقتی که بچه اش را به دنیا می آورد. و حتی بعضی از علماء معتقدند که سنگسار زن را تا پایان دوران شیردهی به تأخیر بیندازند. بلکه این علماء همچنین به وضعیت زن محکوم نیز بعد از ولادت توجه داشته اند، پس اگر زن قوی بود حکم قطع یا تازیانه در مورد او اجرا می شود و اگر در اثر بچه آوردن ضعیف شده بود، جمهور معتقدند که عقوبت را به تأخیر بیندازند تا زمانی که آن زن قوی بشود مانند حالت مریضی که امید شفای وی وجود داشته باشد.

به خاطر دلیلی که از سنت در این مورد آمده است، (الشوکانی، ج7، ص285-280).

نسبت به محکومی که مریض است. -خواه مرد خواه زن (غیر حامل)- جمهور معتقدند که اقامه حد علیه وی به تأخیر می افتد اگر شخص در حالت بیماری باشد که امید شفای وی به زودی وجود داشته باشد، اقامه حد علیه او به تأخیر می افتد، چون در حال شفا و سالم بودن، قوی می شود. اما حالت دیگری وجود دارد وقتی که محکوم مریض باشد و امید شفای وی وجود نداشته باشد یا امید شفای وی بعد از مدت طولانی وجود نداشته باشد، قول راجح این است که با ابزار مناسب با حال وی حد را بر او اجرا می کنند همچنانکه در سنت آمده است که پیامبر ρ امر به زدن شخص بیمار ناقصی کرد که وی را با صد شاخه نرم درخت خرما یک بار زدند و این عقوبت وی برای جرم زنا بود. (الشوکانی، ج7، ص283).

اجرای حد مست:

فقهاء در مورد اجرای حد بر فرد مست در حال مستی اش اختلاف دارند. بعضی از آنها حد زدن وی را در همان حال مستی واجب می دانند، چون از پیامبر ρ روایت شده است که ایشان امر به زدن شراب خورنده ای کردند که در حال مستی بود و منتظر نشدند تا از حال مستی بیرون بیاید. در حالی که عده ای دیگر معتقدند که حد زدن را باید تا زمان سرحال آمدن شخص مست، به تأخیر انداخت تا احساس شکنجه بکند و برای دیگران نیز عامل بازدارنده ای باشد. (ابویوسف، د. ت، ص165).

تأثیر جنون ایجاد شده در اجرای حکم بر شخص محکوم:

شافعی و احمد معتقد به وجوب اجرای حکم بر وی هستند، چون ملاک حالتی است که مکلف در آن مرتکب جرم شده است و قبل و بعد آن ملاک نیست. مگر اینکه این جرم از جرایم حدود نباشد و تنها دلیل اثبات آن اقرار مجرم باشد. چون جنون وی مانع از رجوع به اقرارش می شود. و اجرای حکم را تا زمان به

هوش آمدن و سر حال شدن وی متوقف می کنند. و مالکیه معتقدند که اجرای حکم را تا زمان به هوش آمدن وی متوقف می کنند. و ابوحنیفه معتقد است که اجرای حکم متوقف می شود. ولی وقتی که اجرای حکم شروع شد. جنون عارضی تأثیری در ادامه تکمیل اجرای حد ندارد. و از طرف دیگر اگر عقوبت، قصاص بود بنابر استحسان از او دیه گرفته می شود. (عودة، د. ت، ج 1، ص599- 597).

رعایت وضعیت هوا هنگام اجرای حکم:

از جمله ضمانتهایی که وسعت و گستردگی اسلام را آشکار می سازد و بیان می کند این است که عقوبت برای شفا یافتن نیست، بلکه برای بازداشتن و شکنجه است. اسلام هنگام اجرای حکم وضعیت هوا را رعایت کرده است.

بنابراین عقوبات حدود و قصاص اگر با تازیانه یا قطع عضو باشد، هنگام سرما و گرمای شدید به تأخیر می افتد، چون هدف از بین بردن محکوم نیست، بنابراین تا زمانی که ضرر دفع می شود، بازداشت می شود. (الأنصاری، 1212، ج4، ص133).

4-5-5- رعایت حقوق دینی و اجتماعی محکومین به زندان:

هدف از زندانی کردن از بین بردن شخص محکوم نیست و یا هدف خارج کردن وی از دایره بشریت نیست. بنابراین شخص زندانی حقوقی دارد از جمله:

انجام مناسک و عبادتهای دینی در زندان

زندانی حق دارد که تمام عبادتهای دینی خود از جمله نماز، روزه و زکات را انجام دهد. امام احمد بن حنبل به علت آشوب و فتنه خلق قرآن کریم، بیش از دو سال در زندان بود. و می گوید: «من در حالی که بسته شده بودم با زندانیان نماز می خواندم». (الأحمد، 1403، ص2238).

در نامه خلیفه عمر بن عبدالعزیز / به امرایش آمده است که: «در زندانهای خود مسلمانان را در زنجیر و بندی قرار ندهید که نتوانند ایستاده نماز بخوانند. و آنها را در بند و زنجیر تحقیر نکنید مگر کسی که قرار است اعدام بشود». (ابویوسف، د. ت، ص162).

نیازهای ضروری زندانی:

مسلمانان بنابر نص قرآن کریم حق خوردن و نوشیدن و پوشیدن دارند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ٨﴾ (انسان/ 8). «و خوراک را- به رغم دوست داشتنش- به بینوا و یتیم و اسیر می‌بخشند».

اسیر شخص مبارزی است که در حال جنگ با مسلمانان اسیر شده است، یا مسلمانی است که به حق زندانی شده است. علی بن ابوطالب τ در مورد قاتل خود ابن ملجم می گوید: «به او غذا و آب بدهید و به نیکی وی را اسیر کنید». (عودة، د. ت، ص101).

هزینه این نیازمندیهای زندانیان از مال مخصوص زندانی پرداخت می شود و بر عهده خود وی است، و اگر مالی نداشت از بیت المال پرداخت می شود و این امر نسبت به زندانی تعزیری است. چون جرم وی مهم و خطرناک است. ولی در هزینه زندانیان باید حد وسط را رعایت کرد. (الماوردی، د. ت، ص220).

زن زندانی حق دارد که فرزند کوچکش را شیر بدهد. (ابویحیی، ج2، ص189).

زندانی حق دارد که با زن خود در زندان خلوت کند تا نیازش را برآورده کند، او را مجبور به این کار نمی کنند.

آموزش دادن به زندانیان:

این امر شرعی است که در سوره یوسف آمده است که زندانیان همراه وی وجوب عبادت خداوند یگانه را یاد می گرفتند. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩﴾ (یوسف/ 39). «ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراگنده بهترند یا خدای یگانه چیره».

زندانیان حق دارند که در زندان کار کنند به گونه ای که بعضی از علماء گفته اند: زندانی را از کاری که در زندان انجام می دهد منع نمی کنند تا از این طریق ثمره پاکی به دست بیاورد، مانند: نفقه خودش یا پرداخت بدهی هایش. در حالی که بعضی از علماء قائل به عدم جواز این کار هستند. چون منع کردن وی از این کار، او را دل شکسته و ناراحت می کند. (ابویوسف، د. ت، ص193).

اجرای هیچ عقوبتی جایز نیست مگر اینکه یک حکم قضایی محکم صادر شود.

هیچ جرم و عقوبت جز با نص شرعی ثابت نیست:

شریعت اسلامی یک اصل اساسی را گذاشته است که آن برائت ذمه می باشد –خواه ذمه مالی باشد یا جنایی- بنابراین هیچ جرم و عقوبتی جز در مقابل نص شرعی نیست. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا ١٥﴾ (اسراء/ 15). «ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیامبری روان سازیم».

آیات قرآنی و احادیث شریف نبوی بر این امر اجماع دارند که قبل از اجرای عقاب و عذاب ضرورتاً واجب است که گناه (جرم) و عقاب آن را برای افراد به طور عمومی اعلام کرده باشند.

از جمله خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهۡلِكَ ٱلۡقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبۡعَثَ فِيٓ أُمِّهَا رَسُولاً يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَا﴾ (قصص/ 59). «و پروردگارت هرگز نابود کننده شهرها نیست مگر آنکه در کانون آن [دیار] رسولی بفرستد که آیات ما را بر آنان بخواند».

هنگام تقسیم جرایم به حدود و قصاص اثبات تعیین جرم و عقوبت آن را بیان کردیم.

نسبت به جرایم تعزیری نیز اصل این است که هیچ جرمی جز با نص شرعی جرم شناخته نمی شود. چون شریعت از بعضی از ممنوعات به طور عمومی نهی کرده است، مانند رشوه، رباخواری و دشنام دادن. با وجود اینکه ولی امر مسلمانان بر حسب شرایط مکانی و زمانی می تواند بعضی کارها را جرم اعلام کند. بنابراین شریعت اسلامی چهارچوب عقوبات تعزیری را به صورت اجمالی مشخص کرده است. به گونه ای که قاضی آن چه را که متناسب با شرایط جرم و مجرم بوده است بر می گزیند، و این در ضمن چارچوب ضوابط است.

عقوبت تعزیرات با تفاوت گناهان در زشتی و مؤذی بودن آنها تفاوت پیدا می کنند، و شامل تهدید به عقاب می شوند. پیامبر ρ فرمود: «خداوند به بنده ای که در خانه اش تازیانه ای را آویخته که خانواده اش را با آن ادب کند، رحم می کند». (ابن عدی، 1404، شماره4/ 1642). همچنین پند دادن و تبعید کردن از عقوبتهای تعزیری است. مانند تبعید آن سه نفری که به غزوه تبوک پشت کردند و از جنگ خودداری کردند.

همچنین تبعید کردن به جایی غیر از آن شهر، نیز عقوبت تعزیری است. روایت شده است که پیامبر ρ دو نفر مخنث (دو جنسه) را از مدینه تبعید کرد.

همچنان که تحت مراقبت داشتن افراد تبعید شده نیز جایز است. همچنین حبس کردن نیز از عقوبتهای تعزیری هستند همچنان که بیان کردیم، خداوند متعال می فرماید: ﴿فَأَمۡسِكُوهُنَّ فِي ٱلۡبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلۡمَوۡتُ أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً ١٥﴾ (نساء/ 15). «آنان را در خانه های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا می رسد یا اینکه خداوند راهی را برای آنان باز می کند».

همچنین به جواز حبس احتیاطی (بازداشت) متهمان جرایم تا بری شدن معلوم شدن وضعیت آنان، اشاره کردیم. از جمله عقوبتهای تعزیری پرداخت غرامت و مصادره است، و در جرمهای سیاسی اعدام است و شلاق تعزیری و به تیرک بستن تا سه روز جزء جرمهای تعزیری است که در این مدت نباید مجرم را از غذا خوردن

و نماز خواندن ممنوع کرد، چون این کار به قصد تأدیب وی است. (الماوردی، د. ت، ص238، عودة، د. ت، ج1، ص699-690، عامر، 1396، ص353).

قاضی باید در این عقوبتها معین از بالاترین حد آن بنا بر تعزیر، تجاوز نکند.

مثلاً در عقوبت زنا اشاره به جرم تجاوز به آبروی انسانهاست، و در جرم قذف اشاره به عقوبت فحش و دشنام است.

پیامبر ρ می فرماید: «کسی که در جرم غیر حدی از حد آن تجاوز کند، از متجاوزان است». (البهقی، 1353، شماره 8/ 328).

اختصاص مؤسسه ها و سازمانها به عقاب مجرمان در اسلام:

فقها ضرورت گردآوری زندانیان را بیان داشته اند.

بنابراین اصل در زندانیان این است که به صورت جمعی باشند نه فردی. مگر در حالاتی استثنایی که بر اساس مصلحت و حالت مجرم باشد. مثلاً شخص مرتد در ایامی که می خواهد به اسلام باز گردد حبس می شود و در جایی که می خواهند وی را زندانی کنند (خواه با زندانیان باشد یا تنها باشد) باید تنها باشد. (ابن فرحون، 1202، ج2، ص329).

زندانی کردن اشخاص همجنس خواه جایز است بخاطر شری که برای جامعه دارند. و هنگامی که ترس آمیزش زندانیان با او وجود داشته باشد، او را انفرادی زندانی می کنند.

زندانی کرن مردان و زنان در یک جای واحد جایز نیست بلکه هر کدام باید جای مناسب و مخصوص خود را داشته باشند. و اگر احتمال مساحقه (هم جنس بازی زنان با هم) وجود داشته باشد، بعضی از آنها را از همدیگر جدا می کنند. (ابن القیم، ج4، ص277).

برای ولی امر جایز است که زندانی را مخصوص دزدها و مجرمان قرار بدهد، و زندان دیگری را برای بدهکاران و کسانی که بدهی خود را به تأخیر می اندازند، قرار بدهد تا این افراد از تصرفات افکار مجرمان تأثیر نپذیرند. اصل در شریعت اسلامی رعایت حال تمامی محکومان و شرایط شخصیتی آنها مثل جنس و سن و اندازه جرم و سبب زندانی کردن آنها است. (الأحمد، 14013، ص322).

حق رعایت اجتماعی محکومان:

شخص زندانی هنگام بیماری در اثنای اجرای عقوبت زندان حق درمان دارد. درمان وی باید در داخل زندان باشد اگر ممکن بود و اگر ممکن نبود باید برای درمان به خارج از زندان منتقل شود. (ابویحیی، 1313، ص188).

همچنین ملاقات زندانی از طرف خویشان و دوستان برای مدت کوتاهی جایز است. تا خوگرفتن به آنها و مهربانی آنها برای وی محقق نشود و وجود خود را در زندان دردناک احساس کند. تا وی را از بازگشت به جرمی که علت و ورود وی به زندان بوده است باز دارد.

خروج محکوم از زندان برای ملاقات والدین و فرزندانش در حالت بیماری شدید جایز است، و همچنین حاضر شدن بر جنازه یکی از والدینش با ضمانت جایز است تا مانع فرار وی شود. (ابویحیی، 1313، ص188).

حق آزاد سازی زندانی بعد از پایان مدت عقوبت وی:

عقوبت در شریعت اسلامی جز با نص شرعی ثابت نمی شود. و از طرف دیگر نیز عقوبت شخصی می باشد چون شخص محکوم، خود را در آن کاری که مستوجب عقوبت است، انداخته است و عقوبت بر دیگری نیست. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ (فاطر/ ۱۸). «هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد».

عقوبت در اصل به منظور حمایت از مصالح معتبر در اسلام آمده است که حفظ دین، حفظ نفس، حفظ عقل، حفظ نسل و حفظ مال.

بنابراین، آزاد کردن شخص محکوم بعد از پایان مدت زندانی وی واجب است، و گرنه بعد از این باقی گذاشتن وی در زندان تجاوز به آزادی شخص وی و اذیت کردن وی به ناحق می باشد.

بلکه وظیفه ولی امر و قاضی است که هر روز به حال زندانیان رسیدگی کند و کسانی که استحقاق باقی ماندن در زندان را ندارند، آزاد کنند. (ابویوسف، د. ت، ص163).

بنابراین ادب کردن زندانی جایز است، چون جرمی مرتکب شده است که وی را از بعضی از این حقوق مثل همبستری یا خلوت با همسر، منع کرده است. (الأحمد، 1403، ص167).

حقوق بچه های گناهکار:

اصل در اسلام این است که حال بچه ها رعایت شود یعنی از آغاز ولادت وی باید حفظ و حضانت و رعایت وی تا زمان بالغ شدن وی در نظر گرفته شود. و در این امور پیامبر ρ برای ما الگوی نمونه ای بود و از

ابن عباس ب روایت شده که گفت: من پشت سر پیامبر ρ می رفتم. و پیامبر ρ فرمود: «ای پسر، به یاد داشته باش که خداوند تو را حفظ می کند، به یاد داشته باش که خداوند تو را به وجود آورده است و تو را مقام می دهد، هرگاه درخواستی داشتی از خدا بخواه، و هرگاه مدد جستی از خداوند مدد جوی». (الترمذی، 4/ 677 شماره 2516).

بعضی از فقهاء می گویند که: کودک مادامی که عاقل است باید به انجام فرایض و عبادات امر شود. هر چند که به سن تکلیف نرسیده باشد. و این بنابر وجه تعلیم و تأدیب می باشد. پیامبر ρ می فرماید: «فرزندانتان را به نماز خواندن امر کنید هر چند که هفت ساله باشند». (ابوداود، 495، احمد، ج2/ 187).

امام یا قاضی می تواند بچه ای را که به سن تمییز رسیده است و جرمی انجام داده است، ادب کنند، یا او را بزنند و یا وی را در جایی برای تعلیم و تربیت قرار دهد.

ادب کردن بچه توسط قاضی باید تا حدود مشروعی باشد و اگر از آن حد تجاوز کند و بچه تلف شد قاضی مسؤول آن است. (الکاسانی، ج8، ص 305، ابن قدامة، ج10، ص 249).

پس روشن شد که هدف اصلی از معاقبه بچه های گناهکار، تأدیب و تعلیم آنها است، با این هدف که شهروند صالحی برای جامعه اسلامی بشوند.

پایان

درس حقوق انسان در اسلام یک تحقیق بنیادین است که موضوع این رساله می باشد که چهار فصل است. که منظور از آن ابراز باروری و سودمندی اسلام در این موضوع است.

بنیان نهادن حقوق انسان در اسلام یک بنیانگذاری دینی است. که معیارهایی برای سرشت انسانی محض از آن خارج می شود، که آن را در لیست کرامت انسانی قرار می دهند.

این تحقیق به من این امکان را داد که اسلام را از قفس اتهام بیرون بیاورم. خواه این نسبت از طرف مسلمانانی باشد که می خواهند اسلام را از تمام ارزشهای انسانی که به وسیله آن به بالاترین درجه ترقی می رسند، خلع کنند وخواه از طرف مسلمانانی باشد که برای توجیهه دیدگاه خود به مناقشه روی می آورند که اسلام از آن بیزار است.

موضوع کرامت انسانی از دیدگاه اسلام، قاعده اساسی برای حقوق انسان است که رنگ فراگیر و احترام را به این حقوق می بخشد، اصل تسامح و مدارایی که اسلام بیان کرده است بر تغییر و اختلاف میان بشردر جنس و رنگ و عقیده و مقام و ثروت و فقر تأکید می کند و از کرامت انسانی نمی کاهد و در نتیجه حقوق وی را ضایع نمی کند.

از دیدگاه اسلامی آزادی حق بنادین است. و با اسلوب علمی در ساختاری گذاشته شده است که اصالت اسلام را در بیان این حق آشکار می کند. حقوقی که ارزشهای انسانی و اصول تشریعی بر آن مترتب می شود. و آن آزادی درونی (ذاتی) است که متعلق به اراده و اختیار است. و آزادی بیرونی که متعلق به بعد جمعی بودن انسان است که به آزادیهای عمومی معروف است که در این اسلام از کرامت انسانی توسط خداوند و جانشینی وی در روی زمین سرچشمه می گیرد. تا آزادی کامل برای بهره برداری از هستی داشته باشد و بتواند آن را طبق روش جانشینی که عبادت و سیادت می باشد، تسخیر و بهره برداری کند. در خلال این تحقیق روشن شد که ارتباط محکمی میان رشد و حقوق انسانها وجود دارد. چون رشد از دیدگاه اسلامی با بعد مادی و معنوی آن در اصل خوشبخت کردن و تکریم انسان است. و این امر در عصر حاضر جز با اجرای اصل ضمانت و تعهد اتمام نمی شود. و این امر بر دولت واجب است که برای رسیدن به این هدف همکاری کند.

حقوق انسان در چارچوب قرارداد اسلامی و به دور از هر گونه توجیه و اسقاط می باشد. توجیهاتی که اسلام را از دعاوی که در این مورد مبالغه می کند، خارج می کنند.

مسیری که در این تحقیق پیموده ایم. همان اصل و بنیان گذاردن است که بنابر التزام من به این هدف، تعلیم را از نصوص دینی اصلی گرفته ام که بر طبق مقاصد بزرگ اسلام و کلیات اساسی آن و بر حسب آنچه که کلمات به من اجازه می دادند و عقل مرا یاری می داده است، به پایان رسانده ام.

عمیق کردن دقت حقوق انسان و ریشه گیری آن در خلال بنای آن بر کرامت انسانی، بر طبق عقیده اسلامی در این عصر امری ضروری است. عصری که در آن مدام به حقوق انسان بی حرمتی می شود.

تکیه کردن به اسلام در زمینه حقوق انسان ضمانتی را برای این حقوق تشکیل می دهد و دعوت به ترکیب و ساخت مشروع حقوق انسان محسوب می شود.

و این حقوق تا جایی که لازم است باید به طور فراگیری چاپ بشوند و رنگ جهانی به خود بگیرند. چون این حقوق برای انسان به مجرد انسان بودنش، جدای از ویژگیهایش گذاشته شده است. مثلاً مساوات همان اصل اساسی منظم کننده حقوق انسان است. بنابراین نباید که خصوصی کردن را بنابر امتیاز امتها از همدیگر اهمال کنیم.

آنچه که قابل ملاحظه است این است که، جامعه های عربی و اسلامی ما، نیازمند نشر فرهنگ حقوق انسان است. و به اعتقاد من این امر جز با تدریس آن در مدارس و سازمانها و دانشگاهها امکانپذیر نیست. تا کودکان بر اساس آن تربییت شوند و در بافت اجتماعی ما نفوذ کنند.

بنای حقوق انسان بر اصول بزرگی است که اسلام ما را با آن مواجه کرده است و ما را واداشته است که در مقابل دو معیاری بودن سر خم نکنیم همان چیزی که دولتهای قدرتمند در روابطشان بر آن تکیه می کنند همان کشورهایی که توسعه یافته نام دارند.

این دیدگاه اسلام در مورد انسان است که وی را با تکریم خداوندی گرامی داشته است، و این روش فراگیر اسلام در بیان حقوق انسان برای همه است. تا از اصول ارزشمند آن و دعوت همیشگی و شایسته به تمام مکانها و زمانها اشاره کرده باشد.

﴿وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ﴾ (احزاب/ 4). «و خداوند سخن حقّ می‌گوید. و او [به] راه [راست] رهنمون می‌شود».

وصلى الله وسلم على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

منابع

إبراهيم، أحمد (1926)، الأحكام الشرعية للأحوال الشخصية –مجلة القانون والاقتصاد، السنة السادسة العدد الثانى فبراير1926م.

ابن الأثير، على بن أحمد بن أبى الكرم (1972)، أسد الغابة فى معرفة الصحابة، القاهرة: دار الشعب.

ابن الجوزى (د. ت)، الموضوعة، طبعة مصر.

ابن العربى (د.ت)، أحكام القرآن، طبعة دار الفكر.

ابن القيم (1391-1971) تحفة الودود بأحكام المولود، تحقيق عبدالقادر الأرناؤوط مكتبة دارالبيان.

ابن القيم (1372)، الطرق الحكمية فى السياسة الشرعية، مطبعة السنة المحمدية.

ابن القيم (1275- 1955)، مدارج السالكين.

ابن القيم (1357)، إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان، القاهرة: مطبعة الحلبى.

ابن القيم (1389)، إعلام الموقعين عن رب العالمين، القاهرة: المكتبة التجارية بالقاهرة.

ابن القيم (1399)، زاد المعاد فى هدى خير العباد، تحقيق شعيب وعبدالقادر الأرناؤوط، ط1، بيروت: مطبعة الرسالة.

ابن تيمية، شيخ الإسلام تقى الدين أبو العباس أحمد الحرانى (1333هـ)، الحسبة فى الإسلام، القاهرة: مطبعة الخانجى.

ابن تيمية، شيخ الإسلام تقى الدين أبوالعباس أحمد الحرانى (1387هـ)، السياسة الشرعية فى إصلاح الراعى والرعية، القاهرة: المطبعة السلفية.

ابن تيمية، شيخ الإسلام تقى الدين أبوالعباس أحمد الحرانى (د.ت)، الفتاوى، الرباط: طبعة مكتبة المعارف، المغرب.

ابن حجر، العسقلانى (1353- 1933)، بلوغ المرام، ط2، القاهرة: المطبعة الرحمانية، مصر.

ابن حجر، العسقلانى (1378- 1959)، فتح البارى بشرح صحيح البخارى، القاهرة: مطبعة الحلى.

ابن حجر، العسقلانى (د. ت)، المطالب العالية، (د. ت) طبعة دار الكتب العلمية.

ابن حزم الظاهرى، أبو محمد على بن حزم (1350)، المحلى، القاهرة: إدارة الطباعة المنبرية.

ابن حزم الظاهرى، أبومحمد على بن حزم (1246- 1937) الأحكام فى أصول الأحكام، ط1، القاهرة: مطبعة السعادة بالقاهرة.

ابن حسين، محمد الخضر (1327هـ- 1959)، الحرية في الإسلام، تونس: المطبعة التونسية.

ابن حسين، محمد الخضر (د. ت)، السعادة العظمى، المجلد1، عدد17.

ابن حميد، صالح بن عبدالله، المرأة المسلمة مصانة الحقوق، مجلة الرابطة، ع388، السنة 25 صفر1411ه..

ابن دقيق العيد، أبو الفتح تقى الدين (د. ت)، الأحكام شرح عمدة الأحكام (د. ت)، تصحيح محمد منير الدمشقى، القاهرة.

ابن رشد الحفيد، الإمام محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن رشد القرطبى (1279هـ - 1965)، بداية المجتهد ونهاية المقتصد، مطبعة الحلبى، طبعة مصورة عن طبعة الخانجي، دار الفكر.

ابن عابدين، محمد أمين بن عمرو بن عبد العزيز الدمشقى المعروف بابن عابدين (د. ت)، حاشية ابن عابدين، رد المختار على الدر المختار، شرح تنوير الأبصار المعروف باسم حاشية ابن عابدين، بيروت: دار إحياء التراث العربى، لبنان.

ابن عاشور (د. ت)، أصول النظام الاجتماعى فى الإسلام، الشركة التونسية للتوزيعة الدار العربية للكتاب.

ابن عاشور (د. ت)، مقاصد الشريعة الإسلامية، الشركة التونسية للتوزيع.

ابن عاشور، محمد الطاهر (د. ت)، التحرير والتنوير، ج15، تونس: الدار التونسية للنشر.

ابن عبدالبر (د. ت)، الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، (ت) على محمد البجاوى، القاهرة: دار النهضة بمصر.

ابن عبدالبر (1985)، جامع بيان العلم وفضله، (ت) بشار معروف عواد، ط4، بيروت: مؤسسة الرسالة.

ابن عبدالحكم (1961)، فتوح مصر والمغرب والقسم التاريخي، تحقيق عبدالمنعم عامر، القاهرة.

ابن عدى، أبوأحمد عبدالله بن عدى الجرجانى (1404)، الكامل فى ضعفاء الرجال، (ت) الرياض: دار الفكر بيروت الطبعة الأولى.

ابن فرحون، القاضى برهان الدين إبراهيم بن على بن فرحون، تبصرة الحكام فى أصول الأقضية ومناهج الأحكام، المطبعة البهية بمصر سنة1202هـ ومطبعة مصطفى الحلبى 1278ه/ 1958م.

ابن قدامة، موفق الدين بن قدامة المقدسى الحنبلى (د. ت)، المغنى، القاهرة: مطبعة المنار.

ابن كثير، عماد الدين أبوالفداء إسماعيل بن كثير (1408- 1988)، تفسير القرآن العظيم، ط1، بيروت: مكتبة المعارف المعارف.

ابن ماجه« (1384)، السنن، سنن ابن ماجه، طبعة الحلبى، الطبع، الأولى.

ابن ماجه، الحافظ أبوعبدالله محمد بن يزيد القزوينى (1272)، السنن: سنن ابن ماجه، طبعة دار إحياء الكتب العلمية.

ابن منصور، سعيد (د. ت)، السنن، تحقيق حبيب الرحمان الأعظمى، بيروت: طبعة دار صادر.

ابن منظور الإفريقى، محمد بن بكر منظور (1275)، لسان العرب، بيروت: طبعة دار صادر.

ابن نجيم (د. ت)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، الطبعة الثانية، بيروت: نشر دار المعرفة.

أبوأتله، محمد وفيق (1970)، موسوعة حقوق الإنسان تقديم ومراجعة جمال العطيفى، الجمعية المصرية للاقتصاد السياسى والإحصاء والتشريع، القاهرة.

أبوداود، سليمان ابن الأشعث السجستانى (1372-1952)، السنن، القاهرة: مطبعة الحلبى.

أبوزهرة، محمد (د. ت)، المجتمع الإنسانى فى ظل الإسلام، دار الفكر العربى.

أبوزهرة، محمد (د. ت)، التكافل الاجتماعى فى الإسلام، دار الفكر العربى.

أبوزهرة، محمد (1987)، الجريمة والعقوبة فى الفقه الإسلامى، دارالفكر العربى.

أبوزهرة، محمد (د. ت)، تنظيم الإسلامى للمجتمع، دار الفكر العربى.

أبوزهرة، محمد (د. ت)، نظرة إلى العقوبة فى الإسلام (بحث لمجلة البحوث الإسلامية، مجلة التوجيه التشريعى فى الإسلام).

أبونعيم، الأصفهانى (د. ت)، حلية الأولياء، طبعة دار الكتاب العربى، بيروت.

أبويحيى، الأنصارى (1313)، أسنى المطالب، شرح روض المطالب، نشر المكتب، الإسلامية بمصر عن طبعة الميمنية.

أبويعلى الحنبلى، القاضى أبويعلى محمد بن الحسين الفراء الحنبلى (1257)، الأحكام السلطانية، القاهرة: مطبعة الحلى.

أبويعلى الموصلى (1984)، المسند (ت) حسن سليم أحمد، ط 1، دمشق: دار المأمون للتراث.

أبويوسف (د. ت)، الخراج: كتاب الخراج، القاهرة: المطبعة السلفية.

أحمد بن حنبل (1956- 1975)، المسند تحقيق أحمد شاكر دار المعارف بمصر.

إسماعيل، محمد رشدى (1403)، الجنايات فى الشريعة الإسلامية.

الأحمد، محمد بن عبدالله (1403)، حكم الحبس فى الشريعة الإسلامية، ط 1، الرياض: مكتبة الرشد.

الأنصارى، أبويحى زكرياء الأنصارى الشافعى (1212هـ)، أسنى المطالب شرح روض المطالب، نشر المكتبة الإسلامية عن طبعة الميمنيّة بمصر.

البخارى، أبوعبدالله محمد بن إسماعيل البخارى (1388هـ - 1961)، الجامع الصحيح، القاهرة: دار الشعب بالقاهرة.

البخارى، أبو عبدالله محمد بن عبدالرحمن بن أحمد (1406) محاسن الإسلام وشرائع الإسلام، ط3، دار الكتاب العربى.

البغدادى، الخطيب (د.)، تاريخ بغداد، طبعة دار الكتاب العربى، بيرت.

البلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى البغدادى (1379هـ – 1959)، فتوح البلدان، تحقيق رضوان، القاهرة: المكتبة التجارية.

البهوتى، الشيخ منصور بن يونس بن إدريس، كشاف القناع على متن الإقناع، طبعة دار الفكر، بيروت، 1402هـ والمطبعة الشرفية بالقاهرة، نشر مكتبة الحكومة بمكةالمكرمة سنة 1294هـ

البهى، محمد (د. ت)، الإسلام فى حياة المسلم، مكتبة وهبة.

البيهقى، أبوبكر أحمد بن الحسين (1353هـ)، السنن الكبرى، حيدر آباد: مطبعة دائرة المعارف العثمانية، الهند.

الترمذى، محمد بن عيسى (د.ت) السنن، الجامع الصحيح المشهور بسنن الترمذى، القاهرة: دار الحلى.

الجبرى، عبدالعال (1984)، نضام الحكم فى الإسلام بأقلام فلاسفة، القاهرة: مكتبة وهبة..

الجصاص، أحمد بن على الرازى الجصاص الحنفى (1347- 1938)، أحكام القرآن، المطبعة البهية بمصر.

الحاكم، الإمام أبوعبدالله الحاكم النيسابورى (1978)، المستدرک، ط، بيروت: دار الفكر.

الخرشى محمد، أبو عبدالله محمد بن عبدالله (د. ت)، شرح الخرشى على مختصر خليل، بيروت: دارصادر.

الخضرى، محمد (1370)، تاريخ الأمم الإسلامية، القاهرة: المكتبة التجارية.

الخفيف، على (1962)، الحق والذمة، معهد الدراسات العربية.

الخولى، البهى (1404)، الإسلام وقضايا المرأة المعاصرة، ط 5، الكويت: دارالقلم.

الدار القطنى، على بن عمر (1386)، السنن، القاهرة: نشر دارالمحاسن.

الدارمى (1987)، السنن، (ت) فؤاد أحمد زمرلى وخالد السبع العلمى، ط1.

الدسوقى، فاروق (1406-1986)، استخلاف الإنسان فى الأرض، المكتب الإسلامى بيروت: مكتبة فرقد الخانى الرياض.

الدهلوى، ولى الله (د. ت)، حجةالله البالغة، بيروت: ادارة المعرفة للطباعة والنشر، لبنان.

الذهبى (1986)، سير أعلام النبلاء، تحقيق شعيب الأرناؤوط وجماعة، بيروت: مؤسسة الرسالة.

الذهبى (د. ت)، تذكرة الحفاظ، تحقيق عبدالرحمن المعلمى، بيروت: إحياءالتراث العربى.

الرازى، محمدالرازى فخرالدين (1357- 1928)، مفاتيح الغيب، الشهير بالتفسيرالكبير، المطبعة البهية بمصر.

الراغب الأصبهانى، أبوالحسن القاسم بن محمد بن المفضل (1408- 1988)، تفصيل النشأتين وتحصيل السعادتين، تقديم وتحقيق عبدالمجيد النجار، ط1، بيروت: دارالغرب الإسلامى.

الزرقاء، مصطفى أحمد (1952)، المدخل الفقهى العام.

الزمخشرى، محمد عمر الزمخشرى (1354- 1935)، تفسير الكشاف عن وجوه التنزيل وعيون الأقاويل فى وجوه التأويل، القاهرة: مطبعة الحلى.

السرخسى، شمس الأئمة أبوبكر محمد السرخسى (1225)، شرح السير الكبير طبع آباد، والسير الكبير للإمام محمد بن الحسن الشيبانى صاحب أبى حنيفة.

السعفى، حمودة (1415-1995)، التسامح فى الإسلام، مداخلة ألقيت فى برنامج الندوة العلمية حول التسامح فى الإسلام.

السعفى، حمودة (د. ت)، جدلى، النقل والعقل فى الفكر الإسلامى، سلسلة آفاق إسلامية.

السعفى، حمودة (د. ت)، حقوق الإنسان فى الإسلام، بحث مرقون فى المكتبة الأستاذ.

السعفى، حمودة (د. ت)، دور الأسرة فى تحصين المجتمع «سلسلة آفاق إسلامية».

السلمان، عبدالعزيز (1402- 1982)، موارد الظمآن، الطبعةالحادية عشرة.

السنهورى، عبدالرزاق (1967/ 1968)، مصادر الحق فى الفقه الإسلامى مقارنا بالفقه الغربى، معهد الدراسات العربى.

السيوطى، الإمام جلال الدين (1411-1990)، الأشباه والنظائر فى الفروع، ط1، بيروت: دارالكتب العلمية.

السيوطى، الإمام جلاالدين (د. ت)، الدرر المنتشرة (ت) محمد بن لطفى الصباغ، مطابع جامعة الملك سعود.

الشابى، على (د. ت)، العلم فى الإسلام «سلسةافاق إسلامية».

الشاذلى، حسن (د. ت)، أثر تطبيق الحدود فى المجتمع، القسم الأول.

الشاطبى، أبواسحاق إبراهيم بن موسى الشاطبى اللخمى الغرناطى المالكى (751هـ)،

الشافعى، محمد بن إدريس الشافعى (1969)، الأمام، القاهرة: دارالشعب.

الشرقاوى، محمد (د. ت)، العدل فى الإسلام، «مجلة الوعى الإسلامى» ع259 الكويت.

الشوربجى، البشير محمد (د. ت)، حقوق الإنسان أمام القضاء، ضمن حقوق الإنسان، دراسات تطبيقية عن العالم العربى، ط1، بيروت: دارالعلم للمايين.

الشوكانى، محمد بن على محمد الشوكانى (د. ت)، نيل الأوطار شرح منتقى الأخبار من أحاديث سيد الأخيار، طبعة الحلى.

الشيشانى، عبدالوهاب (1400-1980)، حقوق الإنسان وحرياته الإنسانية فى النظام الإسلامى والنظم المعاصرة، رسالة دكتوراه، الطبعة الأولى.

الصالح، محمد بن أحمد (د. ت)، الطفل فى الشريعة.

الصديقى، محمد بن علان الصديقى الشافعى الأشعرى المكى (د. ت)، دليل الفالحين نظرة رياض الصالحين، القاهرة: مطبعة الحلبى.

الصنعانى، العلامة محمد بن إسماعيل الأمير (1415- 1995)، سبل السلام شرح بلوغ المرام، بيروت: دارالمعرفة بيروت طبعة.

الطبرانى (1982)، المعجم الصغير، بيروت: طبعة دارالكتب العلمية.

الطبرانى (د. ت) المعجم الكبير (ت) حميدى سلامة الأزدى (د. ت)، مشكل الآثار، بيروت: طبعة دارصادر.

الطرابلسى (1392)، معين الحكام.

الطماوى، سليمان (1969)، عمر بن الخطاب وأصل السياسة والإدارة الحديثة، دارالفكر العربى.

العقاد، عباس محمد، عبقرية عمر، من سلسلة كتاب الهلال، عدد 25، إبريل سنة1953م.

العقاد، عباس محمود (د. ت)، الإنسان فى القرآن، المكتبة العصرية.

العيلى، عبدالحكيم حسن العيلى المحامى (1394- 1974)، الحريات العامة الفكر والنظام السياسى فى الإسلام «دراسة مقارنة» دارالفكر العربى.

الغزالى، أبو حامد محمد بن محمد (1389)، الإحياء: إحياء علوم الدين، طبعة دارالشعب.

الغزالى، محمد (1950)، الإسلام والأوضاع الاقتصادية، القاهرة: مطبعة دارالكتاب العربى.

الغزالى، أبوحامد محمد بن محمد (1333)، المستصفى من علم الأصول، المطبعة الأميرية.

الغزالى، محمد (د. ت)، حقوق الإنسان بين تعاليم الإسلام وإعلان الأمم المتحدة، ط 1.

الغزالى، محمد (د. ت)، خلق المسلم، دارالقلم، دمشق، بيروت.

الفار، عبدالواحد (1989)، لمحات عن حقوق الإنسان فى الإسلام ضمن كتاب «الإنسان دراسات من العالم العربى»، ط، بيروت: دارالعلم للملايين، لبنان.

الفيروزأبادى، مجدالدين محمد بن يعقوب (1357– 1938)، القاموس المحيط، مطبعة بولاق، مكتبة البيان.

القاسمى، صلاح الدين (د. ت)، العلم فى الإسلام، سلسلة آفاق إسلامية القرافى، شهاب الدين أبوالعباس أحمد بن إدريس بن عبدالرحمن الشهير بالقرافى (1346)، الفروق وبهاشمه تهذيب الفروق والقواعد السنية فى الأسرار الفقيهة، القاهرة: طبعة دارإحياء الكتب العربية.

القرطبى، أبوعبدالله محمد بن أحمد الأنصارى (1356)، الجامع لأحكام القرآن، القاهرة: طبعة دارالكتب المصرية.

القضاعى، (د. ت9، مسندالشهاب (ت) حمدى عبدالمجيد السلفى، بيروت: طبعة مؤسسة الرسالة.

القطان، مناع خليل (د. ت)، حقوق الإنسان فى الإسلام.

القطان، مناع خليل، (د. ت)، الثقافةالأمنية، سلسلة محاضرات الموسم الثقافى الثالث، الرياض: المركز العربى للدراسات الأمنية والتدريب.

الكاسانى، الإمام علاءالدين أبى بكر بن محمود الكاسانى الحنفى (د. ت)، بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع، القاهرة: مطبعة الجالية.

الماوردى، أبوالحسن على بن محمد بن حبيب الماوردى (1386)، الأحكام السلطانية، والولايات الدينية، مطبعة الحلبى.

المقرئ، أحمد محمد (1409–1989)، تربية النفس الإنسانية فى ظل القرآن الكريم «رسالة ماجستير» دار حافظ للنشر والتوزيع.

المناوى، زين الدين عبدالرؤوف (د. ت)، التيسير بشرح الجامع الصغير، الرياض: مكتبة الإمام الشافعى.

المنذرى الحافظ (د. ت)، الترغيب والترهيب (ت) محمد منير الدمشقى، مطبعة الحلبى.

الموافقات فى أصول الشريعة، تعليق الشيخ عبدالله دراز، القاهرة: المطبعة التجارية.

النباء، عبدالرحمن (المعروف بالساعاتى) (د. ت)، الفتح الربانى، ترتيب مسند الإمام أحمد، الطبعة الأولى المصرية.

النسائى، أبوعبدالرحمن بن شعيب (د. ت)، السنن: سنن النسائى بشرح الحافظ جلال الدين السيوطى، القاهرة: المطبعة المصرية بالأزهر.

الهندى (د. ت)، منتخب الكنز، ط1، بيروت: دار إحياء التراث العربى.

الهيثمى (د. ت)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بيروت: طبعة دارالكتاب العربى.

بدر، عبدالمنعم محمد (1410)، تنمية الريف فى ضوء التعليم الإسلامى، مجلة كلية العلوم الاجتماعية، ع5، جامعة الإمام محمد بن سعود.

بكار، عبدالكريم (د. ت)، تنمية الشخصية شروط ومبادئ، مجلة الفيصل عدد245.

بلخوجة، الحبيب (د. ت)، المعرفة والتكولوجيا، الرباط: أكاديمية المملكة المغربية.

جريشة على (د. ت)، حرمات لا حقوق، حقوق الإنسان فى ظل الإسلام، دراسة مقارنة، دارالاعتصام.

جريشة، على (1406- 01986)، المشروعية الإسلامية العليا (رسالة دكتوراه) ط، المنصورة: دارالوفاء للطباعة والنشر والتوزيع.

حفاظ، أبوالمعاطى (1976)، النظام العقابى فى الإسلام، نشر دارالتعاون عام، القاهرة: توزيع دارالأنصار.

خالد، خالد محمد (1969)، عمر بن العزيز، القاهرة: مكتبة الأنجلو مصرية.

خضر، محمد (د. ت)، الإسلام وحوق الإنسان.

خلاف، عبدالوهاب (1952)، علم أصول الفقه.

خليل، عمادالدين (1394-1974)، دراسات فى السيرة، مؤسسة الرسالة، دارالنقاش.

رضا، محمد رشيد (1346)، تفسيرالمنار، تفسير القرآن الكريم، المشهور بتفسير المنار، طبعة المنار.

زيدان، عبدالكريم (1981)، أصول الدعوة مكتبة المنار الإسلامية، بغداد سنة.

سابق، سيد (1287ه-1967)، إسلامنا، ط2، مطبعة المدنى.

سليمان، محمد أحمد (1959)، أصول الطب الشرعى وعلم السموم، ط1، مطابع دارالكتاب.

شكرى، محمد فؤاد (1958)، الصراع بين البور جوازية والإقطاع القاهرة.

صالح، سعاد إبراهيم (1401-1981)، علاقة الآباء بالأبناء فى الشريعة الإسلامية، ط1، الكتاب الجامعى.

صبحى، محمد (1401)، أضواء على دعوة تحديد النسل «مجلة الأمة» شوال 1401ه قطر.

طاحون، نبيل بن كمال الدين (1411)، أحكام الأسرة فى الإسلام، ط3.

طبلية، القطب محمد (د. ت)، الإسلام وحقوق الإنسان، دراسة مقارنة، دارالفكر العربى.

عامر، عبدالعزيز (1396)، التعزير فى الشريعة الإسلامية، ط4، القاهرة: مطبعة دار الفكر العربى القاهرة.

عثمان، عبدالكريم (د.ت)، معالم الثقافة الإسلامية، الرياض: مؤسسة الأنوار.

عثمان، محمد فتحى (د. ت)، تقرير حقوق الإنسان بين الشريعة الإسلامية والفكر القانونى، مجلة كلية العلوم الاجتماعية، ع2، الرياض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.

عثمان، نبيه (د. ت)، الإنسان «سلسلة، دعوةالحق».

عرنوس محمود (د. ت)، تاريخ القضاء فى الإسلام المطبعة المصرية الأهلية بالقاهرة.

عمارة، محمد، الإسلام وحقوق الإنسان، ضرورات لا حقوق، سلسلة عالم المعرفة 89، شعبان 1405ه، مايو 1985م.

عمارة، محمد، التشريع الجنائى الإسلامى مقارناً بالقانون الوضعى، مطبعة نشر الثقافة بالقاهرة.

عون، كمال أحمد (1402)، المرأة فى الإسلام، الرياض: طبعة دار العلوم للطباعة والنشر.

فائز، أحمد (د. ت)، دستور الأسرة فى ظلال القرآن، مؤسسة الرسالة.

فوزى، شريف (د. ت)، مبادئ التشريع الجنائى الإسلامى، طبعة دارالعلم للطباعة والنشر، سلسلة الكتاب الجامعى، الكتاب الثانى.

قطب، محمد (د. ت)، منهج التربية الإسلامية، دارالشرق.

قطب، سيد (1960)، العدالة الاجتماعية فى الإسلام، طبعة بيروت المصورة.

قطب، سيد (1386)، فى ظلال القرآن، ط5، بيروت: دارإحياء التراث العربى.

مالک، مالك بن انس (1970)، الموطأ، القاهرة: دار الشعب.

مجموعة من الخبراء (د. ت)، حاجات الإنسان الأساسية فى الوسط العربى، ترجمة عبدالسلام رضوان، الكويت: سلسلة عالم المعرفة.

محجوب، عباس (د. ت)، الدين والحضارة، مجلة الفيصل، ع212.

محمد، محمد عبدالجواد (د. ت)، حماية الطفولة فى الشريعة الإسلامية والقانون، الإسكندرية: منشأة المعرف.

مسلم، أبوالحسين مسلم بن الحجاج النيسابورى (د. ت)، صحيح مسلم (ت9 محمد فؤاد عبدالباقى، بيروت: طبعة دار إحياء التراث.

مصطفى، عمر ممدوح (1959)، القانون الرومانى، ط3، القاهرة.

مصيلحى، محمد الحسينى (1991)، حقوق الإنسان بين الشريعة والقانون، دارالنهضة العربية.

ناصف، منصور على (د. ت)، التاج الجامع لأحاديث الرسول ρ.

ناصف، منصور على (د. ت)، حقوق الإنسان بين القرآن والإعلان، القاهرة: دارالفكر العربى.

وافى، على عبدالواحد (د. ت)، حقوق الإنسان فى الإسلام، القاهرة: دارالنيل للطباعة، سلسلة دراسات إسلامية.